﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾

«این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می‌کند»

تابشی از قرآن

**(جلد دوم)**

**تألیف:**

**آیت الله العظمی**

**سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی**/

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | تابشی از قرآن | | | |
| **نویسنده:** | آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی/ | | | |
| **موضوع:** | تفسیر | | | |
| **نوبت انتشار:** | دوم (مطبوع) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | تیر (سرطان) 1395 شمسی، رمضان المبارک 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سایت عقیده www.aqeedeh.com | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[سورۀ مائده مدنی و دارای 120 آیه است 1](#_Toc383959033)

[سورۀ أنعام مکی و دارای 165 آیه می‌باشد 57](#_Toc383959034)

[سورۀ أعراف مکی و دارای 206 آیه می‌باشد 103](#_Toc383959035)

[سورۀ انفال مدنی و دارای 75 آیه است 153](#_Toc383959036)

[سورۀ توبه که آنرا سورۀ براءة نیز گویند و آن مدنی و دارای 129 آیه می‌باشد 177](#_Toc383959037)

[سورۀ یونس مکی و دارای 109 آیه می‌باشد 239](#_Toc383959038)

[سورۀ هود مکی و دارای 123 آیه می‌باشد 265](#_Toc383959039)

[سورۀ یوسف مکی و دارای 111 آیه می‌باشد 293](#_Toc383959040)

[رؤیای ملکوتی 298](#_Toc383959041)

[عنایت إلهی و نوید غیبی 314](#_Toc383959042)

[تحوّلاتِ سریع 321](#_Toc383959043)

[راز و نیاز زلیخا با یوسف 327](#_Toc383959044)

[تهمت ناروا 334](#_Toc383959045)

[تبرئۀ یوسف 335](#_Toc383959046)

[پاسخ زلیخا به زنان مصری 338](#_Toc383959047)

[نتیجۀ مجلس و نقشۀ زلیخا 339](#_Toc383959048)

[اظهار علاقۀ زنانِ مصر به یوسف 341](#_Toc383959049)

[حادثۀ زندان حضرت یوسف 346](#_Toc383959050)

[فرق پیشوایانِ دین با زعمای دیگر 358](#_Toc383959051)

سورة المائدة (مدنية وهي مائة وعشرون آية)

سورۀ مائده مدنی و دارای 120 آیه است

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ أُحِلَّتۡ لَكُم بَهِيمَةُ ٱلۡأَنۡعَٰمِ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ غَيۡرَ مُحِلِّي ٱلصَّيۡدِ وَأَنتُمۡ حُرُمٌۗ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ مَا يُرِيدُ ١﴾ [المائدة: 1]

**ترجمه:** به نام خدای کامل‌الذات و الصفات رحمن رحیم. ای مؤمنین، به عقدها و پیمانها وفا کنید. برای شما حلال است زبان بستۀ چهارپایان مگر آنچه برای شما تلاوت شود. درحالیکه حلال ندانید صید را در حالیکه مُحرِم هستید به درستی که خدا حکم می‌کند به آنچه بخواهد.

**نکات:** عقود جمع عقد و آن به معنی پیمان است و اين عقود اطلاق دارد شامل است که پیمان با خالق و با مخلوق باشد. بنابراین در آیه واجب شده که به هر پیمانی وفا کنید و بنابراین عقد معاملات که دو طرف با یکدیگر انجام می‌دهند واجب‌الوفاء است، یعنی طرفین باید به آن وفاداری کنند و به قول فقهاء عمل به آن عقد لازم است و یکی از طرفین نمی‌تواند آن عقد را فسخ کند مگر جائی­که حق فسخ داشته باشد. و مقصود از ﴿مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ﴾، آن محرّماتی است که در آیۀ 2 و3 و 4 ذکر شده.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحِلُّواْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ وَلَا ٱلشَّهۡرَ ٱلۡحَرَامَ وَلَا ٱلۡهَدۡيَ وَلَا ٱلۡقَلَٰٓئِدَ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّهِمۡ وَرِضۡوَٰنٗاۚ وَإِذَا حَلَلۡتُمۡ فَٱصۡطَادُواْۚ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ أَن صَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ أَن تَعۡتَدُواْۘ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢﴾ [المائدة: 2]

**ترجمه: «**ای مؤمنین، شعائر خدا را حلال و سبک مشمرید و ماه حرام، هدی، قلائد و قاصدین بیت‌الحرام را که از فضل و خوشنودی پروردگار می‌جویند حلال مشمرید. و چون از احرام خارج شدید(می­توانید) صید کنید؛ و البتّه دشمنی قومی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، شما را وادار نکند که تجاوز و ستم کنید و یکدیگر را یاری کنید بر نیکی و پرهیزگاری و یاری نکنید بر گناه و تجاوز و از خدا بترسید زیرا عقاب خدا سخت است».

**نکات:** شعائر الهی را که فرموده حلال مشمرید یعنی عظمت آنرا مراعات کنید عبارتست از اعمال حج و از نشانه‌های بندگی که خدا قرار داده باشد. مانند: واجبات و آنچه حرام کرده در حال احرام. و ماه حرام همان ذیقعده و ذیحجه و محرم و رجب است. و **هَدی** عبارت است از شتر و یا گاو و گوسفندی که برای قربانی در حج مهیا می‌کنند و ﴿قَلَٰٓئِدَ﴾ آن چیزهایی است که به گردنِ شتر قربانی می‌آویختند. و قاصدین بیت‌الحرام همان زوّار خانۀ کعبه می‌باشند که باید آنان را سبک نشمرد و مال و جان ایشان را حلال ندانست. و یکی از قوانین مهمّۀ ادیان الهی همان تعاون برای إبقاء است که مردم در راه بقاء و همزیستی خود باید به هم کمک دهند برخلاف مادیّین که قانون تنازع بقاء را قانون خود می‌دانند. و قانون دیگری که از این آیه استفاده می‌شود قاعدۀ عدم خروج از عدالت و عدم تجاوز از تقوی است به واسطۀ حب و بغض، چنانکه از جملۀ: ﴿لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ...﴾ استفاده می‌شود. یعنی دشمنی با قومی باعث بی‌عدالتی شما در حقِّ آنان نشود.

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾

[المائدة: 3]

**ترجمه:** بر شما حرام شد مرده، خون و گوشت خوک و آنچه نام غیرخدا به آن برده شود و حیوان خفه شده و زده شدۀ به چوب و از بلندی پرت شده و به ضرب شاخ زده شده و آنچه درنده خورده مگر آنچه را که تذکیه کنید (قبل از مردنش ذبح شرعی کنید) و آنچه برای بتان ذبح شده و آنچه به أزلام تقسیم کنید. اینها همه تباهکاری است. امروز کافران از دین شما و از دفع آن مأیوس شدند پس از ایشان نترسید و از من بترسید، امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، پس هر کس در گرسنگی (به خوردن محرّمات) مضطر شد بدون تمایل به گناه پس به تحقیق خدا آمرزندۀ رحیم است.

**نکات:** ﴿ٱلۡمَيۡتَةُ﴾ مطلق است چه مردار حلال گوشت و چه حرام گوشت و حرمت آنچه در آیه ذکر شده اطلاق دارد؛ چه أکل آنها و چه بیع آنها فرقی ندارد ولی پشم، کرک، مو و شاخ حیوانات مرده پاک است زیرا این چند چیز روح ندارد و حیات و ممات در آنها نیست. جملۀ: ﴿وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِ﴾ **د**لالت دارد که برای هر‌‌‌کس غیرخدا حیوانی را ذبح کنند جائز نیست چه برای داماد و چه عروس و چه رئيس و چه آیت‌الله و چه حاجی و چه غیر آن و فقط حیوانی حلال است که برای خدا ذبح شود. و مقصود از ﴿ٱلۡمُنۡخَنِقَةُ﴾ حیوانی است که خفه شده چه به وسیلۀ باد و چه با طناب و چه با دست و چه غیر اینها. و مقصود ا**ز** ﴿ٱلۡمَوۡقُوذَةُ﴾حیوانی است که با چوب ویا با چماق و یا با سنگ و یا با آهن آن را بزنند و هلاکش کنند. و مقصود از ﴿ٱلۡمُتَرَدِّيَةُ﴾ حیوانی است که پرت شود چه از کوه و چه از بالای بام و یا دیوار و یا هر نحو دیگر. و مقصود از ﴿ٱلنَّطِيحَةُ﴾ حیوانی است که به سبب شاخ‌زدن حیوان دیگر بمیرد. و مقصود از ﴿مَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ﴾این است که درنده‌ای؛ شیری یا ببری یا پلنگی او را بدَرَد، پس اگر درنده‌ای حیوانی را درید و مقداری از آنرا خورد باقی‌ماندۀ آن اگر حیات مستقره ندارد یعنی طوری شده که زنده نمی‌ماند حرام است امّا اگر دارای حیات مستقره باشد که معالجه کنند و یا غذا به آن بدهند زنده می‌ماند در این صورت اگر او را ذبح کنند حلال است به دلیل جملۀ: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ﴾ که در آیه ذکر شده. امام محمد باقر فرموده: اگر حیوان مزبور دست و پا و یا دم خود را حرکت می‌دهد و چشم خود را برمی گرداند حیات مستقرّه دارد و می‌توان آن را تذکیه نمود. و مقصود از جملۀ ﴿مَا ذَكَّيۡتُمۡ﴾، این است که شما یعنی مسلمین آن حیوان را با کارد و یا چاقوی تیز چهار رگ گردنش را ببرید رو به قبله و نام خدا را هم در آن حال یا قبل از شروع ببَرید. و مقصود از «**أزلام»**، چنانکه در تواریخ آمده عبارت است از تعداد تیرهای بدون پر و بدون پیکان که ده عدد بوده، بر یكی می‌نوشتند یک سهم، بر دومی می‌نوشتند دو سهم و بر سومی سه سهم و همچنین تا هفت عدد که بر هفتمی می‌نوشتند هفت سهم و سه عدد دیگر سهمی نداشت، آن وقت یک شتری را بنام ده نفر که نامشان در آن تیرها بود نحر می‌کردند و آن تیرها را در صندوق قرعه‌کشی می‌انداختند، پس از آن مخلوط کرده و هر تیری بنام هر کس بود یک‌یک بیرون می‌آوردند، اگر دارای سهم بود همان سهم را به او می‌دادند و اگر تیری بیرون می‌آمد که سهمی ندارد صاحب آن تیر که نام او در آن تیر نوشته شده و سهمی ندارد باید قیمت شتر را بدهد و این یک نوع قماری بود، پس قرعه‌کشی‌هایی که مانند «**أزلام»** است، شتر باشد و یا ماشین و یا طلا و نقره و یا اسکناس تمام حرام است. ولی اگر کسی و یا شرکتی و یا عده‌ای به عنوان جائزه از مال خودشان قرعه‌کشی کنند و قرعه به نام کسی افتد و چیزی به او بدهند اشكالی ندارد. و مقصود از ﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ...﴾ آن روزی است که سورۀ مائده که آخرین سوره است نازل شده و تمام حجاز در تحت سیطرۀ اسلام در‌آمده، می‌باشد، که کفّار یهود و نصاری از خاموش‌کردن دین اسلام مأیوس شده بودند و نام اسلام شرق و غرب جهان را گرفته بود، پس خدا فرموده: از کفّار نترسید و از من بترسید. و مقصود از جملۀ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ...﴾ همان روزها است که سورۀ مائده نازل شده و دین کامل گشته و خدا از چنین اسلام که دین کاملی است خشنود می‌باشد. بعضی گفته‌اند که این جملات مربوط به روز غدیر خم است و در وسط آیه نازل شده و مربوط به اول و آخر این آیه نیست و سخن ایشان موافق عقل و فصاحت قرآن نیست زیرا خدای منّان آیات را که نازل نموده اول و آخر و وسط آن کاملاً باید بهم مربوط باشد و پراکنده نباشد، ما نباید کلام خدا را از ارزش بیندازیم و با کلام خدا نعوذ‌بالله بازی کنیم برای خاطر تعصّب فرقه‌ای ویا برای روایاتی که ناقلین آنها به تقلید از یکدیگر نقل کرده‌اند. و از جملۀ: ﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ....﴾ قانون اضطرار استفاده می‌شود([[1]](#footnote-1)) که قانون وحکم ثانوی است که اگر مضطر شد تمام محرمات برای او حلال می‌شود به شرطی که زیاده‌‌روی نکند و به قدر اضطرار و رفع اضطرار مرتکب شود.

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمۡۖ قُلۡ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ وَمَا عَلَّمۡتُم مِّنَ ٱلۡجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُۖ فَكُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ وَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤﴾ [المائدة:4]

**ترجمه:** از تو سؤال می‌کنند چه چیز برای ایشان حلال شده؟ بگو برای شما حلال شده پاکیزه‌ها و (نیز حلال شده خوردن) صیدی که به حیوانات شکاری آموخته­اید درحالیکه سگان را (برای شکار) ماهر نموده‌اید، یاد می­دهید آنها را از آنچه خدا به شما آموخته، پس بخورید از آنچه نگاهداشتند برای شما و نام خدا را بر آن یاد کنید و بترسید از خدا زیرا که خدا سریع ‌الحساب است.

**نکات: جملۀ:** ﴿وَمَا عَلَّمۡتُم...﴾ دلالت دارد بر اینکه صید با حیوانات تعلیم داده شده حلال و صید با حیواتات بی‌تعلیم حرام است و این از برکت علم است مگر اینکه صیّادی صید با حیوانات بی‌تعلیم را زنده به حیات مستقرّه ببیند و آنرا ذبح کند و این آیه دلالت دارد که تعلیم حیوانات شکاری و صید با آنها جائز است چه سگ باشد و چه عقاب و چه باز و چه غیر اینها. و مقصود از جملۀ: ﴿تُعَلِّمُونَهُنَّ...﴾ این است که حیوان شکاری تعلیم گیرد و تعلیم آن معلوم شود به چند چیز: اول اینکه؛ هر وقت بفرستی برود. دوم؛ چون منعش کردی باز گردد، سوم؛ از گوشت صید نخورد. چهارم؛ همواره چنین باشد و اعتباری به یک مرتبه نیست. جملۀ: ﴿كُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ**...**﴾ دلالت دارد که جواز أکل وقتی است که حیوان شکاری چیزی را نخورد بلکه برای صاحب خود نگهدارد، لذا رسول خداص به عدی بن حاتم فرمود: «إِنْ أَكَلَ مِنْهُ فَلَا تَأكُلْ لِأَنَهُ أَمْسَكَ عَلَی نَفْسِهِ»([[2]](#footnote-2)).و **مِن** از﴿مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ﴾ اگر برای تبعیض افراد باشد معنی چنین می‌شود که بخورید بعضی از افراد حیوانات صید شده را به نه بعض دیگر. مانند: شغال صید شده ویا روباه و یا سوسمار و مانند آن. و جملۀ: ﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ﴾، اگر ضمیر علیه برگردد به ﴿مَا عَلَّمۡتُم﴾ معنی چنین می‌شود که وقت فرستادن حیوان شكاری نام خدا ذكر كنيد و إلا حلال نيست و اگر برگردد به ﴿مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ﴾ معنی چنين می شود: كه چون حيوان صید شده را درک کردید در ذبح آن «**بسم‌الله»** بگویید. و جملۀ: ﴿أُحِلَّ لَكُمُ**...**﴾و ﴿أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ**...**﴾ خطاب به مسلمین است بنابر این صید کافر مباح نیست. وجملۀ: ﴿مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُ﴾دلالت دارد که برای صید باید قوانین الهی را آموخت و پایۀ هر تعلیمی باید تعلیم الهی باشد.

﴿ٱلۡيَوۡمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُۖ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلّٞ لَّكُمۡ وَطَعَامُكُمۡ حِلّٞ لَّهُمۡۖ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ إِذَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحۡصِنِينَ غَيۡرَ مُسَٰفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِيٓ أَخۡدَانٖۗ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلۡإِيمَٰنِ فَقَدۡ حَبِطَ عَمَلُهُۥ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٥﴾ [المائدة: 5]

**ترجمه:** امروز برای شما حلال شده پاکیزه‌ها و طعام آنان که به ایشان کتاب داده شده برای شما حلال و طعام شما برای ایشان حلال است و (نیز نکاح با) زنان پاکدامن از مؤمنات و زنان پاکدامن از آنان که پیش از شما کتاب داده شده‌اند (برای شما حلال است) هرگاه که مهریّه‌های آنان را داده باشید در حالیکه پاکدامن باشید نه زناکار و رفیق‌دار. و هر‌کس به ایمان کافر شود(پس از ایمان کفر آرد) عمل او تباه شده و در آخرت از زیانکاران است.

**نکات: جملۀ:** ﴿أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ﴾ دلالت دارد که هر طعام و غذای پاکیزه حلال است مگر آنکه به خصوصه حرام شده باشد، پس اگر دلیلی بر حرمت نباشد اصل حلّیّت است. و مقصود از طعام اهل کتاب مطلق طعام است چه مطبوخ باشد و چه نباشد، چه گوشت باشد و چه غیر آن ولی شرایطی از دلیل خارج دارد مانند اینکه اهل کتاب در وقت ذبح حیوان نام خدا برده باشد پس اگر نام غیرخدا برد نمی‌توان از گوشت او تناول کرد و دیگر اینکه از گوشت خوک و شراب بپرهیزد و إلا در این صورت ترک طعام آنان اولی است. و مقصود از جملۀ: ﴿وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ زنان یهود و نصاری است که تزویج آنان برای مسلمان حلال است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائدة: 6]

**ترجمه: «**ای مؤمنین چون برای نماز برخیزید صورتهای خود و دستهاتان را تا مرفق‌ها بشویید و سرهای خود را مسح کشید و پاهاتان را تا دو کعب (بشویید) و اگر جنب بودید پس خود را پاک نموده(غسل کنید) و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا به زنان نزدیکی نمودید پس آبی نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورتهایتان و دستهایتان بکشید. خدا اراده نکرده بر شما سخت گیرد بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام کند باشد که سپاس‌گزارید».

**نکات: جملۀ:** ﴿إِذَا قُمۡتُمۡ﴾ دلالت دارد که هر وقت انسان برای نماز برمی‌خیزد باید وضو بگیرد ولو اینکه وضو داشته باشد. ولی می‌توان از جملۀ: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾ که در ذیل آیه آمده دانست که هدف طهارت است، اگر طهارت حاصل بود لازم نیست وضو را تجدید کند و مقصود از ﴿وُجُوهَكُمۡ﴾ همان اندازه از صورتست که وقت توجّه نمایان است. و مقصود از ﴿كَعۡبَيۡنِ﴾، دو استخوان برآمده‌ای است که در هر یک از پاها در دو طرف قدم، در مفصل ساق و قدم می‌باشد. و کلمۀ ﴿إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾ دلالت دارد که انتهای ید در وضو مرفق (آرنج) است و چنانکه در سنت آمده باید مرفقها نیز شسته شوند. و ظاهر آیه آن است که شستن، به مرفق ختم شود چنانکه در ﴿إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِ﴾ نیز ختم‌ نمودن به دو کعب است. ولی سید مرتضی از علمای شیعه در کتاب **«الانتصار»** و عده‌ای دیگر نوشته‌اند وضو گیرنده مختار است از مرفق شروع کند و به انگشتان ختم کند و یا بالعکس. و ایشان گفته‌اند: کلمۀ إلی المرافق دلالت بر انتهای مغسول (که مرفق است) دارد نه انتهای غسل. و در نظر ایشان شروع از مرفق بهتر و عرفی‌تر است. و مقصود از جملۀ: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾، ارادۀ تکوینی که موجب عصمت باشد نیست، بلکه ارادۀ تشریعی است که قانوناً خود مکلّف باید خود را پاک کند و همچنین آیه‌ای که در سورۀ احزاب راجع به اهل بیت آمده است.

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمِيثَٰقَهُ ٱلَّذِي وَاثَقَكُم بِهِۦٓ إِذۡ قُلۡتُمۡ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٧ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٌ عَظِيمٞ ٩ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١٠﴾

[المائدة: 7-10]

**ترجمه:** و یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان و پیمان او را که با شما بست هنگامی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید زیرا خدا به آنچه در سینه‌ها باشد داناست. ای مؤمنین قیام‌کنندگان برای خدا باشید و به عدالت گواه باشید و وادار نکند دشمنی قومی بر اینکه (درحقّشان) عدالت نکنید، عدالت کنید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است و از خدا بترسید زیرا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. خدا وعده داده به آنانکه ایمان آورند و عمل شایسته کنند که برایشان آمرزش و اجر بزرگ است. و آنانکه کافرند و تکذیب به آیات ما کردند آنان اهل آتش دوزخ هستند.

**نکات:** مقصود از نعمت، جنس نعمت است و در اینجا اگر نعمت دین مراد باشد مناسب ﴿وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُ﴾، می‌باشد. و مقصود از میثاق، پیمان بندگی فطری و یا پیمان انصار است در عقبۀ مِنی. و مقصود از ﴿قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ﴾ قیام در مقابل ظلم است و قیام برای نشر عدالت و مراسم حق و حقیقت. و جملۀ: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ...﴾دلالت دارد که با دشمن و با کافران نیز باید به عدالت رفتار کرد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ هَمَّ قَوۡمٌ أَن يَبۡسُطُوٓاْ إِلَيۡكُمۡ أَيۡدِيَهُمۡ فَكَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١١﴾ [المائدة:11]

**ترجمه:** ای مؤمنین به یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان وقتی که قومی قصد کردند به سوی شما دست درازی کنند پس خدا دست ایشان را از شما بازداشت و از خدا بترسید و بر خدا باید توکّل کنند مؤمنین.

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿...هَمَّ قَوۡمٌ...﴾ قوم یهودند که خواستند رسول خداص را ترور کنند وقتی که آن حضرت لشکری فرستاد به بئر معونه همه شهید شدند جز سه نفر، یکی از آن سه نفر عمرو بن امیه بود در مراجعت مدینه بر خورد به دو نفر از کفار بنی‌سلیم که امانی از رسول خداص همراه داشتند و او نمی‌دانست و هر دو را کشت، قوم ایشان آمدند نزد رسول خداص دیه خواستند، رسول خداص با ابوبکر، عمر، عثمان و علی حرکت کردند به طرف طائفۀ بنی‌النّضیر که با رسول خداص معاهده کرده بودند که با آن جناب قتال نکنند و هر وقت احتیاجی داشت معاونت کنند، حضرت قضیه را بیان کرد و برای أداءِ دیه از ایشان کمک خواست، آنان گفتند بنشینید تا طعامی میل کنید و آنچه می‌خواهید بدهیم، سپس رفتند و تصمیم به قتل رسول و همراهان او گرفتند، جبرئیل به آن جناب خبر داد، پس رسول خداص برخاست و فوری مراجعت کرد و از کيد ایشان برست. بعضی از مورّخین نوشته‌اند که؛ یهودیان می‌خواستند سنگ آسیایی بر سر آن حضرت بیندازند([[3]](#footnote-3)). وبعضی گفته‌اند: مقصود از ﴿هَمَّ قَوۡمٌ﴾ آن است که رسول خداص در جنگی از جنگها که دشمن او به قلل جبال متحصن شده بودند، رسول خداص رفت کناری، برای کاری و لباس او از باران تر شده بود، لباس خود را روی درختی انداخت و خود زیر آن خوابید دشمن او را می‌دید، بزرگشان دعثور نامی آمد بالای سر حضرت با شمشیر کشیده و گفت: «یَا مُحَمَّد مَنْ یَمْنَعُكَ الیَومَ مِنِّي؟»([[4]](#footnote-4)) حضرت فرمود: الله، پس ناگهان دستی از غیب به سینۀ او خورد و شمشیر از دست او خارج شد، حضرت شمشیر او را برداشت و بر سر او ایستاد و فرمود: «مَنْ یَمْنَعُكَ الیَومَ مِنِّي؟»([[5]](#footnote-5)). گفت: «لَا أَحَدَ وَأَنَا أَشهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وأَنَّ مُحَمَّدًا رَسولُ الله ]وَاللهِ لَا أُكْثِرُ عَلَيْكَ جَمْعًا أَبَدًا[…»([[6]](#footnote-6)). پس این آیه نازل شد. و ممکن است بگويیم: مشرکین بسیار سعی و کوشش کردند برای قتل حضرت و محاصرۀ اقتصادی او و اصحابش و همه را خدا دفع کرد و آنان را مبتلا به فقر، گرسنگی و قحطی کرد تا از خیال آن حضرت منصرف شدند و این آیه را راجع به تمامی اینها است.

﴿وَلَقَدۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَبَعَثۡنَا مِنۡهُمُ ٱثۡنَيۡ عَشَرَ نَقِيبٗاۖ وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مَعَكُمۡۖ لَئِنۡ أَقَمۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيۡتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرۡتُمُوهُمۡ وَأَقۡرَضۡتُمُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ فَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ١٢ فَبِمَا نَقۡضِهِم مِّيثَٰقَهُمۡ لَعَنَّٰهُمۡ وَجَعَلۡنَا قُلُوبَهُمۡ قَٰسِيَةٗۖ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦۚ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٖ مِّنۡهُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنۡهُمۡۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱصۡفَحۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣﴾ [المائدة:12-13]

**ترجمه:** و به تحقیق خدا پیمانی از بنی اسرائیل گرفت و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم و خدا گفت: البتّه من با شمایم. اگر نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به رسولان من ایمان آورید و آنان را یاری کنید و به خدا قرض‌الحسن بدهید البته گناهان شما را از شما می‌زدایم و البته شما را داخل می‌کنم به بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، پس هر‌کس از شما بعد از این کافر شود پس به یقین از راه راست گم شده است. پس به سبب پیمان ­شکنی­شان آنان را لعنشان کردیم و دلهاشان را قسی نمودیم. کلمات را از جاهای آن می‌گردانند و بهره و قسمتی از آنچه را که به آن تذکر داده شدند، فراموش کردند و همواره بر خیانتی از ایشان مطلع می‌گردی مگر کمی از آنان، پس از ایشان عفو کن و بگذر زیرا خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.(13)

**نکات:** خدا در این آیات پیمان با بنی‌اسرائیل و نقض پیمان ایشان را ذکر کرده تا مسلمین تنبیه شوند و مانند یهود پیمان‌شکنی نکنند. و مقصود از جملۀ: ﴿قُلُوبَهُمۡ قَٰسِيَةٗ﴾سخت‌دلی و بی‌رحمی ایشان است. و مقصود از ﴿يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ دو احتمال دارد؛ یکی اینکه: بعضی از کلمات تورات را برداشته و عقب و جلو یا زیاد و کم کرده باشند. احتمال دوم این است که: برای کلمات تورات معانی بیجا و تأویلات بی‌مورد، به میل خود، کرده باشند چنانکه مسلمین تأویلات دلبخواهی در کلمات قرآن دارند.

﴿وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَسَوۡفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ١٤﴾ [المائدة:14]

**ترجمه:** و از آنان که گفتند که ما نصاری می‌باشیم پیمانشان را گرفتیم پس بهره و قسمتی از آنچه را به آن تذکّر داده شدند فراموش کردند، پس بین ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت انداختیمو به همین زودی خدا خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کنند.(14)

**نکات:** پس از آنکه پیمان‌شکنی یهود را بیان کرد در این آیه از پیمان‌شکنی نصاری که مدّعی نصرانیت‌اند سخن به میان آورده و پیمانی که خدا از نصاری گرفته بود بندگی خدا یکتا و ایمان به محمدص بود و ایشان هم از توحید دور شدند و هم به نبوت محمدص ایمان نیاوردند. و اینکه فرموده: ﴿فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾مقصود این است که بین دستجات نصاری و یا بین یهود و نصاری تا قیامت عداوت باقی است، پس اینکه بعضی گفته‌اند مهدی موعود می‌آید و تمام دینها را برطرف می‌کند و فقط اسلام می‌ماند این گفتار با این آیه مخالف است زیرا مذهب یهود و نصاری باید تا قیامت بماند تا بین ایشان عداوت باشد.

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٦﴾ [المائدة: 15-16 ]

**ترجمه:** ای اهل کتاب به تحقیق برای شما رسول ما آمد که بیان می‌کند برای شما بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی را مخفی می‌کردید و عفو می‌کند از بسیاری، به تحقیق آمد شما را از خدا نور و کتاب روشن(15) خدا به وسیلۀ آن کتاب هر‌که را در پی خشنودی اوست، به راههای سلامت هدایت می‌کند و ایشان را به اذن وارادۀ خود از تاریکی ها به سوی نور بیرون می‌آورد و هدایت می‌کند ایشان را به راهی راست.(16)

**نکات:** یکی از معجزات قرآن همین است که بسیاری از چیزهایی که یهود و نصاری از کتاب آسمانی خود مخفی کرده بودند این کتاب بیان کرده با اینکه محمّدص سواد نداشت که کتاب آسمانی را خوانده باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿وَيَعۡفُواْ عَن كَثِير﴾، این است که از بسیاری از آنچه پنهان کرده‌اند گذشت نموده و بیان نکرده چون هدف او رسوا کردن بی‌جهت نبوده. وجملۀ ﴿يَهۡدِي بِهِ﴾ دلالت دارد که هدایت‌کننده قرآن است نه رسول خداص و رسول خداص به وسیلۀ کلمات قرآن باید هدایت مردم کند.

﴿لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۚ قُلۡ فَمَن يَمۡلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ًٔا إِنۡ أَرَادَ أَن يُهۡلِكَ ٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗاۗ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ١٧﴾ [المائدة:17]

**ترجمه:** به تحقیق کافر شدند آنان که گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است، بگو اگر خدا اراده کند که مسیح ابن مریم و مادر او و تمام اهل زمین را هلاک کند، چه کسی از طرف خدا اختیار چیزی دارد و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست، هر چه بخواهد خلق می‌کند و خدا بر هر چیزی تواناست.(17)

**نکات:** جملۀ: ﴿لَّقَدۡ كَفَرَ...﴾دلالت دارد بر آنکه کسانی که مسیح را خدا دانسته و یا صفات خدایی به او داده، کافر شده‌اند. حال اگر کسی بگوید چنین گفتار مخالف عقل را کسی ممکن نیست بگوید، گوییم ممکن است، زیرا ما در زمان خود دیده‌ایم عدّه‌ای علیّ بن ابی‌طالب را نعوذ بالله خدا و عدّه‌ای دیگر صفات خدایی به او داده‌اند و به این کفر افتخار می‌ورزند، اگر نصاری راهنمایی مانند قرآن نداشتند اینان راهنمایی مانند قرآن دارند باز به این شرک و کفر می‌نازند، اگرچه بعضی‌ها قایل به حلولند که می‌گویند خدا حلول کرده در عیسی و ناسوت او تبدیل به لاهوت و ذوجنبتین می‌باشد چنانکه غُلاة دربارۀ امامان خود گفته‌اند. نصاری فقط در حق یک نفر مسیح غلوّ کردند ولی مسلمین در حق هزاران نفر.

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥۚ قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمۖ بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ مِّمَّنۡ خَلَقَۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٨﴾ [المائدة: 18]

**ترجمه:** و یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و محبوبان اوییم، بگو پس چرا خدا شما را به سبب گناهانتان عذابتان می‌کند؟ بلکه شما بشری از جملۀ مخلوقید، خدا هر کس را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و اختصاص به خدا دارد ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست و به سوی خداست برگشت.(18)

**نکات:** یهود و نصاری به واسطۀ بعضی از اخباری که علمایشان برای ایشان جعل کرده بودند آنان را مغرور می‌کردند که شما محبوب خدا و نوادگان پیغمبرانید ودر حقیقت شما مانند پسران برای خدا می‌باشید و آنان به همین جهت و به این سخنان دل خود را خوش کرده و از کتاب آسمانی خود بی‌خبر بودند. مانند بعضی از مدعیان اسلام در زمان ما که خود را از دوستان خدا و یا دوستان پیغمبر‌زادگان خود می‌دانند و به همین دلخوشی از اصل دین و کتاب آسمانی خود بی‌خبر مانده‌اند. و عدّه‌ای از دکانداران استفاده ‌چی هم به این غرور دامن می‌زنند و خدا بواسطۀ این خرافات، یهود را مذمت و مطرود کرده. مسلمین باید این آیات را بخوانند و مبتلا به این خدعۀ شیطانی نگردند و بدانند که خودشان و پیغمبر‌زاده‌هاشان همه بشرند مانند سایر افراد بشر.

﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖۖ فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ١٩﴾

[المائدة: 19 ]

**ترجمه:** ای اهل کتاب، همانا رسول ما به دوران نبودن پیغمبران، به سوی شما آمد که (حقایق را) برای شما بیان می‌کند تا مبادا بگویید بشیر و نذیری برای ما نیامد، پس به تحقیق بشیر و نذیری برای شما آمد و خدا بر هر چیزی تواناست. (19)

**نکات:** دورۀ فترت پس از زمان حضرت عیسی تا زمان محمدص است که نزدیک به 600 سال می‌شود و فترت به معنی سستی و سردی از کار است که در این دوره جنب وجوشی از رسل نبوده و اگر پیمبری بوده بدون سیطره بوده است مانند سه نفر رسولی که در سورۀ یس ذکر شده و مانند خالد بن سنان العبسی([[7]](#footnote-7)).

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَعَلَ فِيكُمۡ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكٗا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمۡ يُؤۡتِ أَحَدٗا مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٠ يَٰقَوۡمِ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡأَرۡضَ ٱلۡمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِي كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَارِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ ٢١ قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ فِيهَا قَوۡمٗا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَا حَتَّىٰ يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا فَإِن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا فَإِنَّا دَٰخِلُونَ ٢٢ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمَا ٱدۡخُلُواْ عَلَيۡهِمُ ٱلۡبَابَ فَإِذَا دَخَلۡتُمُوهُ فَإِنَّكُمۡ غَٰلِبُونَۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٣ قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَآ أَبَدٗا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ ٢٤ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ إِلَّا نَفۡسِي وَأَخِيۖ فَٱفۡرُقۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٥ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيۡهِمۡۛ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗۛ يَتِيهُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٦﴾ [المائدة: 20-26]

**ترجمه:** و چون موسی به قوم خود گفت نعمت خدا را بر خودتان یاد آرید هنگامی كه میان شما پیغمبرانی قرار داد و شما را سلطنت عطا کرد و به شما داد آنچه به احدی از جهانیان نداد(20) ای قوم من داخل شوید به زمین مقدسی که خدا بر شما مقرر داشت و برنگردید بر عقب خود که زیانکار خواهید شد(21) گفتند: ای موسی، به­ راستی در آنجا قومی هستند سرکش و محقّقاً ما هرگز داخل آن نمی‌شویم تا ایشان از آن خارج شوند، پس اگر از آن خارج شدند پس ما داخل خواهیم شد(22) دو مرد از آنان که می‌ترسیدند که خدا بر آنان نعمت داده بود گفتند: داخل شوید بر ایشان از دروازۀ شهر، که هر‌گاه داخل شوید محققا پیروز شوید و بر خدا توکل کنید اگر ایمان آورده‌اید(23) گفتند: ای موسی، مادامی که ایشان در شهرند، هرگز ما داخل نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید و کارزار کنید که ما اینجا نشسته‌ایم(24) موسی گفت: پروردگارا بدرستی­که من مالک اختیار نیستم جُز خودم و برادرم را، پس بین ما و بین این قوم نابکار جدایی بینداز (25) خدا گفت (به­ سبب نافرمانی و مخالفتشان) آن ­سرزمین چهل سال بر ایشان حرام است، در زمین حیرانند، پس بر این قوم نابکار افسوس مخور.(26)

**نکات:** خدای تعالی در این آیات بدی و بی‌ایمانی قوم موسی را برای رسول خدا بیان فرموده تا رسول‌خداص از قوم خود تعجب نکند و مأیوس نگردد. موسی به قوم خود فرمود: خدا ملک و نبوت و سایر نعمتها را به شما داده که به احدی نداده، اکنون اطاعت خدا کنید و وارد شهر شام شوید و با کفار عمالقه جهاد کنید و از این جهاد رو نگردانید که زیانکار خواهید شد. و از زمین شام تعبیر شده به «**أرض مقدّسة»** و گاهی «**مباركة»** برای اینکه پر از آب و درخت و نعمت است، به اضافه مسکن انبیاء و اولیاء بوده. یهودیان اطاعت موسی نکردند و به بهانه‌ها از جنگ شانه خالی کردند و از قوم عمالقه که مردمان تنومندی بودند می‌ترسیدند و می‌گفتند: ما نزد آنان چون ملخی می‌باشیم تا اینکه گفتند: ای موسی، تو با خدای خود بروید بجنگید ما اینجا می‌نشینیم و هر وقت دشمن مغلوب شد می‌آییم، حق‌تعالی در مقابل این عصیان مقرّر داشت که در بیابان بین مصر و شام چهل سال حیران و سرگردان باشند تا اینکه موسی و هارون فوت کردند. و مقصود از ﴿قَالَ رَجُلَانِ...﴾ می‌توان گفت یوشع بن نون و کالب بن یوفنا بوده‌اند و می‌توان گفت دو مردی بودند از مردم شام و از عمالقه، که خدا ایشان را هدایت کرده بود و ایشان بنی‌اسرئیل را ترغیب می‌کردند که شما وارد شوید زیرا رعب شما عمالقه را گرفته و به زودی مغلوب و فراری می‌شوند.

**﴿**وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱبۡنَيۡ ءَادَمَ بِٱلۡحَقِّ إِذۡ قَرَّبَا قُرۡبَانٗا فَتُقُبِّلَ مِنۡ أَحَدِهِمَا وَلَمۡ يُتَقَبَّلۡ مِنَ ٱلۡأٓخَرِ قَالَ لَأَقۡتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧ لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقۡتُلَنِي مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٖ يَدِيَ إِلَيۡكَ لِأَقۡتُلَكَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٨ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثۡمِي وَإِثۡمِكَ فَتَكُونَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٩ فَطَوَّعَتۡ لَهُۥ نَفۡسُهُۥ قَتۡلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٣٠ فَبَعَثَ ٱللَّهُ غُرَابٗا يَبۡحَثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُرِيَهُۥ كَيۡفَ يُوَٰرِي سَوۡءَةَ أَخِيهِۚ قَالَ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ أَعَجَزۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِثۡلَ هَٰذَا ٱلۡغُرَابِ فَأُوَٰرِيَ سَوۡءَةَ أَخِيۖ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلنَّٰدِمِينَ ٣١﴾[المائدة: 27-31]

**ترجمه:** و بخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم را طبق واقع، هنگامی که آن دو برای تقرّب قربانی حاضرنمودند، پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، او گفت: البته تو را می‌کشم، گفت: همانا خدا فقط از متقین می‌پذیرد (27) اگر دستت را بسوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را به سوی تو دراز نکنم زیرا من می‌ترسم از خدایی که پروردگار جهانیان است(28) به تحقیق من می‌خواهم که گناه من و گناه خود را ببری که از اهل آتش شوی و این است جزای ستمگران(29) پس نفس او، او را به قتل برادرش میل داد، پس او را کشت و از زیانکاران گردید(30) پس خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاوید تا به او بنمایاند چگونه مستور کند جسد برادرش را، گفت ای وای بر من آیا عاجزم که مانند این زاغ باشم که جسد برادرم را مستور سازم پس از پشمیانان گردید.(31)

**نکات:** چون حق‌تعالی در مقام بیان صفات رذیلۀ یهود بود و اذیّت و آزار ایشان را نسبت به هم­نوع خود بیان کرد ضمناً در این آیات بیان کرده که فرزندان آدم از ابتدا چنین بودند. و قصّۀ فرزندان آدم چنین است که چون حوا در هر شکمی پسر و دختری می‌زایید، در مرتبۀ اول قابین(قابیل) و توأم او اقلیما متولّد شد و در مرتبۀ ثانی هابین(هابیل) و توأم او لبوذا متولد شد، چون بالغ شدند خدا امر کرد که خواهر هابین را به قابین بدهد وبه هابین خواهر قابین را بدهد، پس هابین راضی شد و قابین راضی نشد، زیرا که خواهرش خوشگل‌تر بود و گفت خدا چنین امری نکرده ولیکن این امر از رأی تو است و لذا آدم فرمود هر یک برای خدا چیزی قربانی کنند تا معلوم شود خدا قربانی کدام را قبول می‌کند و دختر خوشگل برای کدام است، پس هابین که صاحب گله بود سرشیر و شیری از بهترین گوسفندانش تهیه کرد برای قربانی و قابین که صاحب زراعت بود از بدترین گندمش تهیه کرد برای قربانی و هر دو بردند قربانی خود را بالای کوه گذاشتند، پس آتشی آمد و قربانی هابین را خورد و این نشانۀ قبولی قربانی او بود و حضرت آدم غائب بود و رفته بود به مکّه برای زیارت خانۀ خدا، قابین به هابین گفت زنده نباشی در دنیا، قربانی تو قبول شده و از من قبول نشده و می‌خواهی خواهر خوشگل مرا بگیری و من خواهر زشت تو را، پس سر او را با سنگی کوبید و او را کشت در حالیکه او خواب بود. و چون در آن زمان فقیری نبود، نشانۀ قبولی قربانی آمدن آتش بود.

پس چون قابین(قابیل)، برادرش هابین(هابیل) را کشت جسد او را میان بیابان گذاشت و نمی‌دانست چه بکند و مورد حملۀ درندگان بود و لذا درمیان جوالی گذاشت تا بو گرفت و مرغان درندگان منتظر بودند چه وقت قابین (یا قاین چنانکه در تورات ذکر شده) غافل گردد تا او را بخورند، پس خدا دو کلاغ را فرستاد که با یکدیگر زد و خورد کردند و یکی دیگری را کشت و با منقار برای جسد او گودالی کند و او را مستور کرد، قابین نگاه می‌کرد و یاد گرفت و برادرش را دفن کرد و چون آدم فهمید افسرده شد این دو شعر را انشاد کرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تغیّرت البلاد ومن علیها |  | فوجه الأرض مُغبَرٌّ قَبیح |
| تغیّر کلّ ذی لون وطعم |  | وقَلَّ بشاشة الوجه الصبیح([[8]](#footnote-8)) |

﴿مِنۡ أَجۡلِ ذَٰلِكَ كَتَبۡنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ وَلَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡأَرۡضِ لَمُسۡرِفُونَ ٣٢﴾

[المائدة: 32]

**ترجمه:** از همین جهت است که نوشتیم بر بنی‌اسرائیل که هر‌که کسی را جز به قصاص یا فسادی که در زمین کرده، بکشد پس گویا همۀ مردم را کشته و آنکه نفسی را زنده کند پس گویا همۀ مردم را زنده کرده و به تحقیق برای آنان رسولان ما با نشانه‌های روشن آمدند سپس بعد از آن محقّق شد که بسیاری از ایشان در زمین اسراف‌کارند.(32)

**نکات:** اگر کسی بگوید چگونه کشتن یک نفر را خدا مانند کشتن همۀ مردم قرار داده، گوییم تشبیه چیزی به چیز دیگر لازم نیست در تمام جهات باشد در بعضی از جهات باشد کافی است، در اینجا می‌توان گفت تشبیه قتل یک نفر به قتل همۀ مردم در عظمت و اهمیّت است همانطوری-که کشتن همۀ مردم گناه بزرگی است کشتن یک نفر نیز بزرگ است و می‌توان گفت همان‌طوری‌که قاصدِ قتل جمیع را باید همه مانع شوند قاصد قتل یک نفر را نیز باید ممانعت کنند، پس وجه تشبیه لزوم الدفع می‌باشد و ممکن است بگوییم قاصدِ قتل تابع شهوت و غضب است چه قتل یک نفر باشد چه قتل همۀ مردم، پس وجه تشبیه تابعیّت شهوت است و همین وجوه در طرف احیای نفس واحد و احیای نفوس جمیع نیز می‌آید.

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٣٣ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهِمۡۖ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣٤﴾ [المائدة: 33-34]

**ترجمه:** همانا مجازات کسانی­که با خدا و رسول او جنگ می‌کنند و می‌کوشند که در زمین فساد کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دستها و پاهایشان از خلاف یکدیگر قطع شود یا از سرزمین خودشان رانده شوند(نفی بلد یعنی تبعید شوند). این است خواری آنان در دنیا و برای ایشان است در آخرت عذاب بزرگ(33) مگر آن کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید توبه کنند، پس بدانید که خدا آمرزنده و رحیم است.(34)

**نکات:** مقصود از محاربۀ با خدا و رسول محاربۀ با مسلمین است، هر کس اسلحه به دست گیرد برای ترسانیدن مسلمین در شب و یا روز، چه سر راه مردم را در بیابان بگیرد و یا در شهر، اجرای حد بر او به نظر حاکم است که طبق شرع اجرا کند، پس محارب اگر کسی را کشته باید او را به دار زنند و اگر نکشته ولی کار او ارعاب و سرقت بوده از دست و پایش قطع کنند و اگر کسی را نکشته و مالی را نبرده او را تبعید کنند پس به نظر حاکم است که حکم خدا را بر او منطبق سازد نه آنکه از خود حکمی اجرا کند. و باید دانست که آنچه از قرآن و سنت در این مورد استفاده می‌شود این است که حاکم شرع و زمامداری که مجری احکام اسلام است باید منتخب همۀ مسلمين باشد نه اینکه منتخب یک شهر و یا یک گوشه و منطقۀ از نواحی ممالک اسلامی باشد، در این صورت اگر زمامداری که او را امام هم می‌گویند اگر به انتخاب آزاد، منتخب مسلمین بود و حکم او طبق دستور عقل و قرآن بود او را باید اطاعت کرد، حال در اجرای حکم محارب، باید دانست قرآن چه فرموده و اگر امام و زمامداری طبق آن حکم نماید قابل قبول است و إلا خیر، در توضیح آیۀ فوق در «مجمع‌ البیان» جلد: 3 نقل می‌کند که: «قَالَ أَبُوجَعفَر وَأَبُوعَبدُاللهإ: إِنْ حَارَبَ اللَّهَ وَسَعَى فِي الْأَرْضِ فَسَاداً فَقَتَلَ قُتِلَ وَإِنْ قَتَلَ وَأَخَذَ الْـمَالَ قُتِلَ وَصُلِبَ وَإِنْ أَخَذَ الْـمَالَ وَلَمْ يَقْتُلْ قُطِعَتْ يَدُهُ وَرِجْلُهُ مِنْ خِلَافٍ وَإِنْ حَارَبَ اللَّهَ وَسَعَى فِي الْأَرْضِ فَسَاداً وَلَمْ يَقْتُلْ وَلَمْ يَأْخُذِ الْـمَالَ نُفِيَ مِنَ الْأَرْضِ. وَبِهِ قَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ وسَعِیدُ بِن جُبَیِر وَقَتَادَةُ والسُدي والبَیع»([[9]](#footnote-9)). و همچنین اکثر علماء و مفسرین دیگر نیز موافق با کتاب خدا وسنت رسولص چنین عقیده داشته و آنرا ذکر فرموده‌اند. مختصر آنکه در این آیه چهار عقوبت برای محاربین مفسدین در زمین ذکر شده و با کلمۀ «أو» از یکدیگر تفکیک شده و این «أو» برای تخییر نیست که هر محاربی را محکوم نمایند به یکی از این چهار حکم، بلکه «**أو**» برای تفصیل انواع جزاء و عقاب است و اگر تخییر باشد باز به این معنی است که امام و مجری احکام مخیّر است به اینکه هر یکی از این عقاب‌ها را برای کسی که جرمش مناسب یکی از این عقوبات است همان جزا را در حق آن مجرم اجرا نماید و نمی‌تواند طبق هوا و هوس خود حکم صادر کند، زیرا خدا برای افساد درجاتی از عقاب ذکر کرده زیرا افساد درجات متفاوتی دارد یکی مرتکب قتل، هتک اعراض، غارت اموال و ارعاب مسلمین شده، چنین شخصی مساوی نیست با آنکه کاری جز ارعاب مسلحانه نکرده، بلکه قتل جرم کسی است که قتل را مرتکب شده و صلب جزاء کسی است که هم مرتکب قتل شده، هم هتک اعراض، هم غارت اموال و قطع از ید و رِجل جرم کسی است که مالی سرقت کرده و نفی بلد و تبعید مناسب کسی است که مرتکب قتل و غارتی نشده بلکه فقط ارعاب با اسلحه کرده و امام عادلی که باید مظهر عدل و رحمت باشد نباید کسی را که جرمی جُز ارعاب نداشته بکشد و یا به دار زند، زیرا اگر عقوبت محارب فقط قتل و اعدام بود، حق‌تعالی تبعید و سایر عقوبات را ذکر نمی‌فرمود. و قول أئمّه‡نیز مخالفت کتاب خدا و سنت رسولص نیست چنانکه در «وسائل الشیعه» جلد 18 ص 534 چاپ جدید راوی به امام صادق عرض می‌کند که مردم در این باره می‌گویند: امام در این امر مخیر است هر کاری بکند؟ امام فرمود: خیر، امام نمی‌‌تواند هر کاری انجام دهد و نباید هر چه خواست اجراء کند ولیکن هر‌کس را به قدر جنایتش باید جزا دهد تا آخر حدیث که مانند حدیث قبل بیان فرموده‌اند. و مقصود از: ﴿مِّنۡ خِلَٰفٍ﴾ این است که دست راست او را اگر بریده‌اند پای چپ او را ببرند. جملۀ: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ...﴾ دلالت دارد که اگر محارب پیش از دستگیر شدن توبه کرد حقوق الهی از او ساقط می‌شود ولی حق آدمی از قتل، جرح و بردن مال، کشتن حیوان، آتش زدن خرمن، بریدن درخت و مانند اینها از او ساقط نمی‌شود و اگر بعد از قدرت بر او توبه کرد حد الهی از او ساقط نیست.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣٥﴾ [المائدة: 35 ]

**ترجمه:** ای مؤمنین از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید تا شاید شما رستگار شوید.(35)

**نکات:** خطاب در این آیه به مؤمنین است و یکی از مؤمنین رسول خداص است باید دید رسول خداص چه چیز را وسیله می‌دانسته رسول خداص مکرر فرموده: «إلهِي وَسِیلَتِي إِلَیكَ إِیمَانِي بِك». یعنی: «خدایا وسیلۀ من ایمان من به تو است». و امیرالمؤمنین علی در خطبۀ 109 نهج‌البلاغه فرموده: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا يَتَوَسَّلُ بِهِ الْـمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ»([[10]](#footnote-10)). و امام زین العابدین در دعای روز پنجشنبه به خدا عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْك‏»([[11]](#footnote-11)). و نیز حضرت امیر در دعای کمیل به خدا عرض می‌کند: «ویَتَوَسَلُ إِلَیْكَ بِرُبُوبِیَّتِكَ»([[12]](#footnote-12)). و در دعای یمانی فرموده: «فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِتَوْحِيدِكَ وَتَهْلِيلِكَ وَتَمْجِيدِكَ وَتَكْبِيرِكَ وَتَعْظِيمِكَ»([[13]](#footnote-13)). و در مناجات دیگر فرموده: «جَعَلْتُ الْإعْتِرَافَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَائِلَ عِلَلِي»([[14]](#footnote-14))، بنابر‌این، از کلمات خدا و رسول و بزرگان اسلام معلوم می‌شود که وسیله، ایمان و اسلام و تقوی است نه اینکه اشخاص باشند زیرا خدا مانند سلاطین نیست که از حال بنده بی‌خبر باشد و دعای او را نشنود و از بندۀ خود دور باشد و محتاج به وسیله و واسطۀ اشخاص باشد که عرض بندگان را به او برسانند، بعضی از مردمان عوام و نفهم خیال می‌کنند بین خدا و بنده کسی واسطه و یا وسیله می‌باشد و به خیال خود یکی از بندگانی که از دنیا رفته و از دنیا اطلاع ندارند به عنوان وسیله می‌خواند. به اضافه خدای‌تعالی نفرموده وسیله را بخوانید بلکه فرموده: ﴿وَٱبۡتَغُوٓاْ﴾ یعنی: «بجویید»، پس وسیله جستنی است نه خواندنی زیرا نفرموده: ﴿اُدعُوا ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ و مردم نمی‌توانند یکی از بندگان صالحین که از دنیا رفته است بجویند ممکن نیست انسان فلان شخصی را که هزار سال است از دنیا رفته بجوید و پیدا کند و یا تهیه نماید، زیرا او در این عالم نیست و خواندن او شرک است زیرا خدای‌تعالی در آیات قرآن خواندن غیر‌خدا را شرک دانسته وسیلۀ مقرّبان خدا فضائل نفسانی و اعمال صالحه است چنانکه ذکر شد. (پس همانطور که انسان در امور مادی محتاج وسیله است در امور معنوی نیز چنین است).

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لِيَفۡتَدُواْ بِهِۦ مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنۡهُمۡۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٣٦ يُرِيدُونَ أَن يَخۡرُجُواْ مِنَ ٱلنَّارِ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنۡهَاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّقِيمٞ ٣٧﴾ [المائدة: 36-37]

**ترجمه:** محققا آنانکه کافر شدند اگر همۀ آنچه در زمین است ومانند آن مال ایشان باشد برای

اینکه فدیه دهند تا به آن فدا خود را از عذاب روز قیامت برهانند از ایشان پذیرفته نشود و برای ایشان عذاب دردناک است(36) می‌خواهند که از آتش خارج شوند و حال اینکه ایشان از آن خارج‌شدنی نیستند و برای ایشان عذابی پایدار است.(37)

**نکات:** روز قیامت جُز ایمان و عمل صالح پذیرفته نیست و لذا اگر کافر تمام آنچه در زمین است داشته باشد و بخواهد همه را بدهد در مقابل آزادی از کیفر پذیرفته نیست و دستگاه عدل الهی رشوه و فدیه‌پذیر نیست.

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٣٨ فَمَن تَابَ مِنۢ بَعۡدِ ظُلۡمِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٣٩ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٤٠﴾ [المائدة: 38-40]

**ترجمه:** و مرد دزد و زن دزد، دستهای ایشان را ببرید به پاداش آنچه کرده‌اند عقوبتی است از خدا و خدا عزیز حکیم است(38) پس هر‌کس پس از ستم خود توبه کند و اصلاح نماید پس محققا خدا توبۀ او را می‌پذیرد. به درستی که خدا آمرزندۀ رحیم است(39) آیا نمی‌دانی که مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین، هر‌کس را بخواهد عذاب می‌کند و هر‌کس را بخواهد می‌آمرزد و خدا به هر چیزی تواناست.(40)

**نکات:** مقصود از قطع جداکردن و مقصود از ید انگشتان است به دلیل آیۀ:

﴿فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ﴾([[15]](#footnote-15)) [البقرة: 79]

و قدر متیقّن انگشت است و زیادتر مشکوک است و نباید قطع شود و برای قطع ید سارق 23 شرط ذکر کرده‌اند: اول آنکه: چیز قابلی بدزدد که از ربع دینار کمتر نباشد. دوم: پنهانی باشد نه علنی. سوم: خود سارق سرقت کرده باشد نه دیگری به امر او. چهارم: اگر با شرکت غیر او بوده سهم او به حد نصاب برسد. پنجم: از حرزی برده باشد نه از خیابان و بیابان بدون حرز. ششم: ثبوت حد باید به اقرار دو مرتبۀ سارق باشد و إلاّ با شهادت عدلین و گر نه حد ساقط است. هفتم: سارق مکلّف باشد. هشتم: ناچار و مضطر نشده باشد. نهم: مکرَه نباشد... و هكذا إلى تمام الشروط. و جملۀ: ﴿فَمَن تَابَ...﴾دلالت دارد که اگر توبه کند عقوبتی بر او نیست امّا قبل از ثبوت نزد حاکم.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْۛ سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ سَمَّٰعُونَ لِقَوۡمٍ ءَاخَرِينَ لَمۡ يَأۡتُوكَۖ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ مِنۢ بَعۡدِ مَوَاضِعِهِۦۖ يَقُولُونَ إِنۡ أُوتِيتُمۡ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمۡ تُؤۡتَوۡهُ فَٱحۡذَرُواْۚ وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ًٔاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٤١ سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ أَكَّٰلُونَ لِلسُّحۡتِۚ فَإِن جَآءُوكَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ وَإِن تُعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِنۡ حَكَمۡتَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٤٢ وَكَيۡفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ ٱلتَّوۡرَىٰةُ فِيهَا حُكۡمُ ٱللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوۡنَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٣﴾ [المائدة: 41-43]

**ترجمه:** ای پیغمبر محزون نکنند تو را آنان که در کفر می‌شتابند از کسانی که گفتند ایمان آورده‌ایم به دهانهاشان و دلهاشان ایمان نیاورده و از کسانی که یهودیند که گوش فرادهنده می‌باشند برای دروغ و گوش فرا دهنده می‌باشند برای نفع قوم دیگری که نزد تو نیامده‌اند، کلمات را پس از شناخت محلِّ آن تغییر می‌دهند، می‌گویند اگر این کلام محرَّف به شما داده شده بگیرید و اگر این داده نشده نگیرید و حذر نمایید و کسی را که خدا آزمایشش را بخواهد تو به نفع او از طرف خدا اختیاری نداری، ایشانند آنان که خدا نخواسته پاکی دلشان را، برای ایشان در دنیا خواری و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است(41) گوش فرا دهندۀ کذبند و خورندۀ رشوه، پس اگر نزد تو آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن و اگر از ایشان اعراض کنی هیچگونه ضرری به تو هرگز نزنند و اگر حکم کردی پس بین ایشان به عدالت حکم کن، زیرا خدا مجریان عدالت را دوست می‌دارد(42) و چگونه تو را حاکم قرار می‌دهند و حال آنکه نزد ایشان تورات است که در آن حکم خدا می‌باشد سپس بعد از آن رو می‌گردانند و ایشان ایمان‌آورنده نیستند.(43)

**نکات:** این آیات راجع به صفات رذیله و بی‌ایمانی یهود است. در بیان سبب نزول آیات فوق در «مجمع البیان» و پاره­ای آثار دیگر نقل شده که: زن و مردی از اشراف یهود خیبر زنا کردند و محصن و محصنه بودند و حکم آنان در تورات رجم بود و نمی‌خواستند حکم خدا را اجرا کنند و لذا نوشتند به یهود مدینه که از پیغمبر از حکم آن سؤال کنند به طمع اینکه شاید حکم رسول خداص رجم نباشد و لذا عدّه‌ای از بزرگان یهود مدینه آمدند نزد رسول خداص و از او حکم خواستند، رسول خداص فرمود: آیا شما به حکم من خشنودید؟ گفتند: بلی، پس جبرئیل آمد و حکم رجم را آورد، ایشان نپذیرفتند جبرئیل آمد که ابن صوریا را که یکی از دانشمندان یهود فدک بود حکم قرار دهد، حضرت از ایشان پرسید ابن صوریا را می‌شناسید؟ گفتند: بلی، فرمود چگونه مردی است؟ گفتند: داناترین فرد یهود است بر روی زمین به آنچه خدا بر موسی نازل کرده. حضرت فرمود: بفرستید بدنبال او بیاید، عبدالله بن صوریا آمد، حضرت فرمود: تو را قسم می‌دهم به خدایی که «إِنِّي أَنْشُدُكَ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَى مُوسَى وَفَلَقَ لَكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَاكُمْ وَأَغْرَقَ آلَ فِرْعَوْنَ وَظَلَّلَ عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْـمَنَّ وَالسَّلْوَى»**([[16]](#footnote-16))**، آیا حکم خدا در کتاب شما راجع به زنای محصنه چیزی هست؟ ابن صوریا گفت: بلی قسم به آن خدایی که ذکر نمودی اگر خوف این نبود که پروردگار مرا بسوزاند اعتراف نمی‌کردم و لیکن ای محمد بگو ببینم در کتاب تو حکم آن چیست؟ فرمود: چون چهار شاهد عادل شهادت بدهند واجب است رجم، ابن صوریا گفت: در تورات موسی حکم همین است. رسول خداص فرمود: پس چه شد که شما حکم خدا را ترک کردید؟ گفت: عادت ما چنین شد که چون شخص شریفی زنا کرد او را رها کردیم و چون مرد ضعیفی زنا کرد بر او اقامۀ حد نمودیم تا اینکه به جای رجم جلد آوردیم و قرار بر این شد که چون کسی زنا کرد چهل تا زیانه بر او بزنیم و روی او را سیاه کرده و طرفین را بر خری سوار کنیم و روی ایشان را به طرف دم الاغ قرار دهیم و او را در میان مردم بگردانیم، یهودیان بر ابن صوریا اعتراض کردند که چرا حقیقت را بیان کردی؟ ابن صوریا گفت: او مرا قسم به تورات و خدای تورات داد و گر نه نمی‌گفتم، تا اینکه ابن صوریا مسائلی از رسول خداص سؤال کرد و فهمید او رسول خداست و براستی مسلمان شد، پس این آیات نازل شد ([[17]](#footnote-17)). و مقصود از ﴿سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ﴾ این است که یهود جاسوسی می‌کردند و سخنان رسول خداص را می‌شنیدند برای آنکه دروغ وارد کنند. و یهود مدینه به نفع خیبر جاسوسی می‌کردند چنانکه در جملۀ ﴿سَمَّٰعُونَ لِقَوۡمٍ ءَاخَرِينَ﴾ اشاره کرده. و مقصود از ﴿يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ...﴾ همین است که فرمان خدا را تغییر می‌دادند و به ­جای رجم جلد گذاشته بودند. و مقصود از جملۀ: ﴿...إِنۡ أُوتِيتُمۡ هَٰذَا فَخُذُوهُ...﴾ این است که یهود خیبر گفته بودند اگر محمّد برای زنای محصنه جلد را گفت قبول کنید و اگر رجم را گفت قبول نکنید کما في مجمع البیان.

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَا ٱلتَّوۡرَىٰةَ فِيهَا هُدٗى وَنُورٞۚ يَحۡكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسۡلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ بِمَا ٱسۡتُحۡفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ عَلَيۡهِ شُهَدَآءَۚ فَلَا تَخۡشَوُاْ ٱلنَّاسَ وَٱخۡشَوۡنِ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗاۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: 44]

**ترجمه:** به تحقیق که ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است، پیامبرانی که تسلیم حکم خدا بودند طبق آن برای یهود حکم می‌کردند و (همچنین) خداپرستان و دانشمندان که حفظ کتاب خدا به ایشان سپرده شده و بر صدق آن گواهان بودند (براساس آن حکم می‌کردند)، پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای کمی نفروشید و هر‌کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند پس ایشان خود کافرند.(44)

**نکات:** حق‌تعالی تورات را هدایت و نور خوانده و تمام انبیاء پس از موسی طبق آن حکم می‌کرده‌اند. و جملۀ: ﴿...ٱلَّذِينَ أَسۡلَمُواْ﴾ دلالت دارد که دین تمام انبیاء اسلام بوده و ممکن است بگوییم پیغمبر اسلام نیز داخل کلمۀ ﴿ٱلنَّبِيُّونَ﴾ در این آیه می باشد و به حکم تورات باید حکم کند در جایی­که از طرف خدا حکم دیگری نباشد. و جملۀ: ﴿...وَٱلۡأَحۡبَارُ بِمَا ٱسۡتُحۡفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ...﴾ دلالت دارد بر مدح دانشمندانی که طبق کتاب خدا حکم می‌کردند و کتاب خدا را حفظ داشتند نه مانند زمان ما که مراجع مسلمین قرآن را رها کرده و به اخباری که گفتار بشری است چسبیده‌اند و حکم خدا و آیات او را برای ثمن قلیلی بیان نمی‌کنند، پس به صریح قرآن هر‌کس حکمی غیر از آنچه خدا نازل کرده بگوید کافر است.

﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٞ لَّهُۥۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٥﴾ [المائدة: 45]

**ترجمه:** و در تورات بر ایشان نوشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحتها را قصاصی است، پس آنکه قصاص را عفو کند و بگذرد پس آن کفّاره‌ای است برای او و آنانکه حکم نکنند به آنچه خدا نازل نموده پس ایشان خود از ستمگرانند.(45)

**نکات:** این حکم قصاص که در تورات بوده چون نسخ نشده و در اسلام تصویب شده باید اجرا شود، این آیه شامل قصاص جانی و قصاص اعضایی است به طور عموم اما در سنّت شرائطی برای اجرای آن ذکر شده و همچنین باید محل جنایت و صفاتشان در قصاص ملاحظه شود مثلا چشم راست را به عوض چشم چپ و گوش راست را به عوض چپ نمی‌توان قصاص کرد، دندان کرم‌ خورده و سیاه را به عوض صحیح و گوش شنوا را به عوض گوش کر نمی‌توان قصاص کرد و همچنین در قصاص جراحات نیز شرائطی است مثلا اگر بخواهیم قصاص کنیم و احتمال خطر و غرر باشد نمی‌توان قصاص کرد بلکه باید دیه گرفت.

﴿وَقَفَّيۡنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَ فِيهِ هُدٗى وَنُورٞ وَمُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَهُدٗى وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ٤٦ وَلۡيَحۡكُمۡ أَهۡلُ ٱلۡإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤٧ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٤٨﴾ [المائدة: 46-48]

**ترجمه:** و از پی این پیامبران (و به دنبال ایشان) عیسی پسر مریم را فرستادیم در حالیکه تصدیق می‌کرد آنچه در جلو او بود از تورات و به او انجیل را دادیم که در آن هدایت و نور بود و آنچه در پیش دست او از تورات بود، تصدیق می‌کرد و هدایت و پندی بود برای متقین(46) و باید اهل انجیل حکم کنند به آنچه خدا در آن نازل نموده و آنان که حکم نکنند به آنچه خدا نازل نموده، پس ایشان خود فاسق‌اند(47) و نازل کردیم به سوی تو این کتاب را به راستی و طبق واقع، درحالی‌که تصدیق می‌کند آنچه جلو اوست از کتاب و نگهبان و حاکم بر آنهاست پس حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از آنچه برای تو از حق آمده، منحرف مشو. برای هر یک از شما قرار دادیم شریعتی و راهی و اگر خدا می‌خواست شما را یک امّت قرار داده بود ولیکن برای آنکه در آنچه به شما داده، شما را بیازماید؛ پس در خیرات بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت همۀ شما به سوی خداست. پس شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاه می‌کند.(48)

**نکات: جملۀ:** ﴿مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ﴾ هم در وصف انجیل آمده و هم در وصف قرآن، معلوم می‌شود آیاتی که در کتب آسمانی بوده مورد تأیید کتب بعدی بوده و هر یک از آنها نور و هدایت بوده و باید علمای هر دینی طبق کتاب آسمانی خود حکم کنند وإلاّ همانطوری که آیات فوق بیان کرده، هم کافرند و هم فاسق و هم ظالم. جمله: ﴿لِّيَبۡلُوَكُمۡ...﴾دلالت دارد که خدا به هر کدام از پیغمبران مرسل که شریعتی داده غیر از شریعت دیگر و همه را یک شریعت ننموده برای امتحان و آزمایش است و وظیفۀ مسلمین این است که در کارهای خیر از دیگران سبقت گیرند طبق جملۀ: ﴿فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾.

﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ٤٩ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة: 49-50]

**ترجمه:** و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از ایشان حذر کن که مبادا تو را از بعض آنچه خدا به سوی تو نازل کرده فریبت دهند، پس اگر رو بگردانند بدانکه خدا می‌خواهد ایشان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند و به تحقیق که بسیاری از مردم نابکارند(49) آیا پس حکم جاهلیّت را می‌جویند و کیست نیکوتر از خدا درحکم صادرکردن برای اهل یقین.(50)

**نکات: جملۀ:** ﴿وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ﴾دلالت دارد که تقلیدکردن از آراء جایز نیست و دلالت دارد که باید از اهل بدعت و آراء حذر کرد. و مقصود از حکم جاهلیّت هر حکمی غیر حکم خدا است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ٥٢ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ إِنَّهُمۡ لَمَعَكُمۡۚ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَأَصۡبَحُواْ خَٰسِرِينَ ٥٣﴾ [المائدة: 51-53]

**ترجمه:** ای مؤمنین یهود و نصاری را دوست نگیرید بعضی از ایشان دوست و یار بعض دگرندو کسی از شما که ایشان را دوست گیرد او از ایشان است، به راستی که خدا هدایت نمی‌کند قوم ستم‌گران را(51) پس می‌بینی آنانی را که در دلهاشان بیماری است در دوستی با ایشان شتاب می‌کنند، می‌گویند می‌ترسیم حوادثی به ما برسد، پس امید است خدا فتح یا امری را از نزد خود (به­نفع مسلمین)بیاورد، درنتیجه آنان بر آنچه در پیش خود پنهان کرده‌اند پشیمان شوند (52) و مؤمنین می‌گویند آیا اینان همان کسانی­اند که به سخت‌ترین قسمهای خود قسم خوردند که همراه شمایند، کردارشان هدر شد و از زیانکاران شدند. (53)

**نکات:** اکثر مردم ایمان­شان متزلزل و غیرقطعی است و لذا بی‌‌تفاوتند و در مقابل مؤمن و کافر یکسان‌اند، در زمان رسول خداص که اسلام هنوز رونقی نگرفته بود عده‌ای بودند که هم با مسلمین بودند و هم با یهود و نصاری دوستی می‌کردند و گاهی هم به نفع کفّار کار می‌کردند، در این آیات حق‌تعالی خواسته ایشان را تأدیب نماید که راه خود را یکسره کنید.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٥٦ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَكُمۡ هُزُوٗا وَلَعِبٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَٱلۡكُفَّارَ أَوۡلِيَآءَۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [المائدة: 54-57]

**ترجمه:** ای مؤمنین هر‌کس از شما از دین خود برگردد، پس به زودی خدا قومی را بیاورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان او را دوست می‌دارند، نرم‌ دلانند بر مؤمنین و سخت‌اند بر کافرین، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش‌ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند، این است فضل خدا که به هر‌کس بخواهد می‌دهد و خدا وسعت ‌دهندۀ داناست(54) همانا دوست شما خداست و رسولش و آنانکه ایمان آورده‌اند آنانکه نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند درحالی‌که خاضعند (55) و هر‌کس خدا و رسولش و مؤمنین را دست بدارد پس محققاً حزب خدا خود پیروزند(56) ای مؤمنین کسانی را که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند از آنان که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و (نیز) کفار را دوستان خود مگیرید و از خدا بترسید اگر ایمان دارید.(57)

**نکات: جملۀ:** ﴿مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ...﴾دلالت دارد که هر‌کس از اسلام برگردد و مرتد شود به خدا ضرر نزده بلکه به خود ضرر زده. و امّا ارتداد به این است که خدا و رسول و یا یکی از احکام مسلّم اسلام را منکر شود. جملۀ: ﴿مَن يَرۡتَدَّ...﴾ فعل آن مستقبل است و چون سورۀ مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده و در این آیه خبر داده که عده‌ای مرتد می‌شوند و این خبر صحت داشت زیرا عده‌ای در همان سال آخر حیات رسول خداص مرتد شدند و عده‌ای نیز پس از وفات او: و امّا آنانکه در زمان حیات او مرتد شدند أسود عنسی کاهن بود که در یمن ادعای نبوّت کرد و بر بلاد یمن مسلّط شد و عمّال رسول خداص را بیرون کرد تا اینکه بدست فیروز دیلمی کشته شد و خبر قتل او یک شب قبل از وفات رسول خداص به مدینه رسید و دیگر از کسانی که زمان رسول خداص مرتد شدند مسیلمۀ کذّاب بود که به رسول خداص نوشت: «مِنْ مُسَیْلَمَةَ رَسُولِ اللهِ إِلی مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الأَرْضَ نِصْفُهَا لي وَنِصِفُهَا لَكَ»([[18]](#footnote-18)). پس رسول خداص در جواب او نوشت: «مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ إلى مُسیلمة الكَذَّاب، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الأَرْضَ لِلهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالعَاقِبَةُ لِلمُتَّقِین»([[19]](#footnote-19)).

و این مسیلمه پس از رسول خداص نیرومند شد تا اینکه ابوبکر با او جنگ کرده و به دست لشکر اسلام کشته شد و قاتل او وحشی قاتل حمزة سیّدالشهداء بود و لذا می‌گفت: «قَتَلْتُ خَیرَ النَّاسِ فِي الجَاهِلِیَّةِ وَشَرَّ النَّاسِ فِي الإِسْلَام»([[20]](#footnote-20)). و دیگر از کسانی که مرتد شدند؛ بنو أسد قوم طلیحة بن خویلد بودند که او مدّعی نبوت شد و رسول خداص خالد بن ولید را فرستاد به جنگ او و او فرار کرد به سوی شام، سپس مسلمان شد و اسلام او نیکو شد. و هفت طایفه در زمان ابوبکر مرتد شدند که خدا امر ایشان را به دست ابوبکر کفایت کرد.

و مقصود از جملۀ: ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُ﴾، همان ابوبکر و لشکر اسلام است.

و یک فرقه در زمان عمر مرتد شدند و آنان طایفۀ غسان قوم «**جبلة بن الأیهم»** بودند زیرا جبله به دست عمر مسلمان شد و روزی مشغول طواف بود و رداء خود را به زمین می‌کشید، مردی از مسلمین پا گذاشت به روی رداء او، پس او غضب کرد و یک سیلی به صورت او زد، او نزد عمر شکایت کرد، عمر قضاوت كرد که باید قصاص شود مگر اینکه او عفو نماید، جبله گفت: من قصاص او را به هزار درهم می‌خرم، آن مرد مسلمان نپذیرفت، تا این که جبله حاضر شد ده هزار درهم فدیه دهد، آن مرد گفت: من نمی‌خواهم جُز قصاص، پس جبله مهلت خواست و سپس از ترس عدالت عمر فرار کرد و به روم پناهنده و مرتد شد([[21]](#footnote-21)).

به هر‌حال پس از وفات رسول خداص اکثر عرب مرتد شدند و به همت و سیاست ابوبکر همه سرکوب شدند، چنانکه از عایشه روایت شده: که رسول خداص وفات کرد و عرب مرتد شد و نازل شد بر پدرم آن قدر گرفتاری که اگر بر کوهها نازل شده بود کوه‌ها را از بین می‌برد([[22]](#footnote-22)). ولی بعضی از نویسندگان شیعه گویند: مقصود از جملۀ ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي...﴾ علی بن ابی­طالب می‌باشد ولی طبق تاریخ این صحیح نیست زیرا مرتدین عرب در زمان حکومت ابوبکر دفع شدند نه در زمان امیرالمؤمنین علی اگرچه امیرالمؤمنین با منافقین زمان خود بسیار جنگید ولی آنها را مرتد ننامید، به اضافه آنان را از بین نبرد و لذا بسیاری از مفسّرین حتّی مفسّرین شیعه این آیات و آیات بعد را در مدح ابوبکر می‌دانند وتطبیق با او کرده‌اند. و اگر ابوبکر مصداق ﴿يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥ﴾ باشد، بدگویی اهل زمان ما به او برخلاف کتاب خدا خواهد بود. متأسفانه روحانی نمایان زمان ما، مهاجرین و انصار را با مرتدین اشتباه کرده و همه را فحش می‌دهند در حالیکه خود از مرتدین بدترند. و کلمۀ: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ از مادۀ ذِل به کسر ذال که به معنی **لین وانقیاد** باشد که ذلول نیز از همین ماده است و مشتق از ذُلّ به ضم ذال نیست که به معنی ذلّت باشد. و جملۀ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ...﴾ کلمۀ ولی را بعضی به معنای ولایت و سلطنت گرفته‌اند و بعضی دیگر به معنای ولایت و محبّت گرفته‌اند و هر کدام از قائلین روایاتی برای تأیید قول خود آورده‌اند ولی ما نباید تناسب آیات را نادیده بگیریم و آیات الهی را غیر مربوط به یکدیگر فرض کنیم و قرآن را از فصاحت دور کنیم، پس می‌گوییم: آیات قبل از این آیه راجع به نهی از دوستی با کفار یهود و نصاری است و همچنین آیات پس از این آیه راجع به نهی دوستی با منافقین و کفار است و این آیه در وسط می‌فرماید: دوست شما و خیرخواه و یار شما خدا و رسول و مؤمنین می‌باشند. بنابراین ربطی به سلطنت و زمامداری ندارد. حال اگر به معنی سطنت بگیریم به مناسبت آیات قبل می‌توان زمامداری ابوبکر را اثبات کرد چنانکه عدّه‌ای برای تناسب آیات و برای روایاتی که نقل کرده‌اند همین کار را کرده‌اند. ولی چنانکه عرض شد ولایت در این آیه و آیات قبل و بعد به معنی محبّت و نصرت است.

﴿وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوٗا وَلَعِبٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡقِلُونَ ٥٨ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ هَلۡ تَنقِمُونَ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلُ وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ ٥٩ قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَۚ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضَلُّ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٦٠ وَإِذَا جَآءُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِٱلۡكُفۡرِ وَهُمۡ قَدۡ خَرَجُواْ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكۡتُمُونَ ٦١﴾ [المائدة: 58-61]

**ترجمه:** و چون به سوی نماز ندا کنید،آن را به استهزاء و بازی گیرند، این به سبب این است که ایشان مردمی بی‌خردند(58) بگو ای اهل کتاب چه عیبی از ما گرفته‌اید جُز اینکه ما ایمان آورده‌ایم به خدا و آنچه به ما نازل شده و آنچه از پیش نازل شده و محقّق است که بیشتر شما نابکارید(59) بگو آیا شما را خبر بدهیم به پاداشی بدتر از این نزد خدا (یعنی اگر شما مسلمین را بد می‌دانید چون ایمان به محمدص آورده‌اند بدتر از مسلمین کسانیند که مورد لعن و غضب خدا شده‌اند) آنکه خدا او را لعن نموده و بر او غضب کرده و بعضی از ایشان را بوزینگان، خوکان و بندگان طاغوت قرار داده، جای آنان بدتر و از راه راست دورترند(60) و چون به نزد شما آیند گویند ایمان آورده‌ایم و حال آنکه وارد کفر شده‌اند و با کفر بیرون شدند و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناتراست. (61)

**نکات: جملۀ:** ﴿وَإِذَا نَادَيۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ...﴾ دلالت دارد بر ثبوت و مشروعیّت اذان و چون یهود و نصاری و منافقین برای اذان و نماز نفعی تصور نمی‌کردند، آن را به استهزاء و بازیچه حمل می‌کردند در حالی‌که اذان ندای توحید و دعوت به توحید و عبادت پروردگار است و نماز انجام وظیفۀ بندگی و راز و نیاز با خدا و استمداد از اوست و اگر ایشان عقل خود را بکار می‌انداختند استهزاء نمی‌کردند و استهزاء کار بی‌خردان است و لذا خدا فرموده ﴿بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡقِلُونَ﴾ و جملۀ: ﴿وَأَنَّ أَكۡثَرَكُمۡ فَٰسِقُونَ﴾دلالت دارد که در میان کفّار، مردم صحیح العمل و غیر فاسق نیز پیدا می‌شود و ممکن است و او ﴿وَأَنَّ**...**﴾ و او به معنای مع باشد و یا واو حالیه و یا واو عاطفه و عطف شده باشد به جملۀ ﴿أَنۡ ءَامَنَّا...﴾ و مقصود از جملۀ: ﴿وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ﴾ اصحاب السبت می‌باشد که عده‌ای از یهود بودند و مقصود از طاغوت هر رئیس و هر پیشوائی است که به غیر «ما أنزل الله» فتوی بدهد. و مقصود از جملۀ: ﴿...قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِٱلۡكُفۡرِ وَهُمۡ قَدۡ خَرَجُواْ بِهِۦ﴾، عدّه نفراتی است که از یهود خدمت رسول خداص می‌رسیدند و به نفاق اظهار ایمان می‌کردند ولی از دلائل رسول خداص و از آیات إلهی و نصایح رسول بی‌اعتنا بودند و همانطور که آمده بودند خارج می‌شدند.

﴿وَتَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَأَكۡلِهِمُ ٱلسُّحۡتَۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٦٢ لَوۡلَا يَنۡهَىٰهُمُ ٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ عَن قَوۡلِهِمُ ٱلۡإِثۡمَ وَأَكۡلِهِمُ ٱلسُّحۡتَۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ٦٣﴾ [المائدة: 62-63]

**ترجمه:** و بسیاری از ایشان را می‌بینی که شتاب می‌کنند در گناه و ستم و خوردن حرام. البته بد است آنچه می‌کنند(62) چرا ربانیّون (مقدسین) وعلماء، ایشان را از گفتار گناهشان و از حرام خوردنشان نهی نمی‌کنند البتّه بدکاری می‌کنند.(63)

**نکات:** در کار خیر تعبیر به سرعت می‌شود و در کار شر تعبیر به عجله، حال چرا در کار بد و گناه خدای‌تعالی تعبیر به سرعت نموده ﴿سَٰرِعُونَ﴾ فرموده؟ برای اینکه یهودیان آن کارها را بد نمی‌دانستند و گویا آن کارها به نظرشان کار خوبی است. و جملۀ: ﴿لَوۡلَا يَنۡهَىٰهُمُ ٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ عَن...﴾دلالت دارد بر توبیخ و سرزنش مقدّسین و علماء که از کارهای بد نهی نمی‌کنند و لذا گفته‌اند این آیه سخت‌ترین آیه است از آیات قرآن و در این آیه مذمّت علماء و مقدسین بیشتر شده از خود مرتکبین منکرات، زیرا در حق مرتکبین تعبیر شده به ﴿لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾ ولی از تارکین نهی از منکر تعبیر شده به ﴿لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ﴾ و فرق میان عمل و صنعت این است که عمل گناهی است که زائل‌شدنی است و هنوز رسوخ پیدا نکرده ولی صنعت عملی است که عادت شده و رسوخ پیدا کرده و زوال آن مشكل است و در حقیقت می‌توان گفت مرض روحی ارتکاب گناه است و علاج آن علم به خدا و صفات او و احکام اوست و به این علم آن مرض برطرف می‌شود و اما اگر علم به خدا و کتاب او پیدا کرد مانند علماء و مقدسین و باز مرض او برطرف نشد معلوم می‌شود مزمن شده و زوال آن مشکل است، پس اگر دانشمندان دینی مرتکب گناهی شدند معلوم می‌شود مرض روحی‌شان در نهایت شدّت و قوت است و زائل‌شدن آن سخت و مشکل است.

وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۚ وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ كُلَّمَآ أَوۡقَدُواْ نَارٗا لِّلۡحَرۡبِ أَطۡفَأَهَا ٱللَّهُۚ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادٗاۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٦٤ [المائدة: 64]

**ترجمه:** و یهود گفتند دست خدا بسته شده، بسته باد دستهاشان و به سبب آنچه گفتند از رحمت خدا دور شدند. بلکه دستهای او باز است به هر کیفیّتی که بخواهد انفاق می‌کند. و البتّه آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده، طغیان و کفر بسیاری از ایشان را زیاد می‌کند و ما تا روز قیامت در بین ایشان دشمنی و کینه انداختیم. هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند خدا آنرا خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می­کوشند و خدا دوست نمی‌دارد فسادکنندگان را.(64)

**نکات:** چون مسلمین فقیر بودند و گاهی قرض‌الحسن از یهود می‌خواستند یهود با طعن و مسخره می‌گفتند خدای محمدص دستش بسته شده! یعنی؛ نسبت به او جود و کرم ندارد و چون یهود از اکثر مردم مال و ثروتی زیادتر داشتند در زمان تسلّط مسلمین امور دنیا بر ایشان تنگ شد و لذا ممکن است گفته باشند خدا دیگر بخششی ندارد. زیرا بدیهی است که خدایی که قادر است بر خلق جهانی از نیستی، هیچ عاقلی دست او را بسته نمی‌داند؛ زیرا با دست بسته چگونه جهان را حفظ و تدبیر کند. پس مقصود از این قول چه بوده؟ ممکن است همان‌طوری‌که ذکر شد برای تمسخر به مسلمین باشد و یا ممکن است بگوییم تقلید از فلاسفه کرده باشند، زیرا فلاسفه می‌گویند خدا قادر بر خلقت تمام جهان کثرات نیست بلکه او یک چیز خلق کرده که عقل اول و یا چیز دیگری باشد و مانند کسی که دست او بسته شده اختیار ندارد بلکه او فاعل موجب است نه فاعل مختار. و حق‌تعالی ایشان را رد کرده و مورد لعن قرار داده به واسطۀ چنین گفتارها. به هر‌حال مقصود از «**ید**» در این آیه و غلّ و بسط آن عبارت است از بخل وجود و این مجازی مشهور و متعارف است که می‌گویند: فلانی دستش گشاده است یعنی بخششی دارد و یا فلانی دستش بسته و یا دست تنگ است یعنی قدرت و جود و بخشش ندارد.

بنابراین معنی ﴿غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ﴾ نفرین به ایشان است از جهت فقر و عجز مجازاً و یا از جهت دست بستگی در آتش دوزخ حقیقتاً. مجسّمه به این قبیل آیات استدلال کرده‌اند که خدا دست دارد، در جواب ایشان باید گفت: اولاً مقصود از غَلِّ ید بخل است مجازاً چنانکه ذکر شد. ثانیاً ید در لغت عرب معانی متعدده دارد یکی همان عضو بدن که معلوم است. دوم به معنی نعمت است چنانکه می‌گویند: «لفلان عندي ید أشكره علیها». سوم به معنی قدرت است چنانکه می‌گویند: هرچه از دستش بر آمد کرد یعنی هر چه قدرت داشت و خدا در سورۀ ص آیۀ 45 فرموده: ﴿وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي وَٱلۡأَبۡصَٰرِ﴾و در سورۀ فتح آیۀ 20 فرموده: ﴿وَكَفَّ أَيۡدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمۡ﴾و در سورۀ یس آیۀ 83 در حق خدا خودش فرموده: ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾. **و** بنا بر اینکه به معنی قدرت باشد هر کجا تثنیه و یا جمع آمده مقصود کمال قدرت است مانند آیۀ 75 سورۀ ص که راجع به خلقت آدم فرموده: ﴿خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ﴾. و در همین آیۀ ما نحن فیه فرموده ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾، یعنی کمال جودو قدرت را دارد و در سورۀ یس آیۀ 71 فرموده: ﴿خَلَقۡنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتۡ أَيۡدِينَآ﴾که مقصود کمال قدرتاست چنانکه در فارسی می‌گویند دست دولت در کار است که مقصود قدرت و نفوذ دولت است. ثالثاً باید گفت دست هرچیزی به مناسب خود آن چیز است مثلا دست کوزه و دست فنجان و یا دست بیل و دست انسان فرق دارد، دست استعمار و دست مرحمت فرق دارد؛ دست استعمار به معنی نفوذ آن می‌باشد؛ ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾با دست مخلوق فرق دارد، اگر صاحب دست جسم شد دست او نیز مانند او جسم است و اگر جسم نشد دست او نیز جسم نيست، پس نمی‌توان گفت: چون خدا **يَدُ اللَّهِ** فرموده جسم است نعوذبالله.([[23]](#footnote-23))

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَكَفَّرۡنَا عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٦٥ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ أَقَامُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِم مِّن رَّبِّهِمۡ لَأَكَلُواْ مِن فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۚ مِّنۡهُمۡ أُمَّةٞ مُّقۡتَصِدَةٞۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ سَآءَ مَا يَعۡمَلُونَ ٦٦ ۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائدة: 65-67]

**ترجمه:** و اگر اهل كتاب ايمان آورند و تقوی پيشه كنند البّته گناهانشان را جبران و ايشان را به بهشتهای پر نعمت داخل خواهيم كرد (65) و اگر ايشان توارت و انجيل و آنچه از پروردگارشان به ايشان نازل شده بر پا داشته بودند هر آينه از بالای سر و پایين پاهايشان (نعمتها) خورده بودند، بعضی از ايشان مردمی معتدل و بسياری از ايشان بدکردارند (66) ای پيغمبر، برسان آنچه به سوی تو از پروردگارت نازل شده و اگر نرسانی پس تبليغ رسالت نكرده­ای و خدا تو را از مردم حفظ می‌كند، زيرا خدا قوم كافرين را هدايت نمی‌كند (67).

**نکات:** این سوره و این آیات، آخر عمر پیغمبرص نازل شده و در آن وقت تقریبا تمام حجاز مسلمان شده بودند و اکثر این آیات برای ارشاد و هدایت یهود و نصاری است که دارای دولت و امپراطوری بزرگی مانند روم را داشتند ولی از دین حقیقی منحرف شده بودند و لذا می‌فرماید: اگر این اهل کتاب حقیقتاً ایمان آورند و از خدا بترسند خدا از سیّئاتشان صرف‌نظر می‌کند و ایشان را به بهشت خود وارد می‌نماید و اگر تورات و انجیل که کتاب خالق ایشان است به پا دارند یعنی به آن عمل کنند خداوند برکات خود را از آسمان و زمین برای ایشان فراهم کند. مقصود از کلمۀ: ﴿فَوۡقِهِمۡ﴾ آسمان است و مقصود از ﴿وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِم﴾ زمین است.

رسول خداص در طرفیّت با یهود و نصاری و دولتهای ایشان مقداری احتیاط می‌کرد زیرا ایشان هم قدرت داشتند و هم در حجاز طرفدار داشتند و ممکن بود رسول خداص را ترور کنند و لذا خداوند در آیۀ 67 به رسول خود فرموده: آنچه نازل شده (یعنی راجع به یهود و نصاری به قرینۀ آیات قبل و بعدی که در همین معنی ردیف یکدگر آمده) برسان و نترس که خداوند تو را حفظ نموده و این کافران یعنی یهود و نصاری را هدایت نمی‌کند زیرا طالب هدایت نبوده‌اند. این معنی را که ما ذکر کردیم اکثر مفسّرین نوشته‌اند ولی پس از ذکر این معنی احتمالات دیگر نیز ذکر کرده اند که آیه ظهور در هیچ ­یک ندارد:

1. آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن کوتاهی کرده بود آیۀ قصاص بود.
2. آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن خودداری کرده بود عیب یهود و استهزاء ایشان به مقررات اسلام بود.
3. آنچه نازل شده بود که رسول خدا نرسانیده بود و می‌ترسید اختیار در طلاق زوجات و نگه داشتن ایشان بود.
4. آنچه کتمان کرده بود از ابلاغ قصۀ زید و زینب بوده.
5. آنچه کتمان شده بود ترغیب بر جهاد بود.
6. آنچه کتمان می‌کرد معایب بتها و سبّ آلهۀ مشرکین بود.
7. حقوق مسلمین بود که بیان نکرده بود تا در حجه الوداع بیان کرد برای امر در این آیه.
8. راجع به ترس از قتل خود رسول بود به دست نصاری ویهود.
9. راجع به فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب بوده.

ولی به طور مسلم می‌توان گفت تمام این احتمالات برخلاف ظاهر آیات قرآن است، زیرا از احتمال یک تا احتمال هفتم تمامش در قرآن ذکر شده و رسول خداص ابلاغ کرده بود. و اما احتمال هشتم همان است که ما ذکر کردیم که طبق آیات قبل و بعد به قرینۀ سیاق همان معنی مقصود است. و احتمال نهم صحیح نیست به چند دلیل: **اول اینكه** برخلاف سیاق آیات است. **دوم اینكه** اگر بگوییم آیاتی راجع به فضل آن حضرت بوده که باید برساند و نرسانیده آن آیات کدام است، آیه‌ای که به خصوص راجع به آن حضرت باشد که پس از این خطاب باید برساند کدام آیه است؟ چنین آیه‌ای که نازل شده باشد که برساند و او نرسانیده بود و قبلاً و بعداً رسانده ما نداریم. **سوم** همین آیۀ 67 را اگر طبق میل بعضی از مفسرین راجع به آن حضرت بدانیم چند عدد تالی باطل دارد که نه خدا راضی است و نه رسول او و نه خود امیرالمؤمنین زیرا باید بگوییم چنانکه گفته‌اند مقصود از کلمۀ **﴿**ٱلنَّاسِ**﴾** اصحاب رسول است که رسول خداص از ایشان می‌ترسید و دیگر اینکه مقصود از ﴿ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ**﴾** در این آیه اصحاب رسول است که همه کافر بودند چز سه نفر و گمان نمی‌کنم مسلمان عاقل چنین سخنی بگوید و اسلام و قرآن را از ارزش بیندازد زیرا راویان اسلام همان اصحابند آنان که خدا مکرّر در قرآن مدحشان کرده همان اصحابند اگر آنان همه کافر بودند پس اسلام راوی ندارد جُز خبر واحد و آن هم اعتباری ندارد و به اضافه تمجیدهای قرآن همه نعوذبالله دروغ می‌شود، آیاتی که خدا در فضل مهاجرین و انصار نازل کرده تماماً بدون مصداق گردیده و خدا اشتباه نموده پس تمام قرآن بی‌اعتبار می‌شود نعوذبالله این چنین سخنان از دشمنان اسلام است و ما نمی‌توانیم باور کنیم. به اضافه بر اینکه رسول خداص آن وقت که در اول بعثت تنها بود نترسید و آیات خدا را ابلاغ کرد چگونه سال آخر که هفتاد هزار اصحاب دارد و تمام حجاز را مسخر کرده و شرق و غرب آنجا را اسلام فراگرفته حال می‌ترسد آن هم از اصحاب خودش که همه جان نثار بودند و چه قدر برای فرمان او مسابقه داشتند و فداکاری می‌کردند در این حال آیا خدا فرموده نترس از اصحابت که «إِنَّ اللهَ یَعصِمُكَ مِنْ أَصْحَابِكَ الذِینَ هُمْ القَوْمُ الكَافِرُونَ»! پس قطعاً این نیست بلکه در آخر عمر رسول خداص با دولتهای بزرگ کفر و یهود و نصاری طرف بوده و هزاران احتمال خطر برای او داشت از ترور کردن و از مسموم‌ نمودن، خدا فرموده آیات راجع به یهود و نصاری را برسان و از این قوم کافرین مترس. به اضافه خدا قوم کافرین را مکرّر نموده با الف و لام یعنی همان قوم کافرین که در آیۀ بعد و قبل ذکر شده و آیات قبل و بعد صریحاً یهود و نصاری را ذکر کرده و قوم کافرین خوانده. به اضافه خود امیرالمؤمنین در احتجاجاتش مقابل اصحاب رسول خداص استدلال به این آیه نکرده معلوم می‌شود مسلّم این آیه راجع به آن حضرت نبوده است، حال یک عدّه روایاتی که برخلاف ظاهر قرآن شیعه و یا سنی نقل کرده‌اند و قرآن را بی‌اعتبار کرده‌اند نباید قبول کرد خصوصاً که در این آیه تحریف نیز قائل شده‌اند و گویا ناقلین آنها خواب بوده و یا عداوت با قرآن داشته‌اند.

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٨﴾ [المائدة: 68]

**ترجمه:** بگو ای اهل کتاب شما بر راهی نیستید و چیزی بدست ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را به سوی شما نازل شده از پروردگارتان بپا دارید و البته آنچه از پروردگارت بسوی تو نازل شده سرکشی و کفر آنان را زیاد می‌کند پس بر قوم کافرین افسوس مخور.(68)

**نکات:** مفهوم آیه چنین است که اگر یهود و نصاری به هزاران صفات کمال و دانش خود را آراسته کنند و هزاران کتاب علمی و بشری را كامل کنند هیچ سودی برای ایشان ندارد و به راه الهی قدم برنداشته‌اند مگر وقتی که به کتاب آسمانی خود عمل کنند، این سخن راجع به مسلمین مصداق دارد، مسلمین نیز اگر هزاران کتاب حدیث و شعر و قصّه را بخوانند و عمل کنند تا به قرآن عمل نکنند و آن را به پا ندارند هیچ ندارند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِ‍ُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٩﴾ [المائدة: 69]

**ترجمه:** محققاً آنانکه ایمان آورده و آنانکه یهودی شده‌اند و صابئین و نصاری هر کدام ایمان به خدا و روز آخرت آورد و عمل شایسته کند پس بر ایشان نه ترسی است و نه ایشان افسرده شوند. (69)

**نکات:** از این آیه چنین استفاده می‌شود که اهل ادیان گذشته و فعلی اگر واقعاً ایمان به خدا و قیامت داشته باشند و عمل صالح کنند به نجات و سعادت خواهند رسید پس طبق این آیه ممکن است گفته شود اصول دین سه می‌باشد؛ توحید، معاد و عمل. ولی باید دانست کسی که ایمان به خدا و قیامت داشته باشد و واقعاً به خدا ایمان آورده باشد مطیع اوامر خداست بنابراین وقتی خدا در کتابش فرموده به پیامبران نیز ایمان آورید او به پیامبران هم ایمان دارد، به هر حال این آیه منافات با آیۀ ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا...﴾ [آل عمران: 85]([[24]](#footnote-24)) ندارد.

به توضیح آیۀ 62 بقره نیز مراجعه شود.

﴿لَقَدۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمۡ رُسُلٗاۖ كُلَّمَا جَآءَهُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُهُمۡ فَرِيقٗا كَذَّبُواْ وَفَرِيقٗا يَقۡتُلُونَ ٧٠ وَحَسِبُوٓاْ أَلَّا تَكُونَ فِتۡنَةٞ فَعَمُواْ وَصَمُّواْ ثُمَّ تَابَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ ثُمَّ عَمُواْ وَصَمُّواْ كَثِيرٞ مِّنۡهُمۡۚ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ٧١﴾ [المائدة: 70-71]

**ترجمه:** هر آینه به تحقیق از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم، هر زمانی که رسولی برخلاف میل ایشان آمد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را کشتند(70) و گمان کردند که آزمایش و عقابی(برای تکذیب و قتل انبیاء) نیست پس کور و کر شدند سپس خدا توبۀ ایشان را پذیرفت باز هم بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه می‌کنند بیناست.(71)

**نکات:** مقصود از اخذ پیمان؛ پیمان عقلی، فطری و شرعی بر توحید و نبوت انبیاء است. و جملۀ: ﴿...لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُهُمۡ...﴾ دلالت دارد که انبیاء برای جلوگیری بشر از هوی‌پرستی آمده‌اند. و ﴿يَقۡتُلُونَ﴾ دلالت دارد که عادت ایشان بر قتل انبیاء بوده، به اضافه مستقبل آمده برای مراعات فواصل آیات. و مقصود از کوری و کری، کوری کری مجازی است زیرا کسی که به راه هدایت نرود و بی‌راهه برود مانند شخص کور است.

﴿لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ وَقَالَ ٱلۡمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۖ إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢ لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ وَإِن لَّمۡ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٣ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَّهِ وَيَسۡتَغۡفِرُونَهُۥۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٧٤﴾ [المائدة: 72-74]

**ترجمه:** هر آینه به تحقیق کافر شدند آنان که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است و حال آنکه مسیح گفت ای بنی‌اسرائیل خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماست بندگی کنید، محقق است که هر‌کس به خدا شرک آورد پس بدون تردید خدا بهشت را بر او حرام کرده و جای او آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست(72) هر‌آینه به تحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا سومی سه تاست و حال آن­که الهی جُز إله واحد نیست و اگر از آنچه می‌گویند خودداری نکنند البتّه البتّه به کفار از ایشان عذاب دردناکی برسد(73) پس آیا به سوی خدا برنمی‌گردند و از او طلب آمرزش نمی‌کنند و حال آنکه خدا آمرزندۀ رحیم است.(74)

**نکات:** طائفه‌ای از نصاری به نام یعقوبیّه گفته‌اند خدا همان مسیح است، حال چگونه به این شرک قائل شده‌اند؟ آیا خدا را حلول داده‌اند در مسیح و یا وجود ناسوتی مسیح را وجود لاهوتی فرض کرده‌اند، به هر‌حال از گمراهی ایشان باید تعجب کرد و تعجب بیشتر از مشرکین زمان ماست که با داشتن چنین راهنمایی مثل قرآن باز علی را خدا دانسته و یا می‌گویند ما علی را خدا نمی‌دانیم ولی از خدا هم جدا نمی‌دانیم!

و عجب‌تر از تمام اینها ملّتی است که مدّعی اسلامند و در قیام و قعود خود، علی را می‌خوانند و او را مانند خدا حاضر و ناظر می‌دانند. باید گفت آیا توبه نمی‌کنید و از خدا طلب آمرزش نمی‌کنید و آیا از شرک دست نمی‌کشید؟ و مقصود از ﴿ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ﴾همان تثلیث است که سه قدیم و سه اقنوم قائلند و آن، اب، ابن و روح‌القدس است. پس­ از این آیات خدا برای راهنمایی نصاری و مسلمین دلیل آورده که مسیح و مادرش غذا می‌خوردند و لازمۀ غذا خوردن مستراح رفتن است، پس کسی که غذا می‌خورد و احتیاج به دفع دارد چگونه ممکن است خدا باشد و یا صفات خدایی داشته باشد و یا شریک در کار خدا باشد. و عجب این است که یکی از مشرکین زمان ما که خود را آیت‌الله العظمی خوانده کتابی نوشته به نام "أمراء هستی" و 14 نفر را مانند خدا امیر هستی دانسته.

﴿مَّا ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٞۖ كَانَا يَأۡكُلَانِ ٱلطَّعَامَۗ ٱنظُرۡ كَيۡفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ ثُمَّ ٱنظُرۡ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٧٥ قُلۡ أَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗاۚ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٧٦ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٧٧﴾ [المائدة: 75-77]

**ترجمه:** نیست مسیح پسر مریم مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشته­ و مادر او زن راستگویی است که هر دو طعام می‌خوردند، ببین چگونه برای ایشان آیات را بیان می‌کنیم باز نظر کن که چگونه به افترا آلوده شده‌اند(75) بگو آیا عبادت می‌کنید غیر از خدا چیزی را که برای شما اختیار ضرر و نفعی ندارد و خدا فقط شنوای دانا است(76) بگو: ای اهل کتاب، در دین خودتان به ناحق غُلُوّ نکنید و پیروی نکنید از هوی و هوسهای قومی که قبلا گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند.(77)

**نکات:** حق‌تعالی بیان کرده به طور روشن که مسیح و مادرش محتاج به طعام و قوت بودند و مسیح اگر معجزه‌ای داشته دلیل بر خدایی او نمی‌شود، او مانند پیامبران قبل از خود است. همچنین در آیات فوق حق‌تعالی صریحاً ذکر فرموده که عیسی مسیح برای شما اختیار نفع و ضرری ندارد و پرستش او برایتان مفید نیست و خواندن او برای شما هیچ فایده‌ای ندارد زیرا او پس از مرگ از دنیا بی‌خبر است. در این صورت که مسیح چنین باشد اوصیاء انبیاء و امام و امامزادگان یقیناً چنین خواهند بود.

جملۀ: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ...﴾خطاب به تمام اهل کتاب است چه یهود و نصاری و چه مسلمین. و غُلُوّ تجاوزکردن است در امور دینی مانند اینکه صفات خدا را به انبیاء بدهی و یا صفات أنبیاء را به أوصیاء بدهی. امام صادق فرمود: «احْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ يُصَغِّرُونَ عَظَمَةَ اللهِ وَيَدَّعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللهِ. وَاللهِ إِنَّ الْغُلَاةَ لَشَرٌّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْـمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»([[25]](#footnote-25)). یعنی اجتناب دهید و دور کنید جوانان خود را از غُلاة که ایشان را فاسد نکنند (پای منبر غُلاة نروند و سخن ایشان را گوش ندهند و در نماز به ایشان اقتداء نکنند) زیرا غُلاة بدترند از یهود، نصاری، مجوس و مشرکین. متأسّفانه اکثر مسلمین مبتلا به این مرض شرک و کفر شده و دربارۀ بزرگان خود زیاده ‌روی‌هایی که ضدّ قرآن است می‌شمارند و آنها را فضیلت می‌دانند.

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩ تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ٨٠ وَلَوۡ كَانُواْ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨١﴾ [المائدة: 78-81]

**ترجمه:** آنان که از بنی‌‌اسرائیل کفر ورزیدند لعنت شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم، این کفر ولعنِ ایشان به واسطۀ این بود که عصیان کرده و تجاوز می‌کردند(78) یک دیگر را از عمل زشتی که به جا می­آوردند نهی نمی‌کردند محققاً بد بود آنچه می‌کردند(79) می‌بینی بسیاری از ایشان را که با کفّار دوستی می‌کنند. بی‌تردید بد است آنچه نفس­های آنان برای آنان پیش فرستاده است که خدا بر آنان خشم نمود و ایشان در عذاب جاویدند(80) و اگر ایمان به خدا و پیامبر و آنچه به سوی او نازل شده می‌داشتند ایشان را دوستان خود نمی‌گرفتند ولیکن بسیاری از ایشان نابکارند. (81)

**نکات:** از جملۀ: ﴿بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ﴾ استفاده می‌شود که بنی‌اسرائیل برای عقاید باطل و عصیان وتجاوزشان از احکام إلهی و دستورات پیامبران و افساد در روی زمین و غلوهایی که دربارۀ بزرگان و انبیاء می‌داشتند مورد لعن انبیاءِ خود شدند و کسانی که چنین می‌باشند و دربارۀ بزرگان اسلام غُلُوّ می‌کنند قطعاً مورد لعن همان بزرگانند چنانکه از روایات نیز استفاده می‌شود.

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةٗ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْۖ وَلَتَجِدَنَّ أَقۡرَبَهُم مَّوَدَّةٗ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنۡهُمۡ قِسِّيسِينَ وَرُهۡبَانٗا وَأَنَّهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ٨٢ وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعۡيُنَهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلۡحَقِّۖ يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨٣ وَمَا لَنَا لَا نُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَمَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡحَقِّ وَنَطۡمَعُ أَن يُدۡخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلصَّٰلِحِينَ ٨٤ فَأَثَٰبَهُمُ ٱللَّهُ بِمَا قَالُواْ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٨٥ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ٨٦﴾ [المائدة: 82-86]

**ترجمه:** سخت‌ترین مردم از جهت دشمنی نسبت به مؤمنین البتّه یهود و مشرکین را می‌یابی و البتّه نزدیکترین مردم به دوستی با مؤمنین، کسانی را می‌یابی که گفتند ما نصاراییم، این برای این است که بعضی از ایشان کشیشان و راهبان هستند و محقّق است که ایشان تکبر نمی‌ورزند(82) و زمانی­که آنچه به سوی این رسول نازل شده بشنوند، می‌بینی چشمهایشان از اشک جاری می‌شود از اثر آنچه از حق شناخته‌اند. می‌گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس ما را با گواهان بنویس(83) و چه شده ما را که ایمان نیاوریم به خدا و به آنچه از حق برای ما آمده است در حالیکه طمع داریم پروردگارمان ما را داخل کند در زمرۀ قوم شایستگان (84) پس در مقابل آنچه گفتند، خدا به ایشان جزای خوب داد بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن ماندگارند و این است جزای نیکوکاران (85) و آنانکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، ایشانند اهل دوزخ.(86)

**نکات:** پس از آنکه حق‌تعالی مقداری از صفات ذمیمۀ یهود را بیان کرد در اینجا محقّق ساخته که دشمن‌ترین مردم نسبت به اهل ایمان، یهود هستند زیرا که یهود اهل دنیا و به دنیا حریصند و برای حبّ دنیا از هر جنایتی روگردان نیستند و با هر‌کس عناد دارند و مال همه‌کس را برای خود حلال می‌دانند، حق‌تعالی ایشان را در عداوت با مؤمنین مقدّم داشته بر مشرکین.

امّا نصاری عداوتشان نسبت به مؤمنین کمتر است، بلکه به دوستی نسبت به مؤمنین نزدیکند زیرا تارک دنیا زیاد دارند و مختصر اینکه مانند یهود حریص به دنیا نیستند، البته نه تمام نصاری و این آیات که راجع به بعضی از نصاری می‌باشد از جملۀ ایشانند: نجاشی، اصحابش و قصۀ ایشان چنین است که چون قریش در مکّه بنا کردند به عذاب اهل ایمان و کار بر مؤمنین سخت شد رسول خداص ایشان را به هجرت به سوی حبشه امر کرد و فرمود سلطان حبشه مرد صالحی است، پس مسلمین پنهانی هجرت کردند به سوی حبشه و اول کسی که هجرت کرد عثمان بن عفان بود با عیال خود رقیه بنت رسول اللهص با 13 نفر دیگر در ماه رجب سال پنجم بعثت. پس از آنان جعفر بن ابی‌طالب هجرت کرد و دیگران تا جمع مهاجرین حبشه به هشتاد نفر مرد رسید سوای زنان و کودکان. چون قریش فهمیدند عمرو بن عاص را با عمارة بن ولید با هدایا فرستادند نزد نجاشی و بزرگان حبشه که ایشان را برگردانند. و عمارة بن ولید جوانی بود خوشگل و عمرو بن عاص عیال خود را همراه برداشته بود، چون سوار کشتی شدند و شراب نوشیدند عمارة به عمرو گفت به زنت بگو مرا ببوسد، عمرو قبول نکرد، چون عمرو مست شد عماره او را پرتاب کرد به دریا، عمرو چسبید به کشتی و خود را نجات داد ولی عداوت او را به دل گرفت و خدا بین ایشان عداوت انداخت قبل از آنکه بر نجاشی وارد شوند.

چون بر نجاشی وارد شدند، عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه گروهی با ما مخالفت کردند و خدایان ما را بد گفتند و به سوی شما آمده‌اند آنان را به سوی ما برگردان. نجاشی فرستاد نزد جعفر بن أبی‌طالب، او با رفقای خود آمدند، جعفر گفت: ای پادشاه از اینان سؤال کن آیا ما بندۀ ایشانیم؟ عمرو گفت: نه بلکه ایشان احرارند، گفت: بپرس آیا از ما دَینی طلبکارند؟ گفت: نه، گفت: آیا خونی در گردن ما دارند؟ گفت: نه. جعفر گفت: پس چه می‌خواهید از ما؟! ما را اذیّت کردید ما از دیار شما خارج شدیم، سپس گفت: شاها خدا پیامبری در میان ما فرستاد که ما را از شرک، بت‌پرستی و قمار نهی کرد و ما را به نماز، زکات، عدل، احسان و صلۀ‌رحم امر کرد و از فحشاء، منکر و ستم نهی نمود، نجاشی گفت: خدا عیسی را برای همین فرستاد، پس نجاشی گفت: از آنچه خدا بر او نازل کرده حفظ داری؟ گفت: بلی. پس سورۀ مریم را خواند تا رسید به آیۀ:

﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً﴾([[26]](#footnote-26)) [مريم: 25]

این آیات در نجاشی و اهل مجلس او تأثیر کرد به طوری که همه گریان شدند و صدای گریۀ ایشان بلند شد([[27]](#footnote-27)).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قول جعفر بس خوش آمد شاه را |  | گشت جعفر کهربا مر کاه را |
| پس نجاشی با تمام حاضرین |  | گریه افتادند ز آیاتِ چنین |
| شد صدای گريۀ ايشان بلند |  | شورش وغوغا در آن مجلس فكند |
| پس نجاشی گفت اهلاً مرحباً |  | بر شما و آن فرستنده شما |
| من گواهم او نبیِّ صادق است |  | بر بشارتهای عیسی طابق است |
| گر نبد مانع مرا این سلطنت |  | کفش دار او بدم از مکرمت |

و بعضی گفته‌اند این آیات نازل شده راجع به هشتاد نفری که خدمت رسول خداص رسیدند در مدینه، چهل نفر از اهل نجران و 32 نفر از اهل شام و هشت نفر رومی که رسول خداص سورۀ یس را بر ایشان خواند و ایشان مسلمان شدند([[28]](#footnote-28)). جملۀ: ﴿فَأَثَٰبَهُمُ ٱللَّهُ بِمَا قَالُواْ...﴾دلالت دارد که حق‌تعالی برای اعتقاد و گفتارِ از روی ایمان، ثواب نیز می‌دهد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٨٧ وَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤۡمِنُونَ ٨٨ لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَۖ فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطۡعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنۡ أَوۡسَطِ مَا تُطۡعِمُونَ أَهۡلِيكُمۡ أَوۡ كِسۡوَتُهُمۡ أَوۡ تَحۡرِيرُ رَقَبَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيۡمَٰنِكُمۡ إِذَا حَلَفۡتُمۡۚ وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٨٩﴾ [المائدة: 87-89]

**ترجمه:** ای مؤمنین حرام مشمارید چیزهای پاکیزه‌ای که خدا برای شما حلال کرده است و از

حد مگذرید زیرا خدا از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد (87) و از آنچه خدا روزی شما کرده در حالیکه حلال و پاکیزه است بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید(88) خدا شما را به قسم‌های لغو (و بی­قصدتان) مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را مؤاخذه می‌کند به­سبب محکم نمودن قسم‌ها به­ قصد. پس کفارۀ آن طعام‌دادن ده مسکین است از حدّ وسط چیزی که خانوادۀ خودتان را اطعام می‌کنید و یا پوشانیدن آنان و یا آزادکردن گردنی، پس هر‌که نيابد، بر اوست روزه‌گرفتن سه روز، این است کفارۀ سوگندهای شما چون سوگند خوردید و سوگندهای خود را مواظبت کنید. این­ چنین خدا بیان می‌کند برای شما آیات خود را تا شاید شما شکرگزارید.(89)

**نکات: جملۀ:** ﴿لَا تُحَرِّمُوا...﴾ احتمال چند معنی را دارد: **اول** آنچه را خدا حلال کرده معتقد به حرمت آن نشوید. **دوم** به زبان نگویید حرام است و حکم حرمت برای آن نتراشید. **سوم** از آن اجتناب نکنید چنانکه از حرام اجتناب می‌کنید. این سه وجه راجع به اعتقاد و قول و عمل بود. **چهارم** با نذر و قسم و مانند آن بر خود حرام مکنید حلال را. **پنجم** مخلوط به حرام مکنید که باعث حرمت تمام آن بشود و پاک را مخلوط به نجس منمائید. آیه احتمال تمام این معانی را می‌دهد ولی مورد نزول آن همان معنی چهارم است، زیرا وارد شده در حدیث که روزی رسول خداص در خانۀ عثمان بن مظعون اوصاف روز قیامت را بیان می‌کرد و ایشان را ترسانید، ایشان تصمیم گرفتند ترک دنیا کرده و چیزهای پاک و لذیذ را بر خود حرام کنند و روزها را روزه بگیرند و شب‌ها را قائم باشند و روی فرش نخوابند رسول خداص خبر شد و به ایشان فرمود: من به این کارها مأمور نشدم، برای شما بر خودتان حقی است، روزه بگیرید و افطار هم بکنید و قائم‌اللیل باشید، خواب هم بکنید، من می‌ایستم و می‌خوابم و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و گوشت و چربی می‌خورم و با زنان نزدیکی می‌کنم، پس هر‌کس از روش و سنّت من اعراض کند از من نیست و لذا این آیه نازل شد([[29]](#footnote-29)). مقصود از جملۀ ﴿...بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ﴾، این است که بدون نیّت و بدون اراده قسم بخورد که کفاره ندارد. و همچنين هرگاه برای ترک واجب و فعل حرام قسم بخورد که خوردن چنین قسمهایی ازجمله گناهان وحرام است. وجملۀ: ﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾، دلالت دارد که انسان نباید زود به زود برای هر‌چیز جزئی قسم بخورد. و امّا اگر با اراده و نیّت قسم خورد هنگام نقض آن قسم، باید همان کفّاره‌ای که در آیه ذکر شد بپردازد تا گناه نقض قسم او جبران شود و باید توبه کند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ٩١﴾

[المائدة: 90-91]

**ترجمه:** ای مؤمنین جُز این نیست که می، قمار، بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدی و از عمل شیطان است پس، از آن اجتناب کنید شاید رستگار شوید(90) جُز این نیست که شیطان با شراب و قمار می‌خواهد بین شما دشمنی و کینه بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد، پس آیا شما خودداری می‌کنید.(91)

**نکات:** در ذیل آیۀ 3 همین سوره بیان شد که «**أزلام»** چیست مراجعه شود.

امّا در این آیات حق‌تعالی با ده عدد تأکید حرمت خمر و قمار را تذکر داده:

**اول-** کلمۀ «**إنّما»** در صدر آیه.

**دوم-** شراب و قمار را با بت‌پرستی ردیف آورده.

**سوم-** کلمۀ «**رجس»** که به معنی پلیدی و یا نجاست است.

**چهارم-** فرموده ﴿مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾.

**پنجم-** فرموده ﴿فَٱجۡتَنِبُوهُ﴾ که امر به اجتناب است.

**ششم-** ﴿لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾که ترک آنرا موجب رستگاری قرار داده.

**هفتم-** جملۀ: ﴿يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ...﴾ که این چیزها را باعث عداوت و دشمنی بین افراد قرار داده.

**هشتم-** جملۀ: ﴿وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾.

**نهم-** کلمۀ: ﴿وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِ﴾.

**دهم-** جملۀ: ﴿فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ﴾که تهدید شدیدی است.

﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحۡذَرُواْۚ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٩٢ لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ فِيمَا طَعِمُوٓاْ إِذَا مَا ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّأَحۡسَنُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٩٣﴾

[المائدة: 92-93]

**ترجمه:** و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و بپرهیزید از نافرمانی، پس اگر روگردان شدید بدانید که فقط بر رسول ما رسانیدن آشکار است(92) باکی نیست بر آنان که ایمان آورده و عمل شایسته کردند در آنچه خوردند در وقتی که تقوی، ایمان و عمل صالح داشته باشند باز هم تقوی و ایمان سپس تقوی و احسان پيشۀ خود کنند و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.(93)

**نکات: جملۀ:** ﴿أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ﴾ دلالت دارد که کار رسول خداص فقط ابلاغ است و امّا اینکه تصرفاتی در جهان داشته باشد غیر از تصرّف معمولی بشری، خیر. و مقصود از نفی جناح در جملۀ ﴿فِيمَا طَعِمُوٓاْ﴾جواب است از سؤال اصحاب رسول خداص که پس از نزول تحریم خمر، ابوبکر گفت: یا رسول الله برادران اسلامی ما که شراب می‌خوردند و در راه خدا کشته شدند حالشان چگونه است؟ خدا فرمود: باکی نیست بر آنان که ایمان و تقوی داشتند و از سایر محرّمات پرهیز می‌کردند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبۡلُوَنَّكُمُ ٱللَّهُ بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلصَّيۡدِ تَنَالُهُۥٓ أَيۡدِيكُمۡ وَرِمَاحُكُمۡ لِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَخَافُهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٩٤ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞۚ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآءٞ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ هَدۡيَۢا بَٰلِغَ ٱلۡكَعۡبَةِ أَوۡ كَفَّٰرَةٞ طَعَامُ مَسَٰكِينَ أَوۡ عَدۡلُ ذَٰلِكَ صِيَامٗا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمۡرِهِۦۗ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَۚ وَمَنۡ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنۡهُۚ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ٩٥**﴾** [المائدة: 94-95]

**ترجمه:** ای مؤمنین خدا شما را به چیزی از صید که دست‌های شما و نیزه‌های شما به آن می‌رسد آزمایش کند، تا اینکه خدا معلوم کند کیست آنکه از خدای بغیب خوف دارد، پس هر‌که پس از این تجاوز کند برای او عذاب دردناک است(94) ای مؤمنین صید را نکشید در حالی که شما مُحرِمید و کسی که آن را عمداً بکشد پس کفّاره­ای دارد به مانند آنچه کشته، از چهارپایان که به مثلیّت آن دو نفر عادل از شما حکم ‌کنند، در حالیکه آن را هدیه و به کعبه رساند؛ و یا آنکه (برابر قیمت آن) به عنوان کفّاره مساکینی را اطعام کند و یا معادل آن روزه‌گرفتن، این حکم برای این است که بچشد بدی کارش را. خدا عفو کرد از آنچه گذشته و کسی که تکرار کند خدا از او انتقام کشد و خدا عزیز صاحب انتقام است.(95)

**نکات:** جملۀ: ﴿لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞ﴾ دلالت دارد که کشتن صید (بَرّی) حرام است و از جملۀ ﴿... مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآءٞ مِّثۡلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ﴾، استفاده می‌شود که اگر محرِم حیوانی را عمداً کشت باید به مانند آن از چهارپایان هدیۀ کعبه نموده ذبح و یا نحر کند. مثلاً در صورتی که شتر مرغی را کشت، شتری را هدیه کند و برای حمار وحشی، گاوی هدیه کند و برای آهو، گوسفندی. و جملۀ: ﴿أَوۡ كَفَّٰرَةٞ طَعَامُ مَسَٰكِينَ أَوۡ عَدۡلُ ذَٰلِكَ صِيَامٗا﴾دلالت دارد که محرم مخیّر است یا حیوانات مزبوره را هدیه کند و یا همان حیوانات را قیمت کند و قیمت آن را گندم بخرد و به مساکین بدهد، به هر مسکینی نصف صاع که دو مد می‌شود که تقریبا یک کیلو و نیم است و یا به قدر هر نصف صاعی یک روز روزه بگیرد. پس اگر به قیمت شتر گندم خریده و آن گندم به شصت مسکین رسید که بسیار خوب، چون کفاره از شصت مسکین زیادتر نیست. و اگر گندم خریده شده از شصت مسکین زیادتر شد زیادتر را لازم نیست بدهد و اگر کمتر از شصت مسکین رسید همان قیمت شتر را گندم بخرد به هر چند نفر رسید بدهد و اگر چه کمتر از شصت نفر باشد. و همچنین روزه از شصت روز زیادتر نگیرد. وجملۀ: ﴿تَنَالُهُۥٓ أَيۡدِيكُمۡ وَرِمَاحُكُمۡ﴾ دلالت دارد که اگر کسی صید کرد جوجۀ حیوانات را بادست پس صید جوجه بادست جایز نیست و همچنین تخم آنها را نباید برداشت. و صید جوجه و تخم، کفارۀ آن یک بز است. و جملۀ: ﴿وَمَنۡ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنۡهُ﴾، دلالت دارد که صید مکرّر حرام است ولی جزاء و کفّارۀ آن انتقام إلهی است و ظاهراً کفّارۀ ثانی و ثالث بر او نیست، در صورتیکه عمد باشد امّا خطاءِ مکرّر هر دفعه کفاره دارد.

﴿أُحِلَّ لَكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَحۡرِ وَطَعَامُهُۥ مَتَٰعٗا لَّكُمۡ وَلِلسَّيَّارَةِۖ وَحُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَرِّ مَا دُمۡتُمۡ حُرُمٗاۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٩٦﴾ [المائدة: 96]

**ترجمه:** برای شما صید دریا حلال شده است و طعام آن بهره و معاش برای شماست و برای اهل قافله و بر شما حرام شده است صید بیابان مادمی‌ که محرِم هستید و از خدا بترسید آن خدایی که به سوی او محشور می‌شوید.(96)

**نکات:** آیه دلالت دارد که صید دریا برای محرم حلال است، چه برای خوردن چه برای فروش مانند لؤلؤ و صدف و چه برای فروختن استخوان و دندانهایش، زیرا آیه اطلاق دارد و چه برای خود صیاد و چه برای سایر اهل قافله به دلیل کلمۀ: ﴿وَلِلسَّيَّارَةِ﴾.

﴿جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلۡكَعۡبَةَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ قِيَٰمٗا لِّلنَّاسِ وَٱلشَّهۡرَ ٱلۡحَرَامَ وَٱلۡهَدۡيَ وَٱلۡقَلَٰٓئِدَۚ ذَٰلِكَ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ٩٧ ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩٨ مَّا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا تَكۡتُمُونَ ٩٩ قُل لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ كَثۡرَةُ ٱلۡخَبِيثِۚ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠٠﴾ [المائدة: 97-100]

**ترجمه:** خدا کعبه را که بیت الحرام است، قیام برای کارمردم قرار داد و (همچنین) ماه حرام و قربانی بی­نشان و قربانی قلاّده دار را (قرار داده قیام برای عبادت مردم و امر معاش)، این برای این است که بدانید خدا می‌داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققاً خدا به هر چیزی داناست(97) بدانید خدا شدیدالعقاب و اینکه خدا آمرزندۀ رحیم است(98) نیست بر این پیامبر مگر رساندن و خدا می‌داند آنچه را آشکار و آنچه را کتمان می‌کنید(99) بگو خبیث و پاک یکسان نیست و اگرچه بسیاری افراد ناپاک تو را به عجب آورد، پس ای صاحبان خرد از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.(100)

**نکات:** مقصود از﴿جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلۡكَعۡبَةَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ قِيَٰمٗا﴾، آنست که حرم امن الهی یعنی مکه و اطرافش که کسی در آنجا حق تعرض ندارد موجب برپایی امور دین، دنیا، قوام کار، معاش و زندگی است. همچنین ماههای حرام، قربانی‌ها و شترهایی که به گردن آنها قلاده می‌انداختند تا نشانۀ قربانی باشد همۀ اینها قیام برای عبادت وبه علاوه برای معاش فقراء و ضعفاء و زندگی آنان است. و از کلمۀ: ﴿كَثۡرَةُ ٱلۡخَبِيثِ﴾ استفاده می‌شود که همیشه مردم پلید خبیث اکثریّت داشته‌اند که انسان را به عجب می‌آورده.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ وَإِن تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلۡقُرۡءَانُ تُبۡدَ لَكُمۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهَاۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٠١ قَدۡ سَأَلَهَا قَوۡمٞ مِّن قَبۡلِكُمۡ ثُمَّ أَصۡبَحُواْ بِهَا كَٰفِرِينَ ١٠٢﴾ [المائدة: 101-102]

**ترجمه:** ای مؤمنین از چیزهایی سؤال مکنید که چون (حقیقت آنها) برای شما آشکار شود شما را بد آید و اگر سؤال کنید از آنها هنگامی که قرآن نازل می‌شود برای شما ظاهر شود، خدا شما را از آن سؤال‌ها عفو کرده و خدا آمرزنده و بردبار است(101) به تحقیق پیش از شما قومی از آنها سؤال کردند سپس به آن کافر شدند.(102)

**نکات:** روایت کرده‌اند که از رسول خداص سؤالاتی بی‌مورد می‌کردند. روزی حضرت در منبر فرمود: از چیزی سؤال نمی‌کنید مگر آنکه جواب می‌دهم، عبدالله بن حذافه برخاست و گفت: پدر من کیست؟ حضرت فرمود: حذافه بن قیس. سراقه بن مالک برخاست و گفت: هر ساله برای ما حج واجب است یا همین امسال؟ رسول خداص از او اعراض کرد تا سه مرتبه همین سؤال را تکرار کرد، حضرت فرمود: چرا سؤالی می‌کنید که برای شما فائده ندارد، هر چه امر کردم بیاورید و هر چه نهی کردم ترک کنید. دیگری برخاست و گفت: یا رسول الله، پدر من کجا است؟ فرمود: در آتش است. سپس رسول خداص غضبناک شد. عمر برخاست و گفت: «رَضِینَا بِاللهِ رَبًّا وَبِالإِسْلَامِ دینًا»([[30]](#footnote-30)).

پس سؤال گاهی منجر می‌شود به ظاهرشدن اموری که صلاح نیست و گاهی موجب تکالیف شاقه می‌گردد، هر چه خدا بیان کرده باید فهمید و هر چه خدا بیان نکرده فهم آن را از بنده نخواسته و لذا در این آیه آمده که سؤال مکنید از چیزهایی که اگر ظاهر شود شما را بد آید. و مقصود از عفا الله عنها، این است که خدا این سؤالات را از شما نخواسته. و مقصود از جملۀ: ﴿وَإِن تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلۡقُرۡءَانُ تُبۡدَ لَكُمۡ﴾ این است که وقتی آیاتی نازل می‌شود اگر از کیفیّت و کمیّت آنها سؤال کنید رسول خداص برای شما بیان می‌کند و اگر امور تکلیفی باشد که سؤال از آن لازم است. و مقصود از جملۀ: ﴿قَدۡ سَأَلَهَا قَوۡمٞ...﴾ همان سؤالاتی است که اقوام گذشته از انبیاء سؤال کردند و به هلاکت افتادند مانند سؤال قوم صالح از ناقه، سپس عقر کردند و هلاک شدند و قوم موسی گفتند: ﴿أَرِنَا ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ﴾([[31]](#footnote-31))و قوم دیگر گفتند: ﴿لِنَبِيّٖ لَّهُمُ ٱبۡعَثۡ لَنَا مَلِكٗا نُّقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ...﴾([[32]](#footnote-32))﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقِتَالُ﴾ ([[33]](#footnote-33))و هکذا.

﴿مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٖ وَلَا سَآئِبَةٖ وَلَا وَصِيلَةٖ وَلَا حَامٖ وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۖ وَأَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ١٠٣ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٠٤﴾ [المائدة: 103-104]

**ترجمه:** خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حامی را ولیکن آنان که کافر شدند بر خدا دروغ می­بندند و بیشترشان تعقل نمی‌کنند (103) و چون به ایشان گفته شود بیایید به سوی آنچه خدا نازل کرده و بیایید به سوی این رسول، گویند کافی است ما را آنچه بر آن پدران خود را یافتیم آیا و اگر چه پدرانشان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نشده بودند.(104)

**نکات:** در زمان جاهلیّت قوانینی برای بعضی از حیوانات رایج بود از آن جمله بود ﴿بَحِيرَةٖ﴾ یعنی ماده شتری که پنج شکم می‌زائید و پنجمین بچۀ او نر بود گوش آن ماده شتر را می‌شکافتند و آزادش می‌کردند تا به اختیار خود بچرد و سوار شدن بر آن و گوشت آن را بر خود حرام می‌دانستند. دوم ﴿سَآئِبَةٖ﴾ که ماده شتری به نذر آزاد می‌کردند و از سواری‌دادن و بارکشی معاف می‌داشتند. سوم ﴿وَصِيلَةٖ﴾ که ماده شتری را اگر دو شکم ماده می‌زائید گوشش را بریده و آزادش می‌کردند و یا اینکه در یک شکم دو بچه نر و ماده می‌زائید آن را ﴿وَصِيلَةٖ﴾ می‌خواندند. چهارم **حامی** شتر نری بود که برای جهانیدن بر ماده نامزد می‌کردند اگر ده سال این کار را می‌کرد سوارشدن بر آن را حرام می‌کردند و خدا چنین احکامی مقرر نکرده بود. و جملۀ: ﴿حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾، دلالت دارد که همیشه دینِ مردم، دین تقلیدی از آباء و اجداد و محیط بوده و دین تعقّل و تحقیق نبوده مانند زمان ما و چنین دینی باطل است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٠٥ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ حِينَ ٱلۡوَصِيَّةِ ٱثۡنَانِ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ أَوۡ ءَاخَرَانِ مِنۡ غَيۡرِكُمۡ إِنۡ أَنتُمۡ ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَأَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةُ ٱلۡمَوۡتِۚ تَحۡبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعۡدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ لَا نَشۡتَرِي بِهِۦ ثَمَنٗا وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰ وَلَا نَكۡتُمُ شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡأٓثِمِينَ ١٠٦ فَإِنۡ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسۡتَحَقَّآ إِثۡمٗا فَ‍َٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَحَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَوۡلَيَٰنِ فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعۡتَدَيۡنَآ إِنَّآ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٧ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِٱلشَّهَٰدَةِ عَلَىٰ وَجۡهِهَآ أَوۡ يَخَافُوٓاْ أَن تُرَدَّ أَيۡمَٰنُۢ بَعۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡمَعُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ١٠٨﴾ [المائدة: 105-108]

**ترجمه:** ای مؤمنین به خودتان پردازید. هرگاه شما هدایت یافته باشید، هرکس گمراه شده، به شما ضرر نمی­رساند. بازگشت همۀ شما به سوی خداست، پس او شما را به آنچه می‌کرده‌اید خبر می‌دهد (105) ای مؤمنین، چون مرگ یکی از شما برسد، گواه بین شما درهنگام وصیت دو نفر عادل از خود شما و یا از غیر شما چنانچه در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید. اگر در حق آن دو نفر بدگمان شدید بازشان دارید تا پس از نماز، قسم بخورند که بگویند با این شهادت متاع دنیا را نمی‌خریم و اگرچه به سود خویشانمان باشد و کتمان شهادت إلهی نمی‌کنیم زیرا در این هنگام گنهکار خواهیم بود(106) پس اگر اطلاع حاصل شد که شاهدان (در شهادتشان) خیانتی کرده و گناهی مرتکب شده‌اند، دو نفر دیگر که شایسته تر بوده و به متوفّی نزدیکترند به جای آنان (برای قسم خوردن) بایستند و قسم می‌خورند به خدا که گواهی ما از گواهی آنان درست‌تر است و ما از حق تجاوز نمی‌کنیم زیرا در این صورت از ستمگران خواهیم بود(107) این روش نزدیک‌تر است به اینکه شهادت را بر صورت حقیقی آن ادا نمایند و یا بترسند که بعد از قسم‌ خوردنشان، قسم هایی (به ورثه) برگردانده شود و از خدا بترسید و بشنوید و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند. (108)

**نکات:** چون لغت عرب دارای مزایا و خصوصیّاتی است که مقاصد متکلّم از آن خصوصیات به خوبی درک می‌شود یعنی شنوندۀ عرب به خوبی آن را می‌فهمد ولی همان جملات عربی اگر فارسی شود به آن مزایا و خصوصیات مفهوم نمی‌شود زیرا آن خصوصیات لغوی عربی از بین‌ رفته. به هر حال ما این آیه را جمله ‌جمله تشریح می‌کنیم تا خواننده مقصد را به خوبی درک کند. بُدیل سهمیّ که مسلمان بود با دو رفیق نصرانی برای تجارت از مدینه به شام رفتند، در شام بُدیل بیمار شد و نامه‌ای نوشت و آنچه همراه داشت در آن نامه درج نمود و میان اثاثیّۀ خود گذاشت و به رفقای خود خبر نداد، سپس به آن دو نفر نصرانی وصیّت کرد و گفت اثاث مرا به خانواده‌ام برسانید و فوت شد، آن دو نفر اثاث او را تفتیش کردند و جامی از نقره که مکلل به طلا و جواهر بود و سیصد مثقال وزن داشت با گردن‌بندی از میان اثاث او برداشتند و باقی را به اهل او رسانیدند. خانوادۀ او بررسی کردند و نامۀ او را دیدند که آن جام طلا و گردن‌بند در نامه مندرج است ولی در اثاثیّه نیست، به این دو نفر رفیق او گفتند: آیا بُدیل بیماری طولانی کشید که مخارج زیادی داشته باشد؟ گفتند: خیر، پرسیدند: آیا در این سفر دزدی به او برخورده؟ گفتند: خیر، پرسیدند: آیا تجارتی که موجب ضرر باشد کرده؟ گفتند: نه، گفتند: پس بهترین چیزی که با او بوده ما نمی‌بینیم و آن جام طلا و گردن‌بند است، گفتند: آنچه به ما سپرده همان است که به شما دادیم، پس ورثۀ او نزد رسول خداص شکایت کردند. رسول خداص آن دو شاهد را بعد از نماز عصر قسم داد، ایشان قسم خوردند و رها شدند، پس از مدّتی جام و گردن‌بند به دست آن دو نفر آشکار شد ورثه نزد رسول خداص آمدند و گفتند: مدّعای ما نزد آن دو نفر پیدا شده، رسول خدا منتظر وحی شد و آیات فوق نازل شد، رسول خداص امر کرد دو نفر از کسان میّت قسم بخورند، ایشان قسم خوردند، سپس جام و گردنبند را از آنان گرفت و به ورثه داد([[34]](#footnote-34)). چون مورد نزول بیان شد مفهوم آیه روشن می‌شود.

جملۀ: ﴿شَهَٰدَةُ بَيۡنِكُمۡ...﴾ دلالت دارد که شاهد گرفتن بر وصیّت کار لازم و مشروعی است تا اینکه ما‌‌ترک انسان ضایع نشود. و کلمۀ: ﴿ذَوَا عَدۡلٖ﴾دلالت دارد که باید دو شاهد عادل باشند و كلمۀ ﴿مِّنكُمۡ﴾ دلالت دارد كه بايد مسلمان باشند. و جملۀ: ﴿أَوۡ ءَاخَرَانِ﴾ دلالت دارد که اگر در سفری دو شاهد مسلمان پیدا نشد دو شاهد غیر مسلمان بگیرد که در مذهب خود عادل باشند و دروغگو و حقه‌باز نباشند و جملۀ ﴿فَيُقۡسِمَانِ﴾دلالت دارد که در صورت شکِّ ورثه در صدق شاهدین باید دو شاهد قسم بخورند به همان نحوی که در آیه ذکر شده. و کلمۀ: ﴿مِنۢ بَعۡدِ ٱلصَّلَوٰةِ﴾ دلالت دارد که قسم باید در مسجد و یا مکان مقدس پس از نماز در حضور مردم باشد که عظمت داشته باشد، اگرچه بر شاهد قسم نیست ولی در این مورد شاهد به صورت منکر می‌باشد و «الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَر» صدق می‌کند. جملۀ: ﴿فَيُقۡسِمَانِ بِٱللَّهِ﴾دلالت دارد که باید قسم به خدا بخورند نه به مقدسات دیگر بر اینکه ما کتمان شهادت و خیانت نکرده‌ایم.

﴿يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩﴾

[المائدة: 109]

**ترجمه:** روزی خدا پیامبران را جمع می‌کند پس از آن می‌گوید چقدر اجابت شدید (أمّت شما چه مقدار از شما پیروی کردند) گویند برای ما علمی نیست زیرا که فقط تو دانای غیب‌هائی.(109)

**نکات:** مقصود از **یوم،** روز قیامت است. و این یوم مفعول است برای **اتقوالله** در آیۀ قبل. و این آیه دلالت می‌کند که أنبیاء پس از رفتن از دنیا به عالم دیگر از امّت‌های خود خبری ندارند و خصوصاً به امور غیب و پنهانی آگاه نیستند اگر چه در زمان حیاتشان بر ظواهر امور امّت خود مطّلع باشند.

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» در ذیل این آیه نقل کرده از تفسیر حاکم ابوسعید که او نوشته این آیه دلالت دارد بر بطلان قول امامیّه که ائمّه‡ علم غیب داشته باشند، سپس طبرسی در جواب او چنین می‌نویسد: «من می‌گویم این قولی که به امامیّه نسبت داده ظلم است زیرا احدی از امامیّه بلکه احدی از مسلمین نگفته که یکی از افراد بشر علم غیب دارد و کسی که مخلوقی را متّصف به وصف «**عالم الغیب»** بداند از دین جدا شده و بی‌دین است و شیعۀ امامیّه از چنین قولی بیزار است.» نویسنده گوید: آری علمای امامیّه که معاصر با طبرسی و قبل از او بوده‌اند صفات خدا را به امام نمی‌دادند و آن را کفر می‌دانستند ولی زمان ما امام را عالم به غیب می‌دانند، بلکه بعضی از امامزاده‌ها را نیز عالم به غیب می‌دانند و اگر بخواهی ایشان را متنبّه کنی تکفیر و تفسیق می‌کنند گویا به قول مرحوم طبرسی از دین و قرآن جدا شده و به کلّی اعراض دارند.

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱذۡكُرۡ نِعۡمَتِي عَلَيۡكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذۡ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗاۖ وَإِذۡ عَلَّمۡتُكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَۖ وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡ‍َٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِيۖ وَتُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ بِإِذۡنِيۖ وَإِذۡ تُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِيۖ وَإِذۡ كَفَفۡتُ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَنكَ إِذۡ جِئۡتَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ١١٠﴾ [المائدة: 110]

**ترجمه:** وقتی که خدا گفت: ای عیسای پسر مریم، به یاد آور نعمتم مرا بر خود و بر مادرت وقتی که تو را تأیید کردم به روح‌القدس، با مردم در گهواره و سن کهولت سخن می‌گفتی و وقتی که به تو کتاب، حکمت، تورات و انجیل یاد دادم و وقتی که خلق می‌کردی از گل مانند هیئت مرغ به اذن من پس در آن می‌دمیدی پس به اذن و ارادۀ من مرغ می‌شد و شفا می‌دادی کور مادرزاد و ابرص را به اذن و ارادۀ من و وقتی که بیرون می‌آوردی مرده‌ها را به اذن و ارادۀ من و وقتی که بازداشتم از تو بنی‌اسرائیل را چون دلیل‌های روشن برای ایشان آوردی پس کفار از ایشان گفتند نیست این مگر سحر آشکار.(110)

**نکات:** در ذیل آیات 45 تا 49 سورۀ آل عمران قضایای مذکورۀ در این آیه ذکر شد و ما مقداری توضیح دادیم مراجعه شود.

﴿وَإِذۡ أَوۡحَيۡتُ إِلَى ٱلۡحَوَارِيِّ‍ۧنَ أَنۡ ءَامِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّنَا مُسۡلِمُونَ ١١١ إِذۡ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ هَلۡ يَسۡتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِۖ قَالَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١١٢ قَالُواْ نُرِيدُ أَن نَّأۡكُلَ مِنۡهَا وَتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعۡلَمَ أَن قَدۡ صَدَقۡتَنَا وَنَكُونَ عَلَيۡهَا مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ١١٣ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدٗا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةٗ مِّنكَۖ وَٱرۡزُقۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ١١٤ قَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيۡكُمۡۖ فَمَن يَكۡفُرۡ بَعۡدُ مِنكُمۡ فَإِنِّيٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابٗا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدٗا مِّنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١١٥﴾ [المائدة: 111-115]

**ترجمه**: و در وقتی که وحی نمودم به حواریّین و اصحاب خاص تو که ایمان آورید به من و به رسول من، گفتند ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه ما مسلمانیم(111) وقتی که حواریّون گفتند ای عیسای پسر مریم آیا پروردگار تو می‌تواند که نازل کند بر ما سفرۀ طعامی از آسمان گفت بترسید از خدا اگر ایمان دارید(112) گفتند می‌خواهیم از آن بخوریم و دلهای ما آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته‌ای و بوده باشیم بر آن از گواهان(113) عیسی بن مریم گفت: خدایا، ای پروردگارِ ما، بر ما نازل فرما سفرۀ طعامی از آسمان که برای ما روز عیدی بوده باشد، برای اول ما و آیندگان ما و معجزه‌ای از تو باشد و ما را روزی ده و تویی بهترین روزی‌دهندگانی(114) خدا گفت: محقّقا من آن را بر شما نازل می‌کنم، پس هر‌که از شما پس از آن کافر شود البتّه او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را چنان عذابی نکنم.(115)

**نکات:** این سوره را سورۀ مائده گویند زیرا آیات مائده در این سوره نازل شده و روزی که نازل شد روز یکشنبه بوده که نصاری آن را عید گرفتند و آیا عرض و طول آن سفره و طعامی که در آن بوده چه بوده مورد اختلاف است، بعضی گفتند: نان و گوشت بوده و گوشت آن گوشت ماهی بوده و چون نازل شد گویا حضرت عیسی وحشت داشت و به سجده افتاد و گریه کرد و عرض کرد: «اللهم اجْعَلْنِي مِنْ الشَّاكِرِینَ اللهم اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَلاَتَجْعَلْهَا مُثْلَةً وَعُقُوبَةً»([[35]](#footnote-35)). مردم از عیسی سؤال کردند که این مائده از غذای دنیا می‌باشد و یا از طعام آخرت؟ فرمود: هیچ ­کدام، طعامی است که خدا به ید قدرت خود ایجاد کرده است([[36]](#footnote-36)).. به هرحال هر کس بیمار بود از آن طعام خورد شفا یافت ولی چون نازل می‌شد فقراء و اغنیاء همه جمع می‌شدند و اغنیاء خوش نداشتند و موجب شک ایشان شد، پس عدّه‌ای مسخ شدند و مائده هم موقوف شد.

﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١١٦ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧ إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨ قَالَ ٱللَّهُ هَٰذَا يَوۡمُ يَنفَعُ ٱلصَّٰدِقِينَ صِدۡقُهُمۡۚ لَهُمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١٩ لِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا فِيهِنَّۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرُۢ ١٢٠﴾ [المائدة: 116-120]

**ترجمه:** و وقتی که خدا گفت: ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفتی که جُز خدا، من و مادرم را دو إله(یعنی دو مرجع در حوائج) بگیرید ؟ (عیسی)گفت: منزهی تو برای من سزاوار نمی‌باشد که بگویم آنچه برای من حق نیست، اگر گفته باشم محقّق تو آن را دانسته‌ای، تو می‌دانی آنچه را در خود من است و من نمی‌دانم آنچه در ذات توست، به راستی که تو خود دانای غیب‌هایی(116) نگفتم برای ایشان مگر آنچه تو مرا به آن امر کردی که بندگی کنید خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماست و من گواه بر ایشان بودم مادامی که در میان ایشان بودم، پس چون مرا وفات دادی تو خود مراقب بر ایشان بودی و تو بر هر چیزی گواهی(117) اگر عذاب کنی ایشان را که محقّق ایشان بندگان تو هستند و اگر بیامرزی ایشان را پس به تحقیق تو خود عزیز حکیمی(118) خدا گفت این روزی است که راستگویان را راستی ایشان نفع می‌دهد برای ایشان است بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است. همیشه در آن جاوید بمانند. خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند این است رستگاری و بهرۀ بزرگ(119) مخصوص خداست پادشاهی و اختیار آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست و او بر هر چیزی تواناست.(120)

**نکات:** بعضی از نویسندگان اعتراض کرده‌اند که هیچ­کس حضرت عیسی و مادرش را خدا ندانسته تا اینکه قیامت خدا عتاب کند و بگوید: «ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾، این اشکال از اینجا ناشی شده که خیال کرده‌اند ﴿إِلَٰهَيۡنِ﴾به معنی دو خدا می‌باشد و **إله** را به معنی الله گرفته‌اند البتّه هیچ یک از نصاری عیسی را الله ندانسته و إله در لغت به معنی الله نیست بلکه إله از مادۀ اله به معنی «مَن یُقصَد إليه في الحوائج» می‌باشد و إله به معنی مألوه مصدر به معنی مفعول است. در اینکه نصاری در حوائج خود توجّه به عیسای خیالی خود می‌کنند شکی نیست. آیا ندیده‌ای در تمام کلیساها و در تمام بیمارستان­های امریکا و اروپا شفای امراض را از عیسی می‌خواهند و همین معنی است که خدا عتاب به عیسی می‌کند که آیا تو گفته‌ای در حوائج خود به تو توجّه کنند و تو را إله بدانند؟ حضرت عیسی با کمال عجز و انکسار عرض می‌کند من نگفته‌ام و مرا این چنین کفری سزاوار نیست زیرا من پس از رحلت از دنیا از امّت خود بی‌خبر بودم چه برسد اینکه سمیع و بصیرِ حوائج ایشان باشم و این معنی به خوبی از آیات روشن است، یکجا می‌گوید ربِّ من و ربِّ شما یکی است یعنی من رب و ارباب شما نیستم، به من رجوع نکنید، یکجا می‌گوید: ﴿فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ﴾ یعنی من که عیسی باشم مراقب احوال ایشان نیستم و فقط خدا مراقب حال همه و همه جا حاضر و ناظر است نه من. متأسّفانه با این آیات روشن قرآنی چگونه مسلمانها خود را به کری زده و هر بندۀ مقرّبی را إله یعنی ملجأ در حوائج و باب الحوائج می‌دانند و می‌گویند: فلانی باب الحوائج إلی الله است. آیا خدا باب یعنی درب دارد و یا فلان بندۀ صالح همه جا مراقب و شاهد و ناظر است مانند خدا؟ آیا کسانی که چنین سخنان شرک‌آمیز را در مجالس و محافل تزریق می‌کنند به خدا و قیامت عقیده دارند؟ نه والله. نعوذ بالله من مضلات الفتن.

سورة الأنعام (مكية وهي مائة وخمس وستون آية)

سورۀ أنعام مکی و دارای 165 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ١ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٖ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلٗاۖ وَأَجَلٞ مُّسَمًّى عِندَهُۥۖ ثُمَّ أَنتُمۡ تَمۡتَرُونَ ٢ وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ ٣﴾ [الأنعام: 1-3]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. ستایش مخصوص آن خدایی­است که آسمانها و زمین را آفرید و قرارداد تاریکی‌ها و روشنی را، سپس آنان که کافرند دیگران را به پروردگارشان برابر می‌گیرند(1) و او خدایی است که آفرید شما را از گِل، سپس مقرّر کرد اجلی را و مدت نامبرده شده نزد اوست، سپس شما شک می‌آورید (2) و اوست خدای در آسمانها و در زمین، می‌داند پنهانی و آشکار شما را و می‌داند آنچه کسب می‌کنید.(3)

**نکات:** ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ جملۀ خبریّه است که حضرت حق حمد کرده ذات خود را و «**الف و لام»** آن برای استغراق است یعنی جمیع ستایشها لایق ذات اوست و چون ﴿ٱلظُّلُمَٰتِ﴾ را جمع آورده می‌توان گفت: ظلمت بیش از نور است چنانچه راه باطل زیاد و راه حق یکی است. و مقصود از جملۀ: ﴿خَلَقَكُم مِّن طِينٖ﴾ این است که شما را از نباتاتی که از خاک ایجاد شده تبدیل به نطفه نمود و نطفه را تبدیل به بشر نمود.

﴿وَمَا تَأۡتِيهِم مِّنۡ ءَايَةٖ مِّنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ٤ فَقَدۡ كَذَّبُواْ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمۡ فَسَوۡفَ يَأۡتِيهِمۡ أَنۢبَٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٥ أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَبۡلِهِم مِّن قَرۡنٖ مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَا لَمۡ نُمَكِّن لَّكُمۡ وَأَرۡسَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡهِم مِّدۡرَارٗا وَجَعَلۡنَا ٱلۡأَنۡهَٰرَ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمۡ فَأَهۡلَكۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡ وَأَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قَرۡنًا ءَاخَرِينَ ٦﴾ [الأنعام: 4-6]

**ترجمه:** و نیامد ایشان را نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان مگر اینکه ایشان به عادت خود از آن معرِض بودند(4) پس به تحقیق حق را زمانیکه برای ایشان آمد تکذیب کردند، پس به همین زودی اخبار آنچه به حسب عادت به آن استهزاء می‌کردند به آنان خواهد آمد (5) آیا ندیدند چه بسیار از امت‌ها را که پیش از ایشان بود هلاکشان کردیم، ایشان را تمکّن داده بودیم در زمین آن مقدار که شما را تمکن ندادیم و فرستادیم از آسمان بر ایشان باران پی‌در پی و نهرهایی را از زیر ایشان جاری قرار دادیم پس به واسطۀ گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از ایشان ایجاد کردیم امت دیگری را.(6)

**نکات: جملۀ:** ﴿...ءَايَٰتِ رَبِّهِمۡ...﴾ ممکن است آیات قرآن و تشریعی باشد و ممکن است معجزه و آیات تکوینی باشد و مقصود از کلمۀ: أنباء ما کانوا، نتیجۀ آن خبرهاست که به ایشان وعده داده شده که در قیامت ظاهر می‌شود.

﴿وَلَوۡ نَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ كِتَٰبٗا فِي قِرۡطَاسٖ فَلَمَسُوهُ بِأَيۡدِيهِمۡ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ٧ وَقَالُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ مَلَكٞۖ وَلَوۡ أَنزَلۡنَا مَلَكٗا لَّقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ٨ وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ مَلَكٗا لَّجَعَلۡنَٰهُ رَجُلٗا وَلَلَبَسۡنَا عَلَيۡهِم مَّا يَلۡبِسُونَ ٩ وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنۡهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ١٠﴾ [الأنعام: 7-10]

**ترجمه:** و اگر کتابی نازل کنیم بر تو در کاغذی که به دست‌های خودشان لمس کنند هر آینه کافران بگویند که نیست این مگر سحر آشکار(7) و گفتند چرا بر او ملکی نازل نشده و اگر ما ملکی نازل کرده بودیم کار گذشته بود سپس مهلت داده نمی‌شدند(8) و اگر او را ملکی قرار دهیم البتّه او را به ­صورت مردی قرار دهیم و شبهه‌ای که می‌داشتند بر جای می‌گذاشتیم(9) و به تحقیق به پیامبرانی یپش از تو استهزاء شده پس به استهزاءکنندگانِ ایشان وارد شد آنچه به آن استهزاء می‌کردند.(10)

**نکات:** عدّه‌ای از مشرکین می‌گفتند: یا محمّد، ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از طرف خدا برای ما نوشته بیاید به همراهی چهار فرشته که شهادت بدهند که آن نوشته از طرف خداست و تو رسول اویی، خدا می‌فرماید: ما اگر خواستۀ ایشان را انجام دهیم خواهند گفت: این سحر است. عدۀ دیگر گفتند: چرا بر او فرشته‌ای نازل نمی‌شود که ما آن را ببینیم؟ حق‌تعالی فرموده اگر ملکی نازل کنیم که ایشان ببینند دیگر عذری پذیرفته نخواهد شد برای کفر ایشان و عذاب نازل خواهد شد و به اضافه ملک که جسم مرئی نیست و اگر ملکی را بر ایشان مجسم کنیم باز بر ضعفای خود اشتباه کاری خواهند نمود که این ملَک نیست بلکه این بشری است، خدا برای دلداری رسول خود می‌فرماید: به سایر انبیاء نیز استهزاء و اشکال‌تراشی می‌کردند ولی عاقبت، عذاب خدایی همان مستهزئین را فرا گرفت.

﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ ٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ١١ قُل لِّمَن مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُل لِّلَّهِۚ كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَۚ لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِۚ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٢ ۞وَلَهُۥ مَا سَكَنَ فِي ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٣ قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيّٗا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَهُوَ يُطۡعِمُ وَلَا يُطۡعَمُۗ قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَسۡلَمَۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٤ قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥﴾ [الأنعام: 11-15]

**ترجمه:** بگو در زمین سیر کنید سپس نظر کنید چگونه شد عاقبت تکذیب‌ کنندگان(11) بگو ملک کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو مُلک خداست، خدا بر خود حتم نموده رحمت را، البتّه روز قیامت که در آن شکی نیست شما را جمع می‌کند، کسانی که ایمان نمی‌آورند به جان خودشان ضرر زده و زیان کرده‌اند(12) و ملک او و به اختیار او است آنچه در شب و روز ساکن است و اوست شنونده دانا(13) بگو آیا غیر خدا را سرپرست خود بگیرم خدایی که بدون سابقه ایجاد کرده آسمانها و زمین را و اوست که طعام می‌دهد و طعام داده نمی‌شود، بگو به راستی که من مأمورم اول کسی که اسلام آورده، باشم و البتّه مباش از مشرکین(14) بگو به راستی که من می‌ترسم اگر عصیان پروردگار خود کنم از عذاب روز بزرگ.(15)

**نکات:** پس از آنکه با دلیلها در این آیات ثابت کرده قدرت خود را و اینکه مالک موجودات و صاحب اختیار همه چیز است و بر خود حتم نموده رحمت را و خیر بندگان را می‌خواهد، بعد فرموده پس غیر او را ولی خود مدان یعنی غیر خدا را اگر ولی و صاحب اختیار و سرپرست خود بدانی تکویناً مشرک خواهی بود زیرا ولایت تکوینی و سرپرست حقیقی برای کسی است که همه چیز را بوجود آورده وبه همه طعام و روزی داده و از کسی طعام نخواهد و غیر او چنین اوصافی ندارد و زیبندۀ ولایت تکوینی نیست. و مقصود از ﴿أَوَّلَ مَنۡ أَسۡلَمَ﴾، این است که خود محمدص اولین مسلمان است و خود مطیع مقررات الهی است. و جملۀ: ﴿إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ...﴾ دلالت دارد که خود محمدص اگر عصیان کند از عذاب خدا می‌ترسد، پس دیگران عصیان نکنند.

﴿مَّن يُصۡرَفۡ عَنۡهُ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمَهُۥۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ١٦ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يَمۡسَسۡكَ بِخَيۡرٖ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٧ وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ١٨ قُلۡ أَيُّ شَيۡءٍ أَكۡبَرُ شَهَٰدَةٗۖ قُلِ ٱللَّهُۖ شَهِيدُۢ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ أَئِنَّكُمۡ لَتَشۡهَدُونَ أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ ءَالِهَةً أُخۡرَىٰۚ قُل لَّآ أَشۡهَدُۚ قُلۡ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَإِنَّنِي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ١٩﴾ [الأنعام: 16-19]

**ترجمه:** آنکه در آن روز عذاب از او بگردد، پس به تحقیق خدا او را رحم کرده و این است بهره و کامیابی آشکار(16) و اگر خدا به تو ضرری برساند برطرف‌کننده‌ای جز او نیست و اگر خیری به تو برساند پس او به هر چیزی تواناست(17) و او قاهر و مسلّط بر بندگان خود است و او حکیم خبیر است (18) بگو گواهی چه چیزی بزرگتر است؟ بگو: خدا بین من و شما گواه است؛ و به سوی من این قرآن وحی شده برای اینکه به این قرآن بترسانم شما و کسی را که(این قرآن) به او برسد. آیا شما شهادت می‌دهید که با خدا معبودهای دیگر و قاضی‌الحاجات دیگری است؟ بگو من گواهی نمی‌دهم. بگو جز این نیست که او ملجأ یگانه است و به راستی که من بیزارم از آنچه شریک او می‌کنید.(19)

**نکات:** جملۀ: ﴿إِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ...﴾ دلالت دارد بر اینکه هیچ کس غیرخدا نمی‌تواند دفع ضرر و جلب خیر کند و یا شفا دهد و یا حاجت روا کند و یا واسطۀ این کارها شود و خدا به کسی چنین اموری را واگذار نکرده. وجملۀ: ﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ...﴾ دلالت دارد بر اینکه خدا به بندگان خود آزادی و قدرت و اختیار داده ولی اختیار از دست خودش خارج نشده بلکه قدرت او غلبه دارد و در هر کاری جلو هر‌کس را می‌تواند بگیرد. و جملۀ: ﴿...لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ﴾ دلالت دارد که قرآن حجت است برای هر‌کس که قرآن به او برسد و اگر چه غیر عرب باشد و رسول خداص به همین قرآن و به وسیلۀ همین باید مردم را تبلیغ کند. و جملۀ: ﴿وَإِنَّنِي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ﴾ دلالت دارد که حاجت از غیر خدا خواستن و برای غیر خدا کرنش ‌کردن شرک است.

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمُۘ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٢٠﴾ [الأنعام: 20]

**ترجمه:** کسانی که به آنان کتاب داده­ایم، این کتاب را می‌شناسند چنانکه پسران خودشان را می‌شناسند، آنانکه به خود زیان رسانیده‌اند پس ایشان ایمان نمی‌آورند.(20)

**نکات:** از این آیه مانند آیۀ 146 سورۀ بقره استفاده می‌شود که یهود و نصاری کتاب خدا و رسول خداص را می‌شناختند و حقّانیت این دو را می‌دانستند.

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢١ وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ أَيۡنَ شُرَكَآؤُكُمُ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ٢٢ ثُمَّ لَمۡ تَكُن فِتۡنَتُهُمۡ إِلَّآ أَن قَالُواْ وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشۡرِكِينَ ٢٣ ٱنظُرۡ كَيۡفَ كَذَبُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡۚ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤﴾ [الأنعام: 21-24]

**ترجمه:** و کیست ستمکارتر از آنکه به افتراء بر خدا دورغ ببندد و یا به آیات او تکذیب کند به راستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند(21) و روزی که همه را محشور می‌کنیم سپس به مشرکین می‌گوییم کجایند شریکانی که شما گمان می‌کردید(22) سپس عذر ایشان نباشد مگر گفتن اینکه قسم به خدا پروردگار ما که ما مشرک نبوده‌ایم(23) بنگر چگونه بر خود دروغ بستند و گم شد از ایشان آنچه افتراء می‌بستند.(24)

**نکات:** کفّار جاهلیت و یهود بر خدا دروغ می‌بستند مانند اینکه خدا بتان را شفیع نزد خود قرار داده و یا خدا ملائکه را دختران خود قرار داده و از قبیل اینها مانند مسلمین زمان ما که هر چه بخواهند به نام دین و مقرّرات الهی به دروغ و افترا می‌گویند و کارهای بدعتیِ خود را از دستورات خدا می‌دانند و خدا چنین اشخاص را از هر ظالمی ظالم‌تر خوانده. و امّا آیات 23 و 24 که خدا قول مشرکین را نقل کرده مفسرین قول کفار را قول در آخرت ایشان دانسته‌اند یعنی در قیامت چنین قسم دروغ و چنین افترایی می‌گویند ولی به نظر ما ممکن است این قول ایشان در همین دنیا باشد که در همین دنیا قسم می‌خورند كه ما مشرک نیستیم چنانکه زمان ما کسانی که در دعاها و عبادات خود غیر خدا را می‌خواهند و می‌خوانند و بلکه تا نصف شب فریاد می‌کشند، با این حال قسم می‌خورند که ما مشرک نیستیم و خصوصاً افعال در این آیه همه ماضی است.

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَۖ وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ وَإِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوكَ يُجَٰدِلُونَكَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٢٥ وَهُمۡ يَنۡهَوۡنَ عَنۡهُ وَيَنۡ‍َٔوۡنَ عَنۡهُۖ وَإِن يُهۡلِكُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٢٦﴾ [الأنعام: 25-26]

**ترجمه:** و از ایشان است کسی که به تو گوش می‌دهد و ما بر دلهایشان پرده‌ها قرار داده­ایم که مانع باشد از اینکه بفهمند و در گوشهای ایشان سنگینی و اگر هر آیتی را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند؛ تا بدانجا که وقتی نزد توآیند، با تو جدال می­کنند، آنان ­که کافرند می‌گویند نیست این(قرآن) جُز افسانه‌های پیشینیان (25) و ایشان مردم را از ایمان به آن باز می‌دارند وخود از آن دوری می‌جویند و هلاک نمی‌کنند مگر خود را و درک نمی‌کنند.(26)

**نکات:** کسانی که از آیات الهی اعراض دارند چون پردۀ تعصّب بر فکرشان زده شده حق را درک نمی‌کنند، زمان رسول خداص نیز چنین بودند زمان ما نیز چنین است چون حق‌تعالی ایشان را آزاد گذاشته در انتخاب پردۀ غفلت و تعصّب و اعراض از حق و پرده‌ای را که خود بر دل خود زده‌اند چون حق‌تعالی به خودشان واگذار کرده گویا او پرده را آویخته. و کفار پس از مجادله و دفاع از خرافات خود چون دلیلی نداشتند می‌گفتند این آیات افسانه‌های سابقین است و خود دوری می‌جستند و مردم را نیز باز می‌داشتند.

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَٰلَيۡتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٧ بَلۡ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخۡفُونَ مِن قَبۡلُۖ وَلَوۡ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٢٨﴾ [الأنعام: 27-28]

**ترجمه:** و اگر ببینی وقتی که بالای آتش دوزخ بازداشت شده‌اند که گویند ای کاش ما برگردانیده می‌شدیم و به آیات پروردگارمان تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنین می بودیم(27) بلکه ظاهر شود بر ایشان آنچه از پیش مخفی می‌کردند و اگر(به دنبا) برگردانده شوند محقّقا به آنچه نهی شده‌اند برمی‌گردند و به تحقیق که ایشان دروغ گویند.(28)

**نکات:** خدای تعالی هر چیزی و هر پیش آمدی را قبل از وقوع آن می‌داند چنانکه در این آیات خبر داده از وقایع قیامت قبل از وقوع آنها که کفار در قیامت چنین می‌گویند و اگر به دنیا برگردند باز به همان گمراهی خود ادامه دهند.

﴿وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ٢٩ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ قَالَ أَلَيۡسَ هَٰذَا بِٱلۡحَقِّۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَرَبِّنَاۚ قَالَ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ٣٠ قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتۡهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةٗ قَالُواْ يَٰحَسۡرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطۡنَا فِيهَا وَهُمۡ يَحۡمِلُونَ أَوۡزَارَهُمۡ عَلَىٰ ظُهُورِهِمۡۚ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ٣١ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَعِبٞ وَلَهۡوٞۖ وَلَلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٣٢﴾ [الأنعام: 29-32]

**ترجمه:** و گفتند حیاتی نیست مگر زندگی دنیا و ما برانگیخته نشویم(29) و اگر ببینی (آنان را) وقتی را که بازداشت شده‌اند نزد پروردگارشان، خطاب رسد آیا این به حق نیست گویند آری قسم به پروردگارمان، خطاب رسد پس بچشید عذاب را به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید(30) به تحقیق آنانکه به ملاقات خدا (ملاقات رحمت خدا در قیامت) تکذیب کردند، زیانکار شدند. تا وقتی که ساعت مرگ و قیامت ناگهان برآنان در رسد، گویند ای افسوس بر ما بر آنچه دربارۀ آن كوتاهی کردیم. و ایشان گناهان خود را بر پشت خود حمل می‌کنند، آگاه باش بد است آنچه بر دوش می‌کنند(31) و نیست زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی و محقّقاً خانۀ آخرت برای آنانکه پرهیزکارند، بهتر است آیا نمی‌اندیشید. (32)

**نکات:** مقصود از «**لقاء الله»**، چون در قیامت غیر از حکومت خدا، حکومتی و حکمی نیست و قدرت و مدافعی نیست جز خدا و هر چه هست از خداست، لذا به کنایه گفته می‌شود: «**لقاء الله**»([[37]](#footnote-37)).. و امّا اینکه حیات دنیا را لعب و لهو خوانده برای اینکه: **اولاً:** انسان همانطوری که عمر خود را صرف لهو و لعب می‌کند همانطور صرف دنیا می‌کند. **ثانیاً**: چون از لهو و لعب فارغ شد پشیمان می‌شود وحسرت برای او می‌ماند همین­طور بعد از اتمام عمر انسان حسرت می‌برد که ای کاش از عمرم بیشتر بهره برده بودم. **ثالثاً**: همانطوری که لهو و لعب دوامش کم است، حیات دنیا نیز چنین است. **رابعاً**: همانطوری که اکثر اوقات لهو و لعب به نزاع می‌کشد و یا به مکروهی می‌رسد همانطور لذّات دنیا کم و عاقبت آن درد و مرض و پشیمانی و آفات دیگر است. **خامساً**: همانطوری که عقلاء به بازیچۀ اطفال به نظر حقارت نظر می‌کنند همینطور به آن کسی که مشغول عیش است نظر حقارت می‌کنند. **سادساً**: همانطوری که لهو و لعب برای بچه لذت بخش است نه برای انسان کامل همانطور عیش دنیا. **سابعاً**: لذات دنیا عبارت است از شکم پر کردن و نکاح ‌نمودن و این دو در نهایت پستی است به دلیل اینکه سایر حیوانات و بهائم در این دو کار با انسان شرکت دارند، بلکه آنان قوی تر و کاملترند، آیا نمی‌دانی که گنجشک و خروس بیشتر جماع می‌کنند و گرگ درنده‌تر است و عقرب گزنده‌تر. **ثامناً:** هر‌چه انسان در این دو لذّت، بیشتر فرو رود پست‌تر است، هر‌کس بیشتر می‌خورد در نظر مردم پست‌تر است و لذا عقلاء وقت جماع به جای پنهان می‌روند معلوم می‌شود پرخوری و شهوت‌رانی شرافت نیست. **تاسعاً:** هرگاه می‌خواهند بدی یکدیگر را بگویند یا فحش دهند به این کارها نسبت می‌دهند و الفاظ وقاع را می‌آورند. **عاشراً**: لذّات دنیا دفع آلام و مخلوط به غصب حقوق است. و امّا اینکه فرموده: ﴿وَلَلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ...﴾ زیرا منافع دنیا مظنون و منافع آخرت مقطوع است. منافع دنیا فانی و منافع آخرت باقی است. و چون کشف این مطالب به عقل است فرموده: ﴿أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴾؟

﴿قَدۡ نَعۡلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحۡزُنُكَ ٱلَّذِي يَقُولُونَۖ فَإِنَّهُمۡ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ٣٣ وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَاۚ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ وَلَقَدۡ جَآءَكَ مِن نَّبَإِيْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٣٤﴾ [الأنعام: 32-34]

**ترجمه:** محقّقاً می‌دانیم که آنچه می‌گویند افسرده‌ات می‌کند، (درواقع) ایشان تو را تکذیب نمی‌کنند ولیکن ستمگران به آیات خدا انکار دارند(33) و محقّق است که پیامبران پیش از تو تکذیب شدند، پس بر آنچه تکذیب شدند و آزاری که دیدند، صبر کردند، تا اینکه یاری ما برایشان آمد. و برای کلمات و فرمان خدا تبدیل‌کننده‌ای نیست و محقق است که برای تو آمد بعضی از اخبار پیامبران.(34)

**نکات:** کفاری که رسول خداص را تکذیب و معجزۀ او را سحر و آیات خدا را افسانه می‌خواندند در حقیقت به آیات الهی بی‌اعتناء و بلکه انکار داشتند و لذا خدای‌تعالی به رسول خود دلداری می‌دهد که انبیاء قبل از تو نیز مورد تکذیب بودند. وجملۀ: ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ﴾ دلالت دارد که کسی نمی‌تواند مقررات و آیات و کلمات الهی را تغییر و تبدیل بدهد چه کلمات تکوینی و چه فرمانها و کلمات تشریعی زیرا آیه اطلاق دارد. و کلمۀ: ﴿مِن نَّبَإِيْ﴾اگر ﴿مِن﴾ برای تبعیض باشد دلالت دارد بر اینکه اخبار برخی از انبیاء‡ برای رسول خداص وحی شده و از آنچه وحی نشده بی‌خبر است.

﴿وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكَ إِعۡرَاضُهُمۡ فَإِنِ ٱسۡتَطَعۡتَ أَن تَبۡتَغِيَ نَفَقٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ سُلَّمٗا فِي ٱلسَّمَآءِ فَتَأۡتِيَهُم بِ‍َٔايَةٖۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمۡ عَلَى ٱلۡهُدَىٰۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٥ ۞إِنَّمَا يَسۡتَجِيبُ ٱلَّذِينَ يَسۡمَعُونَۘ وَٱلۡمَوۡتَىٰ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ ثُمَّ إِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ ٣٦ وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةٗ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٧﴾ [الأنعام: 35-37]

**ترجمه:** و اگر اعراض ایشان بر تو بزرگ و گران آمده پس اگر می‌توانی سوراخی در زمین و یا نردبانی در آسمان بجویی که بیاوری برای ایشان آیه و معجزه‌ای و اگر خدا خواسته باشد ایشان را بر هدایت جمع می‌کند، پس البته از نادانان مباش(35) جُز این نیست آنانکه می‌شنوند اجابت می‌کنند. و مرده‌ها را خدا برمی‌انگیزاند سپس به سوی او بازگشت می‌کنند(36) و گفتند چرا نازل نشده بر او آیه و معجزه‌ای از پروردگارش، بگو محققاً خدا قادر است بر اینکه آیه‌ای را نازل کند ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند.(37)

**نکات:** عده‌ای از مشرکین آمدند نزد رسول خداص و گفتند چرا معجزاتی که به سایر انبیاء داده شده به شما داده نمی‌شود، ای محمد یک معجزه مانند معجزات سایر انبیاء بیاور تا به تو ایمان آوریم، خدا برای ایشان معجزه‌ای نیاورد و ایشان اعراض کردند پس این آیه نازل شد که اگر می‌توانی به زیر زمین و یا بالای آسمان برو و برای ایشان معجزه‌ای بیاور، یعنی تو نمی‌توانی اتیان معجزه کنی و خدا اگر بخواهد می‌تواند ولی صلاح نیست. پس بر تو گران نیاید و از جاهلین مباش. آیۀ 37 نیز صریح و روشن است که معجزه کار خدا و مقدور اوست و به اختیار پیامبران نیست، از این آیات می‌توان استفاده نمود که معجزۀ رسول خداص فقط قرآن می‌باشد.

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ٣٨﴾ [الأنعام: 38]

**ترجمه:** و نیست جنبنده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که به دو بال خود پرواز می‌کند مگر اینکه امّت‌هایی مانند شمایند، ما در کتاب هیچ ­چیزی را فروگذار نکرده­ایم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند.(38)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که تمام حیوانات چرنده و پرنده و خزنده امت‌هایی مانند انسانند، حال سؤالی پیش می‌آید که در چه جهت مانند انسانند؟ می‌توان گفت: در تسبیح و حمد حق تعالی مانند انسانند زیرا خدا فرموده: ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ﴾([[38]](#footnote-38))، که تمام موجودات به زبان حال تسبیح خدا گویند و می‌توان گفت: بهائم اندیشه‌های عقلی ندارند جُز در چهار مورد: **در معرفة الله، معرفت رزق، شناخت نر و ماده و مهیاشدن هر یک برای دیگری** و می‌توان گفت: حیوانات امت‌ها و جماعاتی هستد شبیه به یکدیگر که با هم انس دارند و توالد و تناسل دارند مانند انسان و هر‌کس در این مورد به تحقیقاتی که از طرف دانشمندان گردیده مراجعه کند این مطلب را بهتر می‌فهمد چنانکه مثلاً از باب نمونه هر‌گاه شخصی زندگی حیوان ریزی مانند مورچه را مطالعه کند به حیرت فرو می‌رود مثلاً از تمدن مورچگان در زیر زمین، بناها، جاده‌ها و انبارها و همچنین تعاون و مشارکتشان در زندگی که محیرالعقول است بسیار تعجب می‌کند و درسهای مهمی از خداشناسی فرا می‌گیرد. و همچنین است مطالعه در زندگی سایر حیوانات. و می‌توان گفت مانند انسانند در اینکه خدا به همۀ ایشان روزی می‌دهد و متکفل روزی و ما‌یحتاج ایشان است. و می‌توان گفت مانند بشر رزق و عمر و عاقبت امرشان همه در علم حق‌تعالی معین است و همه مورد فضل و عنایت الهی بوده و هستند. و می‌‌توان گفت صفات حیوانات مانند صفات انسان‌ها و بشرها متفاوت است: بعضی صفت درندگی دارند مانند؛ گرگان، بعضی صفات تملق و چاپلوسی دارند مانند؛ سگ و گربه، بعضی دزدند مانند؛ موش، بعضی می‌گزند مانند؛ مار و عقرب، بعضی بی‌غیرتند مانند؛ خوک و خنزیر، بعضی با حذر و احترازند مانند؛ کلاغ، بعضی باوفایند مانند؛ سگان و هکذا...

و در جملۀ: ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾،اگر مقصود از کتاب، قرآن باشد، این است که هر‌چه در دین لازم بوده در قرآن آمده و هر‌چه نیامده لازم نبوده. اگر کسی بگوید جزئیّات مسائل در قرآن بیان نشده، گوییم چرا وقتی خدا فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾([[39]](#footnote-39))، تمام جزئیات مسائل که در زبان رسول خداص ذكر شده و یا قولاً و عملاً بیان کرده، قرآن همه را تثبیت کرده و اگر در سورۀ نساء آیۀ 115 فرموده: ﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ﴾([[40]](#footnote-40))تمام مسائل اتفاقی و اجماعی بین مسلمین را تثبیت کرده و اگر فرموده: ﴿وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ﴾([[41]](#footnote-41)) تمام مسائل عقلی دینی را تثبیت کرده و به اضافه قوانین کلی که در قرآن ذکر شده، مانند قانون اضطرار، اکراه و عقاب بلابیان و امثال اینها هر کدام بر هزاران مسائل جزئی تطبیق می‌شود. پس تمام مسائل جزئیۀ لازمه در قرآن ذکر شده است.

﴿وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا صُمّٞ وَبُكۡمٞ فِي ٱلظُّلُمَٰتِۗ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٣٩ قُلۡ أَرَءَيۡتَكُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوۡ أَتَتۡكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَدۡعُونَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٠ بَلۡ إِيَّاهُ تَدۡعُونَ فَيَكۡشِفُ مَا تَدۡعُونَ إِلَيۡهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوۡنَ مَا تُشۡرِكُونَ ٤١﴾ [الأنعام: 39-41]

**ترجمه:** و آنان که به آیات ما تکذیب کردند کرند و گنگ در ظلمات، هر که را خدا بخواهد گمراه و هر‌که را بخواهد او را بر راه راست قرار می‌دهد(39) بگو به من خبر دهید، اگر عذاب خدا برای شما بیاید و یا ساعت قیامت شما را دریابد، آیا غیر خدا را می‌خوانید اگر راست گویید(40) بلکه فقط او را می‌خوانید پس او برطرف می‌کند آنچه را که برای خاطر آن خدا را می‌خوانید اگر بخواهد و آنچه را که شریک قرار داده‌اید فراموش می‌کنید.(41)

**نکات:** کسانی که این همه آیات الهی را ندیده و نشنیده گرفته و یا تکذیب می‌کنند گویا کر ولال و کورند و در ظلمات غفلت و تعصّب گرفتارند و لذا نه حق را می‌بینند و نه می‌شنوند و خدا آنان را کر و کور و لال خوانده است از جهت اینکه از چشم و گوش و زبان خود بهره نبرده‌اند. جملۀ:﴿غَيۡرَ ٱللَّهِ تَدۡعُونَ﴾ دلالت دارد که مشرکین و بت‌پرستان وقت سختی‌ها و عذاب و وقت مرگ فقط خدا را می‌خواندند و غیرخدا را رها می‌ساختند امّا مشرکین زمان ما در سختی و عذاب هم غیرخدا یعنی بندگان صالحین را به قول خودشان می‌خوانند برای واسطه و یا بهانه‌های دیگر که باید از خودشان پرسید. و اینان شرکشان از مشرکین آن زمان بیشتر است.

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَأَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمۡ يَتَضَرَّعُونَ ٤٢ فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَٰكِن قَسَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٤٣ فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِمۡ أَبۡوَٰبَ كُلِّ شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذۡنَٰهُم بَغۡتَةٗ فَإِذَا هُم مُّبۡلِسُونَ ٤٤ فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْۚ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٥﴾ [الأنعام: 42-45]

**ترجمه:** و هر‌آینه به تحقیق به سوی امّت‌های قبل از تو پیامبرانی فرستادیم (ولی هدایت را

نپذیرفتند)، پس ایشان را به سختیها و ضررها گرفتار کردیم تا باشد که زاری (و توبه)کنند (42) پس چرا وقتی که سختی از طرف ما به سوی ایشان آمد تضرع نکردند ولیکن دلهاشان سخت شده بود و شیطان آنچه را می‌کردند برایشان زینت داد (43) پس چون به آنچّه تذکر داده شدند بی‌اعتنایی کرده و نسیان نمودند، درهای هرچیزی را بر ایشان گشودیم تا وقتی که به آنچه به ایشان داده شده بود شاد شدند، ناگهان ایشان را (به عذاب) گرفتیم پس یکباره نومید شدند (44) پس ریشۀ قومی که ستم کردند برکنده شد و ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است.(45)

**نکات:** خدا بشر را به گرفتاری‌ها و سختی‌ها مبتلا می‌کند تا او به سوی خدا توجه کند و تضرع و زاری کند و کسانی که در این احوال به خدا توجه نکنند بسیار غافل و با قساوتند و باید بر حذر باشند که ناگهان عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالی که از همه جا مأیوس باشند. وحق‌تعالی برای کنده شدن ریشۀ ستمگران و هلاکت ایشان، خود را حمد نموده و ما نیز باید در این موارد حمد خدا کنیم.

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِنۡ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمۡعَكُمۡ وَأَبۡصَٰرَكُمۡ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِهِۗ ٱنظُرۡ كَيۡفَ نُصَرِّفُ ٱلۡأٓيَٰتِ ثُمَّ هُمۡ يَصۡدِفُونَ ٤٦ قُلۡ أَرَءَيۡتَكُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُ ٱللَّهِ بَغۡتَةً أَوۡ جَهۡرَةً هَلۡ يُهۡلَكُ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٧﴾ [الأنعام: 46-47]

**ترجمه:** بگو خبر دهید اگر خدا گوشها و چشمهای شما را بگیرد و مهر بر دلتان بزند، کیست ملجأی غیر خدا که بیاورد برای شما آنچه گرفته شده، ببین چگونه به عبارات مختلفه آیات را بیان می‌کنیم سپس ایشان اعراض می‌کنند (46) بگو خبر دهید که آیا توجه دارید که اگر عذاب خدا ناگهان و یا آشکارا بیاید آیا کسی هلاک می‌شود جُز گروه ستمکاران.(47)

**نکات: جملۀ:** ﴿أَرَءَيۡتُمۡ﴾ سؤال از رؤیت فکری و عقلی و توجّه‌دادن مخاطب است به حقیقت مطلب و بیان آن را از او خواستن که مختصرِآن می‌شود خبر دهید، چنانکه ما ترجمه کردیم. حال اگر کسی بگوید عذاب خدا اگر برسد تر و خشک را می‌سوزاند و منحصر به ستمگران نیست؟ جواب این است که در مورد عذاب اگر کسی با ستمگران همکاری نکرده باشد و کمک نداده باشد و در مقابل کار ایشان سکوت نکرده باشد خدا او را نجات می‌دهد و اگر تلف شود تلف‌‌شدن او مانند هلاکت ستمگران نیست و برای او در مقابل زیانِ عذاب، اجر بزرگ است.

﴿وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۖ فَمَنۡ ءَامَنَ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٤٨ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يَمَسُّهُمُ ٱلۡعَذَابُ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ٤٩﴾ [الأنعام: 48-49]

**ترجمه:** و نفرستادیم پیامبران را مگر بشارت ‌دهندگان و بیم ‌دهندگان، پس آنان که ایمان آورده و اصلاح نمایند خوف و حزنی برای ایشان نیست(48) و آنان که آیات ما را تکذیب کنند، ایشان را عذاب می‌رسد به­ سبب آنچه نابکاری می‌کردند. (49)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود که وظیفۀ تمام أنبیاء بشارت و انذار و ابلاغ وحی بوده و وظیفۀ دیگری ویا شأن دیگری ندارند و نباید در حق آنان غلوّ کرد و آنان را وزیر و امیر در کارهای الهی نمود.

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ٥٠﴾ [الأنعام: 50]

**ترجمه:** بگو برای شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است، غیب هم نمی‌دانم و برای شما نمی‌گویم که من فرشته هستم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه بسوی من وحی می‌شود، بگو آیا کور و بینا مساوی و یکسان است آیا چرا فکر نمی‌کنید.(50)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که خزائن قدرت، علم، حیات، رزق و شفا نزد رسول خداص نیست و نباید مانند نصاری در حق رسول خداص غلو کرد و نباید از او توقع امور تکوینی داشت چنانکه در سورۀ اسراء در آیات: ﴿وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا﴾([[42]](#footnote-42)) توقع کرده بودند، در جواب آنان خدا فرموده: ﴿سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا﴾([[43]](#footnote-43)). و جملۀ ﴿لَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ صراحت دارد که رسول خداص غیب نمی‌داند و عالم به غیب نیست. و جملۀ: ﴿لَآٓ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌ﴾،دلالت دارد که مقام خاتم الأنبیاء با اینکه اشرف بنی‌آدم است از ملَک پایین‌تر است و ملَک افضل از انبیاء می‌باشد. و جملۀ: ﴿إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ دلالت دارد که رسول خداص از خود حکمی نداشت و مانند بعضی مجتهدین احکامی از خود جعل نمی­کرد و رأیی نداشت.

﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ٥١ وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ فَتَطۡرُدَهُمۡ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٢﴾ [الأنعام: 51]

**ترجمه:** و به این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می‌ترسند، هُشدار ده، برای ایشان غیر از خدا سرپرستی و شفیعی نیست، باشد که پرهیزکار شوند (51) و کسانی را که پروردگار خود را به صبح و شب می‌خوانند و قصدشان رضای اوست طرد مکن، چیزی از حساب ایشان بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر ایشان نیست که طردشان کنی و از ستمگران باشی.(52)

**نکات:** عبدالله بن مسعود روایت کرده که اشراف قریش بر رسول خداص گذشتند در حالیکه نزد او صهیب، بلال، خباب، عمّار و غیر ایشان از ضعفای مسلمین بودند و گفتند: ای محمد اینان را بر قوم خود ترجیح داده‌ای آیا ما تابع اینان باشیم، اینان را از نزد خود دور کن تا ما نزد تو بیاییم، آن جناب فرمود: «مَا أَنَا بِطَارِدِ الْـمُؤْمِنِينَ»([[44]](#footnote-44)). گفتند: چون ما نزد تو بیاییم ایشان را بگو برخیزند تا ما با تو بنشینیم، رسول خداص خواست درخواست ایشان را بپذیرد که این آیه نازل شد، رسول خداص به آن مؤمنین فرمود: «مَرْحَبَاً بِمَنْ عَاتَبَنِي رَبِي فِیِهم» و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِتْنِي حَتَّى أَمَرَنِي أَنْ أَصْبِرَ نَفْسِي مَعَ قَوْمٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمُ الْمَحْيَا وَمَعَكُمُ الْمَمَات»([[45]](#footnote-45)).

﴿وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لِّيَقُولُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآۗ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ٥٣ وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَقُلۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۖ كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ أَنَّهُۥ مَنۡ عَمِلَ مِنكُمۡ سُوٓءَۢا بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَصۡلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥٤﴾ [الأنعام: 52-54]

**ترجمه:** و این چنین مبتلا کردیم بعضی را به بعضی تا بگویند آیا این جماعتند که خدا از میان ما بر ایشان منّت گذاشته است؟ آیا خدا به احوال شکرگزاران داناتر نیست (53) و چون آنان که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، پس بگو سلام بر شما، پروردگار شما رحمت را بر خود لازم نموده که هر‌کس از شما به نادانی عمل بدی کند سپس بعد از آن توبه کند و اصلاح نماید پس محقّقا او آمرزندۀ رحیم است.(54)

**نکات:** این آیات راجع به فقراء و اغنیاء می‌باشد که حق‌تعالی هر یک را باعث آزمایش دیگری قرار داده، از این آیات استفاده می‌شود که هر‌کس ایمان آورد و گناهی مرتکب شد خدا توبۀ او را می‌پذیرد و اگر چنین شخصی نزد رسول خداص می‌آمد آن جناب مأمور بود به او سلام کند یعنی رحمت خدا را به او ابلاغ کند و اگر چه فقیر و بی‌سواد باشد. و مقصود از جملۀ: ﴿أَنَّهُۥ مَنۡ عَمِلَ مِنكُمۡ سُوٓءَۢا بِجَهَٰلَةٖ﴾ این نیست که گناهی را به خطا مرتکب شده باشد و یا ندانسته که گناه است مرتکب شده زیرا خطا و جهل به موضوع گناه نیست بلکه مقصود این است که هر‌کس مرتکب گناه شد کار جاهلانه کرده ولو اینکه عمداً مرتکب شود زیرا ترجیح داده لذّت کم را بر لذّت بسیار دائمی آخرتی و او جاهل است به مقدار درجاتی که از دست داده و جاهل است به آثار و مفاسد گناهی که مرتکب شده است.

﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٥٥ قُلۡ إِنِّي نُهِيتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ قُل لَّآ أَتَّبِعُ أَهۡوَآءَكُمۡ قَدۡ ضَلَلۡتُ إِذٗا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦ قُلۡ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبۡتُم بِهِۦۚ مَا عِندِي مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ بِهِۦٓۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۖ يَقُصُّ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡفَٰصِلِينَ ٥٧﴾ [الأنعام: 55-57]

**ترجمه:** و این چنین تفصیل می‌دهیم آیات را و برای اینکه ظاهر و روشن گردد راه مجرمین(55) بگو به تحقیق من نهی شده‌ام از اینکه عبادت کنم آن کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، بگو پیروی نمی‌کنم هواها و آراء شما را که درصورت پیروی از شما گمراه شده‌ام و از هدایت جویان نیستم(56) بگو به راستی که من از سوی پروردگارم بر حجّتی آشکار هستم و شما به آن تکذیب کردید، نیست نزد من آنچه را به عجله می‌جوئید. نیست فرمان مگر برای خدا، او حق را بیان می‌کند و او بهترین جداکنندگان حق از باطل است.(57)

**نکات:** حق‌تعالی تعبیر کرده از بت­ها به ﴿ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ﴾ با اینکه ﴿ٱلَّذِينَ﴾ بر عقلاء اطلاق می‌شود و بت‌ها که از ذو‌ی‌العقول نمی‌باشند، برای اینکه آن بت‌ها مجسّمه و تمثالها بوده از کسانی که آنان از ذوی‌العقول و از بندگان صالحین بودند. بنابراین در حقیقت بت پرستان به آن بندگان صالح توجّه کرده و صالحین را برای قضاء حاجت و انجام مراد می‌خواندند و خدا همان را گمراهی شمرده و رسول خود را نهی نموده. و مقصود از جملۀ: ﴿مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ﴾ عذابی است که کفار و مشرکین از رسول خداص می‌خواستند. چنانکه می‌گفتند: ﴿إِن كَانَ هَـذَا هُوَ الْحَقّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾([[46]](#footnote-46)). این است که رسول خداص مأمور است که بگوید عذاب نزد من و به اختیار من نیست.

﴿قُل لَّوۡ أَنَّ عِندِي مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ بِهِۦ لَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۗ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٥٨ ۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 58-59]

**ترجمه:** بگو به راستی اگر آنچه را به عجله می‌خواهید نزد من بود هر آینه کار بین من و شما انجام شده بود(شما را هلاک کرده بودم) و خدا داناتر است به ستمگران(58) و نزد اوست کلیدهای غیب و خزائن آن. نمی‌داند آنها را جز او و می‌داند آنچه درخشکی و دریاست و برگی نمی‌افتد مگر آنکه او می‌داند آن را و هیچ­ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن (ثبت) است.(59)

**نکات:** آیۀ 59 دلالت دارد که خدا به تمام ذرّات جهان و خزائن آن داناست و تقدیم ﴿عِندَهُ﴾دلالت بر حصر دارد یعنی هیچ ­کس نمی‌داند جُز خدا. و ﴿مَفَاتِحُ﴾ جمع مَفتَح و مِفتَح آمده و مفتَح به کسر میم به معنی کلید و به فتح میم به معنی خزینه است و لذا ﴿مَفَاتِحُ﴾ را به معنی کلیدها می‌توان گرفت و به معنی **خزائن** نیز می‌توان گرفت و مقصود از «» أمّ الکتاب یا لوح محفوظ است که علم تمام کائنات و جهان در آن است و ملائکه نیز علم خود را از آن جا دریافت می‌کنند. و قول به اینکه علم حق‌تعالی باشد به صواب نزدیکتر است. والله العالم.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٦٠ وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۖ وَيُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ ٦١ ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۚ أَلَا لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَهُوَ أَسۡرَعُ ٱلۡحَٰسِبِينَ ٦٢﴾[الأنعام: 60-62]

**ترجمه:** و اوست خدایی که شما را به شب قبض روح می‌کند (به خواب می‌برد) و آنچه را در روز کسب کرده­اید می‌داند، سپس شما را در روز برمی‌انگیزاند (بیدار می‌کند) تا مدّت معین که عمر شما تمام شود سپس به سوی اوست برگشت شما سپس شما را خبر می‌دهد به آنچه می‌کرده‌اید(60) و اوست خدایی که سیطرۀ قدرتش فوق بندگان می‌باشد و بر شما نگهبانان می‌فرستد تا آنکه مرگ یکی از شما برسد فرستادگان ما روح او را بگیرند و آنان کوتاهی نمی‌کنند(61) سپس به ­سوی خدایی­که واقعاً مولای ایشان است بازگردانده شوند، آگاه باش مخصوص اوست حکم و فرمان و او سریعترین حسابگران است.(62)

**نکات:** قاهریّت پروردگار این است که قدرت او بر هستی تسلّط دارد، عدم را به وجود می‌آورد و موجود را به عدم می‌برد و هستی را همه از او می‌گیرند و برای هر چیزی ضدی آفریده. و داشتن ضدّ، نقص است. و این دلیل است بر اینکه او ضدی ندارد و برای هر موجودی ضدی آفریده تا عجز آن موجود ظاهر گردد که ناتوان است از اعدام ضد خود، برای فوق ضدّی است به نام تحت، برای ماضی ضدی است به نام مستقبل، برای نور ضدّی است به نام ظلمت، برای حیات ضدی است به نام موت، برای شب ضدی است به نام روز، برای کربن ضدی است به نام اکسیژن، برای حرارت ضدّی است به نام برودت و هکذا. و اوست که مقهور کرده تمام اشیا را و جمع نموده بین متضادّ آنها. و جملۀ: ﴿يُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً﴾، دلالت دارد که هر بشری از طرف خدا نگهبانانی برای اوست که او را حفظ می‌کند و وقتی مرگ او رسید او را رها می‌کنند تا فرستادگان الهی او را قبض روح کنند.

﴿قُلۡ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ تَدۡعُونَهُۥ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةٗ لَّئِنۡ أَنجَىٰنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٣ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنۡهَا وَمِن كُلِّ كَرۡبٖ ثُمَّ أَنتُمۡ تُشۡرِكُونَ ٦٤﴾ [الأنعام: 63-64]

**ترجمه:** بگو کیست که نجات می‌دهد شما را از تاریکی‌های صحرا و دریا (درحالی­که) او را به زاری و پنهانی می‌خوانید و می‌گویید که اگر ما را از این (تاریکی و گرفتاری) نجات دهد البتّه از شکرگزاران خواهیم بود(63) بگو خدا شما را از آنها و از هر اندوهی نجات می‌دهد سپس شما شرک می‌آورید.(64)

**نکات:** از این آیات روشن می‌شود که مشركین مکّه خدا را قبول داشتند و به زاری و پنهانی در ظلمات صحرا و دریا و پیش‌آمدهای هولناک وحشت‌آمیز او را می‌خواندند ولی چون از گرفتاریها و خوف‌ها خلاص می‌شدند باز به بت‌ها توجه می‌کردند و به همان اخلاص خود باقی نمی‌ماندند. پس باید دانست مشرکین زمان ما بدترند که در پیش‌آمدها و گرفتاری‌ها، بندگان مقرّبین او را می‌خوانند و آنان را مهربان‌تر از خدا می‌دانند.

﴿قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ أَوۡ مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا وَيُذِيقَ بَعۡضَكُم بَأۡسَ بَعۡضٍۗ ٱنظُرۡ كَيۡفَ نُصَرِّفُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَفۡقَهُونَ ٦٥ وَكَذَّبَ بِهِۦ قَوۡمُكَ وَهُوَ ٱلۡحَقُّۚ قُل لَّسۡتُ عَلَيۡكُم بِوَكِيلٖ ٦٦ لِّكُلِّ نَبَإٖ مُّسۡتَقَرّٞۚ وَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٦٧﴾ [الأنعام: 65-67]

**ترجمه:** بگو آن خدا قادر است بر اینکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما و یا از زیر پاهای شما و یا لباس تفرقه به شما بپوشاند و شما را شیعه‌شیعه کند و سطوت و گزند بعضی از شما را به بعض دیگر بچشاند، بنگر چگونه آیات را بیان می‌کنیم تا باشد ایشان بفهمند و دانا شوند(65) و تکذیب کردند به آن قوم تو و حال آنکه آن حق است بگو من بر شما وکیل نیستیم(66) برای هر خبری وقت وقوع و قراری است و به زودی خواهید دانست.(67)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿...عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ﴾، عذاب آسمانی و یا از طرف بزرگتر و بالا دستها یعنی زورمندان و امراءو ﴿مِن تَحۡتِ أَرۡجُلِكُمۡ﴾، مراد عذاب زمینی و یا عذاب از طرف زیردستان و مردمان پست است. و مقصود از جملۀ: ﴿أَوۡ يَلۡبِسَكُمۡ شِيَعٗا﴾، فرقه‌ فرقه ‌شدن و به جان یکدیگر افتادن و همدگر را بد گفتن و لعن ‌کردن و یا کشتار ‌کردن است. روایت کرده‌‌اند که چون جبرئیل این آیه را بر رسول خداص آورد، رسول خداص افسرده شد و بر او گران آمد و گفت: اگر چنین شود امّت من چگونه باقی می‌مانند؟ و از خدا خواست که در حق امتش چنین مقدر نکند، جبرئیل آمد که خدا ایشان را ایمن کرده از دو خصلت؛ از اینکه عذابی از آسمان برایشان بیاید مانند قوم نوح و لوط و از اینکه عذابی از زیر پایشان بیاید که به زمین فرو روند مانند قارون و امّا از تفرقه و هوی و هوسهای مختلفه ایشان را پناه نمی‌دهد و بعضی با بعض دیگر با شمشیر گرفتار شوند و آسیب بینند([[47]](#footnote-47)). و مقصود از جملۀ: ﴿وَكَذَّبَ بِهِۦ﴾، تکذیب به قرآن است.

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٦٨ وَمَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَلَٰكِن ذِكۡرَىٰ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ٦٩ وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَعِبٗا وَلَهۡوٗا وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۚ وَذَكِّرۡ بِهِۦٓ أَن تُبۡسَلَ نَفۡسُۢ بِمَا كَسَبَتۡ لَيۡسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ وَإِن تَعۡدِلۡ كُلَّ عَدۡلٖ لَّا يُؤۡخَذۡ مِنۡهَآۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أُبۡسِلُواْ بِمَا كَسَبُواْۖ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ٧٠﴾ [الأنعام: 68-70]

**ترجمه:** و چون دیدی آنان را که دربارۀ آیات ما سخنان نا مناسب گویند از ایشان روی بگردان تا به سخن دیگری غیر آن بپردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از آنکه به یادآوردی، با گروه ستمگران منشین(68) و از حساب آنان چیزی بر عهدۀ پرهیزگاران نیست ولیکن (ایشان را) یادآوری باید شاید بپرهیزند(69) و کسانی را که دین خود را بازی و سرگرمی گرفته و زندگی دنیا ایشان را مغرور کرده رها کن و به این قرآن یاد آوری کن که مبادا کسی به سبب آنچه کسب کرده گرفتار و محبوس ‌شود، برای او از نزد خدا سرپرست و شفیعی نیست و اگر هر‌چه را فدا کند از او پذیرفته نشود، ایشانند آنانکه به سبب آنچه کسب کرده‌اند محبوسند، برای ایشان شرابی است از آب جوش و عذابی است دردناک به سبب آنچه کفران می‌کردند.(70)

**نکات:** چون نهی آمد که با مشرکین وقتی که کلمات نامناسب راجع به قرآن می‌گویند ننشینید مسلمین عرض کردند بنابراین ما باید در مسجدالحرام نرویم و طواف نکنیم زیرا کلمات زنندۀ مشرکین را خواهیم شنید، آیۀ: ﴿مَا عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ نازل شد که مفهوم آن این است که مؤمنین با تقوی که مشرکین را پند می‌دهند، در مقابل سخنان زنندۀ مشرکین و توهین آنان گناهی ندارند و در حساب ایشان گناه مشرکین ثبت نگردد.

﴿قُلۡ أَنَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰٓ أَعۡقَابِنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ

كَٱلَّذِي ٱسۡتَهۡوَتۡهُ ٱلشَّيَٰطِينُ فِي ٱلۡأَرۡضِ حَيۡرَانَ لَهُۥٓ أَصۡحَٰبٞ يَدۡعُونَهُۥٓ إِلَى ٱلۡهُدَى ٱئۡتِنَاۗ قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰۖ وَأُمِرۡنَا لِنُسۡلِمَ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧١﴾ [الأنعام: 71]

**ترجمه:** بگو آیا چیزی را که به ما نفع و ضرری نرساند بخوانیم و پس از آنکه خدا ما را هدایت نموده به اعقاب خود برگشت داده شده و عقب گرد کنیم مانند کسی که شیاطین او را به سقوط در زمین دعوت کرده و گولش زده و سرگردانش کرده‌اند در حالیکه برای او همراهانی است که او را به هدایت دعوت می‌کنند و می‌گویند بسوی ما بیا، بگو براستی هدایت خدا فقط هدایت است و ما مأموریم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.(71)

**نکات:** کسانی که مردم را به شرک و ضلالت دعوت می کنند طبق جملۀ ﴿كَٱلَّذِي ٱسۡتَهۡوَتۡهُ ٱلشَّيَٰطِينُ﴾کسانی را دعوت می کنند که دارای خصوصیّاتی باشند که در آیه ذکر شده:

**اول:** اینکه به دنبال هوی و هوس شیطانی باشند.

**دوم:** اینکه حیران و در امور دین سرگردان باشند و دین عقلی و منطقی برای خود نداشته باشند.

**سوم:** اینکه بتوانند با او مصاحبت کنند و به عنوان رفیق و یاور او را گول بزنند چنانکه فرموده ﴿لَهُۥٓ أَصۡحَٰبٞ﴾.

**چهارم:** اینکه به عنوان دعوت به هدایت، او را گمراه می‌کنند مثلا به عنوان اینکه دعا بخوانیم و با خدا راز و نیاز کنیم دعای ندبه برای او می‌خوانند و غیر خدا را ندا می‌کنند و از غیرخدا حاجت می‌طلبند.

**پنجم:** اینکه به او می‌گویند: بیا به سوی ما ﴿ٱئۡتِنَا﴾ بیا تا ببینی! ولی حق تعالی فرموده: «**اول ببین بعد بیا»**.

﴿وَأَنۡ أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّقُوهُۚ وَهُوَ ٱلَّذِيٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٧٢ وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ وَيَوۡمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُۚ قَوۡلُهُ ٱلۡحَقُّۚ وَلَهُ ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِۚ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ٧٣﴾ [الأنعام: 72-73]

**ترجمه:** و (به ما امر شده) که نماز را به پا دارید و از خدا بترسید و اوست که به سوی او محشور

می‌شوید(72) و اوست آنکه آسمانها و زمین را بحق آفرید و روزی­ که می‌گوید باش، پس موجود می­شود، سخنِ او حق است و روزی که در صور(شیپور) دمیده شود، سلطنت مخصوص اوست. اوست دانای غیب و حضور و اوست حکیم آگاه (73).

**نکات:** مقصود از خلق آسمانها و زمین به حق، این است که به باطل و لغو نیافریده بلکه برای هدفی بوده و حساب و کتابی در کار بوده است و همچنین قول او حق است یعنی طبق واقع و مصالح است و بیهوده و کذب نیست.

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوۡمَكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٧٤ وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ ٧٥ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيۡهِ ٱلَّيۡلُ رَءَا كَوۡكَبٗاۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلۡأٓفِلِينَ ٧٦ فَلَمَّا رَءَا ٱلۡقَمَرَ بَازِغٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمۡ يَهۡدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلضَّآلِّينَ ٧٧ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ٧٨﴾ [الأنعام: 74-78]

**ترجمه:** و ذکر کن وقتی که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت‌ها را معبودها و ملجأها گرفته‌ای، به راستی که من تو و قوم تو را در ضلالت آشکار می‌بینم(74) و بدین گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمودیم تا به نظر عقلی بنگرد و از یقین‌کنندگان باشد(75) پس چون شب بر او تاریک شد اختری را دید گفت: این است پروردگار من، پس چون غروب کرد گفت: دوست ندارم فرو روندگان را(76) پس چون ماه را دید که برآمد گفت: این است پروردگار من پس چون غروب کرد گفت: هر آینه اگر پروردگارم مرا هدایت نکند البته از گروه گمراهانم(77) پس چون خورشید را دید که برآمده گفت: این است پروردگارم این بزرگتر است، پس چون فرو رفت گفت: ای قوم من به راستی که من بیزارم از آنچه شریک او قرار می‌دهید.(78)

**نکات:** مقصود از ارائۀ ملکوت آسمانها و زمین، پی‌بردن از قوانین منظم علمی و قدرت‌نمائی حق‌تعالی به وجود مقدّس حق است و ارائه، ارائۀ عقلی است نه بصری زیرا استدلالات ابراهیم همه عقلی است، به اضافه ارائۀ به بصر مدحی نمی‌شود و کسانی که به بصر ملکوت را ندیده‌اند چگونه از او باور دارند. و حضرت ابراهیم افول و غروب را دلیل بر حدوث گرفته زیرا موجودی که آثار او کم شود ویا تغییر کند و یا دارای حرکت و سکون باشد واجب‌الوجود نیست و خود محتاج به مؤثّر دیگری است و خود محرّکی دارد.

﴿إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٧٩ وَحَآجَّهُۥ قَوۡمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٨٠ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨١﴾ [الأنعام: 79-81]

**ترجمه:** به راستی من روی خود را توجّه دادم به سوی آنکه آسمانها و زمین را از نیستی بیرون آورده و من از مشرکین نیستم(79) و قوم او با او محاجّه کردند، گفت: آیا دربارۀ خدا با من محاجّه می‌کنید و حال آنکه او مرا هدایت کرده و نمی‌ترسم از آنچه به او شریک قرار داده‌اید مگر آنکه پروردگار من چیزی را بخواهد. پروردگارم ازجهت دانش به هر چیز احاطه دارد آیا متذکّر نمی‌شوید (80) و چگونه از چیزی که شما شریک او قرار داده‌اید بترسم و حال آنكه شما نمی ترسيد از اينكه شريك برای خدا قرار داده‌ايد چیزی را که بر شما دلیلی بر آن نازل نکرده، پس کدامیک از گروه سزاوارتر به ایمنی است اگر دانسته باشید.(81)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که دین حق باید با حجت و دلیل باشد و دین انبیاء از روی حجت بوده نه تقلیدی و اینکه فرموده: ﴿مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ﴾ مقصود او این است که شما برای توجه به سوی بتان دلیلی از طرف خدا ندارید، که بگویید؛ مثلا خدا کلامی نازل نموده که بتان را قبله قرار دهید و یا در پیشگاه بت خدا را بخوانید و یا بتان را واسطه قرار دهید مانند آیات: ﴿... هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ﴾.

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢ وَتِلۡكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيۡنَٰهَآ إِبۡرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦۚ نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ٨٣ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ كُلًّا هَدَيۡنَاۚ وَنُوحًا هَدَيۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٨٤ وَزَكَرِيَّا وَيَحۡيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلۡيَاسَۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٨٥ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطٗاۚ وَكُلّٗا فَضَّلۡنَا عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨٦ وَمِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡ وَإِخۡوَٰنِهِمۡۖ وَٱجۡتَبَيۡنَٰهُمۡ وَهَدَيۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٨٧ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٨٨﴾ [الأنعام: 82-88]

**ترجمه:** آنان که ایمان آورده و ایمانشان را به ظلم نیامیختند ایشانند که برایشان ایمنی است و آنان هدایت یافتگانند(82) و این است حجّت ما که به ابراهیم دادیم در مقابل قومش، بالا می‌بریم درجات هر‌کس را که بخواهیم، به راستی که پروردگارت حکیم داناست (83) و بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را، هر یک را هدایت نمودیم و نوح را از پیش هدایت کردیم و از ذریّۀ او است داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون و این چنین جزا می‌دهیم نیکوکاران را(84) و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس هر یک از شایستگانند(85) و اسماعیل، الیسع، یونس و لوط و هر‌یک را برتری دادیم بر جهانیان(86) و بعضی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را (نیز هدایت نمودیم و برتری دادیم) و ایشان را برگزیدیم و هدایتشان کردیم به راه راست(87) این است هدایت خدا، راهنمایی می‌کند به آن هر‌کس از بندگانش را که بخواهد و اگر شرک آورده بودند هر‌آینه هدر شده بود از ایشان آنچه کرده بودند.(88)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾**،** این است که ایمانشان را به شرک آلوده نکردند. و جملۀ: ﴿وَتِلۡكَ حُجَّتُنَآ...﴾دلالت دارد که استدلالات عقلی ابراهیم را خدا تصویب نموده و از الهام و توفیق خود دانسته است و مردم دیگر نیز باید به واسطۀ عقل، راه را از چاه تمیز دهند. در اینجا عیسی از ذریّۀ ابراهیم محسوب می شود؛ البتّه به توسّط مادر پس اولاد دختری ذریه محسوب می‌شوند.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَۚ فَإِن يَكۡفُرۡ بِهَا هَٰٓؤُلَآءِ فَقَدۡ وَكَّلۡنَا بِهَا قَوۡمٗا لَّيۡسُواْ بِهَا بِكَٰفِرِينَ ٨٩ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡۗ قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًاۖ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰلَمِينَ ٩٠ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖۗ قُلۡ مَنۡ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورٗا وَهُدٗى لِّلنَّاسِۖ تَجۡعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبۡدُونَهَا وَتُخۡفُونَ كَثِيرٗاۖ وَعُلِّمۡتُم مَّا لَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنتُمۡ وَلَآ ءَابَآؤُكُمۡۖ قُلِ ٱللَّهُۖ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ فِي خَوۡضِهِمۡ يَلۡعَبُونَ ٩١﴾ [الأنعام: 89-91]

**ترجمه:** ایشان کسانی بودند که کتاب، حکم و نبوّت دادیمشان، پس اگر این قوم تو به آن کافر شوند پس به تحقیق قومی را به آن گماردیم که به آن کافر نشوند(89) این­گروه(انبیاء) کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن. بگو: از شما هیچ اجری بر این (رسالتم) سؤال نمی‌کنم، نیست این قرآن مگر تذکّری برای جهانیان(90) و نشناختند خدا را سزاوار شناختنِ او چون گفتند خدا چیزی بر بشری نازل ننموده، بگو چه کسی نازل کرده کتابی را که موسی آنرا آورده، در حالی که نور و هدایت برای مردم بود، شما آنرا اوراقی قرار می‌دهید مقداری از آن را آشکار می‌کنید و بسیاری از آن را پنهان می‌کنید و آموخته شدید چیزهایی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، بگو خدا (آن را نازل کرد)، سپس ایشان را رها کن تا در بیهوده‌گویی خود بازی کنند. (91)

**نکات:** مقصود از کتاب همان کُتُب آسمانی و مقصود از حکم، حکومت و سلطنت اسلامی است مانند سلطنت یوسف و سلیمان و یا ممکن است مراد حکمت باشد. و مقصود از نبوّت پیامبری است. و آیۀ 91 دلیل است بر اثبات نبوّت، زیرا خدایی که جهان را به حکمت آفریده و مسخر بشر نموده، آیا بشر را يله و رها نموده سر خود و او را آزاد کرده که هر جنایتی را مرتکب شود و یا خیر باید او را راهنمایی کند و اگر راهنمایی نکند و او را مشمول هدایت خود ننماید باید گفت یا هادی نیست و یا از هدایت عاجز است و هر‌کس چنین گوید خدا را نشناخته. به اضافه چون شناخت تمام اوصاف و اسماء خدا موقوف بر وحی است اگر کسی منکر وحی شود نتواند کما هو حقّه خدا را بشناسد.

﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَاۚ وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۖ وَهُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٩٢ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمۡ يُوحَ إِلَيۡهِ شَيۡءٞ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثۡلَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۗ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُۖ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٩٣﴾ [الأنعام: 92-93]

**ترجمه:** و این قرآن کتابی است که نازل کردیم آن را کتاب با برکتی که تصدیق می‌کند آنچه جلو اوست و برای اینکه بترسانی(مردم) أم القری(مکه) را و کسانی که اطراف آن هستند وآنان که به آخرت ایمان می‌آورند، به آن (نیز) ایمان می­آورند و ایشان نماز خود را حفظ می‌کنند(92) و کیست ستمکارتر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء ببندد و یا بگوید بسوی من وحی شده و حال آنکه چیزی به او وحی نشده باشد و از آنکه گفت به زودی نازل می‌کنم مانند آنچه خدا نازل کرده است و اگر ببینی ستمگران را در شدائد مرگ و فرشتگان دستهای خود را گشوده‌اند که: بیرون کنید جانهای خود را، امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید به سبب آنچه بر خدا به ناحق می‌گفتید و از آیات او سرکشی و تکبر می‌کردید.(93)

**نكات:** قرآن اوصافی دارد یکی از آنها مبارک است زیرا به برکت او بسیاری از اهل عالم هدایت شدند و بسیاری از خرافات را ترک کردند، خود نویسنده پس از آنکه از به اصطلاح علوم اسلامی فارغ التحصیل شدم مانند یک عوام غرق خرافات بودم و آن خرافات، مفتریات و فنون مذهبی را به خیال حقایق دینی پذیرفته بودم تا اینکه بحمدالله تعالی به برکت نظر و تأمّل در قرآن نجات پیدا کردم و از علم و حکمت قرآنی و اسلامی بهره‌مند گردیدم و اکثر همنوعان من امروز مبتلا به خرافات می‌باشند. و مقصود از ﴿وَمَنۡ حَوۡلَهَا﴾ می­توان گفت تمام جهان است و اگر مقصود اهالی حجاز باشد ﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ﴾اطلاق دارد و شامل تمام مؤمنین جهان می‌شود. جملۀ: ﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ﴾ دلالت دارد که برای قبض روح ستمگران و کفّار، فرشتگان بسیاری مأمور می‌شوند و به سختی و عنف جان آنان را می‌گیرند.

﴿وَلَقَدۡ جِئۡتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَتَرَكۡتُم مَّا خَوَّلۡنَٰكُمۡ وَرَآءَ ظُهُورِكُمۡۖ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمۡ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ أَنَّهُمۡ فِيكُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْۚ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيۡنَكُمۡ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ٩٤﴾ [الأنعام: 94]

**ترجمه:** و هر آینه به تحقیق شما نزد ما آمدید در حال تنهایی چنانکه شما را نخستین بار آفریدیم و آنچه را به شما عطاء کرده بودیم گذاشتید پشت سرتان و نمی‌بینیم با شما شفیعان شما را که گمان داشتید ایشان در میان شما شریکان ما هستند، هر آینه به تحقیق رابطۀ میان شما قطع شد و آنچه می‌پنداشتید از شما گم گردید.(94)

**نکات:** جملۀ: ﴿لَقَدۡ جِئۡتُمُونَا﴾ را خدا می‌فرماید و یا ملائکه؟ هر دو احتمال رواست و فرق نمی‌کند، ملائکه مأمور خدایند. به او می‌گویند همانطوری که در اول خقلت تنها به دنیا آمدی فعلاً وقت مرگ نیز تنهایی؛ یار، یاور و شفیعی که خیال می‌کردی با تو همراهی دارند و از تو دفاع می‌کنند با تو نیست و به مرگ پیوندها قطع می‌شود.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلۡحَبِّ وَٱلنَّوَىٰۖ يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَمُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتِ مِنَ ٱلۡحَيِّۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ٩٥ فَالِقُ ٱلۡإِصۡبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيۡلَ سَكَنٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ حُسۡبَانٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٩٦ وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهۡتَدُواْ بِهَا فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٩٧ وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ فَمُسۡتَقَرّٞ وَمُسۡتَوۡدَعٞۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَفۡقَهُونَ ٩٨﴾ [الأنعام: 95-98]

**ترجمه:** محققاً خدا شکافندۀ دانه و هسته می‌باشد، بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون‌ آورندۀ مرده است از زنده، این است خدایتان پس به کجا برده می‌شوید (95) اوست شکافندۀ صبح و قرار داده شب را برای آرامش و خورشید و ماه را برای حساب، این است اندازه‌گرفتن خدای عزیز دانا(96) و اوست خدایی که قرار داد برای شما ستارگان را تا به واسطۀ آنها در تاریکی‌های بیابان و دریا راه یابید، همانا تفصیل دادیم آیات را برای قومی که بدانند(97) و اوست آنکه شما را از یک نفس ایجاد کرد، پس شما را جای قراری و جای امانتی است، هر آینه تفصیل دادیم آیات را برای قومی که بفهمند.(98)

**نکات:** دانه و هسته فرقی دارد، دانه مقصود بالاصل و خوردنی است ولی هسته مقصود بالتّبع و غیرخوردنی است و حق‌تعالی چنان حبّه و هسته را می‌شکافد یکی از طرف بالا که منشأ نموّ ساقه است و یکی از طرف پایین که نموّ ریشه است و عجب این است که دو نیروی متضاد در این حبه و هسته به وجود می‌آید یکی میل به بالا و یکی میل به پائین و اگر کسی بخواهد قدرت حق را ببیند بهتر است به علم گیاه‌شناسی نیز مراجعه و مطالعه کند. و مقصود از ﴿فَمُسۡتَقَرّٞ وَمُسۡتَوۡدَعٞ﴾،معانی مختلفه احتمال داده شده و به احتمال قوی مستقرّ رحم مادر و ﴿مُسۡتَوۡدَعٞ﴾ صلب پدر است که هر بشری بدین وسیله به دنیا می‌آید. و یا ممکن است بگوییم مقصود آن است که بعضی عمرها زیاد است و بعضی زود فوت می‌کنند.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَيۡءٖ فَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهُ خَضِرٗا نُّخۡرِجُ مِنۡهُ حَبّٗا مُّتَرَاكِبٗا وَمِنَ ٱلنَّخۡلِ مِن طَلۡعِهَا قِنۡوَانٞ دَانِيَةٞ وَجَنَّٰتٖ مِّنۡ أَعۡنَابٖ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشۡتَبِهٗا وَغَيۡرَ مُتَشَٰبِهٍۗ ٱنظُرُوٓاْ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَيَنۡعِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمۡ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٩٩ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۢ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ١٠٠ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٞۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ١٠١﴾ [الأنعام: 99-101]

**ترجمه:** و اوست آنکه نازل نمود از آسمان آب را، پس به ­وسیلۀ آن رستنی هر چیزی را بیرون آوردیم و از آن رستنی، جوانۀ سبزی برآوردیم که از آن بیرون می‌آوریم دانه­های متراکم و روی هم چیده را و از درختان خرما از شکوفه­های آن خوشه‌های نزدیک و دسترس و (نیز) بوستانهایی از انگور و زیتون و انار شبیه بهم و غیر شبیه بهم (پدید آوردیم)، بنگرید به سوی میوۀ آنها چون میوه داد و به (نحوۀ) رسیدنشان. به تحقیق در اینها هر آینۀ آیاتی است برای قومی که ایمان می‌آورند(99) و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند در حالیکه خدا ایشان را آفریده و ازروی نادانی برای او پسرها و دخترها تراشیده‌اند، او منزه و برتر است از آنچه وصف می‌کنند(100) پدیدآورندۀ آسمانها و زمین است، کجا برای او فرزندی می‌باشد در حالیکه او را همسری نبوده و هرچیزی را آفریده و او به هر چیزی داناست.(101)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ...﴾ ممکن است بت‌پرستان مکه باشند که بین خدا و جن نسبتی قائل بودند و اجنّه را فرزندان خدا می‌دانستند و ممکن است قوم مجوس باشند که قائلین به الهین می‌باشند و آنان را ثنویه می‌گویند. زیرا دو مؤثر قائلند: یزدان و اهریمن و می‌گویند: اهریمن دیو است که به اصطلاح ما به دیو شیطان گفته می‌شود و این دیو را که از جن می‌باشد خالق شرور می‌دانند و یزدان را خالق خیرات می‌دانند در حالیکه بعضی از ایشان اهریمن را مخلوق یزدان می‌دانند و می‌گویند چون خدا فکر کرد در مملکت خود و بزرگی آن، به عجب آمد و به واسطۀ خودپسندی او اهریمن به وجود آمد و بعضی گویند یزدان در قدرت خود شک کرد و از این شک شیطان، یعنی اهریمن بوجود آمد. بنابراین معلوم می‌شود اهریمن را حادث می‌دانند و چیزی که حادث است شریک واجب‌الوجود قدیم بالذات نمی‌شود. و مقصود از: ﴿وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۢ﴾**،** نصاری و مشرکین عرب بودند که برای خدای‌تعالی پسر و دختر قائل بودند و مشرکین عرب ملائکه را دختران خدا می‌دانستند. و ﴿بَدِيعُ﴾ که یکی از صفات الهی است به معنی خلق‌ کردن بدون سابقه و بدون مانندی از سابق آفریدن است.

﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ١٠٢ لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٠٣﴾ [الأنعام: 102-103]

**ترجمه:** این است خدا پروردگار شما، نیست ملجأ و معبودی جز او، آفرینندۀ هر چیزی است، پس او را عبادت کنید و او بر هر چیزی وکیل و کارساز است (102) دیده‌ها او را درک نمی‌کنند و او دیده‌ها را درک می‌کند و اوست لطیف آگاه.(103)

**نکات:** پس از آنکه حق‌تعالی اثبات کرد یکتایی و بدون شریک‌ داشتن خود را در این آیه می‌فرماید ملجأ و معبود و قاضی‌الحاجاتی جُز او نیست و عبادت و کرنش مخصوص او است که خالق هر چیزی و بر هر چیزی وکیل باشد. آیۀ بعدش دلیل بر این است که حق‌تعالی دیدنی نیست زیرا آنچه دیده بشود محدود و دارای مکان است و خدا از حد و مکان منزّه است([[48]](#footnote-48)).

﴿قَدۡ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَنۡ أَبۡصَرَ فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ عَمِيَ فَعَلَيۡهَاۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ١٠٤ وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِيَقُولُواْ دَرَسۡتَ وَلِنُبَيِّنَهُۥ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ١٠٥ ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٦ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكُواْۗ وَمَا جَعَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗاۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ١٠٧﴾ [الأنعام: 104-107]

**ترجمه:** به تحقیق آمد شما را وسائل بصیرت از جانب پروردگارتان، پس آنکه بینا گردد به نفع خود اوست و آنکه کور باشد پس بر ضرر اوست و من بر شما نگهبان نیستم(104) و این چنین بیان می‌کنیم آیات را به صورتهای گوناگون (تا حجت را تمام کنیم) و تا اینکه (بدخواهان) بگویند درس گرفته‌ای و تا بیان کنیم آن را برای قومی که دانایند(105) پیروی کن آنچه از پروردگارت به سوی تو وحی می‌شود، نیست معبود و ملجأی جز او و اعراض کن از مشرکین(106) و اگر خدا می‌خواست شرک نمی­آوردند و تو را بر ایشان نگهبان قرار ندادیم و تو بر ایشان کارساز و وکیل نیستی.(107)

**نکات:** چون هر آیه‌ای از آیات قرآن سبب بصیرت است به خود آیه بصیرت اطلاق شده اطلاق سبب بر مسبب، بنابر این آیات قرآن وسیلۀ بصیرت بلکه عین بصیرت است و باید ملت ما به وسیلۀ قرآن بینا و بیدار گردند و به امور دنیا و آخرت خود بینا باشند و مقصود از جملۀ: ﴿لِيَقُولُواْ دَرَسۡتَ﴾ این است که ما قرآن را به صورتهای گوناگون می‌فرستیم برای ازدیاد کفر ایشان که بگویند به فکر خود و با گفتگوی با دانشمندان و با مدارست این آیات را درست کرده و جهت دیگر برای تدریجی‌بودن قرآن این است که طالبین دانش خوب آن را درک کنند و برای آنان روشن گردد. و مقصود از جملۀ: ﴿لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكُواْ﴾ این است که اگر خدا می­خواست وسائلی فراهم می‌کرد که مشرکین به زور و به ناچاری موحّد شوند ولی خدا نخواسته اعمال قدرت کند و بندگان را مجبور سازد.

وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٠٨ وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ لَّيُؤۡمِنُنَّ بِهَاۚ قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَا يُشۡعِرُكُمۡ أَنَّهَآ إِذَا جَآءَتۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٠٩ وَنُقَلِّبُ أَفۡ‍ِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١١٠ [الأنعام: 108-110]

**ترجمه:** و دشنام مدهید آنان را که غیرخدا را می‌خوانند، پس ایشان دشنام می‌دهند خدا را برای عداوت بدون دانش، این چنین زینت دادیم برای هر امّتی عملشان را، سپس به سوی پروردگارشان بازگشت ايشان است پس او خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کرده‌اند(108) و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که اگر برای آنان آیتی بیاید البته به آن ایمان می‌آورند، بگو جُز این نیست که آیات نزد خدا(و به قدرت او)است و شما چه می‌دانید که چون آن آیات بیاید(باز) ایمان نمی آورند(109) و دلها و دیده‌های ایشان را (از درک حقایق)می‌گردانیم چنانکه در اولین بار ایمان نیاوردند و رها می‌کنیم ایشان را در طغیانشان سرگردان بمانند.(110)

**نکات:** یکی از صفات زشت، فحاشی و دشنام‌دادن است. جملۀ: ﴿لَا تَسُبُّواْ...﴾ دلالت دارد که دشنام به مشرکین که بدترین خلق خدایند جائز نیست چه برسد به دیگران، حال باید تعجب کرد با چنین آیه چگونه مسلمین یک دیگر را سب و لعن و دشنام می‌دهند، این فرقه به آن فرقه، خصوصاً کسانیکه مدعی پیروی ائمه‡ هستند چگونه به اصحاب رسول و مسلمین اولیه فحش می‌دهند با اینکه آنان هر‌چه بودند مسلمان بودند. و مقصود از جملۀ: ﴿زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ﴾این است که چون حق‌تعالی ایشان را آزاد گذاشته و صفات انسانی، حیوانی و حب و بغض را به او داده و از کار زشت او جلوگیری نکرده پس چون خدا ایشان را آزاد گذاشته و منع ننموده، گویا او زینت داده و او خواسته که مختار باشند و هر کاری می‌خواهند بکنند. جملۀ: ﴿أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ...﴾ راجع به کفاری است که غیر از قرآن معجزات دیگری می‌خواستند و قسم می‌خوردند که اگر آنرا بیاوری ما حتما ایمان می‌آوریم، مثلا می‌خواستند که کوه صفا را طلا کن، خدا می‌فرماید این کارها فقط به اختیار خدا و به قدرت اوست، پیغمبر این کارها را نمی‌تواند انجام دهد، ثانیا: اگر خدا برای تصدیق او این کارها را انجام دهد اینان ایمان نمی‌آورند چون کوه طلا باعث غفلت و طغیان بیشتری برای ایشان است. و جملۀ: ﴿نُقَلِّبُ أَفۡ‍ِٔدَتَهُمۡ وَأَبۡصَٰرَهُمۡ كَمَا لَمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ﴾ دلیل است بر اینکه خدا کفار را به ضلالت و طغیان خودشان واگذار می‌کند و این خذلان الهی و سلب توفیق از ایشان است به واسطه طغیان و اعراض خودشان.

﴿وَلَوۡ أَنَّنَا نَزَّلۡنَآ إِلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَحَشَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ كُلَّ شَيۡءٖ قُبُلٗا مَّا كَانُواْ لِيُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَجۡهَلُونَ ١١١ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ وَٱلۡجِنِّ يُوحِي بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ زُخۡرُفَ ٱلۡقَوۡلِ غُرُورٗاۚ وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُۖ فَذَرۡهُمۡ وَمَا يَفۡتَرُونَ ١١٢ وَلِتَصۡغَىٰٓ إِلَيۡهِ أَفۡ‍ِٔدَةُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ وَلِيَرۡضَوۡهُ وَلِيَقۡتَرِفُواْ مَا هُم مُّقۡتَرِفُونَ ١١٣﴾ [الأنعام: 111-113]

**ترجمه:** و اگر که ما فرشتگان را به سوی ایشان فرو­ فرستيم و مردگان با ايشان سخن ­گویند و هرچیزی را در برابرشان گردآوریم، (باز) ایمان نمی‌آورند مگر اینکه خدا بخواهد ولیکن بیشتر ایشان نادانند (111) و این چنین قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنانی(از) شیاطین انس و جن که برخی از ایشان به برخی دیگر گفتار باطلِ خوش‌ظاهر را برای فریب وحی می‌کند و اگر پروردگار تو خواسته بود بجا نیاورده بودند، پس ایشان را با آنچه به افتراء می‌گویند، رها کن (112) و تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند به آن(گفتار فریبندۀ شیاطین) میل کند و تا آن­ را بپسندند و تا کسب کنند آنچه­ را کسب‌ کنندگانند.(113)

**نکات:** تا کسی طالب هدایت نباشد هدایت نمی‌شود و اگر چه صدها معجزه ببیند. خواسته‌ها و سخنان خوش‌ظاهری را که با رسول خداص می‌گفتند تمامش بهانه بود. و مقصود از ﴿شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ﴾ رؤسای شرک است که حیله‌گر و دکاندار بودند و با رسول­خدا به­ عداوت می‌پرداختند برای حفظ دکان و حسد وخودخواهی و لذا به افتراء می‌پرداختند و تهمت می‌زدند و دیگران را گول می‌زدند و مغرور می‌کردند، چنانچه ظاهر آیات فوق صراحت دارد و زمان ما نیز دکانداران خرافات دینی با حقگویان همین معامله می‌کنند.

﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١١٤ وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾ [الأنعام: 114-115]

**ترجمه:** آیا پس غیرخدا را برای حکم‌کردن بجویم و اوست آنکه نازل کرده به سوی شما این کتاب را به تفصیل: و آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم می‌دانند که این(قرآن) ازجانب پروردگارت به حق نازل شده است پس از شک‌کنندگان مباش(114) و سخن پروردگار تو از جهت راستی و عدالت تمام است، هیچ تبدیل‌کننده برای سخنان او نیست و اوست شنوندۀ دانا.(115)

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ ظاهرا مؤمنین یهود و نصاری می‌باشند که مصدِّق وگواه حقانیت قرآن به اهل مکه و خود پیامبر هستند و بعضی گفته‌اند مقصود بزرگان صحابۀ رسولند. و مقصود از ﴿لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ﴾ این است که هیچ کس نمی‌تواند حکم خدا را عوض کند و آیات قرآن را تحریف و کم و زیاد کند و یا یک کلمۀ آن را بردارد و به جای آن کلمۀ دیگر بگذارد، پس قائلین به تحریف لفظی گویا این آیات را در قرآن ندیده‌اند.

﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ١١٦ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِۦۖ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١١٧﴾

[الأنعام: 116-117]

**ترجمه:** و اگر از بیشتر آنانکه در زمین­اند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می‌گردانند، پیروی نمی‌کنند مگر گمان را و نیستند ایشان مگر سازندۀ دروغ (116) به درستی که پروردگارت او داناتر است به آنکه گمراه است از راه او و او داناتر است به هدایت یافتگان.(117)

**نکات:** این آیات دلالت دارد بر بطلان اکثریّت و پیروی آنان گمراهی است، پس انسان باید راه حق را پیدا کند ولو اینکه روندگانش کم باشند و جملۀ: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ﴾ دلالت دارد بر بطلان ظن و عدم حجیّت آن.

﴿فَكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كُنتُم بِ‍َٔايَٰتِهِۦ مُؤۡمِنِينَ ١١٨ وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تَأۡكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَقَدۡ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيۡكُمۡ إِلَّا مَا ٱضۡطُرِرۡتُمۡ إِلَيۡهِۗ وَإِنَّ كَثِيرٗا لَّيُضِلُّونَ بِأَهۡوَآئِهِم بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُعۡتَدِينَ ١١٩ وَذَرُواْ ظَٰهِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَبَاطِنَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡسِبُونَ ٱلۡإِثۡمَ سَيُجۡزَوۡنَ بِمَا كَانُواْ يَقۡتَرِفُونَ ١٢٠ وَلَا تَأۡكُلُواْ مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَإِنَّهُۥ لَفِسۡقٞۗ وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [الأنعام: 118-121]

**ترجمه:** پس، از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده بخورید اگر شما به آیات او ایمان دارید(118) و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید و به تحقیق (خداوند) آنچه بر شما حرام شده برای شما تفصیل داد مگر آنچه را به آن ناچار شوید و به راستی که بسیاری (از مردم، دیگران را) به هوا و هوس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند، به درستی که پروردگارت او داناتر است به تجاوزگران(119) و گناه آشکارا و پنهان را رها کنید، به راستی آنانکه گناه کسب می‌کنند به زودی جزاداده خواهند شد به آنچه کسب کرده‌اند(120) و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخورید و به راستی که آن گناه است و به راستی که شیاطین وحی می‌کنند به دوستان خودشان تا با شما جدال کنند و اگر ایشان را اطاعت کنید محقّقا شما مشرک خواهید بود.(121)

**نکات:** عده‌ای از کفّار فرس پیغام دادند به مشرکین مکّه که محمدص از گوشت حیوانی که خود کشته می‌خورد و از آنچه خدا کشته یعنی مرده نمی‌خورد، این سخن عدّه‌ای از مسلمین را به شک انداخت که پس باید از آنچه به دست خودمان کشته شده به طریق اولی نخوریم و لذا خطاب شده: ﴿مَا لَكُمۡ أَلَّا تَأۡكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ﴾**،** یعنی مناط حرمت و حلیّت این است که وقت ذبح نام غیر‌خدا برده شود و یا نشود. و مقصود از جملۀ: ﴿إنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ...﴾ همان مشرکین فارس می‌باشند و یا مقصود رؤسای همۀ کفّار باشند.

﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَاۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلۡكَٰفِرِينَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٢٢ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا فِي كُلِّ قَرۡيَةٍ أَكَٰبِرَ مُجۡرِمِيهَا لِيَمۡكُرُواْ فِيهَاۖ وَمَا يَمۡكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ١٢٣ وَإِذَا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَةٞ قَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ حَتَّىٰ نُؤۡتَىٰ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِۘ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا كَانُواْ يَمۡكُرُونَ ١٢٤﴾ [الأنعام: 122-124]

**ترجمه:** آیا کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که به آن نور در میان مردم راه برود، مانند کسی است که در تاریکی‌ها مانده و از آن خارج شونده نیست؟ این چنین زینت داده شده برای کافران آنچه عمل می‌کردند(122) و این چنین قرار دادیم در هر قریه‌ای بزرگتران گناهکار آن را تا در آن مکر و نیرنگ زنند و مکر نمی‌کنند مگر به خودشان و نمی‌فهمند(123) و چون برای ایشان آیتی بیاید، گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم تا به ما داده شود آنچه به رسولان خدا داده شده، خدا داناتر است کجا قرار بدهد رسالت خود را، به زودی به آنانکه نافرمانی کردند برسد از جانب خدا خواری و عذاب سختی به سبب آنچه همواره مکر می‌کردند.(124)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿مَن كَانَ مَيۡتٗا...﴾ کسی است که کافر بوده و خدا او را هدایت کرده به اسلام مانند: حمزۀ سیدالشهداء. که حق‌تعالی در این آیه تشبیه کرده کافر را به مرده و مؤمن را به زنده. و ﴿أَكَٰبِرَ مُجۡرِمِيهَا﴾، بزرگان هر شهر و مملکتی باشند که با داشتن امکانات کارشان نیرنگ و نافرمانی و حیله‌گری و استثمار مردم است و اگر آنان به راه حق بروند مردم دیگر نیز به راه هدایت می‌روند و مورد نزول: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عدی بن قیس، اسود بن عبدالمطلب و اسود بن عبد یغوث بودند که رسول خداص را به رنج افکنده بودند و اینان بودند که می‌گفتند: ﴿لَن نُّؤۡمِنَ حَتَّىٰ نُؤۡتَىٰ مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ رُسُلُ ٱللَّهِ﴾ و معجزاتی مانند معجزات سایر انبیاء‡ می‌خواستد و همه به ذلّت مبتلا شدند.

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ كَذَٰلِكَ يَجۡعَلُ ٱللَّهُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٢٥ وَهَٰذَا صِرَٰطُ رَبِّكَ مُسۡتَقِيمٗاۗ قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ١٢٦ ۞لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡۖ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٢٧﴾ [الأنعام: 125-127]

**ترجمه:** پس هر‌که را خدا هدایتش را بخواهد، سینۀ او را برای پذیرش اسلام می­گشاید و   
  
هر‌کس را که گمراهیش را بخواهد سینۀ او را تنگ و سخت قرار می‌دهد که گویا به آسمان بالا می‌رود، این چنین خدا قرار می‌دهد پلیدی را بر آنان که ایمان نمی‌آورند(125) و این است راه پروردگار تو که مستقیم است، به تحقیق تفصیل دادیم این آیات را برای قومی که متذکّر شوند(126) برای ایشان است سرای سلامت نزد پروردگارشان و اوست یاور و سرپرستشان به سبب آنچه انجام می‌دادند.(127)

**نکات:** در جملۀ: ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ...﴾ ﴿وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ...﴾ حق‌تعالی معلوم نکرده هدایت چه کس را می‌خواهد و ضلالت چه کس را می‌خواهد. امّا در آیات دیگر بیان شده که هدایت کسی را می‌‌خواهد که طالب باشد و اعراض نکند و آنکه از هدایت الهی اعراض کند خدا ضلالت او را به اختیار خود او خواسته است. و مقصود از جملۀ: ﴿كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ این است که همانطوری که رفتن به بالای کوه سخت و موجب نفس تنگی می‌شود همانطور هم برای کسی که از حق اعراض دارد رفتن به راه هدایت برای او مشکل است. و از جملۀ: ﴿لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِم﴾ استفاده می‌شود که مردمان پاک با ایمان چون از دنیا بروند به ﴿دَارُ ٱلسَّلَٰمِ﴾ خواهند رفت که ﴿عِندَ رَبِّهِم﴾ آن­جاست، پس معلوم می‌شود آیۀ شهداء که خدا فرموده: ﴿أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِم﴾، همان دارالسلام است نه دنیا و نه عند قبرهم.

﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ قَدِ ٱسۡتَكۡثَرۡتُم مِّنَ ٱلۡإِنسِۖ وَقَالَ أَوۡلِيَآؤُهُم مِّنَ ٱلۡإِنسِ رَبَّنَا ٱسۡتَمۡتَعَ بَعۡضُنَا بِبَعۡضٖ وَبَلَغۡنَآ أَجَلَنَا ٱلَّذِيٓ أَجَّلۡتَ لَنَاۚ قَالَ ٱلنَّارُ مَثۡوَىٰكُمۡ خَٰلِدِينَ فِيهَآ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ١٢٨ وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٢٩ يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ قَالُواْ شَهِدۡنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَاۖ وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ ١٣٠﴾ [الأنعام: 128-130]

**ترجمه:** و روزی که(خداوند) همۀ ایشان را محشور کند(یعنی شیاطین جنّ، انس و یا همۀ کفار را) گفته شود ای گروه جن به تحقیق بسیار از آدمیان را (پیرو) گرفتید و دوستان ایشان از آدمیان گویند پروردگارا بهره‌مند گردید بعضی از ما (دو گروه) به بعضی دیگر و رسیدیم به آن اجلی که برای ما معین کرده بودی، خدا گوید آتش جای شماست در آن می‌مانید مگر آنچه خدا خواهد، به راستی که پروردگار تو حکیم داناست(128) و این چنین بعضی از ستمگران را متولّی بعض دیگر قرار می‌دهیم به سبب آنچه کسب می‌کردند(129) ای گروه جن و انس، آیا از جنس شما رسولانی برایتان نیامد که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از برخورد این روزتان بترسانند گویند(آری) ما بر ضرر خود شهادت می‌دهیم و زندگی دنیا ایشان را فریب داد و شهادت دهند بر ضرر خود که ایشان کافر بوده‌اند.(130)

**نکات:** ﴿رَبَّنَا ٱسۡتَمۡتَعَ بَعۡضُنَا بِبَعۡضٖ﴾دلالت دارد که جنّ و انس از یکدیگر بهرۀ دنیوی برده‌اند و اما بهرۀ جن این است که آدمیان از ایشان اطاعت کردند و برای آدمیان فرمانفرما شدند و اما بهرۀ آدمیان همان معاصی و حیله‌گری بوده که به امر شیاطین جنی انجام می‌دادند. و جملۀ: ﴿أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ...﴾ دلالت دارد که رسولان آدمیان از جنس آدمیان بوده و رسولانی از طرف خدا بر جن فرستاده شده که از خود جن بوده است و جملۀ ﴿قَالُواْ شَهِدۡنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَا﴾،دلالت دارد که چون در دنیا برای جن و انس رسولانی مبعوث گشته وآنان به تبلیغات وانذارات رسولانشان اعتناء نکردند و فریب دنیا را خوردند، لذا در آن روز بر علیه خود گواهی خواهند داد.

﴿ذَٰلِكَ أَن لَّمۡ يَكُن رَّبُّكَ مُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ بِظُلۡمٖ وَأَهۡلُهَا غَٰفِلُونَ ١٣١ وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا يَعۡمَلُونَ ١٣٢ وَرَبُّكَ ٱلۡغَنِيُّ ذُو ٱلرَّحۡمَةِۚ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَسۡتَخۡلِفۡ مِنۢ بَعۡدِكُم مَّا يَشَآءُ كَمَآ أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةِ قَوۡمٍ ءَاخَرِينَ ١٣٣ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأٓتٖۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ ١٣٤ قُلۡ يَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَامِلٞۖ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ١٣٥﴾ [الأنعام: 131-135]

**ترجمه:** این بعثت رسل برای این است که پروردگار تو از روی ستم قریه‌ها را هلاک نکرده در حالیکه اهل آنها غافل باشند(131) و برای هر‌کس درجاتی است از اثر آنچه کرده‌اند و پروردگار تو از آنچه می‌کنند غافل نیست(132) و پروردگار تو بی‌نیاز صاحب رحمت است، اگر بخواهد شما را می‌برد و پس از شما آنچه را بخواهد جانشین شما می‌گرداند همچنان­که شما را از نسل قوم دیگری ایجاد کرد(133) به راستی آنچه وعده داده شده‌اید آمدنی است و شما عاجز‌کنندۀ حق نیستید و گریزی ندارید(134) بگو ای قوم من به قدر توانایی خود عمل کنید به راستی که من نیز عمل کننده‌ام، پس به زودی خواهید دانست که عاقبت نیک سرا برای کیست به­درستی­که ستمگران رستگار نمی‌شوند.(135)

**نکات:** جملۀ: ﴿أَن لَّمۡ يَكُن رَّبُّكَ مُهۡلِكَ...﴾ دلالت دارد بر قبح عقاب بلابیان و با بعث رسل اتمام حجت شده و دیگر پس از رسل حجّتی نیست. ﴿رَبُّكَ ٱلۡغَنِيُّ﴾ دلالت دارد بر بی‌نیازی حق‌تعالی از تمام مخلوقات و از عبادت آنها. و بعضی در جملۀ ﴿ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ﴾ استدلال کرده‌اند که تکلیف به قدر تمکّن است و حق‌تعالی بیش از تمکن تکلیف نخواسته است. ولی ظاهر آن است که این آیه مربوط به تکلیف نیست بلکه راجع به توبیخ است که خطاب به مشرکین مکّه می‌باشد، یعنی؛ ای پیغمبر به ایشان بگو هر چه از دستتان برآید کوتاهی نکنید که مرا از انجام وظیفۀ رسالت و تبلیغ باز نخواهید داشت.

﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلۡحَرۡثِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ نَصِيبٗا فَقَالُواْ هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعۡمِهِمۡ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَاۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمۡ فَلَا يَصِلُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمۡۗ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ١٣٦ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ قَتۡلَ أَوۡلَٰدِهِمۡ شُرَكَآؤُهُمۡ لِيُرۡدُوهُمۡ وَلِيَلۡبِسُواْ عَلَيۡهِمۡ دِينَهُمۡۖ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُۖ فَذَرۡهُمۡ وَمَا يَفۡتَرُونَ ١٣٧ وَقَالُواْ هَٰذِهِۦٓ أَنۡعَٰمٞ وَحَرۡثٌ حِجۡرٞ لَّا يَطۡعَمُهَآ إِلَّا مَن نَّشَآءُ بِزَعۡمِهِمۡ وَأَنۡعَٰمٌ حُرِّمَتۡ ظُهُورُهَا وَأَنۡعَٰمٞ لَّا يَذۡكُرُونَ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا ٱفۡتِرَآءً عَلَيۡهِۚ سَيَجۡزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ١٣٨﴾ [الأنعام: 136-138]

**ترجمه:** و برای خدا از از زراعت و چهارپایانی که خود ایجادکرده، بهره‌ای قرار دادند پس به گمان خود گفتند: این برای خدا و این هم برای شریکانی که قرار دادیم، پس آنچه برای شریکانشان بود به خدا نمی‌رسید و آنچه برای خدا بود به شریکانشان می‌رسید، بد است آنچه حکم می‌کنند(136) و این چنین شرکای ایشان برای بسیاری از مشرکین کشتن اولادشان را زینت دادند تا ایشان را هلاک کنند و تا دینشان را بر ایشان ملبس کنند و اگر خدا خواسته بود این کار را نمی‌کردند، پس ایشان را رها کن با آنچه به دروغ می‌بندند(137) و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است نمی‌خورد اینها را مگر کسی که ما بخواهیم به گمانشان. و چهارپایانی دیگر که پشتهاشان (برای سواری)حرام شده و چهارپایان دیگری که نام خدا را بر آنها نمی‌برند، (این احکام) افتراء بر خداست، به زودی خدا ایشان را به سبب آنچه به دورغ می­بسستند جزا خواهد داد. (138)

**نکات:** در زمان جاهلیّت قوانین و احکام غلطی به وجود آورده بودند و متولّیان بتکده از آن احکام سوء‌استفاده می‌کردند و جاعل آن احکام خود متولّیان بودند، از آن جمله این بود که هر‌چه خدا به ایشان داده بود از زراعت و چهارپایان مانند جو، خرما، بز، میش، گاو و شتر یک سهم و قسمتی از آنها را به نام خدا قرار می‌دادند و یک سهم برای بت و متولّی بتکده و اگر سهم بتکده هلاک و یا فاسد می‌شد از آنچه سهم الله بود می‌زدند به حساب بتکده و می‌دادند به متولّیان آن ولی اگر از سهم الله فاسد می‌شد و از بین می‌رفت چیزی به جای آن نمی‌گذاشتند و اگر به قحط گرفتار می‌شدند سهم الله را تصرّف می‌کردند ولی به سهم بتکده کاری نداشتند و اگر سهم الله نمو می‌کرد و یا می‌زايید آن را به حساب بتکده می‌آوردند و می‌گفتند: این بتان خرج دارند. به هر حال از سهم بتان به حساب خدا نمی‌آمد ولی از سهم خدا خرج بتکده می‌شد ([[49]](#footnote-49)).

قسم دوم: از احکام فاسدۀ ایشان این بود که دخترهای خود را از ترس فقر و تزویج زنده زنده دفن می‌کردند و پسرهای خود را نذر و قربانی بت‌ها می‌کردند و این اعمال جنایتکارانه در نظرشان تسویل و تزیین شده بود.

قسم سوم: از احکام باطلۀ ایشان این بود که مقداری از چهارپایان و زراعتی که کنار می‌گذاشتند می‌گفتند: این ممنوع و حرام است، ﴿لَّا يَطۡعَمُهَآ إِلَّا مَن نَّشَآءُ﴾**،** هیچکس نباید از آن بخورد جز متولّیان بتکده.

قسم چهارم: از احکام باطلۀ ایشان این بود که حیواناتی را بنام بحائر و سوائب و حوامی آزاد

می‌گذاشتند و می‌گفتند: بر پشت آنها سوار شدن حرام است: ﴿حُرِّمَتۡ ظُهُورُهَا﴾.

قسم پنجم: ﴿أَنۡعَٰمٞ لَّا يَذۡكُرُونَ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا﴾**،** بر پشت حیوانات معیّنی حج نمی‌کردند و نام خدا یعنی«لبیك اللهم» را نمی‌بردند و همچنین در ذبح، نام خدا را بر آنها ذکر نمی‌کردند. و اقسام دیگری از احکام داشتند که در آیۀ ذیل خواهد آمد:

﴿وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ خَالِصَةٞ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِنَاۖ وَإِن يَكُن مَّيۡتَةٗ فَهُمۡ فِيهِ شُرَكَآءُۚ سَيَجۡزِيهِمۡ وَصۡفَهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ١٣٩ قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوۡلَٰدَهُمۡ سَفَهَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفۡتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِۚ قَدۡ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ١٤٠﴾

[الأنعام: 139-140]

**ترجمه:** و گفتند آنچه در شکمهای این چهار پایان است مخصوص مردان ما و حرام است بر همسران ما و اگر آنچه در شکم مرده بود پس مرد و زن در آن شریکند، به زودی خدا وصف ایشان را جزا خواهد داد، به راستی که او حکیم داناست(139) محقّقاً زیان کردند آنان که اولاد خود را از روی بی­خردی و نادانی کشتند و آنچه را خدا روزیشان نموده بود، حرام کردند از روی افتراء برخدا. به تحقیق گمراه شدند و طالب هدایت نبودند.(140)

**نکات:** قسم ششم: از احکام فاسدۀ ایشان این بود که هر چه در شکم حیوانات بود اگر زنده متولد می‌شد می‌گفتند: این خالص برای مردها می‌باشد و بر زنان حرام است و اگر مرده متولد می‌شد می‌گفتند: همه در آن شرکت دارند. و این احکام را بر خدا افتراء می‌بستند.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ جَنَّٰتٖ مَّعۡرُوشَٰتٖ وَغَيۡرَ مَعۡرُوشَٰتٖ وَٱلنَّخۡلَ وَٱلزَّرۡعَ مُخۡتَلِفًا أُكُلُهُۥ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُتَشَٰبِهٗا وَغَيۡرَ مُتَشَٰبِهٖۚ كُلُواْ مِن ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦۖ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ١٤١ وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ حَمُولَةٗ وَفَرۡشٗاۚ كُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ١٤٢ ثَمَٰنِيَةَ أَزۡوَٰجٖۖ مِّنَ ٱلضَّأۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡمَعۡزِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ نَبِّ‍ُٔونِي بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٤٣ وَمِنَ ٱلۡإِبِلِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ وَصَّىٰكُمُ ٱللَّهُ بِهَٰذَاۚ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٤﴾ [الأنعام: 141-144]

**ترجمه:** و او آن خدایی است که ایجاد کرد بوستانهای با داربست و بی‌داربست و درخت خرما و کشتزار با محصولات و خوراکهای گوناگون و زیتون و انار شبیه به هم و غیر شبیه به هم، از ثمرات آنها وقتی ثمر داد بخورید و حق آن را روز درو کردن (و چیدن) آن، بدهید و اسراف مکنید زیرا او دوست نمی‌دارد اسراف‌کنندگان را(141) و از چهارپایان، برای بارکشی و فرش (آفریده است)، از آنچه خدا روزی شما کرده بخورید و گامهای شیطان را پیروی مکنید زیرا او برای شما دشمن آشکاری است(142) (آفرید) هشت زوج را، از گوسفند دو تا و از بز دو تا، بگو: آیا (خدا) آن دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه رحمهای آن دو ماده بردارد؟ از روی علم خبر دهید مرا اگر راست می‌گوئید (143) و از شتر دو تاو از گاو دو تا (آفرید) بگو آیا آن دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه را رحمهای آن دو ماده در بردارد، یا هنگامی که خدا شما را به این سفارش کرد شما حاضر بودید ؟ پس کیست ظالم‌تر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء ببندد تا مردم را بدون علم گمراه کند، به راستی که خدا هدایت نمی‌کند قوم ستمکاران را. (144)

**نکات:** طبق این آیات حق‌تعالی تمام میوه‌جات و حبوبات را آفریده که انسان بهره ‌برد و باید حقِّ هرمیوه را چه انار و چه زیتون و چه میوه‌جات دیگر و حبوبات دیگر همه را وقت درو و چیدن بدهد یعنی زکات را بپردازید. زیرا ﴿ءَاتُواْ حَقَّهُۥ﴾ امر است و امر حقیقت در وجوب است، پس زکاتِ واجب منحصر به 9 چیز که فقهاء گفته‌اند نمی‌باشد. و مقصود از آیات ﴿ثَمَٰنِيَةَ أَزۡوَٰجٖ ...﴾ تا آخر این است که اهل جاهلیّت، گاهی نر و گاهی مادۀ این حیوانات را بر خود حرام می‌کردند و گاهی توی شکمی را حرام می‌کردند، خدا این آیات را نازل نموده برای ردِّ احکام آنان.

﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٤٥ وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٖۖ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ وَٱلۡغَنَمِ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ شُحُومَهُمَآ إِلَّا مَا حَمَلَتۡ ظُهُورُهُمَآ أَوِ ٱلۡحَوَايَآ أَوۡ مَا ٱخۡتَلَطَ بِعَظۡمٖۚ ذَٰلِكَ جَزَيۡنَٰهُم بِبَغۡيِهِمۡۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ١٤٦ فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمۡ ذُو رَحۡمَةٖ وَٰسِعَةٖ وَلَا يُرَدُّ بَأۡسُهُۥ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ١٤٧﴾ [الأنعام: 145-147]

**ترجمه:** بگو: در آنچه به من وحی شده هیچ چیز برخورنده‌ای که آن­ را می‌خورد حرام نمی‌یابم مگر اینکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد زیرا آن پلیدی است و یا حیوانی که (هنگام ذبح) از روی فسق نام غیرخدا به آن برده شده باشد، پس هر‌کس ناچار شد (به خوردن آنها) در صورتی‌که از روی ستم و سرکشی نباشد و (از حد ضرورت) تجاوز نکند پس به راستی که پروردگار تو آمرزندۀ رحیم است(145) و بر آنانکه یهودند هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند پیه آنها را بر ایشان حرام کردیم مگر پیهی كه بر پشت آنها و يا روده‌ها باشد و يا آنچه با استخوانی آميخته باشد، این چنین جزا دادیم ایشان را به سبب ستمشان و به درستی که ما راستگوییم(146) پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما صاحب رحمت واسعه است و غضب و سطوت او از گروه گنهکاران رد نمی‌شود.(147)

**نکات:** حکم ناچاری و اضطرار که در این آیات آمده حد و حدود آن در سورۀ بقره آیۀ 173 بیان شد.

﴿سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ حَتَّىٰ ذَاقُواْ بَأۡسَنَاۗ قُلۡ هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَخۡرُصُونَ ١٤٨ قُلۡ فَلِلَّهِ ٱلۡحُجَّةُ ٱلۡبَٰلِغَةُۖ فَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ١٤٩﴾ [الأنعام: 148-149]

**ترجمه:** آنان که به خدا شرک آورده خواهند گفت اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما مشرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم، آنان که پیش از ایشان بودند نیز این چنین تکذیب (انبیاء) نمودند تا آنکه عذاب ما را چشیدند، بگو آیا نزد شما دانشی است پس آنرا برای ما بیرون آورید، شما پیروی نمی‌کنید مگر گمان را و نیستید جز دروغ سازان(148) بگو پس (دلیل و) حجت‌ رسا برای خدا است، اگر می­خواست همۀ شما را هدایت کرده بود.(149)

**نکات:** این آیات دلیل بر بطلان جبر است زیرا مشرکین شرک خود را به خواست خدا و ارادۀ او   
  
می‌دانستند وخود را مقصّر می‌دانستند، حق‌تعالی ایشان را رد کرده و چنین گفتار را تکذیب خدا و رسول شمرده و آن را مستحق عذاب دانسته است.

﴿قُلۡ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ يَشۡهَدُونَ أَنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَاۖ فَإِن شَهِدُواْ فَلَا تَشۡهَدۡ مَعَهُمۡۚ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ١٥٠ ۞قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ١٥١﴾ [الأنعام: 150-151]

**ترجمه:** بگو بیاورید گواهانتان را آن کسان را که گواهی می‌دهند که خدا این حرامها را(که شما قائلید) حرام کرده، پس اگر خود گواه بر قول خود شدند تو با ایشان گواهی مده و پیروی مکن هواهای آنانکه به آیات ما تکذیب کردند و آنانکه به آخرت ایمان نمی‌آورند و ایشان برای پروردگار خود شریک می‌گیرند(150) بگو بیایید تا آنچه را پروردگار شما بر شما حرام کرده برایتان بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک مکنید و به والدین احسان نمایید و اولاد خود را از جهت فقر مکشید، ما شما و ایشان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت چه آشکار آن و چه سری آن نزدیک نشوید و نفس محترمی را که خدا حرام کرده مکشید مگر بحق، این‌ها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما بیندیشید.(151)

**نکات:** جملۀ: ﴿لَاتَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ...﴾ دلالت دارد که پیروی آراء مردم جائز نیست، آراء مردم غالبا یا عقاید پدر و مادری است و یا چون بزرگان به نظر ایشان، گفته‌اند به آن توجه دارند و یا به واسطۀ شبهاتی به چیزی معتقد شده‌اند و حاضر نیستند عقل خود را به کار اندازند و عقل را قاضی کنند و یا به عقیده ای نشو و نما کرده و به آن الفت گرفته و جدا شدن از آن برای ایشان مشکل است و امثال اینها که تماماً بدون مدرک الهی می‌باشد و نباید انسان پیروی کند.

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۖ وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰۖ وَبِعَهۡدِ ٱللَّهِ أَوۡفُواْۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ١٥٢ وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٥٣﴾ [الأنعام: 152-153]

**ترجمه:** و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به وجهی که نیکوتر باشد تا هنگامی که به رشد خود برسد و کیل، ترازو و میزان را تمام بدهید عادلانه، کسی را مکلف نمی‌کنیم مگر به اندازۀ وسعش و چون سخن گویید به عدالت گویید و اگر چه دربارۀ خویشان باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این است آنچه خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما متذکّر گردید(152) و محققاً این است راه من در حالیکه راست است پس آنرا پیروی کنید و راههای دیگر را پیروی مکنید که شما را از راه خدا جدا و پراکنده می‌کند، این است آنچه خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما پرهیزگار شوید.(153)

**نکات:** آنچه در این سه آیه امر و نهی شده مجموعه‌ای است از وسائل سعادت که حق‌تعالی آنها را راه راست خود معرفی کرده و پیروی آن را از بندگان خواسته. اما کسانی که قرآن را به میل خود تأویل و تحریف کرده‌اند در زیارتی به نام زیارت عید غدیر نوشته‌اند: هذا صراطی، در این آیه یعنی علی است، سخن ایشان بازی با قرآن و بدون قرینه است. و مقصود از: ﴿لَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ﴾ همان راه‌های غیر قرآنی و راه‌های خرافاتی یعنی راه عرفان و فلسفه‌های بشری ومذاهب من درآوری است.

﴿ثُمَّ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ تَمَامًا عَلَى ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ وَتَفۡصِيلٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لَّعَلَّهُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ ١٥٤ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥ أَن تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أُنزِلَ ٱلۡكِتَٰبُ عَلَىٰ طَآئِفَتَيۡنِ مِن قَبۡلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمۡ لَغَٰفِلِينَ ١٥٦ أَوۡ تَقُولُواْ لَوۡ أَنَّآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡكِتَٰبُ لَكُنَّآ أَهۡدَىٰ مِنۡهُمۡۚ فَقَدۡ جَآءَكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞۚ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَصَدَفَ عَنۡهَاۗ سَنَجۡزِي ٱلَّذِينَ يَصۡدِفُونَ عَنۡ ءَايَٰتِنَا سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يَصۡدِفُونَ ١٥٧﴾ [الأنعام: 154-157]

**ترجمه:** سپس به موسی کتاب دادیم برای آنکه نعمت را تمام کنیم بر آنکه نیکوکار است و برای تفصیل و بیان بودن بر هر چیزی و برای آنکه هدایت و رحمتی باشد. باشد که ایشان به ملاقات پروردگارشان ایمان بیاورند(154) و این (یعنی قرآن) کتابی است که آنرا با برکت نازل کردیم پس آنرا پیروی کنید و پرهیزگار باشید تا باشد که مورد رحمت شوید(155) تا اینکه مبادا بگویید همانا کتاب بر دو طائفه پیش از ما(یهود و نصاری) نازل شد و حقّاً ما از خواندن ایشان غافل بودیم(156) و یا بگویید اگر بر ما کتاب نازل شده بود البتّه ما از آنان بهتر هدایت می‌شدیم، پس به تحقیق شما را از پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمتی آمد. پس کیست ظالم‌تر از آنکه آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند، به زودی آنان را که از آیات ما روی می‌گردانند به سبب اعراضشان به عذابی سخت جزاء خواهیم داد.(157)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که تورات كتاب مفصّلی بوده که بیان هر چیزی از امور دین بوده و اگر قوم یهود از آن پیروی می‌کردند به هدایت و سعادت می‌رسیدند. و جملۀ: ﴿يَصۡدِفُونَ عَنۡ ءَايَٰتِنَا سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ﴾ دلالت دارد که عذاب دنیا و آخرت اهل کتاب و مسملین به واسطۀ اعراض و بی‌خبری ایشان از کتاب آسمانی می‌باشد.

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ رَبُّكَ أَوۡ يَأۡتِيَ بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَۗ يَوۡمَ يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗاۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓاْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ١٥٨ إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ١٥٩﴾ [الأنعام: 158-159]

**ترجمه:** آیا منتظرند و ایمان نمی‌آورند مگر اینکه فرشتگان برای ایشان بیایند و یا پروردگار تو بياید و یا بعضی از آیات پروردگار تو بیاید، روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا با ایمان خود کار خوبی نکرده باشد، فائده ندارد، بگو منتظر باشید که ما منتظریم(158) به راستی آنانکه دین خود را فرقه ‌فرقه ساختند و شیعه ‌شیعه شدند، در هیچ مورد تو از ایشان نباشی، فقط امر ایشان به سوی خداست سپس خدا خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کرده‌اند.(159)

**نکات:** در جملات: ﴿أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ رَبُّكَ...﴾ ظاهراً آمدن پروردگار اشاره به آمدن عذاب او می‌باشد و شاید این آیه اشاره باشد به توقّعاتی که اصحاب موسی از موسی داشتند و اصحاب محمدص نیز همین توقعات را از او داشتند، گاهی می‌گفتند: برای هر یک هر یک ما ملائکه نازل کن و گاهی چیزهای دیگری را می‌خواستند و جملۀ: ﴿فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا﴾ دلالت دارد که رسول خداص و حق‌تعالی بیزارند از این فرقه‌های اسلامی به نام شیعۀ فلان و شیعۀ فلان و رسول خداص از هیچ­کدام ایشان نیست بلکه رسول خدا مسلمان بود و اسلام نام دین او بود نه سنی بود، نه شیعه، نه جعفری، نه حنفی و نه غیر اینها.

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٦٠ قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٦١ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: 160-163]

**ترجمه:** کسی که کار نیکی بیاورد جزای او ده مقابل است و کسی که کار بد بیاورد جزا داده نمی‌شود مگر به مانند آن. و ایشان مورد ستم نمی‌شوند(160) بگو به راستی که پروردگارم مرا هدایت کرده به راه راست، به دین استوار پابرجا، کیش ابراهیم حق‌جو و او از مشرکین نبود(161) بگو که نمازم، آداب حج‌ام، زندگی و مماتم برای خدای پروردگار جهانیان است(162) نیست شریکی برای او و به همین مأمورم و من اوّلین مسلمانم.(163)

**نکات:** مقصود از حسنه، چون مطلق است باید هر‌کار نیکی باشد و همچنین سیّئه هر کار بدی است. از کلمۀ ﴿نُسُكِي﴾ معلوم می‌شود که باید قربانی که یکی از مناسک حج است فقط برای خدا باشد. و جملۀ ﴿أَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ دلالت دارد که خود رسول خداص مأمور بوده که اسماً و رسماً مسلمان و نام او مسلمان باشد.

﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖۚ وَلَا تَكۡسِبُ كُلُّ نَفۡسٍ إِلَّا عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرۡجِعُكُمۡ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ١٦٤﴾

[الأنعام: 164]

**ترجمه:** بگو آیا غیر خدا پروردگاری بجویم و اوست پروردگار هر چیزی و هیچ کس کاری نمی‌کند مگر برای خودش و هیچکس بار گناه دیگری را عهده‌دار نیست، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت شما است پس او خبر می‌دهد شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید.(164)

**نکات:** ربّ به معنی صاحب اختیار و پرورش‌دهنده است و ارباب از همین ماده است یعنی کسی که پرورش بندگان و حوائج ایشان را اداره کند جُز خدا نیست نه ملائکه، نه انبیاء و نه غیر ایشان. و ﴿لَا تَزِرُ﴾ دلالت دارد که هر‌کس کار بدی و یا خوبی کرده بر عهدۀ خودش می‌باشد و به دیگران مربوط نیست، خصوصاً گذشتگان از این امّت هر کاری ­کرده‌اند مسؤولیت بر گردن خودشان ­است و آیندگان نباید کار آنان را مورد بهانه قرار دهند و خود به کاری نپردازند جُز ذکر آنان.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ ٱلۡعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٞ رَّحِيمُۢ ١٦٥﴾ [الأنعام: 165]

**ترجمه:** و او خدایی است که شما را جانشینان زمین قرار داد و بعضی از شما را به درجات برتر از بعض دیگر نمود تا شما را در آنچه به شما داده بیازماید، به درستی که پروردگار تو سریع‌العقاب و براستی که او آمرزندۀ رحیم است.(165)

**نكات:** ﴿جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ﴾دلالت دارد که تمام این امّت خلیفه هستند برای گذشتگان نه اینکه خلیفۀ خدا باشند مانند حضرت آدم که او نیز خلیفۀ گذشتگان بود. و جملۀ: ﴿رَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی در عقل، مال و رزق بعضی را بر بعض ديگر برتری داده امّا نه به جهت عجز، یا جهل و یا بخل بلکه برای اینکه بندگانِ خود را به این وسائل آزمایش کند. در گلشن قدس گفته‌ام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه افعال او با چند و چونست |  | ولی از فهم ما وجهش برونست |
| اگر گویی چرا عقلی که داده است |  | به بعضی کم به آن دیگر زیاد است |
| جوابت آنکه دادش چون زداد است |  | چرا و چون ما جمله زیاد است |
| خدایی که حکیم و اصل داد است |  | به هر کس هرچه قابل بوده داده است |
| بشر از ابتدا نی ‌هست قابل |  | که حق بخشد و را یک عقل کامل |
| یکی حق جو شد و شد عقل کامل |  | به تدریجش تکامل گشت حاصل |
| یکی دیگر به شهوتهای تن رفت |  | به دنبال هوای خویشتن رفت |
| به ضد عقل و طبق نفس راندی |  | خرد مستور و اندر نقص ماندی |
| اگر عقل همه می‌بود کامل |  | یکی بهر دگر نی بود عامل |
| تمام کار عالم بود تعطیل |  | نبودی کارها را نظم و تشکیل |
| نبودی کارگر نی کارفرما |  | نگشتی در جهان حل معما |
| اگر می‌شد مساوی عقل قسمت |  | نمی‌شد رام حیوانی به خدمت |
| بشر با گرگ و سگ بودند همدوش |  | بدی یکسان همه انسان و خرگوش |
| و گر درندگان با عقل بودند |  | زانسان راحتی را می‌ربودند |
| مسلّم هست نزد هر خردمند |  | که کس نی‌آگه از کار خداوند |
| نداند بنده اسرار خدا را |  | نزیبد گفتن چون و چرا را |

سورة الأعراف (مكية وهي مئتان وست آيات)

سورۀ أعراف مکی و دارای 206 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓمٓصٓ ١ كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيۡكَ فَلَا يَكُن فِي صَدۡرِكَ حَرَجٞ مِّنۡهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٢ ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف: 1-3]

**ترجمه:** به نام خدای کامل‌الذات والصفات رحمن رحیم\* المص(1) کتابی است که به سوی تو نازل شده پس در سینه­ات از آن فشار و تنگی نباشد، تا به وسیلۀ آن بترسانی و برای مؤمنین تذکّری باشد(2) پیروی کنید آنچه را که از پروردگارتان به سوی شما نازل شده و غیر از او اولیای دیگری را پیروی مکنید، پند گیرندگان کمند.(3)

**نکات:** در اینجا چون از عظمت و خصوصیّات قرآن یادی شده باز حروف هجا آمده برای توجّه دادن مخاطبین. جملۀ: ﴿لَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ﴾ دلالت دارد که از غیر قرآن و خدا نباید پیروی کرد و ولی و سرپرستی جُز خدا نیست.

﴿وَكَم مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَا فَجَآءَهَا بَأۡسُنَا بَيَٰتًا أَوۡ هُمۡ قَآئِلُونَ ٤ فَمَا كَانَ دَعۡوَىٰهُمۡ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَآ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٥ فَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيۡهِم بِعِلۡمٖۖ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ ٧﴾ [الأعراف: 4-7]

**ترجمه:** و چه بسا قریه‌هایی که آنها را هلاک کردیم که عذاب ما بر آنان آمد در شب و یا در حالیکه ایشان درخواب نیم ‌روز بودند(4) پس هنگامی که عذاب به سویشان آمد سخنی نداشتند جُز اینکه گفتند محقّقاً ما ستمگر بودیم(5) پس البتّه ما سؤال می‌کنیم آنان را که به سویشان رسول فرستاده شد و البتّه سؤال می‌کنیم پیغمبران فرستاده شده را(6) و البته سرگذشتشان را به علم و دانش برایشان بخوانیم و ما غائب (از احوال و اعمالشان) نبوده‌ایم.(7)

**نکات:** جملۀ: ﴿فَلَنَسۡ‍َٔلَنَّ...﴾دلالت دارد که از تمام امّت‌ها و از خود پیغمبران سؤال و مؤاخذه خواهد شد، پس کسی به خبر مجعولی اعتماد نکند و نگوید شیعۀ فلان و پیرو فلان سؤال و جواب ندارد. جملۀ ﴿وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ﴾دلالت دارد که خدا همه جا حاضر و ناظر است و از اعمال بنده مطلع است.

﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّۚ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يَظۡلِمُونَ ٩﴾ [الأعراف: 8-9]

**ترجمه:** و سنجش اعمال در آن روز حق است، پس هر‌کس ترازوهای او سنگین در آید همانان رستگارند(8) و کسی که ترازوهای او سبک در آید ایشانند آنانکه به خودشان زیان وارد کردند به سبب آنکه به آیات ما ستم می‌کردند.(9)

**نکات:** حقیقت میزان و کیفیّت و کمیّت آن بر ما مخفی است ولی به طور اجمال باید ایمان داشت. و کلمۀ ﴿مَوَٰزِينُهُۥ﴾ دلالت دارد که هر‌کس چندین میزان دارد، با یکی اعمال او و با دیگری ایمان او و با دیگری رفتار او سنجیده می‌شود.

﴿وَلَقَدۡ مَكَّنَّٰكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَۗ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ١٠ وَلَقَدۡ خَلَقۡنَٰكُمۡ ثُمَّ صَوَّرۡنَٰكُمۡ ثُمَّ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ لَمۡ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ١١ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسۡجُدَ إِذۡ أَمَرۡتُكَۖ قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ١٢ قَالَ فَٱهۡبِطۡ مِنۡهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخۡرُجۡ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ١٣ قَالَ أَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٤ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ١٥﴾

[الأعراف: 10-15]

**ترجمه:** و به تحقیق که ما شما را در زمین تمکّن دادیم و برای شما در آن وسایل معاش قرار دادیم چه کم شکر می‌گزارند(10) و به تحقیق ما شما را خلق کردیم آنگاه صورت بخشیدیم سپس به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس سجده کردند جُز ابلیس، که از سجده‌کنان نبود(11) (خدا به ابلیس)گفت: چه مانع شد تو را که سجده نکردی چون امرت کردم، گفت: من بهتر از اویم مرا از آتش آفریدی و او را از گِل(12) گفت: پس فرود آی از آن مقام و درجه که تو را نرسد در آن­ بزرگی نمودنت. پس بیرون رو که تو از خوارشدگانی(13) گفت: مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته شوند(14) گفت: محققاً تو از مهلت یافتگانی.(15)

**نکات:** جملۀ: ﴿مَكَّنَّٰكُمۡ﴾دلالت دارد که زمین را خدا در اختیار بشر قرار داده و وسایل معاش به او داده تا او زمین را آباد کند و معاش خود را اداره کند. در جملۀ: ﴿خَلَقۡنَٰكُمۡ ثُمَّ صَوَّرۡنَٰكُمۡ﴾ چون ضمیر مخاطب جمع است دلالت دارد که مقصود خلقت فردی نیست بلکه خلقت نوعی است و ملائکه در پیشگاه نوع بشر باید متواضع باشند. مقصود از ﴿ٱسۡجُدُواْ﴾، همان فروتنی برای بشر است نه سجدۀ عبادتی و شیطان که از تکبّر و کفر گفت:«أنا خیر منه» به قیاس عقلی تمسّک جست که آتش فروغی دارد و بهتر از خاک تیره است و بهتر برای پست‌تر نباید سجده کند ولی غافل از اینکه قیاس باطل است، زیرا اگر قیاس صحیح بود ملائکه باید به قیاس عقلی تمسک جویند زیرا ملائکه از نورند و نور به طریق اولی بهتر از خاک است. و شیطان به ظاهر آدم و به بدن خاکی او نظر کرد و اگر به روح او نظر می‌افکند چنین قیاسی نمی‌کرد. پس بندۀ حقیقی آن است که مطیع امر پروردگار باشد و به قیاس عقلی که اوّل من قاس ابلیس، تمسک نجوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده آن باشد که بنده خویش نیست |  | جُز رضای خواجه‌اش در پیش نیست |
| گر بگوید چاکر این باش و آن |  | بر زند از بهر خدمت او میان |
| همچو آن روحانیان کز امر رب |  | سجده کردند و نگفتند از سبب |
| زان میان شیطان که خاکش بر دهن |  | گفت ناید سجدۀ آدم زمن |
| من از آن خاکی نسب بالاترم |  | او ز خاک پست و من از آذرم |
| من زنارم نار نورانی بود |  | او ز خاک و خاک ظلمانی بود |
| خاک بر فرق وی و بر نور او |  | ای تفو بر او و چشم کور او |
| نی از آتش هر چه زاید خوش بود |  | دود و دوده زادۀ آتش بود |
| گر نبودی دیدۀ آن کور کور |  | دیدی از آدم همه اشراق و نور |
| جان آن دیدی که نور مطلق است |  | زادۀ قدس است و پروردۀ حق است |

مقصود از جملۀ: ﴿فَٱهۡبِطۡ﴾، آیا هبوط از مقام قرب ومقام قبلی است و یا هبوط از آسمان؟ و آیا ضمیر ﴿مِنۡهَا﴾ به کجا برمی‌گردد؟ ذکر آسمان قبلا نشده تا ضمیر را به آن برگردانیم، پس می‌توان گفت: مقصود از درجۀ قرب است به قرینۀ مقام. جملۀ ﴿مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ﴾ دلالت دارد که خدا مدت مهلت را برای شیطان معین نکرده تا اینکه خاطر جمع و مغرور به حیات خود نباشد و هر آن احتمال فنای خود را بدهد([[50]](#footnote-50)).

﴿١٥ قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ١٦ ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ ١٧ قَالَ ٱخۡرُجۡ مِنۡهَا مَذۡءُومٗا مَّدۡحُورٗاۖ لَّمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمۡ أَجۡمَعِينَ ١٨﴾

[الأعراف: 16-118]

**ترجمه:** گفت: به سبب آنچه مرا گمراه کردی البته (من هم) بر سر راه راست تو به کمین ایشان (برای گمراه کردنشان) می‌نشینم(16) سپس از جلوی ایشان و از پشت سرشان و از راست و چپشان به سوی ایشان می‌آیم و اکثرشان را شکرگزار نمی‌یابی(17) گفت: خارج شو از آن درجه در حال نکوهیده و رانده شده و محقّقاً هر‌کس از ایشان تو را پیروی کند البته دوزخ را از همۀ شما پر می‌کنم.(18)

**نکات:** شیطان در جملۀ: ﴿غۡوَيۡتَنِي﴾، إغواءِ خود را به خدا نسبت داده و جبری شده ولی در آیات دیگر خود را مُغوِیِ مردم دانسته، گویا مذهب مستقیمی نداشته است.

﴿وَيَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ فَكُلَا مِنۡ حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٩ فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنۡ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ أَوۡ تَكُونَا مِنَ ٱلۡخَٰلِدِينَ ٢٠ وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٢١ فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٖۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمۡ أَنۡهَكُمَا عَن تِلۡكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمَا عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٢٢﴾

[الأعراف: 19-22]

**ترجمه:** و ای آدم، سکنی گزین تو و زنت در بهشت، پس، از هر چه خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید(19) پس شیطان آن­ دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورتهاشان که از دیدشان مستور بود برایشان ظاهر سازد و گفت: پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده مگر اینکه مبادا شما دو ملک شوید و یا جاودان بمانید(20) و برای آنان قسم خورد که به راستی من برای شما از خیرخواهانم(21) پس آن­ دو را با فریب دادن به سقوط کشاند، پس چون از آن درخت چشیدند عورتهاشان برای آنان آشکار شد و شروع کردند از برگهای بهشت بر خودشان چسبانیدن و پروردگارشان ندا کردشان که آیا شما را از این درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است.(22)

**نکات:** ﴿مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا﴾ دلالت دارد که عورتین آدم و حوا مستور بوده حال مستور به نور بوده و یا به چیز دیگری معلوم نیست و از این آیه معلوم می‌شود کشف عورت از اوّل خلقت قبیح و زشت بوده و ستر آن لازم بوده. و جملۀ: ﴿... أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ﴾ دلالت دارد که ملائکه افضل از نوع انسان است و آدم و حوّا میل داشتند دو ملک باشند و گر نه گول شیطان نمی‌خوردند و عداوت آشکار شیطان از سجده ‌نکردنش معلوم شد.

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣ قَالَ ٱهۡبِطُواْ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُسۡتَقَرّٞ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ٢٤ قَالَ فِيهَا تَحۡيَوۡنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنۡهَا تُخۡرَجُونَ ٢٥﴾ [الأعراف: 23-25]

**ترجمه:** آن دو گفتند: پروردگارا ما به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی البته از زیانکاران خواهیم بود(23) گفت: پایین بروید در حالی که بعضی از شما دشمن بعض دیگر است و برای شما در زمین جای برقرار و مایۀ زندگی است تا مدّتی(24) گفت: در آن زندگانی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن خارج می‌شوید.(25)

**نکات:** جملۀ: ﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ﴾ دلالت دارد که آدم و حوّا مبادرت کردند به توبه و اظهار ندامت و آن کلماتی که خدا به ایشان یاد داده که فرموده: ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ﴾([[51]](#footnote-51))، همین کلمات و جملاتی است که در اینجا آمده نه آنچه در کتب حدیث ذکر شده که در قرآن نیست و احتمال جعل دارد. جملۀ: ﴿إِلَىٰ حِينٖ﴾ دلالت دارد که زمین تا مدتی مورد استفادۀ بشر است و ممکن است از مورد استفاده خارج شود همانطوری که انرژی کروات دیگر تمام می‌شود. ﴿ٱهۡبِطُواْ﴾دلالت دارد که از مقام قربی که داشتند پایین رفتند و یا از بهشت خارج شدند و ظاهر این است که در بهشت روی زمین بودند و از آنجا به جای دیگر منتقل شدند چنانکه خدا به یهود فرموده: ﴿ٱهۡبِطُواْ مِصۡرٗا﴾.

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ٢٦﴾ [الأعراف: 26]

**ترجمه:** ای فرزندان آدم به تحقیق ما لباسی که عورات شما را بپوشاند و لباس زینت بر شما نازل کردیم و لباس تقوی، این بهتر است، اين از آیات خداست تا شاید ایشان پند گیرید.(26)

**نکات:** جملۀ: ﴿يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ﴾ دلالت دارد که خدا منّت گذاشته و لباس ساتر برای بشر فرستاده، پس برهنه‌ بودن بر خلاف آئین الهی است و بشر نباید برهنه زندگی کند. و اما جملۀ: ﴿أَنزَلۡنَا...﴾ معنی آن چنین نیست که از آسمان لباس نازل شده باشد بلکه مقصود نزول از مقام خالق برای مخلوق است، مانند جملۀ: ﴿أَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ﴾. پس خدا باران رحمت را فرستاده و به زمین امر کرده تکویناً گیاه بدهد و انسان از گیاهان لباس بسازد. امّا لباس زینت که ریش باشد چون ریش به معنای پر است، چون پر پرندگان برای آنان زینت است، پس مقصود لباس حریر و لباس زینت است. امّا لباس تقوی اگر لباس به معنای حقیقی خود به معنی ملبوس باشد پس ممکن است همان لباس ساتر باشد که تکرار شده برای اهمیّت آن که خلع آن برخلاف تقوی است و ممکن است لباس تقوی، لباس پرهیز از دشمن باشد که در جنگ باید در بر کرد مانند زره، خود و جوشن. و ممکن است لباس پاک حلال برای عبادت باشد و ممکن است مجموع اینها باشد. امّا اگر لباس به معنای مجازی باشد پس مقصود آن صفات حسنه‌ای است که ساتر صفات رذیله باشد مانند ایمان، عفت، تقوی و حیا که این‌ها لباسهای روحی و باعث قرب إلی الله است.

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآۚ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡۗ إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ٢٧ وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٢٨﴾

[الأعراف: 27-28]

**ترجمه:** ای فرزندان آدم، شیطان شما را البته نفریبد چنانکه والدین شما را از بهشت خارج کرد و از آن دو لباس­هایشان را بر کند تا عوراتهایشان را بر آنان بنمایاند. به درستی که شیطان و قبیلۀ او از آنجا که ایشان را نمی‌بینید، شما را می‌بینند. به راستی که ما شیاطین را دوستان و یاوران مردم بی‌ایمان قرار دادیم(27) و چون کار زشتی کنند گویند ما پدران خود را بر این کار یافتیم و خدا ما را به آن امر کرده، بگو به راستی که خدا امر به زشتی‌ها نمی‌کند، آیا بر خدا می‌گویید آنچه نمی‌دانید.(28)

**نکات:** ﴿إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ...﴾ دلالت دارد که شیاطین انسان را می‌‌توانند ببینند امّا انسان آنان را نمی‌بیند زیرا انسان جسم کثیف و ایشان اجسام لطیفه می‌باشند. جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ رد است بر قول جبریین که کارهای زشت خود را به ارادۀ خدا و امر خدا می‌دانند. کفّار کار زشت خود را مستند به دو چیز قرار می‌دادند: یکی تقلید از آباء و دیگر اینکه خدا ما را امر کرده، حق‌تعالی جواب سخن اول ایشان را نداده زیرا تقلید واضح‌البطلان است و هر ملّتی تقلید می‌کند از آباء خود و اگر چه دو طریقۀ ضد یکدیگر باشد، اگر بگوییم تقلید باطل نیست باید بگوییم دو قول متضاد هر دو صحیح است و این چیزی است که عاقل نمی‌پذیرد. و امّا خدا جواب سخن دوم را داده که شما وحیی قائل نیستید زیرا مشرکین مکه منکر وحی بودند پس بدانید خدا امر به فحشاء نمی‌کند. مخفی نماند آنان کار زشت خود را زشت نمی‌دانستند، بلکه به امر خدا می‌دانستند مانند برهنه طواف کردن را، مانند ملت ما که زنجیر زدن، تصنیف‌ خواندن و رقصیدن در عزا را عبادت و به امر خدا می‌دانند. جملۀ: ﴿أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾دلالت دارد بر بطلان فتوای ظنّی که مجتهدین ملّت ما فتوای ظنی خود را برای مقلد حجت می‌دانند و می‌گویند: هذا ما أدّی إلیه ظنّي وكلّ ما أدّی إلیه ظنّي فهو حكم الله! گویا از این آیه خبر ندارند که فرموده آنچه نمی‌دانید یعنی علم به آن ندارید بر خدا نگویید.

﴿قُلۡ أَمَرَ رَبِّي بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۚ كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ ٢٩ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلضَّلَٰلَةُۚ إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُواْ ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ ٣٠﴾ [الأعراف: 29-30]

**ترجمه:** بگو پروردگارم امر نموده به عدالت و به اینکه روهای خود را راست بدارید در هر زمان سجده و مکان سجده(یعنی در زمان نماز و مکان نماز که مسجد باشد روی خود را به قبله متوجّه سازید) و او را بخوانید در حالیکه دین را برای او خالص کرده­ باشید، همچنانکه شما را ابتدا به وجود آورد، دوباره برمی‌گردید (29) گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت بر ایشان ثابت است زیرا ایشان در مقابل خدا، شیاطین را سرپرستان خود گرفتند و خیال می‌کنند که هدایت‌ یافتگانند. (30)

**نکات:** اگر مسجد را اسم مکان بگیریم، مقصود این است که در مساجد یعنی در هر مسجدی توجه به خدا کنید زیرا تمام مساجد از خداست و اگر اسم زمان گرفتیم مقصود اوقات نماز است. جملۀ: ﴿وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ﴾ راجع به مشرکین است که کارهای شرک و زشت را عبادت و هدایت می‌دانستند عیناً مانند امروزه و ملت ما، که جمع می‌شوند به نام عبادت توجه به غیر خدا کرده و بندگان صالحین را می‌خوانند به نام دعای توسل ویا ندبه و مانند آن و خیال می‌کنند اینها هدایت است.

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٣١ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٣٢﴾

[الأعراف: 31-32]

**ترجمه:** ای فرزندان آدم زینت خود را با خود بگیرید نزد هرمسجدی (و یا در هر زمان سجده و نمازی) و بخورید، بیاشامید و اسراف نکنید زیرا خدا دوست نمی‌دارد اسراف‌کنندگان را(31) بگو چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش (از زمین)بیرون آورده و رزقهای پاکیزه را حرام کرده ؟! بگو اینها در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند در حالیکه روز قیامت خالص برای مؤمنین است، این چنین بیان می‌کنیم آیات را برای قومی که دانا می‌باشند. (32)

**نکات:** مردم جاهلیّت برهنه حج می‌کردند، خدا فرموده: ﴿خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾، یعنی لباس خود را که زینت انسان است با خود بگیرید و باید گفت آیه مطلق است در هر وقت نماز و مکان نماز که مسجد باشد خود را زینت کنید یعنی لباس فاخر بپوشید و عطر بزنید.

﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33]

**ترجمه:** بگو جُز این نیست که پروردگارم حرام کرده زشتی‌ها را آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه نهانست و(نیز) گناه و گردنکشی به ناحق را و اینکه برای او شریک بیاورید آنچه را که دلیلی به آن نازل نشده و اینکه بگویید بر خدا آنچه را نمی‌دانید (همه را حرام کرده است).(33)

**نکات:** مقصود از فحشاء کار زشت و محرّمات است چه آشکارا باشد مانند دروغ‌گفتن، فحاشی و چه باطنی باشد مانند زنا و سرقت و مقصود از ﴿ٱلۡإِثۡمَ﴾ هر گناهی است و بعضی گفته‌اند مقصود شراب است چنانکه خدا فرموده: ﴿وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ﴾. مقصود از جملۀ: ﴿وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾، فتواهای ظنّی و گفتارها وحدیث‌های مذهبی ضد قرآنی است.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٞۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٣٤ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي فَمَنِ ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٥ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٣٦﴾ [الأعراف: 34-36]

**ترجمه:** و برای هر امتی مدّت معینی است پس چون اجل ایشان آمد نه ساعت و لحظه‌ای تأخیر کند و نه پیش بیفتند(34) ای فرزندان آدم، هرگاه شما را رسولانی از جنس خودتان برایتان آمد تا آیات مرا بر شما بخوانند پس هر‌کس پرهیزگار باشد و به صلاح آید، پس خوفی برایشان نیست و نه محزون شوند (35) و آنان که تکذیب کنند به آیات ما و از قبول آن تکبّر ورزند ایشان اهل آتشند و آنان در آن ماندگارند.(36)

**نکات:** این خطابات با بنی‌آدم وقتی شده که ابتدای خلقت بوده چنانکه در تورات نیز چنین خطاب موجود است زیرا سخن در این سوره شروع از خلقت آدم شده و سپس هبوط به زمین و سپس خطابات و تکالیف فرزندان آدم و این آیه خطاب به رسول خاتم و امّت او تنها نیست که خدا گفته باشد ای امّت محمد اگر پس از این رسولی آمد به او ایمان آورید زیرا گر چنین باشد خاتم‌ بودن او معنی ندارد، پس اگر کسی پیدا شود ادعای رسالت کند و بگوید خدا به این امت گفته اگر رسولی آمد ایمان آورید، باید فهمید که چنین کسی معنای آیه را درک نکرده است.

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِهِۦٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ يَنَالُهُمۡ نَصِيبُهُم مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوۡنَهُمۡ قَالُوٓاْ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ ٣٧ قَالَ ٱدۡخُلُواْ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِكُم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ فِي ٱلنَّارِۖ كُلَّمَا دَخَلَتۡ أُمَّةٞ لَّعَنَتۡ أُخۡتَهَاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱدَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعٗا قَالَتۡ أُخۡرَىٰهُمۡ لِأُولَىٰهُمۡ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا فَ‍َٔاتِهِمۡ عَذَابٗا ضِعۡفٗا مِّنَ ٱلنَّارِۖ قَالَ لِكُلّٖ ضِعۡفٞ وَلَٰكِن لَّا تَعۡلَمُونَ ٣٨ وَقَالَتۡ أُولَىٰهُمۡ لِأُخۡرَىٰهُمۡ فَمَا كَانَ لَكُمۡ عَلَيۡنَا مِن فَضۡلٖ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ ٣٩﴾ [الأعراف: 37-39]

**ترجمه:** پس کیست ستمکارتر از کسیکه به دروغ بر خدا افتراء زند و یا به آیات او تکذیب کند؟ ایشان نصیبشان از آنچه برایشان نوشته شده، به ایشان می‌رسد، تا وقتی که فرستادگان ما بیایند که جانشان را بگیرند گویند کجاست آنچه غیر از خدا می­خواندید، گویند از ما گم شدند و از دست ما رفتند و بر علیه خودشان گواهی دهند که ایشان کافر بوده‌اند(37) خدا گوید داخل شوید در امتهایی که پیش از شما گذشتند از جن و انس در آتش، هر زمان که امّتی داخل(آتش) شود لعن کند همانند خود را؛ تا وقتی که همه یکدیگر را در آتش درک کنند و همه جمع شوند، پیروان نسبت به پیش‌قدمان خود گویند: پروردگارا ایشان ما را گمراه کردند پس ایشان را دو چندان از عذاب آتش بده، خدا گوید: برای هر کدام دو چندان است ولیکن نمی‌دانید(38) و پیش‌قدمان به پیروان گویند: شما را بر ما فضیلتی نبوده (شما بهتر از ما نبوده‌اید) پس عذاب را بچشید به جزای آنچه بودید کسب می‌کردید.(39)

**نکات:** به دنبال اجتماع ‌رفتن و یا پیروی گذشتگان نمودن نتیجه‌ای ندارد جز اینکه در قیامت در آتش دوزخ باید با آنان شرکت‌کردن، بدان که گمراه کردن سابقین لاحقین را و گمراه شدن پیروان به واسطۀ پیشروان به این است که آنان به باطل رفته وباطل را برای اینان زینت داده‌اند و یا دلیل‌های بر بطلان را پنهان کرده‌اند و یا متأخّرین آنان را بزرگ شمرده و به اباطیل آنان اقتداء کرده و تقلید نموده‌اند. به هر حال عقل خود را به کار نینداخته و به سخن خالق گوش نداده‌اند، چنانکه فعلاً در میان مردم، هزاران زیارت خرافی و بدعت‌ها به تقلید از بزرگان گذشته باقی مانده است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلۡجَمَلُ فِي سَمِّ ٱلۡخِيَاطِۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٤٠ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٞ وَمِن فَوۡقِهِمۡ غَوَاشٖۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ٤١﴾ [الأعراف: 40-41]

**ترجمه:** به تحقیق آنانکه به آیات ما تکذیب کرده از قبول آیات ما تکبّر ورزیدند درهای آسمان بر ایشان باز نگردد و داخل بهشت نشوند تا اینکه شتر داخل در سوراخ سوزن گردد و مجرمین را این چنین جزاء می‌دهیم(40) برای ایشان از دوزخ بستری است و از بالای ایشان پوششها (رواندازهای آتشین) است و این چنین جزاء می‌دهیم ستمگران را.(41)

**نکات:** حق‌تعالی تشبیه کرده محالی را به محال دیگر و می‌فرماید همانطوری که محال است شتر به سوراخ سوزن وارد شود همانطور هم چون مکذِّبین و مستکبرین به راه باریک حق و حقیقت نمی‌روند محال است به بهشت وارد شوند، چون در عرف عرب چیزی از شتر بزرگتر نبوده و چیزی هم از سوراخ سوزن در نظرشان کوچکتر نبوده لذا خدا این مثل را زده و بهشت‌ رفتن مکذّبین و مستکبرین به آیات الهی را تعلیق به محال نموده است.

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٤٢ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلّٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُۖ لَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّۖ وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٤٣﴾ [الأعراف: 42-43]

**ترجمه:** و آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام دادند (به قدر توانایی خود) ما کسی را تکلیف نمی كنیم مگر به قدر وسعتش، ایشانند اهل بهشت که در آن ماندگارند(42) و بیرون آوریم آنچه در سینه‌های ایشان است از کینه، از زیر کاخ ایشان نهرها جاری شود و گویند ستایش مخصوص خدایی است که ما را به این راه هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد ما هدایت یافته نبودیم، به تحقیق رسولان پروردگار ما به حق آمدند. و آنان ندا داده شوند که این است همان بهشتی که شما ارث داده شدید به سبب آنچه عمل می‌کردید.(43)

**نکات:** وُسع به معنای توانایی به آسانی و وسعت است نه توانایی به فشار و سختی. و معنی اینکه اهل بهشت گویند اگر هدایت الهی نبود ما هدایت نیافته بودیم این نیست که هدایت ما از خود ما نیست بلکه معنای آن این است که چون خدا ما را به آیات تکوینی و آیات کتاب آسمانی خود راهنمایی کرد و ما خود توجه کردیم و اعراض نکردیم این است که هدایت یافتیم، زیرا بر خدا لازم است به توسط وحی و ارسال کتب خود را معرفی کند و به اسماء و صفات خود، بندگان را راهنمایی و هدایت کند سپس معرفت خود و هدایت را از بندگان بخواهد.

﴿وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ أَن قَدۡ وَجَدۡنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقّٗا فَهَلۡ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمۡ حَقّٗاۖ قَالُواْ نَعَمۡۚ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُۢ بَيۡنَهُمۡ أَن لَّعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٤ ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ كَٰفِرُونَ ٤٥﴾ [الأعراف: 44-45]

**ترجمه:** و اهل بهشت ندا کنند اهل آتش را که به تحقیق ما آنچه پروردگارمان وعده کرده بود حق یافتیم پس آیا شما آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید گویند: آری، پس اعلام کننده‌ای میان ایشان اعلام کند که لعنت خدا بر ستمگران(44) آنان که (مردم را) از راه خدا باز‌دارند و کجی آن را ‌خواهند و ایشان به آخرت کافرند.(45)

**نکات:** غرض از این ندا توبیخ اهل آتش و زیاد کردن غم آنهاست و با اینکه بین اهل بهشت و اهل دوزخ مسافتی وجود دارد، مع‌ذلک صدای یکدگر را به قدرت حق می‌شنوند.

﴿وَبَيۡنَهُمَا حِجَابٞۚ وَعَلَى ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٞ يَعۡرِفُونَ كُلَّۢا بِسِيمَىٰهُمۡۚ وَنَادَوۡاْ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَن سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۚ لَمۡ يَدۡخُلُوهَا وَهُمۡ يَطۡمَعُونَ ٤٦ ۞وَإِذَا صُرِفَتۡ أَبۡصَٰرُهُمۡ تِلۡقَآءَ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٧ وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٗا يَعۡرِفُونَهُم بِسِيمَىٰهُمۡ قَالُواْ مَآ أَغۡنَىٰ عَنكُمۡ جَمۡعُكُمۡ وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٨ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمۡتُمۡ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحۡمَةٍۚ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ٤٩﴾ [الأعراف: 46-49]

**ترجمه:** و بین اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ پرده‌ای است و بر اعراف (مکانهای بلند) مردانی هستند که همه را به سیمایشان می‌شناسند و اهل بهشت را ندا کنند که سلام بر شما (و اهل بهشت هنوز) داخل بهشت نشده‌اند در حالیکه ایشان طمع دارند (46) و چون دیده‌های ایشان (اهل بهشت) متوجه شود به طرف اهل آتش گویند پروردگارا ما را با قوم ستمگران قرار مده(47) و اصحاب اعراف مردانی را که به سیماشان می‌شناسند ندا کنند گویند شما را بی‌نیاز نکرد و کفایت از شما ننمود جمع شما و آنچه به آن تکبّر می‌کردید(48) آیا ایشانند(اشاره به اهل بهشت) آنانکه قسم می‌خوردید که خدا رحمت خود را به ایشان نمی‌رساند، داخل بهشت شوید نه خوفی بر شما و نه شما محزون می‌شوید.(49)

**نکات:** ﴿ٱلۡأَعۡرَافِ﴾ به جاها و مکانهای بلند و تپّه‌ها گفته می‌شود **سیما** به معنای علامت است، از این آیه استفاده می‌شود که در صحرای محشر مکانهای بلندی است که در آن مردانی بزرگ مانند انبیاء، اوصیاء، شهداء و صالحین ایستاده‌اند و مردم بهشت و دوزخ را به وسیلۀ علامتهایی که خدا در اهل بهشت و دوزخ قرار داده، می‌شناسند و با اهل بهشت و دوزخ سخن می‌گویند و اینان به اهل بهشت سلام کرده و مژده می‌دهند. زیرا چنانکه آن بزرگان در زندگی دنیای خود ناظر اعمال مردم بوده احکام خدا را ابلاغ می‌کردند، در قیامت نیز رحمت خدا را به اذن خدا به اهل بهشت ابلاغ می‌کنند و بعضی گفته‌اند در همان اعراف عده‌ای بلاتکلیف نیز با ایشان هستند که امیدوار به رحمت حق می‌باشند و مردم دنیا ایشان را قابل رحمت حق نمی‌دانسته‌اند ولی بالأخره وارد بهشت می‌شوند. و این قول ضعیف است.

﴿وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَنۡ أَفِيضُواْ عَلَيۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ أَوۡ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُۚ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٥٠ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَهۡوٗا وَلَعِبٗا وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۚ فَٱلۡيَوۡمَ نَنسَىٰهُمۡ كَمَا نَسُواْ لِقَآءَ يَوۡمِهِمۡ هَٰذَا وَمَا كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ ٥١﴾

[الأعراف: 50-51]

**ترجمه:** و اهل آتش اهل بهشت را ندا کنند که بر ما مقداری از آب و یا از آنچه خدا روزی شما کرده بریزید، گویند به تحقیق خدا حرام کرده اینها را بر کافران(50) همانان که دین خود را بازیچه و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا ایشان را مغرور کرده بود، پس امروز ما فراموش می‌کنیم ایشان را چنانکه ایشان ملاقات چنین روز خود را فراموش کردند و چنانچه به آیات ما انکار و اعراض داشتند.(51)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود اهل بهشت و دوزخ از دور یکدیگر را می‌بینند و ندا می‌کنند. مقصود از جملۀ: ﴿فَٱلۡيَوۡمَ نَنسَىٰهُمۡ﴾این است که ما جزای نسیانکاری ایشان را می‌دهیم و ایشان را مشمول رحمت نمی‌کنیم و مانند فراموش‌شده ترکشان می‌کنیم و گر نه خدیا تعالی نسیان ندارد و منزه است از آن.

﴿وَلَقَدۡ جِئۡنَٰهُم بِكِتَٰبٖ فَصَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ عِلۡمٍ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥٢ هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأۡوِيلَهُۥۚ يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَآءَ فَيَشۡفَعُواْ لَنَآ أَوۡ نُرَدُّ فَنَعۡمَلَ غَيۡرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعۡمَلُۚ قَدۡ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٥٣﴾ [الأعراف: 52-53]

**ترجمه:** و به تحقیق که ما برای ایشان کتابی آوردیم که از روی علم آنرا تفصیل دادیم، درحالیکه هدایت ورحمت است برای مردمی که ایمان بیاورند (52) آیا منتظرند و انتظار تأویل آن را می‌کشند، روزی که تأویل آن بیاید آنان که آن را پیش ازآن فراموش کرده بودند می‌گویند: به تحقیق رسولان پروردگار ما به راستی آمدند پس آیا شفیعانی برای ما هست تا برای ما شفاعت کنند ویا (به دنیا) برگشت داده شویم تا عمل کنیم غیر آنچه عمل می‌کردیم. به تحقیق خودرا دچار خسارت کردندو از ایشان ناپیدا شد آنچه به دروغ بسته بودند.(53)

**نکات:** کلمۀ ﴿عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾ دلالت دارد که بیان قرآن بر پایۀ علم است نه بر شک، ظن و تأویل در آن به معنای تحقّق خارجی و مرجع حقیقی است که وجود خارجی و حقائق واقعی آیات دیده شود و آن روزی که تحقّق خارجی به وجود آید قیامت است که منکرین آیات و معرضین، آن روز یکی از دو چیز را می‌خواهند یکی شافع و دیگری برگشت به دنیا که هیچ یک را نیابند. به مقدمۀ 19 رجوع شود.

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُغۡشِي ٱلَّيۡلَ ٱلنَّهَارَ يَطۡلُبُهُۥ حَثِيثٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتِۢ بِأَمۡرِهِۦٓۗ أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٥٤ ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٥٥ وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا وَٱدۡعُوهُ خَوۡفٗا وَطَمَعًاۚ إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٥٦﴾ [الأعراف:54-56]

**ترجمه:** به راستی پروردگار شما خدایی است که در شش روز آسمانها و زمین را آفرید سپس بر   
  
سلطنت و ملک خود مستقر شد([[52]](#footnote-52))، روز را با شب می‌پوشاند، شب روز را شتابان طلب می­کند و خورشید، ماه و ستارگان رام ‌شدۀ به فرمان اویند، آگاه باشید که اختصاص به او دارد آفرینش و فرمان، با برکت است خدای پروردگار جهانیان(54) پروردگار خود را به زاری و در پنهان بخوانید، زیرا او دوست نمی‌دارد تجاوزگران را (55) و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و بخوانید او را از ترس و از طمع، به راستی که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران. (56)

**نکات:** خلقت تدریجی آسمان و زمین در شش روز، بیشتر دلالت دارد بر قدرت حق و به اضافه بطلان سخن فلاسفه را می­رساند که گفته‌اند: «لَا یَصدِرُ مِنْ الوَاحِدِ إلاّ الوَاحِد»([[53]](#footnote-53)) که می‌گویند از خدا یک چیز بیشتر خلق نشده و خدا خالق یک چیز است! جملۀ: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً﴾ دلالت دارد که در دعا داد و فریاد جایز نیست.

اشکال شده بر دعا که: اگر مطلوب از دعا معلوم‌الوقوع فی علم الله است، پس شدنی است و دعا فایده ندارد. **دوم:** اگر خدا در ازل اراده کرده وقوع مطلوب را واقع خواهد شد و اگر اراده نکرده تغییر در اراده و مقدّرات ممکن نیست. **سوم:** اگر مطلوب دارای مصلحت است خدا عطا خواهد کرد چه دعا بکند و چه نکند زیرا خدا بخیل نیست. **چهارم:** دعا مانند ارشاد کردن پروردگار و سوء ادب است. **پنجم:** اقدام بر دعا دلیل بر عدم رضایت به قضای الهی است زیرا آنکه راضی است به قضاء، چیزی نمی‌طلبد. **ششم:** اقدام بر دعا به خیالِ نفع مطلوب است و حال آنکه گاهی مضرّ است. **هفتم:** توجه‌ دادن قلب به مطلوبی غیر خدا بر خلاف معرفت است. **هشتم:** روایت است که فرموده: «مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ لِلسَّائِلِين‏»([[54]](#footnote-54)). **نهم:** علم حق محیط به حاجت عبد است و بنده اگر خدا را عالم به حاجت خودش بداند ساکت می‌شود و حاجت را ذکر نمی‌کند و لذا خلیل خدا گفت: «حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي‏»([[55]](#footnote-55)).

**جواب تمام این اشکالات این است که:**

**اولا:** این اشکالات در تمام عبادات وارد است زیرا اگر سعادتمند است در علم خدا دیگر احتیاج به عبادت ندارد و اگر شقی است عبادات فائده ندارد. پس تمام عبادات را باید ترک کرد مانند دعا!

**ثانیاً:** اگر انسان در علم خدا گرسنه باید باشد پس خوردن غذا چه فائده دارد و اگر در علم خدا سیر خواهد بود پس باید غذا نخورد و هکذا.

**ثالثا:** مقصود از دعا شناختن ذلت عبودیت، عزت ربوبیت و معرفت به احتیاج به مطلوب است وبداند خود عاجز از تحصیل آن و خدای او قادر و بداند که خدا حاضر، ناظر، شنوا، قادر و عالم به حاجات اوست. پس در حقیقت در دعا جمیع معارف و خصوصاً ذلت عبد و عزت مولاست و لذا برای چنین مولایی تضرع و زاری می‌کند، زیرا او کامل و خود فاقد و ناقص است و لذا برای دعا آن همه تأکید شده و آن همه فضیلت دارد([[56]](#footnote-56)). مراد از جملۀ ﴿... بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾، آن است که پس از آمدن انبیاء و ارشاد مردم، شما مردم را گمراه نکنید.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتۡ سَحَابٗا ثِقَالٗا سُقۡنَٰهُ لِبَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَنزَلۡنَا بِهِ ٱلۡمَآءَ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٥٧ وَٱلۡبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخۡرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦۖ وَٱلَّذِي خَبُثَ لَا يَخۡرُجُ إِلَّا نَكِدٗاۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَشۡكُرُونَ ٥٨﴾ [الأعراف: 57-58]

**ترجمه:** و او آن خدایی است که بادها را بشارت دهنده پیشاپیش رحمت خود یعنی باران می‌فرستد تا آن که بادها ابرهای سنگین را بردارند، ما آن را به سرزمین مرده می­رانیم پس آب آن را به زمین فرو فرستیم و با آن از همه گونه میوه‌جات بیرون آوریم، این چنین مردگان را بیرون می‌آوریم، باشد شما متذکر شوید(57) و زمین پاک گیاهش به فرمان پروردگارش بیرون آید و آنکه ناپاک است گیاه آن بیرون نیاید مگر اندک بی‌فائده، این چنین آیات را برای قومی که سپاسگزارند، گوناگون می­آوریم.(58)

**نکات:** مقصد از مثال ﴿وَٱلۡبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ...﴾این است که زمین شوره‌‌زار نفع آن کم است و زحمت برای آن زیاد ولی با این حال صاحب آن نباید مأیوس شود و خود را به زحمت می‌اندازد برای نفع کم، پس اگر کسی برای آخرت که بهرۀ زیاد دارد خود را به زحمت افکند جا دارد و ممکن است بگوییم این مثل را برای مؤمن و کافر زده است که آیات الهی بذری است: در دل مؤمن منافع بسیار دارد ولی در دل کافر نتیجه ندارد.

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ٥٩ قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٦٠ قَالَ يَٰقَوۡمِ لَيۡسَ بِي ضَلَٰلَةٞ وَلَٰكِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦١ أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنصَحُ لَكُمۡ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٦٢ أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡ وَلِتَتَّقُواْ وَلَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٦٣ فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيۡنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَأَغۡرَقۡنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَآۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمًا عَمِينَ ٦٤﴾ [الأعراف: 59-64]

**ترجمه:** به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت: ای قوم من، خدا را عبادت کنید برای شما الهی(ملجأی) غیر او نیست، به راستی که من می‌ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ(59) اشراف از قوم او گفتند: به درستی که ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم(60) نوح گفت: ای قوم من، گمراهی با من نیست ولیکن من پیامبری از پروردگار جهانیانم(61) پیغامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و شما را پند می‌دهم و از خداوند می‌دانم چیزی را که نمی‌دانید(62) و آیا عجب کرده‌اید از اینکه شما را ذکری و تذکّری از پروردگارتان بر مردی از خودتان آمده است تا شما را بترساند و تا پرهیزگار شوید و تا شاید مورد رحمت شوید (63) پس او را تکذیب کردند پس ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم و آنان را که به آیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم زیرا ایشان قومی بودند کوران.(64)

**نکات:** حق‌تعالی برای تسلّی دل رسول و تقویت او و سایر مؤمنین قصۀ انبیاء گذشته را آورده. مقصود از ﴿ٱلۡمَلَأُ﴾، سادات و اشراف قوم می‌باشند. از این آیات معلوم می‌شود که تمام انبیاء کارشان دعوت به توحید بوده چنانچه نوح می‌گوید: ﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ...﴾ و علّت آن را ذکر می کند که غیر از خدا ملجأ، مقصد و پناهی در حوائج شما نیست، پس سزاوار نیست که غیر او را بپرستید. جملۀ: ﴿ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ﴾**،** دلالت دارد که انبیاء برای تذکر آمده‌اند و گر نه خداشناسی فطری است.

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٦٥ قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي سَفَاهَةٖ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٦٦ قَالَ يَٰقَوۡمِ لَيۡسَ بِي سَفَاهَةٞ وَلَٰكِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٧ أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنَا۠ لَكُمۡ نَاصِحٌ أَمِينٌ ٦٨ أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡۚ وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ قَوۡمِ نُوحٖ وَزَادَكُمۡ فِي ٱلۡخَلۡقِ بَصۜۡطَةٗۖ فَٱذۡكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٦٩﴾ [الأعراف:65-69]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی عاد برادرشان هود را، گفت: ای قوم من عبادت خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی در حوائج) غیر او نیست آیا نمی‌پرهیزید(65) اشرافی که کافر بودند از قوم او گفتند: به راستی که ما تو را در سفاهت می‌بینیم و به راستی که ما تو را از دروغگویان گمان می‌کنیم(66) گفت: ای قوم من سفاهتی با من نیست ولیکن من پیامبری از پروردگار جهانیانم(67) پیغامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و من برای شما پندگوی امینم(68) و آیا عجب کرده‌اید که بر مردی از خودتان تذکری از پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بترساند و به یاد آرید که خدا شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان نموده و شما را در خلقت‌ اندام زیادتی داد، پس نعمتهای خدا را یاد آرید شاید رستگار شوید.(69)

**نکات:** حق‌تعالی برای جلب توجه و پذیرش مردم عاد فرموده: ﴿أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ...﴾برادرشان را فرستادیم و او گفت: ای قوم من، مقصود آنکه برادر خیرخواه است و از خود شماست و بد شما را نمی‌خواهد ولی مردم را عادت چنین است که هر‌کس خلاف سلیقه و برخلاف عقاید خرافاتی ایشان سخن گوید او را سفیه می‌خوانند و او را هو می‌کنند. مقصود از ﴿وَزَادَكُمۡ فِي ٱلۡخَلۡقِ بَصۜۡطَةٗ﴾ این است که ایشان قوی هیکل و بلند بالا و پر نیرو بودند.

﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِنَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَحۡدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٧٠ قَالَ قَدۡ وَقَعَ عَلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ رِجۡسٞ وَغَضَبٌۖ أَتُجَٰدِلُونَنِي فِيٓ أَسۡمَآءٖ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّا نَزَّلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٖۚ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ ٧١ فَأَنجَيۡنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَقَطَعۡنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَاۖ وَمَا كَانُواْ مُؤۡمِنِينَ ٧٢﴾ [الأعراف: 70-72]

**ترجمه:** گفتند آیا تو به سوی ما آمده‌ای که ما تنها خدا را پرستش کنیم و رها کنیم آنچه را پدران ما همواره می‌پرستیدند، پس بیار برای ما آنچه ما را وعده داده‌ای(یعنی عذاب را) اگر از راستگویانی(70) هود گفت: به تحقیق از پروردگار شما بر شما عذاب و غضب حتمی شده، آیا با من مجادله می‌کنید دربارۀ نامهایی که شما و پدرانتان نامیده‌اید که دربارۀ آنها دلیلی خدا نازل ننموده، پس منتظر باشید براستی که من با شما از منتظرانم(71) پس او و کسانی را که با او بودند به رحمت خودمان نجات دادیم و بریدیم ریشۀ آنان که به آیات ما تکذیب کردند و ایمان آورنده نبودند.(72)

**نکات:** کفّار یاور خدایان خود هستند. مقصود از: ﴿أَسۡمَآءٖ سَمَّيۡتُمُوهَآ﴾ نامهای بزرگی بود که بر بتان خود گذاشته بودند مانند إله و معبود ومانند آن، پس مسلمین باید گول نامهای بزرگ را که وسیلۀ گمراهی است نخورند، مانند آنکه فلان آیت‌الله، فلان مجتهد و یا فلان شاعر بزرگ، فلان مطلب را گفته، در صورتیکه همان مطلب، باعث گمراهی پیروان شده است.

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ قَدۡ جَآءَتۡكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡۖ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٧٣ وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ عَادٖ وَبَوَّأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورٗا وَتَنۡحِتُونَ ٱلۡجِبَالَ بُيُوتٗاۖ فَٱذۡكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٧٤﴾ [الأعراف: 73-74]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را، گفت: ای قوم من بندگی خدا را کنید نیست برای شما الهی (یعنی ملجأ در حوائج) غیر او، به تحقیق از طرف پروردگارتان برای شما دلیل روشنی آمده است این ماده شتر خداست که برای شما آیتی است، پس او را رها کنید در زمین خدا بخورد و او را آسیبی مرسانید که عذاب دردناک شما را فراگیرد(73) و به یادآرید که پس از قوم عاد شما را جانشینان قرار داد و در زمین جایتان داد که در قسمتهای سهل آن قصرها می­سازید و از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید، پس نعمت‌های خدا را یاد کنید و در زمین خرابکار و فسادکننده نباشید.(74)

**نکات:** جملۀ: ﴿جَآءَتۡكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ﴾دلالت دارد که تقلید جائز نیست و باید دین را با دلیل روشن پذیرفت. قوم صالح پس از مدتی به او گفتند: ما روز عید بیرون می‌رویم و بتهای خود را می‌بریم تو از إله خود و ما از آلهۀ خود سؤال می‌کنیم، اگر اثر دعای تو ظاهر شد ما پیرو تو می‌شویم و اگر اثر دعای ما ظاهر شد تو پیرو ما باش، پس حضرت صالح با ایشان بیرون رفت و هر‌چه ایشان از آلهۀ خود خواستند اجابت نشد، پس، از صالح خواستند که برای ایشان شتر مادۀ بزرگی از سنگ معینی بیرون آورد، پس حضرت صالح از ایشان پیمان گرفت که اگر چنین کاری شد ایمان آورند ایشان پذیرفتند، پس او دو رکعت نماز خواند و گفت: خدایا هر کاری برای تو آسان است و قوم من چنین خواسته‌اند، ناگاه آن کوه سنگ نالید مانند زنی که می‌‌خواهد وضع حمل کند و شکافت و شتر ماده‌ای از وسط آن خارج شد. و چون آب ایشان کم بود پس آب یک روز را برای شتر قرار دادند و روز دیگر را برای خودشان و آن شتر می چرید و به قدری که برای همه کافی باشد، شیر می‌داد و روز دیگر که ایشان آب داشتند نزد قوم نمی‌آمد بلکه با کرۀ خود می‌چرید، پس نه نفر از جوانان شراب‌خور روزی می‌خواستند شراب بخورند و آن را به آب ممزوج کنند، آن روز آب نبود چون نوبت شتر بود، این برایشان سخت آمد و به یکدیگر پیشنهاد پی‌ کردن شتر را دادند، یکی از آنان كه جوانی بود حمله كرد به آن شتر، آن شتر فرار کرد به پشت سنگی، پس او را دو کردند و آن جوان او را پی کرد و شتر افتاد چنانکه خدا فرموده: ﴿فَنَادَوۡاْ صَاحِبَهُمۡ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ﴾([[57]](#footnote-57))، که خواهد آمد. و آیه بودن این شتر از جهاتی معلوم و روشن است([[58]](#footnote-58)).

﴿قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ لِلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِمَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُمۡ أَتَعۡلَمُونَ أَنَّ صَٰلِحٗا مُّرۡسَلٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلَ بِهِۦ مُؤۡمِنُونَ ٧٥ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا بِٱلَّذِيٓ ءَامَنتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ٧٦ فَعَقَرُواْ ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوۡاْ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِمۡ وَقَالُواْ يَٰصَٰلِحُ ٱئۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٧٧ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ ٧٨ فَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰقَوۡمِ لَقَدۡ أَبۡلَغۡتُكُمۡ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحۡتُ لَكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٧٩﴾ [الأعراف: 75-79]

**ترجمه:** اشراف از قوم صالح که تکبّر می‌ورزیدند به آن مؤمنینی که به نظرشان ضعیف می‌آمد گفتند: آیا شما می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاد شده است؟ ایشان گفتند: به راستی که ما به آنچه به او فرستاده شده ایمان داریم(57) آن متکبرّین گفتند: همانا ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم(76) پس شتر را پی کردند و از امر پروردگارشان سرکشی کردند و گفتند: ای صالح، آنچه را به ما وعده می‌کنی برای ما بیاور اگر تو از مرسلین بوده‌ای (77) پس زلزلۀ شدیدی ایشان را فرا گرفت پس بوقت صبح در خانۀ خودشان از پای درآمدند(78) پس صالح از ایشان رو گردانید و گفت: ای قوم من به تحقیق پیغام پروردگارم را به شما رسانیدم و شما را نصیحت کردم ولیکن دوست نمی‌دارید نصیحت‌کنندگان را.(79)

**نکات:** ﴿لِلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ﴾ **همان** فقراء بودند که به نظر اغنیاء، قدرتمندان و اشراف ناتوان می‌آمدند. از این آیه استفاده می شود که ثروت خطرناکتر از فقر است و با اینکه ناقه را یک نفر پی کرده بود خدا عقر را به همۀ ایشان نسبت داده، برای اینکه بقیه نیز به این عمل راضی بودند و پس از پی‌کردن، گوشت ناقه را عده‌ای بردند و باقی همه سکوت کردند و نهی نکردند.

﴿إِنَّكُمۡ لَتَأۡتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهۡوَةٗ مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ٨١ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخۡرِجُوهُم مِّن قَرۡيَتِكُمۡۖ إِنَّهُمۡ أُنَاسٞ يَتَطَهَّرُونَ ٨٢ فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ٨٣ وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٨٤﴾ [الأعراف:80-84]

**ترجمه:** و فرستادیم لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا کار زشتی را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آنرا مرتکب نشده(80) شما از روی شهوت به جای زنان با مردان می‌آمیزید بلکه شما قومی تجاوز کارید(81) ولی جواب قوم او جُز این نبود که گفتند: ایشان را از شهرتان بیرون کنید زیرا اینان مردمی طهارت مآبند(82) پس لوط و اهلش را نجات دادیم جز زنش را که او از باقی­ماندگان بود (83) و بارانی(از سنگ) بر آنان باراندیم، پس بنگر که چگونه بود سرانجام گنهکاران(84)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود قبل از قوم لوط اقوام دیگر مرتکب این کار زشت نمی‌شدند و یا اگر می‌شده‌اند به ندرت بوده زیرا این کار به نزد تمام عقلای عالم، کاری برخلاف فطرت و زشت بوده و باعث قطع نسل می‌شده است. مقصود از جملۀ: ﴿إِنَّهُمۡ أُنَاسٞ يَتَطَهَّرُونَ﴾، تمسخر بوده، چنانکه اراذل و اوباش زمان ما نیز اگر کسی ایشان را از اعمال زشت نهی کند، همین جملات را می‌گویند.

﴿وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ قَدۡ جَآءَتۡكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡۖ فَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٨٥ وَلَا تَقۡعُدُواْ بِكُلِّ صِرَٰطٖ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبۡغُونَهَا عِوَجٗاۚ وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ كُنتُمۡ قَلِيلٗا فَكَثَّرَكُمۡۖ وَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٨٦ وَإِن كَانَ طَآئِفَةٞ مِّنكُمۡ ءَامَنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُرۡسِلۡتُ بِهِۦ وَطَآئِفَةٞ لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ فَٱصۡبِرُواْ حَتَّىٰ يَحۡكُمَ ٱللَّهُ بَيۡنَنَاۚ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٨٧ ۞قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ لَنُخۡرِجَنَّكَ يَٰشُعَيۡبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَكَ مِن قَرۡيَتِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۚ قَالَ أَوَلَوۡ كُنَّا كَٰرِهِينَ ٨٨ قَدِ ٱفۡتَرَيۡنَا عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا إِنۡ عُدۡنَا فِي مِلَّتِكُم بَعۡدَ إِذۡ نَجَّىٰنَا ٱللَّهُ مِنۡهَاۚ وَمَا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّعُودَ فِيهَآ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّنَاۚ وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡنَاۚ رَبَّنَا ٱفۡتَحۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَ قَوۡمِنَا بِٱلۡحَقِّ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡفَٰتِحِينَ ٨٩ وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ لَئِنِ ٱتَّبَعۡتُمۡ شُعَيۡبًا إِنَّكُمۡ إِذٗا لَّخَٰسِرُونَ ٩٠ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ ٩١ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ شُعَيۡبٗا كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَاۚ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ شُعَيۡبٗا كَانُواْ هُمُ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٩٢ فَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰقَوۡمِ لَقَدۡ أَبۡلَغۡتُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَنَصَحۡتُ لَكُمۡۖ فَكَيۡفَ ءَاسَىٰ عَلَىٰ قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ ٩٣﴾ [الأعراف: 85-93]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی مدین برادرشان شعیب را، گفت: ای قوم من بندگی خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی) غیر او نیست، به تحقیق برای شما از جانب پروردگارتان دلیل روشنی آمده است، پس پیمانه و ترازو را تمام بدهید و چیزهای مردم را کم مدهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد روا مدارید، این خوبست برای شما اگر ایمان داشته باشید(85) و بر سر هر راهی منشینید که بترسانید و کسی را که ایمان آورده از راه خدا بازدارید و کجی راه خدا را بجویید و به یاد آرید که شما کم بودید خدا شما را زیاد نمود و بنگرید چگونه بود عاقبت فسادکنندگان(86) و اگر طائفه‌ای از شما ایمان آورده‌اند به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام و طائفه‌ای ایمان نیاورده‌اند پس صبر کنید تا خدا حکم کند بین ما و اوست بهترین حکم‌کنندگان(87) گروه اشرافی از قوم او که خود را بزرگ می‌شمردند گفتند: ای شعیب البته تو را با همراهانت از شهرمان بیرون می‌کنیم یا اینکه برمی­گردید به آئین ما، شعیب گفت: آیا اگرچه ما (آئین شما را) نخواسته باشیم (88) اگر برگردیم در کیش شما پس از آنکه خدا ما را از آن نجات داده به تحقیق افتراء و دروغ بر خدا بسته‌ایم و ما را نمی­رسد که به آن برگردیم مگر خدا پروردگار ما بخواهد، پروردگار ما علمش همه چیز را فراگرفته، فقط بر خدا توکل کرده‌ایم. پروردگارا، بین ما و بین قوم ما به حق راهی بگشا که تو بهترین گشایندگانی(89) و بزرگان قوم او که کافر بودند گفتند: البته اگر از شعیب پیروی کنید محققاً در این هنگام شما از زیانکارانید (90) پس زلزله ایشان را فرا گرفت و در خانۀ خودشان از پای درآمدند (91) آنان که تکذیب شعیب کردند گویا هرگز در آنجا نبوده‌اند، آنانکه تکذیب شعیب کردند همانان زیانکار بودند(92) پس(شعیب) از آنان روی‌گردانید و گفت: ای قوم من به تحقیق پیغامهای پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما نصیحت کردم، پس چگونه افسوس خورم بر قوم کافران.(93)

**نکات:** ﴿قَدۡ جَآءَتۡكُم بَيِّنَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ﴾دلالت دارد که دلیل روشنی به توسط شعیب برای قومش بوده و اما معجزه بوده و معجزه چه بوده معلوم نیست. هر پیغمبری که مبعوث می‌شد باید از هر منکری نهی کند، خصوصاً منکری که میان قوم او متداول بوده، چون در قوم شعیب کم‌فروشی معمول بوده و لذا او از آن به خصوص نام برده.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّآ أَخَذۡنَآ أَهۡلَهَا بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمۡ يَضَّرَّعُونَ ٩٤ ثُمَّ بَدَّلۡنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلۡحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدۡ مَسَّ ءَابَآءَنَا ٱلضَّرَّآءُ وَٱلسَّرَّآءُ فَأَخَذۡنَٰهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٩٥ وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٦ أَفَأَمِنَ أَهۡلُ ٱلۡقُرَىٰٓ أَن يَأۡتِيَهُم بَأۡسُنَا بَيَٰتٗا وَهُمۡ نَآئِمُونَ ٩٧ أَوَ أَمِنَ أَهۡلُ ٱلۡقُرَىٰٓ أَن يَأۡتِيَهُم بَأۡسُنَا ضُحٗى وَهُمۡ يَلۡعَبُونَ ٩٨ أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩ أَوَ لَمۡ يَهۡدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ أَهۡلِهَآ أَن لَّوۡ نَشَآءُ أَصَبۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡۚ وَنَطۡبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ ١٠٠﴾ [الأعراف:94-100]

**ترجمه:** و ما هیچ پیامبری را در هیچ شهری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختیها و رنجها دچار ساختیم تا باشد که به زاری پردازند(94) سپس (چون توبه نکردند)تبدیل کردیم به جای بدی نیکی را (به­جای گرفتاری، رفاه جایگزین کردیم) تا (از نظر جان و مال) زیاد شدند و گفتند: به تحقیق پدران ما نیز به سختیها و خوشیها مبتلا شدند(و این عادت دنیاست و مربوط به خدا و امتحان نیست) پس ناگهان ایشان را (به عذاب) گرفتیم درحالیکه نمی­فهمیدند (95) و اگر اهل شهرها و قریه ها حقيقتاً ایمان آورده و تقوی پیشه کنند البته بگشاییم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به سبب آنچه کسب می‌کردند(96) پس آیا اهل این قریه‌ها ایمنند از اینکه عذاب ما شبانگاه برای ایشان بیاید در حالیکه خفته باشند(97) و آیا اهل قریه‌ها ایمنند از اینکه عذاب ما در چاشت ایشان را بياید در حالی که ایشان به بازی مشغولند(98) آیا پس، از مکر خدا ایمنند؟ پس جز مردمان زیانکار کسی از مکر خدا ایمن نمی‌شود (99) و آیا برای آنان که زمین را پس از هلاک اهلش به میراث می­برند، روشن نشد که اگر بخواهیم آنان را به سزای گناهشان مجازات کنیم و بر دلشان مهر می‌زنیم که ایشان شنوا نباشند.(100)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِي قَرۡيَةٖ...﴾ این است که همواره در هر زمان که خدا رسولی فرستاد برای اینکه مردم به خدا ایمان آورند و از کفر و فسق دست بردارند ایشان را به سختیها، رنجها، کم‌نعمتی و گرانی مبتلا کرده تا بیدار شوند و این اختصاص به زمان محمدص ندارد، چون کفار می‌گفتند از وقتی که محمدص مدعی نبوّت شده هزاران سختی و قحطی به ما روی کرده. جملۀ: ﴿أَوَ لَمۡ يَهۡدِ لِلَّذِينَ...﴾ فاعلِ﴿يَهۡدِ﴾جملۀ ﴿أَن لَّوۡ نَشَآءُ أَصَبۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡ﴾می‌باشد، یعنی این خواست ما که ایشان را مبتلا می‌کردیم باعث هدایت ایشان نشد و چرا نباید بشود، چون استفهام، استفهام توبیخی و   
  
تقریعی است. مقصود از ﴿فَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ﴾ گوش سر نیست بلکه گوش دل است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوش سر با جمله حیوان همدم است |  | گوش دل مخصوص نسل آدم است |
| قل تعالوا قل تعالوا گفت: رب |  | ای ستوران رمیده از ادب |
| گوش بعضی زین تعالوها کر است |  | هر ستوری را صطبلی دیگر است |

﴿تِلۡكَ ٱلۡقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآئِهَاۚ وَلَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤۡمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ مِن قَبۡلُۚ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٠١ وَمَا وَجَدۡنَا لِأَكۡثَرِهِم مِّنۡ عَهۡدٖۖ وَإِن وَجَدۡنَآ أَكۡثَرَهُمۡ لَفَٰسِقِينَ ١٠٢﴾ [الأعراف:101-102]

**ترجمه:** این قریه‌ها را بر تو از اخبارشان می‌خوانیم و به تحقیق پیامبرانشان با دلیلهای روشن به سویشان آمدند، پس آنان ایمان آورنده نبودند به آنچه که از پیش تکذیب کرده بودند، این چنین خدا مهر می‌زند بر دلهای کافران(101) و برای اکثر ایشان هیچ­ تعهّدی نیافتیم و براستی که بیشتر ایشان را نابکاران یافتیم.(102)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿...بِمَا كَذَّبُواْ مِن قَبۡلُ﴾ این است که چون قبل از آمدن انبیاء خرافاتی را پذیرفته بودند و لذا بدین واسطه پس از آمدن انبیاء به تکذیب خود باقی ماندند و یا پس از اینکه ابتداءاً به انبیاء تکذیب کردند نخواستند بطلان خود را اقرار کنند و به همان تکذیب روی تکبّر باقی ماندند، مانند زمان ما که اکثر مردم اگر بطلان عقاید خرافی خود را بفهمند باز از خرافات دست بر نمی‌دارند. مقصود از عهد پیمان فطری است که اکثراً از آن منحرف شدند.

﴿ثُمَّ بَعَثۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِم مُّوسَىٰ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَظَلَمُواْ بِهَاۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ١٠٣ وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰفِرۡعَوۡنُ إِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠٤ حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ قَدۡ جِئۡتُكُم بِبَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ فَأَرۡسِلۡ مَعِيَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٠٥ قَالَ إِن كُنتَ جِئۡتَ بِ‍َٔايَةٖ فَأۡتِ بِهَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١٠٦ فَأَلۡقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعۡبَانٞ مُّبِينٞ ١٠٧ وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيۡضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ ١٠٨ قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٞ ١٠٩ يُرِيدُ أَن يُخۡرِجَكُم مِّنۡ أَرۡضِكُمۡۖ فَمَاذَا تَأۡمُرُونَ ١١٠ قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَأَرۡسِلۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ١١١ يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٖ ١١٢﴾ [الأعراف:103-112]

**ترجمه:** سپس موسی را با آیات خودمان پس از انبیاء گذشته به سوی فرعون و کسان وی فرستادیم و ایشان به سبب آن آیات به مردم ستم کردند (هر کس ایمان به آنها می‌آورد در شکنجه می‌گذاشتند) پس بنگر چگونه بود عاقبت مفسدین(103) و موسی گفت: ای فرعون به تحقیق من رسولی از پروردگار جهانیانم(104) سزاوار است بر من که بر خدا نگویم مگر به حق، به تحقیق آوردم برای شما دلیل روشنی از پروردگارتان، پس بنی‌اسرائیل را همراه من (105) فرعون گفت: اگر معجزه‌ای داری بیاور آن­را اگر از راستگویانی(106) پس انداخت عصای خود را که ناگاه اژدهایی آشکار شد(107) و بیرون کشید دست خود را که ناگاه دست او نورانی شد برای بینندگان(108) اشراف قوم فرعون گفتند: محققاً او ساحری است دانا(109) می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند چه فرمان می‌دهید(110) گفتند: او و برادرش را مهلت ده و بفرست در شهرها جارچیان(111) که برای تو حاضر سازند هر ساحر دانایی را.(112)

**نکات:** جملۀ: ﴿فَظَلَمُواْ بِهَا﴾ را مطابق لغت ترجمه کردیم و ممکن است چنین ترجمه شود؛ پس کافر شدند به آن آیات، که ظلموا را به معنی كفَروا بگیریم اگر چه نتیجۀ دو ترجمه یکی است. حضرت موسی ابتدا دعوتش آزادی بنی‌اسرائیل از اسارت فرعونیان بود و لذا گفت: ﴿فَأَرۡسِلۡ مَعِيَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾ امّا فرعون به عنوان خیر خواهی با قوم خود حقه‌بازی می‌کرد و لذا می‌گفت: ﴿يُرِيدُ أَن يُخۡرِجَكُم مِّنۡ أَرۡضِكُمۡ﴾«موسی می‌خواهد سرزمین شما را از شما بگیرد» و مردم دنیاپرست به همین سخنان گول می‌خورند.

﴿وَجَآءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرۡعَوۡنَ قَالُوٓاْ إِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ ١١٣ قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ لَمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ١١٤ قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ نَحۡنُ ٱلۡمُلۡقِينَ ١١٥ قَالَ أَلۡقُواْۖ فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ ١١٦ ۞وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَلۡقِ عَصَاكَۖ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ ١١٧ فَوَقَعَ ٱلۡحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١١٨ فَغُلِبُواْ هُنَالِكَ وَٱنقَلَبُواْ صَٰغِرِينَ ١١٩ وَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ١٢٠ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٢١ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ١٢٢﴾ [الأعراف:113-122]

**ترجمه:** و ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا برای ما مزدی است اگر ما غلبه کردیم؟(113) فرعون گفت: آری و محققاً شما از مقربین باشید(114) گفتند: ای موسی یا تو بیفکن و یا ما بیندازیم(115) موسی گفت: بیفکنید پس چون افکندند چشمان مردم را سحر کردند و ایشان را ترسانیدند و سحر بزرگی آوردند(116) و به سوی موسی وحی کردیم که عصایت را بیفکن، پس ناگهان فرو برد (بلعید) آنچه به دروغ می‌ساختند(117) پس حق ثابت و آنچه می‌کردند باطل گشت(118) پس (فرعونیان) همانجا مغلوب شدند و به خواری برگشتند (119) وجادوگران به سجده افتادند(120) گفتند: به پرودرگار جهانیان ایمان آوردیم(121) پروردگار موسی و هارون.(122)

**نکات:** ﴿لَأَجۡرًا﴾تنوین تنکیر دارد که دلالت بر بزرگی اجر دارد، ساحران میل داشتند که خود اوّل سحر خود را به کار برند تا شاید نوبت به موسی نرسد و لذا گفتند: ﴿وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ نَحۡنُ ٱلۡمُلۡقِينَ﴾ و ضمیر فصل بعد از ضمیر مستتر آوردند ولی چون ادب کردند، حق‌تعالی برای هدایت موفّقشان کرد، جملۀ: ﴿سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ﴾ دلالت دارد که سحرشان واقعیتی نداشت و به چشم مردم چنین نمودار کردند که کار مهمی کردند به اصطلاح چشم‌بندی کردند و لذا حق‌تعالی از عمل آنان تعبیر به ﴿يَأۡفِكُونَ﴾ کرده و فرموده: ﴿تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ﴾. و ﴿ٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ﴾نیز دلالت دارد که عملشان حقیقتی نداشت ولی بر دل مردم رعب می‌افکندند که مردم خیال کنند ایشان کار مهمی کرده‌اند، مثلاً می‌گفتند: آهای بروید عقب پامال نشوید.

﴿قَالَ فِرۡعَوۡنُ ءَامَنتُم بِهِۦ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ لَكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَمَكۡرٞ مَّكَرۡتُمُوهُ فِي ٱلۡمَدِينَةِ لِتُخۡرِجُواْ مِنۡهَآ أَهۡلَهَاۖ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ١٢٣ لَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمۡ أَجۡمَعِينَ ١٢٤ قَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ١٢٥ وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّنَا لَمَّا جَآءَتۡنَاۚ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَتَوَفَّنَا مُسۡلِمِينَ ١٢٦﴾ [الأعراف: 123-126]

**ترجمه:** فرعون به ساحران گفت: پیش از آنکه به شما اذن بدهم به او ایمان آوردید، به راستی که این مکری است که شما در این شهر مرتکب شده‌اید تا اهل آنرا از آن بیرون کنید، پس به زودی خواهید دانست(123) البته البته قطع می‌کنم دستهای شما و پاهای شما را از خلاف سپس البتّه همگی شما را به دار می‌آویزم (124) گفتند: به تحقیق ما به سوی پروردگارمان برگشته‌ایم(125) و دلیل کینه‌ای که موجب انتقام باشد از ما نداری جز اینکه ما به آیات پروردگارمان زمانی که آیات برای ما آمد، ایمان آورده‌ایم. پروردگارا صبر را بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران.(126)

**نکات:** ساحران آن دشت را پر کرده بودند از چوبها، طنابها و وسائل سحر ولی یک مرتبه آن اژدهای عظیم الهی به جنبش آمد و هر چه بود بلعید و مردم پا به فرار گذاشتند به طوری که عده‌ای از وحشت و ترس مردند. مقصود از خلاف ممکن است به معنی مخالف باشد یعنی چون با من مخالفت کردید شما را به دار می‌زنم و ممکن است خلاف در قطع دست و پا باشد یعنی اگر دست راست را بریدم پای چپ را می‌برم. جملۀ: ﴿وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ...﴾ دلالت دارد که فرعون نتوانست عیبی و کار خلافی از ایشان پیدا کند جُز اینکه ایمان به خدا آورده بودند و این اگر چه در نظر فرعون گناه بود ولی در واقع بهترین ثواب می‌بود. جملۀ: ﴿وَتَوَفَّنَا مُسۡلِمِينَ﴾ دلالت دارد که دین حضرت موسی و پیروانش اسلام بوده است.

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبۡنَآءَهُمۡ وَنَسۡتَحۡيِۦ نِسَآءَهُمۡ وَإِنَّا فَوۡقَهُمۡ قَٰهِرُونَ ١٢٧ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱللَّهِ وَٱصۡبِرُوٓاْۖ إِنَّ ٱلۡأَرۡضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ١٢٨ قَالُوٓاْ أُوذِينَا مِن قَبۡلِ أَن تَأۡتِيَنَا وَمِنۢ بَعۡدِ مَا جِئۡتَنَاۚ قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُهۡلِكَ عَدُوَّكُمۡ وَيَسۡتَخۡلِفَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ ١٢٩﴾ [الأعراف:127-129]

**ترجمه:** و اشراف قوم فرعون گفتند: آيا موسی و قومش را رها می‌گذاری تا در زمين فساد كنند و تو و إله‌های تو را رها كنند ( بتهایی كه ملجأ و مقصد در حوائج بودند) گفت: به زودی می­كشيم پسران ايشان را و زنده می­گذاريم زنانشان را و محقّقاً ما بر آنها چيره‌ايم (127) موسی به قوم خود گفت: از خدا ياری بجویيد و صبر كنيد كه زمين از خداست، آنرا به هر‌كس از بندگانش بخواهد ارث می‌دهد و عاقبت برای پرهيزكاران است (128) اصحاب موسی گفتند: ما اذيت شديم قبل از آنكه نزد ما بيایی و پس از آنكه نزد ما آمدی، موسی گفت: اميد است پروردگار شما دشمن شما را هلاك كند و شما را جانشين در زمين كند تا بنگرد شما چگونه عمل می­كنيد (129).

**نکات:** جملۀ: ﴿أَتَذَرُ مُوسَىٰ....﴾دلالت دارد که اشراف قوم فرعون ترسیدند از ازدیاد قوم وپیروان موسی. جملۀ: ﴿قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِ﴾دلالت دارد که حضرت موسی پیروانی پیدا کرده بود به طوری که مجزا شده بودند از قوم فرعون. ابن عباس گفته: چون ساحران به حضرت موسی ایمان آوردند، ششصد هزار نفر به موسی ایمان آوردند. ولی باز قدرت و اکثریت ملّت با فرعون بودند([[59]](#footnote-59)). جملۀ: ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُهۡلِكَ عَدُوَّكُمۡ وَيَسۡتَخۡلِفَكُمۡ﴾، نویدی از طرف خدا بوده که موسی به قوم خود گفته: فرعونیان هلاک و شما جانشین ایشان می‌شوید. کلمۀ ﴿ءَالِهَتَكَ﴾دلالت دارد که فرعون بت‌پرست بوده و بتان متعددی داشته است. جملۀ: ﴿فَيَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ﴾ اشاره به این است که چون شما غالب و جانشین فرعونیان شدید باید مواظب باشید که مانند آنان عمل نکنید و اتّفاقا هیچ بدی نرفت که بهتر بیاید.

﴿وَلَقَدۡ أَخَذۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ بِٱلسِّنِينَ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ١٣٠ فَإِذَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَٰذِهِۦۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓۗ أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٣١ وَقَالُواْ مَهۡمَا تَأۡتِنَا بِهِۦ مِنۡ ءَايَةٖ لِّتَسۡحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ ١٣٢ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلطُّوفَانَ وَٱلۡجَرَادَ وَٱلۡقُمَّلَ وَٱلضَّفَادِعَ وَٱلدَّمَ ءَايَٰتٖ مُّفَصَّلَٰتٖ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ وَكَانُواْ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ ١٣٣ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيۡهِمُ ٱلرِّجۡزُ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَۖ لَئِن كَشَفۡتَ عَنَّا ٱلرِّجۡزَ لَنُؤۡمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرۡسِلَنَّ مَعَكَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٣٤ فَلَمَّا كَشَفۡنَا عَنۡهُمُ ٱلرِّجۡزَ إِلَىٰٓ أَجَلٍ هُم بَٰلِغُوهُ إِذَا هُمۡ يَنكُثُونَ ١٣٥﴾ [الأعراف:130-135]

**ترجمه:** و به تحقیق ما پیروان فرعون را گرفتار کردیم به قحطی سالها و نقصان میوه‌جات، باشد که ایشان پند گیرند(130) و چون نعمت و نیکی برای ایشان می­آمد می­گفتند: اینها برای خاطر ما است و اگر بدی و رنجی به ایشان می‌رسید فال بد به موسی و همراهانش می‌زدند، آگاه باش وسائل خیر و شرّشان نزد خداست ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند(131) و(به موسی) گفتند: هر آیتی برای ما بیاوری تا ما را به آن جادو کنی پس ما به تو ایمان نیاوریم(132) پس فرستادیم بر ایشان طوفان، ملخ، کنه، قورباغه‌ها و خون را، آیات جداگانه، پس سرکشی کردند و قومی گنهکار بودند(133) و چون عذاب برایشان فرود آمد گفتند: ای موسی پروردگارت را به آن عهدی که نزد تو دارد برای خاطر ما بخوان(دعا کن) که اگر عذاب را از ما برطرف کنی البته البته به تو ایمان می‌آوریم و البته با تو روانه می کنیم بنی‌اسرائیل را (و آزاد می‌گذاریم)(134) پس چون برطرف می­کردیم از ایشان عذاب را تا مدت معین که ایشان به آن می­رسیدند، ناگهان پیمان‌شکنی کردند.(135)

**نکات:** قوم فرعون به چندین بلا گرفتار شدند تا بلکه ایمان آورند بالأخره هوی و هوس مانع ایمانشان گردید:

1. به قحطی و گرانی.
2. نقص میوه‌جات.
3. طوفان.
4. ملخ.
5. کنه.
6. قورباغه.
7. خون.

پس هر دفعه که مبتلا به یکی از بلاها گرفتار می‌شدند می‌آمدند و می‌گفتند: دعا کن از خدا بخواه این بلا برطرف گردد ما ایمان می‌آوریم و چون بلا رفع می‌شد عهد خود را می‌شکستند و تفصیل آن ([[60]](#footnote-60)) چنین است که چون طوفان آمد به واسطۀ کثرت باران و آمدن سیل، آمدند که ای موسی دعا کن، چون برطرف شد باز به همان طغیان و سرکشی خود ادامه دادند، پس خدا ملخ را فرستاد که تمام حبوبات و زراعتها را حتّی درها و سقفهای خانه را خورد، باز آمدند، حضرت موسی دعا کرد باز به پیمان خود وفا نکردند، سپس کنه را فرستاد که رختخواب و لباس‌ ایشان را فرا گرفت و خون ایشان را مکید، باز به نزد موسی آمدند، دعا کرد و باز به پیمان ایمان خود وفا نکردند و گفتند: به ما ثابت شد که تو ساحری، خدا قورباغه را بر ایشان فرستاد که آب‌ها وخانه‌ها و رختخواب‌های ایشان را فرا گرفت، گفتند: این مرتبه دعا کن ای موسی ما توبه کردیم و دیگر برنمی‌گردیم از قول خودمان، باز حضرت موسی دعا کرد خدا آن­را برطرف کرد، چون ایمان نیاوردند خدای تعالی خون را برای ایشان فرستاد، آبهای ایشان مملو از خون بود([[61]](#footnote-61)) تا بیست سال این قبیل آیات را دیدند و ایمان نیاوردند تا خدا نابودشان کرد.

﴿فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّ بِأَنَّهُمۡ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ عَنۡهَا غَٰفِلِينَ ١٣٦ وَأَوۡرَثۡنَا ٱلۡقَوۡمَ ٱلَّذِينَ كَانُواْ يُسۡتَضۡعَفُونَ مَشَٰرِقَ ٱلۡأَرۡضِ وَمَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۖ وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ ٱلۡحُسۡنَىٰ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ بِمَا صَبَرُواْۖ وَدَمَّرۡنَا مَا كَانَ يَصۡنَعُ فِرۡعَوۡنُ وَقَوۡمُهُۥ وَمَا كَانُواْ يَعۡرِشُونَ ١٣٧ وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ١٣٨ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٞ مَّا هُمۡ فِيهِ وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٩ قَالَ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِيكُمۡ إِلَٰهٗا وَهُوَ فَضَّلَكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٤٠﴾ [الأعراف: 136-140]

**ترجمه:** پس، از ایشان انتقام گرفتیم و ایشان را در دریا غرق ساختیم به سبب اینکه به آیات ما تکذیب کردند و از آنها غافل بودند(136) و مشرقهای آن سزمین و مغربهای آن را که در آن برکت داده بودیم به ارث دادیم به قومی که ضعیف شمرده می‌شدند و فرمان نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل تحقّق یافت به سبب صبری که کردند. و آنچه را که فرعون و قومش(از قصرها و عمارات) ساخته بودند و آنچه داربست کرده بودند ویران کردیم (137) و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس، به قومی رسیدند که بر بتان خودشان معتکف و پابند بودند، گفتند: ای موسی برای ما الهی (ملجأی و معبودی در حوائج) قرار بده همچنانکه برای ایشان إله‌هایی هست، موسی گفت: به راستی که شما قومی نادانید(138) به راستی آنچه که این گروه (بت پرست) در آن هستند تباه و آنچه می‌کنند باطل است (139) (سپس) گفت: آیا غیر از خدا برای شما الهی بجویم و حال آنکه او شما را بر جهانیان برتری داد.(140)

**نکات:** مقصود از کلمۀ ﴿فِي ٱلۡيَمِّ﴾رود نیل است که مانند دریا است و عرب به آب زیاد دریا نیز می‌گفته، چنانچه این تقسیماتِ جغرافیایی از قبیل دریا، دریاچه، رود و غیره ظاهراً در زمان حضرت موسی نبوده بلکه بعدا تعیین و وضع گردیده است. و مقصود از ﴿مَشَٰرِقَ ٱلۡأَرۡضِ وَمَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا﴾، سرزمین مصر، فلسطین و یا فقط فلسطین است که با برکت و پر از انهار و اشجار بوده و در آنها همه ‌گونه میوه می‌روید. و مقصود از ﴿مَا كَانَ يَصۡنَعُ فِرۡعَوۡنُ وَقَوۡمُهُ...﴾ همان کاخهای اداری و بناهای رفیع و سلطنتی است. و چون مردم یهود و قوم موسی دینی تحقیقی و علمی نداشتند تا قومی را دیدند که بر بتان خود معتکفند و از بتان خود حاجت می‌طلبند و در حوائج آنها را نزد خدا وسیله می‌دانند، اینان هم خیال کردند که خوب است برای ایشان نیز الهی باشد که حوائج خود را به او عرضه کنند و لذا موسی به ایشان گفت: شما نادانید و به ایشان تغیّر کرد که منصرف شدند و گر نه مشرک می‌شدند، زیرا غیرخدا، الهی و ملجأی در حوائج نیست.

﴿وَإِذۡ أَنجَيۡنَٰكُم مِّنۡ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ يَسُومُونَكُمۡ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبۡنَآءَكُمۡ وَيَسۡتَحۡيُونَ نِسَآءَكُمۡۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَظِيمٞ ١٤١ ۞وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ وَلَا تَتَّبِعۡ سَبِيلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ١٤٢ وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗاۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٤٣ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤ وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡعِظَةٗ وَتَفۡصِيلٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ فَخُذۡهَا بِقُوَّةٖ وَأۡمُرۡ قَوۡمَكَ يَأۡخُذُواْ بِأَحۡسَنِهَاۚ سَأُوْرِيكُمۡ دَارَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ١٤٥﴾ [الأعراف:141-145]

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی را که شما را از آل فرعون که شما را به عذاب بدی عذاب می‌کردند نجات دادیم، پسران شما را می‌کشتند و زنان شما را زنده می‌گذاشتند و در این برای شما بلای بزرگی بود از پروردگارتان(141) و وعده دادیم موسی را سی‌شب و آنرا به ده شب دیگر تمام و کامل نمودیم پس وقت مقرّر پروردگارش به چهل شب تمام شد و موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاح کن و پیرو راه مفسدین مباش(142) و چون موسی برای وقت مقرر ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا خود را به من بنما که نظر کنم به تو، گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولیکن بنگر بسوی کوه پس اگر در جایش قرار گیرد به زودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگار او تجلی به کوه نمود آنرا ریزه‌ریزه کرد و موسی بیهوش افتاد، پس چون به هوش آمد گفت: منزّهی تو به سوی تو توبه کردم و من اولین مؤمنم(143) خدا گفت: ای موسی به راستی که من تو را برگزیدم بر مردم به پیامهایم و به کلامم، پس آنچه به تو دادم بگیر و از شکرگزاران باش(144) و برای او در الواح تورات نوشتیم از هر گونه پند و بیان هر چیزی، پس آنرا به تصمیم جدی بگیر و قوم خود را امر کن بگیرند نیکوتر آنرا، به زودی سرای فاسقان را به شما بنمایم.(145)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ﴾این است که: کوه به این عظمت ممکن است ذره ذره شود ولی رؤیت خدا امکان ندارد([[62]](#footnote-62)). و تجلی پروردگار به کوه، نشان دادن ذات و یا صورت نیست بلکه تجلّی امر است. و مقصود از ﴿دَارَ ٱلۡفَٰسِقِينَ﴾در دنیاست و یا در برزخ.

﴿سَأَصۡرِفُ عَنۡ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَإِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَا وَإِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلرُّشۡدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗا وَإِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلۡغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ عَنۡهَا غَٰفِلِينَ ١٤٦ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَلِقَآءِ ٱلۡأٓخِرَةِ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡۚ هَلۡ يُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٤٧﴾ [الأعراف:146-147]

**ترجمه:** به زودی کسانی راکه در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از آیات خویش منصرف می‌کنم و اگر هر آیه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه حقی را ببینند آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا راه می‌گیرند، این بسبب این است که ایشان به آیات ما تکذیب کردند و از آن غافل بودند(146) و آنان که به آیات ما و ملاقات آخرت تکذیب کردند اعمالشان تباه (و یا هدر) است، آیا جز به آنچه می‌کرده‌اند جزا داده می شوند ؟(147)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود که گمراهی مردم همه از جهت غفلت از کتاب آسمانی است و چون از آیات الهی بی‌خبرند به موهومات و راههای کج گرفتارند و چون تکبّر ورزیده و به کتاب خدا و فرمان او بی‌اعتناء شدند خدا ایشان را به گمراهی خودشان وا می‌گذارد. و معنای ﴿سَأَصۡرِفُ عَنۡ ءَايَٰتِيَ...﴾همین است که چون اعراض و تکذیب کرده سزای او خذلان الهی است که حق تعالی نعمت فهم آیات کتابش و توفیق ایمان آوردن را از او سلب می­کند.

﴿وَٱتَّخَذَ قَوۡمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِنۡ حُلِيِّهِمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٌۚ أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمۡ وَلَا يَهۡدِيهِمۡ سَبِيلًاۘ ٱتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَٰلِمِينَ ١٤٨ وَلَمَّا سُقِطَ فِيٓ أَيۡدِيهِمۡ وَرَأَوۡاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمۡ يَرۡحَمۡنَا رَبُّنَا وَيَغۡفِرۡ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ١٤٩﴾

[الأعراف:148-149]

**ترجمه:** و قوم موسی پس از رفتن او از زیورهای خودشان گوسالۀ بیجانی گرفتند (و ساختند) که صدایی داشت، آیا نمی‌دیدند که آن جسد بی‌جان با ایشان سخن نمی‌گوید و ایشان را به راهی هدایت نمی‌کند، آن را گرفتند در حالی‌که ستم کردند(148) و چون پشیمان شده و دیدند که محقّقا گمراه شده‌اند گفتند: اگر پروردگار ما ما را رحم نکند البتّه از زیاناکاران می‌باشیم. (149)

**نکات:** بنی‌اسرائیل پس از غرق ‌شدن فرعون و اتباعش زیورهایی را تصاحب کردند و سامری که مردی صنعتگر بود از آن زیورها گوساله‌ای بی‌روح ساخت ولی طوری ساخته بود كه گاهی صدایی از او صادر می‌شد. چون برگشتن موسی از طور به تأخیر افتاد او برای اینکه دکانی برای خود درست کند به بنی‌اسرائیل گفت: موسی از شما بیزار شده و نیامده ولی خدای او ـ نعوذ بالله ـ آمده و گوساله را خدای موسی خواند و خود سجده کرد. چون او به سجده افتاد تمام مردم به سجده افتادند و گوساله را سجده کردند و پس از وجد، مشغول رقص شدند و ـ نعوذ بالله ـ برای دیدن خدا رقصیدند و این کار برای جهل مردم بود به توحید حقیقی و خدای منزّه از مکان و حد وحدود را درست درک نکرده بودند یعنی دین تحقیقی نداشتند و لذا به این شرک مبتلا شدند.

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ غَضۡبَٰنَ أَسِفٗا قَالَ بِئۡسَمَا خَلَفۡتُمُونِي مِنۢ بَعۡدِيٓۖ أَعَجِلۡتُمۡ أَمۡرَ رَبِّكُمۡۖ وَأَلۡقَى ٱلۡأَلۡوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأۡسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيۡهِۚ قَالَ ٱبۡنَ أُمَّ إِنَّ ٱلۡقَوۡمَ ٱسۡتَضۡعَفُونِي وَكَادُواْ يَقۡتُلُونَنِي فَلَا تُشۡمِتۡ بِيَ ٱلۡأَعۡدَآءَ وَلَا تَجۡعَلۡنِي مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٥٠ قَالَ رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِأَخِي وَأَدۡخِلۡنَا فِي رَحۡمَتِكَۖ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١٥١﴾ [الأعراف:150-151]

**ترجمه:** و چون موسی در حال غضب و تأسف به سوی قوم خود برگشت، گفت: پس از من چه بدجانشینی برای من بودید، آیا تعجیل کردید در امر پروردگارتان و الواح را افکند وموی سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید، برادرش گفت: ای پسر مادرم به راستی که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را به شماتت من شاد مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده(150) موسی گفت: پروردگارا مرا و برادرم را بیامرز و ما را در رحمتت داخل کن و تویی رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.(151)

**نکات:** موسی چون از طور برگشت و وضع قوم خود را دید که به شرک مبتلا شده‌اند در نهایت غضب شد و تأسّف می‌خورد به طوری که الواح تورات را انداخت و موی سر برادرش را گرفت و کشید و به او تغیّر کرد که چرا ایشان را نهی نکردی؟ هارون گفت: من در اقلیّت بودم و چون با ایشان موافقت نکردم نزدیک بود مرا بکشند. در هر دوره اکثریّت با جهّال بوده و حقّه‌بازان از جهل مردم سوءاستفاده کرده و مردم را به خرافاتی به نام خدا و دین کشیده‌اند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ سَيَنَالُهُمۡ غَضَبٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَذِلَّةٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُفۡتَرِينَ ١٥٢ وَٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِهَا وَءَامَنُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٥٣ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى ٱلۡغَضَبُ أَخَذَ ٱلۡأَلۡوَاحَۖ وَفِي نُسۡخَتِهَا هُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلَّذِينَ هُمۡ لِرَبِّهِمۡ يَرۡهَبُونَ ١٥٤ وَٱخۡتَارَ مُوسَىٰ قَوۡمَهُۥ سَبۡعِينَ رَجُلٗا لِّمِيقَٰتِنَاۖ فَلَمَّآ أَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ قَالَ رَبِّ لَوۡ شِئۡتَ أَهۡلَكۡتَهُم مِّن قَبۡلُ وَإِيَّٰيَۖ أَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَّآۖ إِنۡ هِيَ إِلَّا فِتۡنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهۡدِي مَن تَشَآءُۖ أَنتَ وَلِيُّنَا فَٱغۡفِرۡ   
  
لَنَا وَٱرۡحَمۡنَاۖ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡغَٰفِرِينَ ١٥٥﴾ [الأعراف:152-155]

**ترجمه:** به راستی آنانکه گوساله را معبود خود گرفتند به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلّتی در زندگی دنیا به ایشان می‌رسد و چنین کیفر دهیم دروغ‌سازان را(152) و آنانکه کارهای بد کردند سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند براستی پروردگار تو پس از آن آمرزندۀ رحیم است.(153) و چون خشم موسی فرو نشست، الواح را برگرفت در حالی‌که در نوشته­های آن هدایت و رحمت بود برای آنان که نسبت به پروردگارشان ترسان می‌باشند(154) و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای وعده‌گاه ما برگزید، پس چون زلزله­ای ایشان را فرو گرفت گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی ایشان را و مرا از پیش هلاک کرده بودی آیا ما را به سزای آنچه سفهای ما کرده­اند، هلاک می‌کنی؟ نیست این مگر امتحان تو، هر که را خواهی به­وسیلۀ آن گمراه و هر که را خواهی به آن هدایت می‌کنی، تویی یاور و سرپرست ما، پس ما را بیامرز و ما را رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی.(155)

**نکات:** مقصود از ﴿غَضَبٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَذِلَّةٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ همین است که به غضب خدا و ذلّت و در بدری و اخراج از بلدشان مبتلا شدند. و جملۀ: ﴿ثُمَّ تَابُوا﴾ دلالت دارد که عده‌ای پس از گوساله‌پرستی فوری توبه کرده بودند و مشمول رحمت خدا شدند. ﴿وَٱخۡتَارَ مُوسَىٰ﴾ تا آخر دلالت دارد که حضرت موسی هفتاد نفر از میان قوم خود انتخاب کرد برای اینکه با او به طور بروند و کلام خدا را بشنوند و چون به طور آمدند و سخن خدا را شنیدند خواستار رؤیت خدا شدند و گفتند: ﴿لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ﴾، «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم». پس صاعقه آمد و ایشان هلاک شدند و موسی افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد زبان به تضرع و زاری گشود و از سفاهت قوم خود نالید.

﴿وَٱكۡتُبۡ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِنَّا هُدۡنَآ إِلَيۡكَۚ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنۡ أَشَآءُۖ وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ فَسَأَكۡتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِ‍َٔايَٰتِنَا يُؤۡمِنُونَ ١٥٦ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٥٧﴾ [الأعراف:156-157]

**ترجمه:** و بنویس برای ما (یعنی مقدر کن) در این دنیا نیکی (عافیت و زندگی پاکیزه) و در   
  
آخرت نیکی، به راستی که ما هدایت شدیم به سوی تو، خدا گفت: عذابم را به هر‌کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته، پس به زودی آن را مقرر می‌دارم برای آنان که پرهیزکاری می­کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند(156) آنان که پیروی می‌کنند از این رسول و پیامبر درس­ ناخوانده­ای که (وصف) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می­یابند که ایشان را به کار خوب امر و از منکر نهی می‌کند و حلال می‌کند بر ایشان پاکیزه‌ها را و حرام می‌گرداند بر ایشان خبائث را و برمی‌دارد از ایشان بار سنگین و بندهایی که بر ایشان بود، پس آنانکه به او ایمان آورند و تأییدش کنند و یاریش نمایند و نوری را که به او نازل شده پیروی کنند همانانند رستگاران.(157)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖ﴾ چون دلالت دارد بر اینکه رحمت حق هر چیزی را فرا گرفته ممکن است اشرار و کفار به این جمله مغرور شوند لذا پس از آن فرموده: ﴿فَسَأَكۡتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...﴾یعنی این رحمت واسعه به همین زودی محدود می‌شود و اختصاص داده می‌شود به متّقین و فقط برای ایشان حتمی است طبق وعدۀ إلهی و برای دیگران چون حتمی نیست باید مغرور نگردند. مقصود از جملۀ ﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾، همان تکالیف شاقّه‌‌ای بود که بر دوش مردم سنگین می‌باشد و آخوندهای یهود برای ایشان وضع کرده بودند مانند سوزانیدن غنایم و تحریم کسب در روز شنبه([[63]](#footnote-63)) و مانند اینها ومراد از اغلال همان بند و زنجیرهای عادات و آداب و قیودی است که فعلاً نیز مانند آنها در میان مسلمین زیاد است، هر‌کس بمیرد چه قیود سختی برای او گذاشته‌اند از ایام ثلاثه، هفته، چله، سال، دادن وجوه شرعیه از قبیل خمس و سهم امام که در اصل شرع نبوده و به آن اضافه کرده‌اند و بار سنگین شده و مانند آنکه هر‌کس بخواهد دو رکعت نماز بخواند باید چند هزار مسئله را فراگیرد وهکذا....

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨ وَمِن قَوۡمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ ١٥٩﴾

[الأعراف:158-159]

**ترجمه:** بگو: آهای مردم، به راستی که من رسول خدا به سوی همۀ شما هستم، آن خدایی

که ملک و سلطنت آسمانها و زمین برای اوست، الهی (ملجأ حوائج) جُز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس ایمان آورید به خدا و رسول او، آن پیامبر درس­نخوانده­ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد و او را پیروی کنید تا باشد هدایت یابید(158) و از قوم موسی جماعتی هستند که به راه حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می­نمایند.(159)

**نکات:** ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ دلالت دارد که محمدص مبعوث به تمام مردم است و مخاطب خدا مردمند و خطاب حق قابل فهم است و مقصود از جملۀ: ﴿...يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ﴾، ایمان رسول خداص است به فرمانهای الهی که در کتب آسمانی می‌باشد و اگر چه از پیامبران قبل از خودش باشد.

﴿وَقَطَّعۡنَٰهُمُ ٱثۡنَتَيۡ عَشۡرَةَ أَسۡبَاطًا أُمَمٗاۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ إِذِ ٱسۡتَسۡقَىٰهُ قَوۡمُهُۥٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡحَجَرَۖ فَٱنۢبَجَسَتۡ مِنۡهُ ٱثۡنَتَا عَشۡرَةَ عَيۡنٗاۖ قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٖ مَّشۡرَبَهُمۡۚ وَظَلَّلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلۡغَمَٰمَ وَأَنزَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰۖ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ١٦٠ وَإِذۡ قِيلَ لَهُمُ ٱسۡكُنُواْ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةَ وَكُلُواْ مِنۡهَا حَيۡثُ شِئۡتُمۡ وَقُولُواْ حِطَّةٞ وَٱدۡخُلُواْ ٱلۡبَابَ سُجَّدٗا نَّغۡفِرۡ لَكُمۡ خَطِيٓـَٰٔتِكُمۡۚ سَنَزِيدُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٦١﴾ [الأعراف:160-161]

**ترجمه:** و امت موسی را به دوازده قبیله و گروه تقسیم کردیم و و حی نمودیم به موسی آنگاه که قوم او از او آب خواستند که عصایت را به سنگ بزن، (چون زد) پس دوازده چشمه از آن جاری شد که هر دستۀ مردم محل آبخور خود را دانستند و ابر را بر ایشان سایبان کردیم و مَن و سلوی را بر ایشان نازل نمودیم، بخورید از طیبات آنچه شما را روزی دادیم. و ما ستم نکردیم ولیکن ایشان به خود ستم می‌کردند(160) و چون به ایشان گفته شد در این قریه ساکن شوید و هرچه از آن خواستید بخورید و بگویید خدایا گناهانمان را بریز و به دروازۀ شهر درحال فروتنی درآیید، ما برای شما گناهانتان را می­آمرزیم و به زودی پاداش نیکوکاران را زیاد می‌کنیم.(161)

**نکات:** سبط به معنی نواده است از اولاد یعقوب دوازده جماعت به وجود آمد از نواده‌های او که هر یک امّتی بزرگ شدند و این جماعات در بیابان از موسی آب خواستند، خدا به او خطاب کرد عصای خود را به سنگ معیّنی بزن، آن جناب عصای خود را به سنگی زد و از آن دوازده چشم جوشید که هر یک از اسباط از چشمه‌ای آب برمی‌داشتند. و حق‌تعالی در آن بیابان به توسط ابر بر آنان سایه افکند و منّ و سلوی بر ایشان نازل نمود (که مرغ بریان و ترنجبین باشد) و خطاب رسید که باید هنگام ورود به شهر به حال فروتنی وارد شوید و بگویید خدایا گناه ما را بریز ولی بنی‌اسرائیل با این همه الطاف الهی سرکشی کردند و آن کلماتی را که امر شده بودند هنگام ورود بگویند تغییر دادند و در عوض حطّه (گناه ما را بریز) بطور مسخره حنطه (گندم) می‌گفتند.

﴿فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ قَوۡلًا غَيۡرَ ٱلَّذِي قِيلَ لَهُمۡ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِجۡزٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَظۡلِمُونَ ١٦٢ وَسۡ‍َٔلۡهُمۡ عَنِ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِي كَانَتۡ حَاضِرَةَ ٱلۡبَحۡرِ إِذۡ يَعۡدُونَ فِي ٱلسَّبۡتِ إِذۡ تَأۡتِيهِمۡ حِيتَانُهُمۡ يَوۡمَ سَبۡتِهِمۡ شُرَّعٗا وَيَوۡمَ لَا يَسۡبِتُونَ لَا تَأۡتِيهِمۡۚ كَذَٰلِكَ نَبۡلُوهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ١٦٣ وَإِذۡ قَالَتۡ أُمَّةٞ مِّنۡهُمۡ لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ أَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗاۖ قَالُواْ مَعۡذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ١٦٤ فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦٓ أَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذۡنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابِۢ بَ‍ِٔيسِۢ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ١٦٥ فَلَمَّا عَتَوۡاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنۡهُ قُلۡنَا لَهُمۡ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِ‍ِٔينَ ١٦٦﴾ [الأعراف:162-166]

**ترجمه:** پس کسانی از آنان که ستم کردند، گفتار را به غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند، پس عذابی از آسمان بر ایشان نازل کردیم به سبب آنچه ستم می‌کردند(162) و سؤال کن ایشان را از آن قریه‌ای که کنار دریا بود هنگامی­که در شنبه تجاوز می­کردند، آنگاه که ماهیان ایشان روز شنبۀ ایشان برای ایشان به ­طور آشکار و زیاد می‌آمدند و روزی که شنبه نبود نمی‌آمدند، این چنین ایشان را به­سبب اینکه نافرمانی می‌کردند می­آزمودیم (163) و چون جماعتی از ایشان گفتند: چرا موعظه می‌کنید قومی را که خدا هلاکشان کند و یا عذابشان کند به عذاب سختی، گفتند: برای اینکه ما را نزد پروردگارتان عذری باشد و شاید ایشان پرهیز کنند(164) پس چون فراموش کردند آنچه را به آن تذکر داده شد بودند، آنان را که از بدی نهی می ‌کردند نجات دادیم و آنان را که ستم کردند به عذاب سختی بگرفتیم به سبب آنچه نافرمانی می‌کردند(165) پس چون درمورد آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند به ایشان گفتیم بوزینگان دور از رحمت باشید.(166)

**نکات:** عده‌ای از بنی‌اسرائیل معروفند به اصحاب سبت که ایشان نزدیک دریا منزل داشتند و کار ایشان ماهیگیری بود و ماهی‌فروش بودند. دستور دینشان این بود که روز شنبه تعطیل کنند و به عبادت مشغول شوند، اتفاقاً روزهای شنبه ماهی بیشتر می‌آمد، از آنجائیکه خدا می‌خواست ایشان را امتحان کند، ماهیان لب دریا جمع می‌شدند و ایشان نتوانستند صرفنظر کنند و بدنبال امر خدا بروند، آمدند حیله‌ای کردند و نزدیک دریا گودالها کنده به طوریکه آب دریا به آن گودالها جاری شود و روز شنبه ماهیان دریا بسوی گودالها بروند و سپس راه ماهیها را به توسط بته و هیزم قطع می‌کردند که ماهیان در گودالها بمانند تا اینکه روز یک شنبه صید کنند و در جواب خدا بگویند ما روز شنبه ماهی صید نکردیم، حق‌تعالی ایشان را به صورت بوزینه مسخ نمود و قبل از اینکه مسخ شوند عده‌ای از اهل ایمان، ایشان را از این حیله نهی کردند و عدۀ دیگر ساکت بودند و می‌گفتند: ایشان را نهی نکنید که فائده ندارد و خدا ایشان را عذاب خواهد کرد. حق‌تعالی فقط عدۀ ناهین از منکر را نجات داد و باقی را عذاب نمود. پس مؤمن در مقابل منکرات نباید ساکت شود و یا اگر کسی نهی از منکر نمود او را مأیوس کند که مثلاً بگوید نهی شما چه فایده دارد و یا بگوید چون مردم گوش نمی‌دهند خود را خسته مکن و از این قبیل سخنان یأس آور: که در این صورت با مجرمین شرکت کرده و با آنان محشور و معذّب خواهد شد.

﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبۡعَثَنَّ عَلَيۡهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَن يَسُومُهُمۡ سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِۗ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ ٱلۡعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٦٧ وَقَطَّعۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُمَمٗاۖ مِّنۡهُمُ ٱلصَّٰلِحُونَ وَمِنۡهُمۡ دُونَ ذَٰلِكَۖ وَبَلَوۡنَٰهُم بِٱلۡحَسَنَٰتِ وَٱلسَّيِّ‍َٔاتِ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ١٦٨ فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٞ وَرِثُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَأۡخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا ٱلۡأَدۡنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغۡفَرُ لَنَا وَإِن يَأۡتِهِمۡ عَرَضٞ مِّثۡلُهُۥ يَأۡخُذُوهُۚ أَلَمۡ يُؤۡخَذۡ عَلَيۡهِم مِّيثَٰقُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن لَّا يَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ وَدَرَسُواْ مَا فِيهِۗ وَٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٦٩﴾

[الأعراف:167-169]

**ترجمه:** و یادآور آنگاه که پروردگارت اعلان کرد که تا روز قیامت کسی را بر ایشان برانگیزد که ایشان ­را به ­عذاب بدی عذاب کند، به درستی که پروردگارت سریع‌العقاب و به راستی که او آمرزندۀ رحیم است(167) و ایشان را در زمین به ورت گروه‌ گروه پراکندیم، بعضی از ایشان شایستگان و بعضی از ایشان غیر این می‌باشند. و آزمایش کردیم ایشان را به نعمتها و بلاها(یا به کارهای خوب و بد) تا باشد ایشان بازگردند(168) پس جانشین ایشان شد بعد از ایشان جانشینانی بد که وارث کتاب الهی شدند، متاع این دنیا را ‌گیرند و ‌گویند به زودی آمرزیده خواهیم شد و حال آنکه اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد آنرا نیز می‌گیرند ( یعنی عادت کرده‌اند به خوردن مال دنیا). آیا در کتاب آسمانی از آنان پیمان گرفته نشد که بر خدا جز حق نگویند و حال آنکه آنچه در آن کتاب بود خوانده بودند. و سرای آخرت برای آنانکه پرهیزکاری ­کنند بهتر است، آیا نمی‌اندیشید.(169)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَيَبۡعَثَنَّ عَلَيۡهِمۡ...﴾ این است که کسی را بر ایشان مسلط کند که تا قیامت ایشان را شکنجه کنند چنانکه مجوس را خدا مسلط بر یهود کرد که از ایشان جزیه می‌گرفتند و پس از مجوس مسلمین از ایشان جزیه می‌گرفتند. و ممکن است مقصود بخت‌النّصر و سایر سلاطین مانند: هیتلر باشد که همواره بر یهود مسلط بوده‌اند و تا قیامت چنین خواهد شد. جملۀ ﴿وَقَطَّعۡنَٰهُمۡ...﴾ دلالت دارد که یهود همواره پراکنده بودند در اطراف جهان و در هر گوشه‌ای عدّه‌ای از دیگران جدا بوده‌اند. و مقصود از ﴿يَأۡخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا ٱلۡأَدۡنَىٰ﴾گرفتن رشوه است که از مردم می‌گرفتند و احکام تورات را عوض می‌کردند و به ناحق به خدا دروغ می‌بستند. و کلمۀ ﴿ٱلۡأَدۡنَىٰ﴾مشتق از دنی و پست می‌باشد چون متاع دنیا بی ‌وفا و پست می‌باشد. شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چونکه دنیا مؤنَّثِ أدنی است |  | هر که أدنی است طالب دنیا است |

﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠ ۞وَإِذۡ نَتَقۡنَا ٱلۡجَبَلَ فَوۡقَهُمۡ كَأَنَّهُۥ ظُلَّةٞ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُۥ وَاقِعُۢ بِهِمۡ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧١﴾ [الأعراف:170-171]

**ترجمه:** و آنانکه به کتاب خدا چنگ می‌زنند و نماز را برپا دارند به راستی که ما ضایع نمی‌کنیم پاداش اصلاح کنندگان را (170) و چون کوه را بالای سر ایشان گویا سایبانی بالا بردیم و گمان کردند که بر ایشان خواهد افتاد، (و به ایشان) گفتیم آنچه شما را داده‌ایم به جدیت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید، باشد شما پرهیزکار شوید.(171)

**نکات:** جملۀ: ﴿يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ﴾دلالت دارد که تمسّک به کتاب الهی موجب اصلاح هر امتی است. جملۀ: ﴿وَٱذۡكُرُواْ مَا فِيهِ﴾دلالت دارد که هر امّتی باید آنچه در کتاب آسمانی ایشان می‌باشد به ذهن خود بسپرند و از یاد مبرند، جایی‌که تمسّک به تورات و تذکّر مطالب آن موجب اصلاح و تقوی باشد تمسک به قرآن و یاد گرفتن مطالب آن به طریق اولی موجب نجات و رستگاری است.

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ١٧٣﴾

[الأعراف:172-173]

**ترجمه:** و چون پروردگارت از اصلاب بنی‌آدم ذریۀ ایشان را بیرون آورد و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهیم، تا مبادا روز قیامت بگویید که ما از این ربوبیت غافل بودیم(172) و یا بگویید همانا پدران ما از پیش شرک آوردند و ما ذریۀ پس از ایشان بودیم آیا که ما را هلاک می‌کنی به آنچه اهل باطل کردند؟(173)

**نکات:** بعضی از نادانان این آیه را دلیل بر ثبوت عالم ذر و یا به قول شعرای جبریّه عالم ﴿أَلَسۡتُ﴾ گرفته‌اند، در صورتی که این آیه دلالتی بر مطلب ایشان ندارد و صریح است بر خلاف ایشان. اینان چون دلیلی بر مطلب خود نداشته‌اند خواسته‌اند به توسّط این آیه مطلب موهوم خود را با مدرک نشان دهند، زیرا ایشان می‌گویند عالم ذر همان اجتماع ذرّات نطفه‌هاست در پشت حضرت آدم که خدا از آن ذرات پیمان به یگانگی خود گرفته([[64]](#footnote-64)).

باید گفت: پیمان از ذرات بی‌شعور معنی ندارد، انسان تا به حد رشد و تکلیف نرسد پیمان با او اعتبار ندارد. ثانیاً: پیمانی­که احدی آن را یاد ندارد اعتباری به آن نیست. ثالثاً: عبارت آیه، اجتماع ذرات در پشت آدم را نمی‌رساند زیرا خدای‌تعالی فرموده: ﴿إِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ﴾و بر ذرات صدق بنی‌آدم نمی‌کند و دیگر فرموده: ﴿مِن ظُهُورِهِمۡ﴾و اگر پشت آدم مقصود بود باید بگويد من ظهره زیرا آدم مفرد است و یک پشت دارد، بلکه مقصود از اصلاب بنی‌آدم است نه صلب آدم و ضمیر ﴿ظُهُورِهِمۡ﴾ برمی‌گردد به **بنی‌آدم** و این آیۀ ﴿وَأَشۡهَدَهُمۡ﴾تمثیل معقول است به محسوس، یعنی خدای تعالی با نصب دلیل و دادن عقل و وجدان از بنی‌آدم در حالی‌که صدق بنی‌آدم بر ایشان بکند و مصداق بنی‌آدم بشوند و عاقل گردند پیمان فطری و عقلی بسته است و عقل و وجدان ایشان را بر خودشان گواه گرفته که هر مخلوقی خالق دارد و هر اختراعی مخترعی دارد و هر نقشۀ علمی نقّاشی دارد و تمام عقول بر این گواهی می‌دهد. و مقصود از ﴿ظُهُورِهِمۡ﴾ از «أصلابهم» می‌باشد و خدا از این عهد و پیمان در چند جای دیگر قرآن یادآوری کرده و یکجا فرموده: ﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٦٠ وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ٦١ وَلَقَدۡ أَضَلَّ مِنكُمۡ جِبِلّٗا كَثِيرًاۖ أَفَلَمۡ تَكُونُواْ تَعۡقِلُونَ ٦٢([[65]](#footnote-65)) [يس60-62] که این از خطاب های خدا به عقلاست و لذا فرموده: ﴿أَفَلَمۡ تَكُونُواْ تَعۡقِلُونَ﴾، پس در حال عقل پیمان بسته شده نه در حال جمادیّت ذرّات.

﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ١٧٤ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱلَّذِيٓ ءَاتَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنۡهَا فَأَتۡبَعَهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ ١٧٥ وَلَوۡ شِئۡنَالَرَفَعۡنَٰهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُۥٓ أَخۡلَدَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُۚ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلۡكَلۡبِ إِن تَحۡمِلۡ عَلَيۡهِ يَلۡهَثۡ أَوۡ تَتۡرُكۡهُ يَلۡهَثۚ ذَّٰلِكَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَاۚ فَٱقۡصُصِ ٱلۡقَصَصَ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ١٧٦ سَآءَ مَثَلًا ٱلۡقَوۡمُ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَأَنفُسَهُمۡ كَانُواْ يَظۡلِمُونَ ١٧٧﴾ [الأعراف:174-177]

**ترجمه:** و این چنین آیات را روشن و به طور تفصیل بیان می‌کنیم که شاید ایشان بازگردند(174) و بخوان بر ایشان خبر آن کسی را که آیات خود را به او دادیم پس، از آن آیات جدا شد و سرپیچی کرد پس شیطان او را به دنبال خود برد و او از گمراهان شد (175) و اگر می‌خواستیم به آن آیات او را به مقام بالا می‌بردیم ولیکن او به سوی زمین دل‌ بست و هوای نفس خود را پیروی کرد که مَثَل او مانند مَثَل سگ شد اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و یا او را رها کنی زبان از دهان در آرد، این است مثل آنانکه به آیات ما تکذیب کردند، پس این قصه‌ها را بر ایشان بخوان شاید که ایشان فکر کنند(176) بد است مثل آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند و به جان خود ستم می‌کردند.(177)

**نکات:** سه آیۀ اخیر راجع به «**بلعم باعور»** و کسانی است که مانند او عالم باشند به امور دین ولی به توسّط میل به دنیا و هوی و هوس از آیات خدا صرف نظر کنند و ملازم دنیا گردند. حق‌تعالی مَثَل ایشان را به سگ لاهث زده که متملّق‌ترین سگهاست و عادت کرده که زبان خود را از دهان خارج کند چه در حال عطش و چه در حال سیرابی، اما حیوانات دیگر اگر تشنه شوند زبان را خارج و به دور دهان می‌‌گردانند. و وجه شَبَه عالم بی‌عمل به سگ لاهث از چند جهت است: **اول:** از جهت تملق که عالم بی‌عمل از هر‌کس و ناکسی تملّق می‌گوید برای ربودن از دنیای او. **دوم:** از جهت حرکت زبان، عالم بی‌عمل متصل بیانات علمی دارد برای جلب توجه دیگران و عادت دارد که هر کجا دم از دانش خود بزند چه سیر باشد و چه گرسنه مانند سگ لاهث که در حال عطش و غیر عطش عادت کرده به زبان حرکت‌دادن([[66]](#footnote-66)). **سوم:** از جهت لفت و لیس که همواره به فکر لیسیدن شیرینی دنیا است از مردم پست. به هرحال هوا‌‌پرستان که به دین و هدایت پشت کرده آیات الهی را عملا تکذیب وجیفۀ دنیا را هدف قرار داده‌اند خوی حیوانیّت دارند و لو به مقاماتی در علم هم برسند خوی حیوانیت را ترک نمی‌کنند و در هر دو حال به خاطر دنیا و هواهای خود عوعو می‌کنند. حکایت شده که طفلی به معلمش گفت: خوابی دیده‌ام بیان کنم؟ گفت: بگو، گفت: دیشب خواب دیدم که بدن من غرق نجاست است و بدن شما غرق عسل است، معلم گفت: خوب خوابی است، گفت: صبر کنید بقیۀ خواب را عرض کنم، گفت: بگو، گفت: شما بدن مرا می‌لیسیدید و من از عسل شما می لیسیدم. معلّم عصبانی شد. و در واقع این خواب او واقعیت دارد زیرا متعلم از عسلی که شفاء است یعنی علم معلم استفاده می‌کند ولی معلم از مال دنیای او که به منزلۀ نجاست است بهره می‌برد.

گویند: **بلعم**، عالمی بود عابد، ساکن شهر شام، چون سلطان شهر شام مطلع شد که موسی به جانب شام برای فتح شام می‌آید و فهمید در مقابل موسی که پیغمبر خداست نمی‌توان قد علم کرد، آمد متوسّل به بلعم شد که دعا کند علیه موسی و عدم توفیق او، او نپذیرفت. سلطان شام رشوه‌ای برای او و رشوه‌ای برای عیال او فرستاد تا که او را وادار کند به نفرین بر موسی. به هر‌حال بلعم گول مال و عیال را خورد و به دنیا مایل شد و علیه موسی دعا کرد و زبان خود را مانند سگ از دهان خارج ساخت و اگر خدا می‌خواست او را به واسطۀ علمش بالا می‌برد ولیکن چون به دنیا میل کرد خدا او را واگذاشت.

﴿مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِيۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٧٨ وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾

[الأعراف:178-179]

**ترجمه:** هرکس را خدا هدایت کند او راه یافته و طالب هدایت است و هر‌کس را گمراه کند پس ایشان همان زیانکارانند(178) و به تحقیق بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم برای آنان دلهایی است که به آن نمی‌فهمند و برای ایشان دیده‌هایی است که به آن نمی‌بینند و برای ایشان گوشهایی است که به آن نمی‌شنوند، ایشان مانند چهارپایانند بلکه ایشان گمراه‌ترند، ایشان همان غافلانند.(179)

**نکات:** خدا هیچکس را بی‌جهت گمراه نمی‌کند بلکه هر‌کس خود گمراهی را انتخاب کند خدا او را به گمراهی خودش واگذارد، چنانکه کلمۀ ﴿ٱلۡمُهۡتَدِي﴾ در آیه دلالت دارد، زیرا ﴿ٱلۡمُهۡتَدِي﴾ به معنی طالب هدایت است و هر‌کس طالب هدایت باشد خدا از هدایت او دریغ ندارد. و اینکه فرموده: ﴿ٱلۡمُهۡتَدِي﴾ «برای دوزخ آفریدیم» چون خدا دانسته که اکثر جن و انسان از حق اعراض و به هوی و هوس می‌روند و لذا اهل دوزخ می‌شوند و با این حال خلقشان کرده پس برای همان هدف خودشان خلقشان کرده و گر نه حق‌تعالی تمام را برای عبادت و سعادت آفریده چنانکه فرموده: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾([[67]](#footnote-67)) [الذاريات: 56].

﴿١٧٩ وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠ وَمِمَّنۡ خَلَقۡنَآ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ ١٨١ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ ١٨٢ وَأُمۡلِي لَهُمۡۚ إِنَّ كَيۡدِي مَتِينٌ ١٨٣ أَوَلَمۡ يَتَفَكَّرُواْۗ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا نَذِيرٞ مُّبِينٌ ١٨٤﴾ [الأعراف:180-184]

**ترجمه:** و برای خداست نامهای نيک پس خدا را به آن نامها بخوانيد و رها كنيد آنان را كه در اسماء او انحراف می جويند به زودی جزاء داده شوند به آنچه می كرده‌اند (180) و بعضی از كسانی را كه خلق كرديم گروهی هستند كه به حق هدايت می­­كنند و به او توجه می­كنند (181) و آنان كه آیات ما را تكذيب كردند، به تدريج هلاكشان می­كنيم از آنجا كه ندانند (182) و ايشان را مهلت می­دهم زيرا كيد من متين است (183) آيا فكر نكردند كه همنشين ايشان (محمد ص) جنون ندارد، نيست او مگر ترساننده آشكار (184).

**نکات:** یکی از مشرکین شنید که یک نفر مسلمان می‌گوید: یا الله و یا رحمن، او گفت: این مسلمان را بنگرید دو خدا دارد، خدای تعالی در جواب او فرموده([[68]](#footnote-68)): این الله و رحمن و سایر اسمای خدای­تعالی نامهای یک ذات است که باید آن خدای یکتا را به این اسماء خواند. یعنی اگر چه الفاظ متعدد است ولی معنی یکی است، باید معنی را خواند به توسط این اسماء. و الحاد در اسماءِ خدا این است که اسماء خاصّۀ او را به غیر او اطلاق کنی و یا نامهایی که لائق ذات خدا نیست بر آن ذات بگویی و لذا اسمای خدای‌تعالی توقیفی است، یعنی تا از وحی وارد نشود نامی بر او اطلاق نگردد و متوقّف بر وحی است. مقصود از استدراج و املاء این است که خدا همه گونه نعمت می‌دهد و قدرت و صحّت و سایر چیزهایی که موجب غفلت از حق و توجه به دنیاست به بنده عطاء می‌کند و بنده به­ جای شکر، با کفران و گناه عذاب خود را زیاد می‌کند و خدا هم او را مهلت می‌دهد و این کید الهی است زیرا به ظاهر احسان است.

﴿أَوَلَمۡ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ وَأَنۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَدِ ٱقۡتَرَبَ أَجَلُهُمۡۖ فَبِأَيِّ حَدِيثِۢ بَعۡدَهُۥ يُؤۡمِنُونَ ١٨٥ مَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُۥۚ وَيَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٨٦ يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّيۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَۚ ثَقُلَتۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا تَأۡتِيكُمۡ إِلَّا بَغۡتَةٗۗ يَسۡ‍َٔلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنۡهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ١٨٧﴾ [الأعراف:185-187]

**ترجمه:** آیا نظر نکردند در فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه خدا خلق کرده از هر موجودی و در اینکه شاید اجل آنان نزدیک شده باشد، پس به کدام حدیثی پس از قرآن ایمان می‌آورند(185) هر که را خدا گمراه کند او را راهنمایی نیست و رها می‌کند ایشان را در طغیانشان سرگردان باشند(186) از تو دربارۀ ساعت قیامت سؤال می‌کنند که چه وقت وقوع آن است؟ بگو علم آن فقط نزد پروردگار است، آشکار نمی­کند آن را به وقتش جُز او، سنگین است وقوع آن در آسمانها وزمین، نیاید شما را مگر ناگهانی، از تو می‌پرسند گویا تو از آن جستجو کرده و مطّلعی، بگو علم آن فقط نزد خداست ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.(187)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَيَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ﴾دلالت دارد که گمرا‌ه‌کردن خدا به این معناست که بنده خود سرکش می‌شود و راه طغیان را پیش می‌گیرد و خدا او را به همان طغیانش رها می‌کند.

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨﴾ [الأعراف:188]

**ترجمه:** بگو مالک نیستم برای خودم نفعی و نه ضرری را مگر آنچه خدا خواسته و اگر می‌دانستم غیب را هر آینه خیر بسیاری می‌اندوختم و بدی به من نمی‌رسید، نیستم من جز ترساننده و بشارت‌دهنده برای قومی که ایمان بیاورند. (188)

**نکات:** از این آیه و آیۀ قبل که تذکّر داد علم ساعت قیامت را ندارم معلوم می‌شود حدیث «إنا نَعْلَمُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا یَكُون وَمَا هُوَ كَائِنٌ» دروغ است. ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي...﴾ دلالت دارد که من چنان بندۀ ضعیفی هستم که اختیار نفع و ضرر خود را ندارم و مالک آن نیستم مگر آنچه که خدا بخواهد نفعی به من برسد و ضرری از من دفع شود و اگر علم غیب داشتم از ضررهای بعدی اجتناب می‌کردم و یک روز غالب و یک روز مغلوب نمی‌شدم و در معاملات خود مغبون نمی‌شدم و هر‌چه نفع داشت می‌خریدم و ذخیره می‌کردم. حال با این آیات روشن عده‌ای بی‌خبر از دین، فرزندان این پیغمبر را عالم به غیب می‌دانند، نعوذ بالله.

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَجَعَلَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا لِيَسۡكُنَ إِلَيۡهَاۖ فَلَمَّا تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتۡ حَمۡلًا خَفِيفٗا فَمَرَّتۡ بِهِۦۖ فَلَمَّآ أَثۡقَلَت دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٨٩ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٩٠ أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ١٩١ وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ لَهُمۡ نَصۡرٗا وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ١٩٢ وَإِن تَدۡعُوهُمۡ إِلَى ٱلۡهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمۡۚ سَوَآءٌ عَلَيۡكُمۡ أَدَعَوۡتُمُوهُمۡ أَمۡ أَنتُمۡ صَٰمِتُونَ ١٩٣﴾ [الأعراف:189-193]

**ترجمه:** و او آن خدایی است که شما را از یک نفس آفرید و جفت او را از (جنس) او قرار داد تا به او آرام و انس گیرد، پس چون با او آمیزش کرد، باری سبک برداشت و (مدّتی) با آن بار مستمر بود، پس چون سنگین ­بار شد هر دو پروردگارشان را خواندند که اگر فرزند صالحی به ما بدهی البته از شکرگزاران خواهیم بود(189) پس چون خداوند به ایشان فرزند صالحی داد برای او شریکانی در آنچه به ایشان داده قرار دادند، پس خدا برتر است از آنچه شریک او می‌گردانند(190) آیا شریک می‌کنند آنچه را که چیزی خلق نمی‌کنند و آنان خود مخلوقند(191) و نمی­توانند ایشان را یاری کنند و نه خودشان را یاری می‌کنند(192) و اگر ایشان را به هدایت دعوت کنید بدنبال شما نیایند، مساوی است بر شما چه بخوانید ایشان را و چه ساکت باشید.(193)

**نکات:** آیه و جملۀ: ﴿خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ با حضرت آدم تطبیق نمی‌شود و این آیه خطاب به مشرکین قریش است. البتّه نوعی است زیرا هر طائفه­ای را خدا از نفس واحده آفریده و با آل قصی نیز تطبیق می‌شود که قصی زن قرشی گرفت و آن دو از خدا فرزند صالحی خواستند و خدا به ایشان فرزندانی داد و آنان در عوض نام عبدالله، نام عبدمناف، عبدالعزی، عبدالدار و عبد قصی بر اولاد خود گذاشتند و فرزندان خود را بندگان بتها خوانده و بتها را شریک خدا قرار دادند. در صورتی که آن بتان نه کسی را یاری می‌کنند و نه خود را یاورند و اگر آنها را بخوانی نمی‌شنوند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤ أَلَهُمۡ أَرۡجُلٞ يَمۡشُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ أَيۡدٖ يَبۡطِشُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ أَعۡيُنٞ يُبۡصِرُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۗ قُلِ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ ١٩٥ إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩٦ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ١٩٧﴾ [الأعراف:194-197]

**ترجمه:** به راستی کسانی را که به جُز خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شمایند پس بخوانيدشان تا به شما جواب دهند اگر راستگو می‌باشید (194) آیا برای ایشان قدمهایی است که به آن راه روند و یا برای ایشان دستهایی است که با آن حمله کنند و یا برای ایشان دیدگانی است که با آن ببینند و یا برای ایشان گوشهایی است که به آن بشنوند؟ بگو بخوانید شریکان خود را سپس مکر کنید با من و مهلتم ندهید(195) بدرستی که ولی من آن خدایی است که نازل کرده این کتاب را و او متولی امور صالحین است(196) و آنان را که می‌خوانید غیر او نتوانند شما را یاری کنند و نه خودشان را یاری می‌کنند.(197)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که خواندن غیرخدا جائز نیست و در واقع شرک است و حتّی انبیاء و اولیاء را نباید خواند زیرا آنان مصداق ﴿عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡ﴾ می‌باشند و خصوصاً چون از دنیا رفته‌اند در دنیا نیستند و خواندن ایشان لغو است زیرا گوشی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند.

اگر کسی بگوید از کلمۀ ﴿ٱلَّذِينَ﴾ در: ﴿ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ...﴾ و هم از ضمائر جمع که اطلاق بر عقلاء می‌شوند استفاده می‌شود که بت‌پرستان بتان را عاقل می‌دانستند! و یا می‌گویید: اولیاء و عقلایی غیر بتان خود را می‌خواندند این چگونه است؟ جواب این است که در بیشتر آیات قرآن از معبودها و مدعوهای بت‌پرستان تعبیر شده به کلماتی که اطلاق بر عقلاء می‌شود، برای اینکه بت‌‌پرستان بت را می‌خواندند و عبادت می‌کردند و از بتها حاجت می‌خواستند امّا نه بالاستقلال بلکه مرآة وآلة، یعنی بتان مجسّمه‌های اولیاء خدا و یا بزرگانی بودند که این مجسّمه‌ها را مظاهر آن اولیاء و یا آن بزرگان می‌دانستند که در حقیقت آن بزرگان را می‌خواندند و توجّهشان به آن بزرگان بود، مانند زمان ما که به عکس امام و یا به قبر او توجه دارند، امّا نه بالاستقلال بلكه عكس و يا قبر و يا مجسمۀ امام را مرآة وآلة للتّوجّه إلى الامامقرار می‌دهند و در حقیقت خود بت را نمی‌خواندند بلکه آن بزرگی را می‌خواندند که این بت مرآت (آينۀ) او بود و معلوم است که آن بزرگان از عقلاء بودند و لذا جمع موصول عاقل و یا ضمیر عاقل برای آنها آورده شده است.

﴿وَإِن تَدۡعُوهُمۡ إِلَى ٱلۡهُدَىٰ لَا يَسۡمَعُواْۖ وَتَرَىٰهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ وَهُمۡ لَا يُبۡصِرُونَ ١٩٨ خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠٠ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١ وَإِخۡوَٰنُهُمۡ يَمُدُّونَهُمۡ فِي ٱلۡغَيِّ ثُمَّ لَا يُقۡصِرُونَ ٢٠٢﴾ [الأعراف:198-202]

**ترجمه:** و اگر ایشان را به سوی هدایت بخوانی نمی‌شنوند و می‌بینی که ایشان به تو می نگرند و حال آنکه نمی‌بینند (198) و بگیر عفو را و امر به معروف نما و از نادانان اعراض کن(199) و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسید پس پناه ببر به خدا زیرا او شنوای داناست(200) به راستی آنانکه پرهیزکارند چون حالتی از شیطان به ایشان برسد متذکر شوند پس ناگهان بینا گردند (201) و برادران مشرکین،(شیاطین) ایشان را به گمراهی می‌کشند و کوتاهی نمی‌کنند. (202)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡو﴾ این است که با مردم سختگیری مکن، چنانکه رسول خداص فرموده: «یَسِّروا وَلَاتُعَسِّروا» یعنی از افعال و اخلاق مردم بگذر. روایت شده که چون این آیه نازل شد جبرئیل آمد که؛ «یَا رَسُول اللِه! إِنَّ اللَه یَأمُرُكَ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَتُعْطِي مَنْ حَرَمَكَ، وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَك‏». جملۀ: ﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ...﴾ دلالت دارد که شیطان، رسول خداص را نیز وسوسه می‌کند و رسول خدا خود دفع شر شیطان نتواند و باید به خدا پناه برد. جملۀ ﴿إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُوا...﴾ دلالت دارد که اهل تقوی و ایمان باید تا مبتلا به یکی از حالات شیطانی می‌شوند فوری نهی خدا را متذکر ­شوند مثلاً اگر غضب کردند فوری یاد غضب خدا کنند.

﴿وَإِذَا لَمۡ تَأۡتِهِم بِ‍َٔايَةٖ قَالُواْ لَوۡلَا ٱجۡتَبَيۡتَهَاۚ قُلۡ إِنَّمَآ أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ مِن رَّبِّيۚ هَٰذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٢٠٣﴾ [الأعراف:203]

**ترجمه:** و چون نیاوری بر ایشان معجزه‌ای گویند چرا آن را اختیار نکردی و نیاوردی، بگو من فقط آنچه را از پروردگارم به سویم وحی می‌شود پیروی می‌کنم، این (قرآن) بصیرتها از پروردگارتان ا ست و هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند.(203)

**نکات:** از رسول خداص معجزه‌های تکوینی می‌خواستند از قبیل اینکه چرا کوه را طلا نمی‌کنی و چرا ایجاد باغ و بستان در مکه نکردی؟ حق‌تعالی در جواب ایشان فرموده بگو من تابع وحیم و ایجاد معجزه با من نیست.

﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٢٠٤ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥ إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسۡجُدُونَۤ۩ ٢٠٦﴾

[الأعراف:204-206]

**ترجمه:** و چون قرآن قرائت شد پس گوش بدهید و ساکت شوید تا باشد که مشمول رحمت گردید(204) و پروردگارت را در دل­خویش در حال زاری و خوف و پايین‌تر از صدای بلند در صبح‌ها و شب‌ها یادکن و از غافلین مباش (205) به راستی آنان که نزد پروردگارت می‌باشند از عبادت و بندگی او تکبر نمی‌ورزند و او را تسبیح می‌کنند (منزه از صفات نقص می‌دانند) و فقط برای او سجده می‌کنند.(206)

**نکات:** ظاهر امر ﴿فَٱسۡتَمِعُوا...﴾ برای وجوب است یعنی واجب است وقت قرائت قرآن انسان گوش بدهد و ساکت باشد و سخن نگوید ولی مسلمین زمان ما از این امر الهی بی‌خبرند. جملۀ: ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ...﴾ دلالت دارد که باید هر دعا، تسبیح و ذکری از توجّه قلب و بدون سر و صدا باشد و خصوصاً ﴿ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ﴾ دلالت دارد که ذکر و دعا بلند نباشد ولی ملت ما به عکس این، در دعا و ذکر به صوت بلند دم می‌گیرند و گویا با آیات الهی و فرمان او لج‌بازی می‌کنند. و﴿ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ...﴾ فرشتگان هستند، مقصود این است که آنان با مقام قربی که دارند از بندگی خدا تکبر نمی‌ورزند پس بشر به طریق اولی نباید تکبر ورزد. و از این آیه ممکن است استفاده شود که ملائکه اشرف از انسان می‌باشند.

سورة الأنفال (مدنية وهي خمس وسبعون آية)

سورۀ انفال مدنی و دارای 75 آیه است

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِۖ قُلِ ٱلۡأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَصۡلِحُواْ ذَاتَ بَيۡنِكُمۡۖ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١﴾ [الأنفال:1]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. سؤالت می‌کنند از انفال، بگو انفال اختصاص به خدا و رسول دارد، پس از خدا بترسید و میان خود اصلاح کنید و خدا و رسول او را اطاعت نمایید اگر ایمان دارید. (1)

**نکات:** انفال([[69]](#footnote-69)) عبارت است از هر چه از کفّار حربی بدون قتال گرفته شود و زمین‌هایی که اهل آن اعراض کرده‌اند بدون قتال([[70]](#footnote-70)) و زمینهای موات بائر([[71]](#footnote-71))، نی‌زارها، شکم وادیها، تپه‌ها، جنگلها و قطعه‌هایی که مال حکّام و مخصوص آنان بوده([[72]](#footnote-72)) و مال بدون وارث که خرید و فروش اینها برای کسی جائز نیست و باید در زمان رسول خداص به اختیار او باشد و صرف منافع مسلمین نماید و پس از او به دست زمامدارمسلمین است ([[73]](#footnote-73)) و باید صرف منافع و مصالح مسلمین شود.

﴿١ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣﴾

[الأنفال:2-3]

**ترجمه:** همانا مؤمنین کسانیند که چون ذکر خدا شود دلهاشان بترسد و چون آیات او بر ایشان خوانده شود ایمانشان زیاد شود و فقط بر پروردگارشان توکل می‌کنند(2) آنانکه نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند(3) ایشانند همان مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی‌منت.(4)

**نکات:** ﴿وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾با جملۀ ﴿وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ...﴾ که در سورۀ رعد است منافات ندارد زیرا اطمینان در اثر یقین به قدرت و عظمت اوست و ترس در اثر حضور و عقاب اوست. جملۀ ﴿زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾دلالت دارد که ایمان قابل نقص و زیاده است و این آیه دربارۀ مؤمنین کامل‌الایمان نازل است. مقصود از ﴿رِزۡقٞ كَرِيمٞ﴾:روزی بی‌منت و بهشت ابدی مدت است.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤ كَمَآ أَخۡرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيۡتِكَ بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ ٥ يُجَٰدِلُونَكَ فِي ٱلۡحَقِّ بَعۡدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلۡمَوۡتِ وَهُمۡ يَنظُرُونَ ٦ وَإِذۡ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحۡدَى ٱلطَّآئِفَتَيۡنِ أَنَّهَا لَكُمۡ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيۡرَ ذَاتِ ٱلشَّوۡكَةِ تَكُونُ لَكُمۡ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلۡحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقۡطَعَ دَابِرَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٧ لِيُحِقَّ ٱلۡحَقَّ وَيُبۡطِلَ ٱلۡبَٰطِلَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٨﴾ [الأنفال:5-8]

**ترجمه:** چنانکه ترا پروردگارت از خانه‌ات به حق بیرون آورد و به تحقیق گروهی از مؤمنین کراهت داشتند(5) با تو مجادله می‌کنند دربارۀ حق پس از آنکه آشکار شد گویا به سوی مرگ رانده می‌شوند در حالیکه می‌نگرند(6) و هنگامی­که خدا وعده می‌داد شما را به یکی از دو گروه که از آنِ شما و به نفع شماست و دوست داشتید که گروه بدون اسلحه برای شما باشد و خدا می‌خواست حق را به فرمانهایش پابرجا کند و ریشۀ کافران را قطع نماید(7) تا حق را ثابت و باطل را زائل کند و اگرچه گناهکاران خوش نداشتند.(8)

**نکات:** مقصود از ﴿أَخۡرَجَكَ رَبُّكَ﴾، بیرون ‌رفتن پیغمبر است از مدینه برای جنگ بدر، اگر چه خود بیرون رفته ولی چون به امر خدا بوده خدا فرموده پروردگارت تو را بیرون آورد. به هر حال اگر بخواهیم جملات آیات فوق و آیات بعدی روشن شود باید قضیّۀ بدر را ذکر کنیم تا خواننده آیات را به آسانی درک کند.

بدانکه([[74]](#footnote-74))بدر در150 کیلومتری مدینه میان راه مکّه است و در آن چاههای آب است و آب فراوان است و آن چاهها را بدر نامی احداث کرده که به نام او مانده است. در سال دوم هجرت در ماه رمضان جبرئیل خبر آورد که کاروان تجارت قریش از شام برمی‌گردد با هزار شتر بار و هفتاد سوار به ریاست ابوسفیان. رسول خداص با 313 تن از مهاجر و انصار حرکت کرد به قصد «عیر» یعنی کاروان قریش و ندانستند که جنگی پیش می‌آید و لذا بدون اسلحه و وسائل، فقط دو شتر در میان آنان بود از مقداد و مصعب بن عمیر و با همۀ لشکر بیست شمشیر بود و باقی با چوب و چماق بودند. رسول خداص با دو نفر قبلاً به بدر رفتند برای خبرگیری از قافله و معلوم شد قافله در راه است. از آن طرف منافقان مدینه قاصدی پيش ابوسفیان فرستادند که محمد از مدینه بیرون شده با اصحاب، قصد شما دارد. ابوسفیان مرد کاردانی بود، جلوتر از قافله آمد به بدر برای خبرگیری، اهل بدر به او گفتند: ما خبری نداریم جُز اینکه دیروز دو شتر سوار آمدند فلان محل، شتران را خوابانیده و به سوی ما آمده و از ما خبر کاروان را پرسیدند، ابوسفیان پشکل شترها را بهم مالید اثر هستۀ خرما دید و گفت: دو تن از اصحاب محمد بوده‌اند. و فوری برگشت و قافله را از کنار دریا عبور داد و ضمضم غفاری را فرستاد به مکه تا خبر کند که محمد قصد کاروان ما دارد، ما را دریابید.

پیش از آنکه ضمضم به مکه برسد عاتکه بنت عبدالمطلب در خواب دید سواری آمد به طرف مکه به صدای بلند گفت: «یَا آلَ غَالِب، اُغدوا إِلى مَصَارِعِكُمْ»([[75]](#footnote-75)) آنگاه سنگی از کوه بکند و در مکه انداخت و در تمام خانه‌های مکه از پارۀ آن بیفتاد، آن خواب در مکّه نشر شد، ابوجهل با عده‌ای در سایۀ کعبه نشسته بودند، چون عباس را دید او را صدا زد بیا با تو سخنی دارم، چون عباس آمد گفت: یا آل عبدالمطلب کفایت نکرد شما را که مردی از شما دعوت نبوت کرد اکنون زنی مدعی نبوت شده و چنین خواب دیده، به لات و عزی قسم که اگر آن خواب راست نیاید خواهیم نوشت که آل عبدالمطلب دروغگوترین عربند، عباس گفت: روز دیگر مهیا شدم که بروم جواب ابوجهل گویم، چون قدم به مسجدالحرام نهادم آواز ضمضم را شنیدم که گوش شتر خود را بریده و جامه بدریده و وارونه بر شتر نشسته و خاک بر سر می‌کند و صدا می‌زند: «یَا مَعْشَرَ قُرَیْش؛ الُمسْتَغَاث مِن محمد»**([[76]](#footnote-76))**، کاروان و تجارت قریش را دریابید. در مکه جنبشی شد و مردم به عجله به جمع سلاح و مرد پرداختند تا هزار مرد. چون از مکه خارج شدند قاصد ابوسفیان رسید که کاروان به سلامت رسید. لشکر گفتند: به حرب یتیم ابوطالب رفتن فائده ندارد و خواستند برگردند ولی اخنس بن شریق و ابوجهل مانع شدند، سراقۀ کنانی آمد که یا معشر قریش اکنون که بیرون آمده‌اید بروید شرّ محمد را کفایت کنید، تا به بدر بروید، اگر محمد را دریابید او را به قتل رسانید و اگر نه به لهو و طرب پردازید. جبرئیل، رسول خداص را خبر داد که کاروان جستند و لشکر قریش پیش آمدند، دل بر حرب بنه که خدا شما را یاری کند. رسول با اصحاب مشاوره کرد و فرمود کاروان گذشت و لشکر قریش آمد چه باید کرد؟ ابوبکر گفت: تن و جانم فدای تو و فرمان خدای تو، هر چه فرمايید به جان حاضرم تا یکی از ما بماند حرب می‌کنیم. رسول خدا فرمود: «جزاك الله خیراً»، بنشین. دو مرتبه فرمود: چه نظر دارید؛ «أشیروا عليّ». عمر برخاست و گفت: یا رسول الله رأی ما آن است که ابوبکر گفت. باز رسول رسول خداص تکرار کرد، سعد بن معاذ از انصار بر پاخاست و عرض کرد: مقصود از خطاب ماییم؟ فرمود: «نعم یا سعد»، عرض کرد ما با تو عهد بسته‌ایم و پایداریم به خدایی که تو را به خلق فرستاده «لَوْ اِسْتَعْرَضْتَ هَذَا البَحْرَ لَاَتَّبَعْنَاكَ»([[77]](#footnote-77))و همۀ انصار بر قول من هستند. رسول خداص شاد شد و انصار را دعا کرد. مقداد بن عمرو برخاست و گفت: یا رسول الله، ما مانند قوم موسی نمی‌گوییم: **«**فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ**»**، لیکن ما می‌گوییم: «سمعاً وطاعة لله ولرسوله».

به هر حال چون مهیّای جنگ نبودند از جنگ کراهتی داشتند، حباب بن منذر برخاست و گفت: یا رسول الله حرب با ایشان به امر خدا می‌کنی یا به رأی خود؟ فرمود: به فرمان خدا، حباب گفت: صواب آن است که ما برویم بدر و چاههای آب را در تصرف گیریم، رسول خداص فرمود: رأی، رأی حباب است. چون به بدر رسیدند، دو غلام از قریش آمده بودند، اصحاب رسول ایشان را بگرفتند در حالیکه رسول خداص در نماز بود، به ایشان گفتند: لشکر قریش چند نفرند؟ گفتند: هزار سوار، اصحاب گفتند: دروغ می‌گویید، می‌خواهید ما را بترسانید و ایشان را بزدند، ایشان گفتند: دروغ گفتیم تا دست از ایشان برداشتند. رسول خداص سلام نماز را بداد و فرمود: واعجبا! تا راست گویند ایشان را می‌زنید و چون دروغ گویند دست برمی‌دارید نزد من آرید. پس به ایشان فرمود: راست بگویید، گفتند: لشکر بسیار است و ما به تفصیل ندانیم و دروغ نگوییم. رسول خداص فرود: روزی چند شتر می‌کشند؟ گفتند: گاهی ده بکشند و گاهی نه شتر. رسول خداص فرمود: الله اکبر میان هزار و نهصد می‌باشند و در واقع 950 نفر بودند. اصحاب شب را به بدر ماندند، در آنجا آب کم و ریگ نرم بسیار بود چنانچه پای بشر به آن فرو رفتی و در موقع جنگ حمله نتوانستند. خدای­تعالی بارانی بفرستاد که در آیۀ 11 همین سوره ذکر شده و به سبب آن گودالها پر از آب شد و زمین زیر پای ایشان سخت گردید. مسلمین شادی کردند و به نصرت خدا امیدوار شدند.

آنگاه لشکر مشرکین رسیدند. رسول خداص فرمود: «هَذِهِ مَكَّةُ قَدْ رَمَتْكُمْ بِأَفْلَاذِ كَبِدِهَا»([[78]](#footnote-78)). مسلمین ایشان را دو برابر خود دیدند و لشکر مشرکین ایشان را اندک دیده و دلیرتر شدند. یکی از مشرکین به تاخت بر گِرد لشکر اسلام و بازدید کرد برگشت و گفت: «هَؤُلَاءِ قَوَمٌ لَا كَمِینَ لَهمْ وَلَا مَدَدَ إِلَّا سُیُوفهُم»([[79]](#footnote-79)). عتبه گفت: یا معشر قریش می‌دانید که من شما را ناصحم، صواب نیست که با این مرد حرب کنید، یا نبی است، یا سلطان و یا کذاب، اگر نبی است ما اولی‌ترین به وی هستیم و اگر سلطان باشد اگر پیش برد ما در سایۀ وی بهتر باشیم و اگر کذّاب است بیگانگان او را کفایت کنند، ما اگر مغلوب وی شویم بد نام عرب گردیم و اگر غالب شویم غلبه بر مشتی برهنه و گرسنه فخری نباشد. ابوجهل گفت: «قد انتفخ سحره»، (شش او باد کرده)، یعنی ترسیده است. عتبه گفت: «یا مصفر استه»([[80]](#footnote-80))! به مانند منی چنین گویی، به تو نشان دهم که مرد کیست، این بگفت و مهیای حمله شد، لشکر اسلام در میان آفتاب بودند، برای رسول خداص عریشی از چهارچوب برپا کردند. رسول خداص در آنجا دعا کرد تضرع نمود. و نصرت خواست، جبرئیل رسید با سه هزار فرشته به یاری مسلمین و فرمود: «الجَبَّارُ يُقْرِئُكَ السَّلَام‏ وَیَقُول أَنْتَ فِي الظِّلِ وَأَصْحَابُكَ فِي الشَّمْسِ»**[[81]](#footnote-81)**! رسول خدا آن عریش را واژگون کرد.

از مشرکین عتبه بن ربیعه وجیه قریش و برادرش شیبه و ولید بن عتبه سه تن پیر و کامل و جوان به میدان آمده و مبارز خواستند. از انصار سه تن؛ پیر و کامل و جوان بنام معوذ و معاذ و پدرشان حارث به میدان آمدند. مبارزان قریش گفتند: من أنتم؟، شما کیستيد؟ ما قوم خود را می‌خواهیم. رسول خداص فرمود: ای گروه مهاجرین، جواب گویید. ابوبکر برخاست برود رسول خداص او را نشانید، عمر برخاست، رسول او را نیز نشانید، پس حمزه و علی و عبیدۀ بن الحارث برخاستند. و حمزه در مقابل عتبه و علی در مقابل ولید و عبیده در مقابل شیبه آمد، پیر با پیر و جوان با جوان. علی ولید را فرصت نداد و سرش را پرانید و حمزه عتبه را درنگ نداد و عبیده با شیبه بماندند و بر یکدیگر حمله کردند و جولان می‌دادند، آخر شیبه ضربتی زد پای عبیده را قلم کرد و عبیده ضربتی بر دوش او زد که هر دو بیفتادند، حمزه و علی برجستند و کار شیبه را تمام کردند. و عبیده را نزد رسول خداص آوردند، رسول خداص سر او را در دامن گرفت و او به هوش آمد و چشم باز کرد و گفت: «أولست على الإسلام؟»([[82]](#footnote-82)). رسول خداص فرمود: «بلی وعلی الشهادة»([[83]](#footnote-83))، عبیده دو شعری گفت و بر کنار رسول خدا جان داد. رسول خداص فرمان حمله بداد و ریگی بر گرفت و در روی لشکر مشرکین پاشید و گفت: «شاهتْ الوجوه»([[84]](#footnote-84))، خدای‌تعالی چنان تقدیر کرد که هر یک از مشرکین را ریگی به چشم فرو رفت، مسلمانان همی کشتند و بستند ومشرکین پا افتادند و یا کشته و یا فرار کردند.

در آن جهاد هفتاد نفر از مشرکین کشته و هفتاد نفر اسیر و هفتاد نفر مجروح شدند و از مسلمین 14 نفر کشته شدند و رؤسای مشرکین اکثرا کشته شدند. جملۀ ﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيۡرَ ذَاتِ ٱلشَّوۡكَةِ تَكُونُ لَكُمۡ﴾دلالت دارد که مسلمین میل داشتند قافلۀ تجارت به دست ایشان بیفتد ولی خدا اراده کرد که جنگی واقع شود و مسلمین عزیز و سربلند شوند. جملۀ: ﴿لِيُحِقَّ ٱلۡحَقَّ وَيُبۡطِلَ ٱلۡبَٰطِلَ﴾دلالت دارد که جنگ باعث شد بر پیروزی ابدی اسلام و شکست شرک و ضلال ولی مسلمین چون عدّه نداشتند در وحشت بودند.

﴿إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ ٩ وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشۡرَىٰ وَلِتَطۡمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمۡۚ وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ١٠ إِذۡ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةٗ مِّنۡهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذۡهِبَ عَنكُمۡ رِجۡزَ ٱلشَّيۡطَٰنِ وَلِيَرۡبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمۡ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلۡأَقۡدَامَ ١١﴾ [الأنفال:9-11]

**ترجمه:** هنگامی که شما مسلمین پروردگارتان را به فریاد‌ رسی خواندید پس برای شما اجابت کرد که من شما را مدد می کنم به هزار فرشتۀ ردیف یکدیگر(9) و خدا این مدد را قرار نداد جُز بشارتی و برای اینکه به آن دلهای شما آرام گیرد و نصرتی جز از جانب خدا نیست، به راستی که خدا عزیز حکیم است(10) هنگامی که خدا برای ایمنی، شما را به چرتی فرو برد و نازل می‌کرد بر شما آبی از آسمان تا شما را پاک کند و آلودگی شیطان را از شما ببرد و دلهای شما را به هم پیوند دهد و به سبب آن قدمهای شما را ثابت بدارد.(11)

**نکات:** ﴿تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ﴾ همان وقتی بود که رسول خداص نظر به قلت مسلمین و کثرت مشرکین استغاثه می‌کرد. جملۀ ﴿فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ﴾، همان وقتی بود که جبرئیل با سه هزار ملک آمد. و بعضی گفته‌اند: ﴿إِلَّا بُشۡرَىٰ وَلِتَطۡمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمۡ﴾دلالت دارد که ملائکه عبارت بودند از صفات حسنۀ مسلمین از قبیل توکل، طمأنینه، شهامت، شجاعت، امن و مانند اینها (!) که این قول، موافق آیات قرآن نیست.

مقصود از جملۀ: ﴿إِذۡ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةٗ مِّنۡهُ﴾ همان شبی است که در بدر روی شنها بودند و پای ایشان فرو می‌رفت و لذا خدا باران را فرستاد زیر پای ایشان سخت شد و روح ایشان شاد شد و به یاری خدا دلگرم شدند زیرا شیطان وسوسه می‌کرد که شما آب ندارید و کافران در زمین سخت هستند و خدا باران را فرستاد و وسوسۀ شیطان رفع شد.

﴿إِذۡ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ سَأُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ ١٢ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ١٣ ذَٰلِكُمۡ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٤﴾ [الأنفال:12-14]

**ترجمه:** هنگامیکه پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شمایم مؤمنین را ثابت بدارید به زودی در دلهای کفّار ترس می‌اندازم پس بزنید بالای گردنها را و بزنید از کفار همۀ سرانگشتان را(12) این برای آن است که ایشان با خدا و رسول او مخالفت کردند و هرکه با خدا و رسول او مخالفت و عداوت ورزد پس محققاً خدا شدیدالعقاب است(13) این است شما را پس بچشید آنرا و محقّقاً برای کافران عذاب آتش است.(14)

**نکات:** یکی از علل پیروزی مسلمین با اینکه نه عدد زیادی داشتند و نه وسائل و نه مال زیاد، همانا ایمان و ثبات قدم بود و علّت دیگرش بی‌ایمانی و ترس کفار بود چنانکه فرموده: ﴿فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ و مقصود از ﴿فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ﴾، زدن بر سر و دست و پای کفار به وسیلۀ ملائکه است در جنگ بدر. و مقصود از جملۀ ﴿ذَٰلِكُمۡ فَذُوقُوهُ﴾، یعنی این اسیری، قتل و جراحت، در دنیاست آنرا بچشید.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ١٥ وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٦ فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبۡلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡهُ بَلَآءً حَسَنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ١٧ ذَٰلِكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيۡدِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٨ ﴾ [الأنفال:15-18]

**ترجمه:** ای مؤمنین چون کافران را ملاقات کردید در حالیکه زیاد بودند و به شما رو آورند پس به آنان پشت مکنید(15) و هر‌‌کس در آن روز، جز برای بازگشت و آماده‌شدن و یا برای مکان‌گیری و ملحق‌ شدن به گروه دیگر از مجاهدین، به ایشان پشت کند پس به تحقیق غضب خدا را پذیرفته و جای او دوزخ و بد بازگشتی است(16) پس شما ایشان را نکشتید ولیکن خدا ایشان را کشت و تو نینداختی در وقتی که انداختی ولیکن خدا انداخت و تا اینکه مؤمنین را از آن قتل و رمی بیازماید به بلاءِ نیکو. به درستی که خدا شنوندۀ داناست(17) این است (عنایت خدا، فتح و غلبه) و خدا سست‌کنندۀ مکر کافران است.(18)

**نکات:** حق‌تعالی منزه است از کارهای بشری و کار بشری مستند به او نیست ولیکن معجزات و کارهای خارق‌‌العاده را نسبت به خود داده و امّا معجزات پس مسلم است که کار خدا و به ایجاد اوست برای تصدیق او به رسالت رسولانش و اما کارهای دیگری مانند: قتل عدۀ قلیلی عدۀ کثیری را بدون وسائل جنگی و یا انداختن یک مشت ریگ و رسیدن آن ریگها به چشمان تمام کفار، این هم چون به مدد ملائکه، فرشتگان و مأمورین الهی بوده نسبت آنرا به خدادادن اشکالی ندارد، چون به مدد خدا بوده است و لذا خدا فرموده: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾.

﴿إِن تَسۡتَفۡتِحُواْ فَقَدۡ جَآءَكُمُ ٱلۡفَتۡحُۖ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدۡ وَلَن تُغۡنِيَ عَنكُمۡ فِئَتُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَوۡ كَثُرَتۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٩ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَأَنتُمۡ تَسۡمَعُونَ ٢٠ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَهُمۡ لَا يَسۡمَعُونَ ٢١ ۞إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ٢٢ وَلَوۡ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمۡ خَيۡرٗا لَّأَسۡمَعَهُمۡۖ وَلَوۡ أَسۡمَعَهُمۡ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣﴾ [الأنفال:19-23]

**ترجمه:** اگر شما فتح و گشایش بخواهید پس به تحقیق فتح برای شما آمد و اگر خودداری کنید پس آن برایتان بهتر است و اگر باز گردید ما باز می‌گردیم و شما را هرگز بی‌نیاز نکند گروهتان از چیزی و اگر چه بسیار باشد و به تحقیق که خدا با مؤمنین است(19) ای مؤمنین خدا و رسول او را اطاعت کنید و از او رو نگردانید و حال آنکه می‌شنوید(20) و نباشید مانند آنانکه گفتند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند(21) محققاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی هستند که نمی‌اندیشند(22) و اگر خدا خیری در ایشان می‌دانست هر آینه ایشان را شنوانیده بود و اگر به ایشان می‌شنوانید محقّقاً رو گردانیده بودند در حالیکه اعراض داشتند.(23)

**نکات:** خطاب ﴿إِن تَسۡتَفۡتِحُواْ﴾با کفار است و یا با مؤمنین، به نظر می‌آید که خطاب با کفار باشد. و اگر خطاب به مؤمنین بگیریم آن هم اشکالی ندارد.

٢٣ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٢٤ وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢٥ [الأنفال:24-25]

**ترجمه:** ای مؤمنین اجابت کنید خدا و رسول را در وقتی که شما را دعوت کنند به آنچه شما را زنده می‌کند و بدانید خدا حایل می‌شود بین مرد و دل او و محقّقاً به سوی او محشور می‌شوید(24) و بپرهیزید از فتنه‌ای که به خصوص ستمگران از شما نمی‌رسد (بلکه همه را فراگیرد) و بدانید که خدا شدیدالعقاب است.(25)

**نکات:** ﴿ٱسۡتَجِيبُوا﴾دلالت دارد بر وجوب اجابت اوامر الهی زیرا امر برای وجوب است و طبق این آیه روایتی آمده که رسول خداص بر درب خانۀ ابی بن کعب عبور کرد و او را ندا کرد، او مشغول نماز بود، نماز خود را به عجله تمام کرد و آمد. رسول خداص فرمود: چرا دیر اجابت کردی؟ عرض کرد: مشغول نماز بودم. فرمود: مگر خبر نداری که خدا فرموده: ﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾([[85]](#footnote-85)). و مقصود از جملۀ: ﴿لِمَا يُحۡيِيكُمۡ﴾ دعوت به جهاد و یا مطلق دعوت است چه به اسلام و ایمان باشد و چه به امر جهاد و یا سایر خیرات که به واسطۀ تمام اینها دلها زنده می‌شود و از موت کفر نجات پیدا می‌کند و مقصود از جملۀ: ﴿أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ﴾، این است که خدا به دل انسان نزدیکتر از خودش است و از باطن و خیالات او مطلع است و معنی دیگر این است که قلب انسان به اختیار خداست به هر جا و به هر‌چه خدا بخواهد متوجّه می‌سازدش، البتّه معانی دیگری نیز ذکر کرده‌اند.

﴿وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ أَنتُمۡ قَلِيلٞ مُّسۡتَضۡعَفُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَ‍َٔاوَىٰكُمۡ وَأَيَّدَكُم بِنَصۡرِهِۦ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٢٦ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَٰنَٰتِكُمۡ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٧ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ٢٨﴾ [الأنفال:25-28]

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی که شما کم بودید و در زمین ضعیف شمرده می‌شدید ترس داشتید که مردم شما را بربايند، پس خدا جایتان داد و به یاری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد تا شکرگزار باشید (26) ای مؤمنین خدا و رسول را خیانت مکنید و امانات خود را خیانت مکنید و حال آنکه می‌دانید (زشتی و بال آن را)(27) و بدانید جُز این نیست که اموال شما و اولاد شما فتنه است و محققاً که نزد خداست اجر بزرگ.(28)

**نکات:** مقصود از ﴿مُّسۡتَضۡعَفُونَ﴾این است که شما مؤمنین حجاز مغلوب و ناتوان بودید و از تمام جهان ذلیل‌تر و زندگانی شما سخت‌تر و گرسنه و برهنه بودید و اقویا شما را می‌خوردند، پس خدا شما را تمکّن داد و بر ممالک دنیا مسلّط کرد. و مقصود از فتنه سبب فتنه است و یا اینکه اموال و اولاد برای امتحان و آزمایش است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٢٩﴾ [الأنفال:29]

**ترجمه:** ای مؤمنین اگر از خدا بترسید و پرهیزکاری کنید او برای شما فرقانی قرار می‌دهد و جبران می‌کند از شما بدیهای شما را و برای شما می‌آمرزد و خدا صاحب فضل بزرگ است.(29)

**نکات:** فرقان نیرویی است که می‌توانید به آن فرق بین حق و باطل بگذارید و هر کدام را امتیاز بدهید. و چون ملت اسلام در زمان ما از خدا نمی‌ترسند نیروی امتیاز بین حق و باطل را ندارند. و روز جنگ بدر را خدا یوم الفرقان خوانده زیرا در آن روز مسلمین از مشرکین جدا شدند و در مقابل هم صف کشیدند و فرقان را می‌توانیم به معنای شرح صدر و قوه‌ای ذهنی بدانیم که انسان به آن قوّه، ممیِّز بین خوب و بد است. و فرقان در این آیه امتیازی است که خدا متّقین را می‌دهد از تمام اهل زمین.

﴿وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٣٠﴾ [الأنفال:30]

**ترجمه:** و به یاد آور وقتی را که کفار در مقابل تو مکر می‌کردند تا تو را زندانی کنند و یا تو را بکشند و یا بیرونت کنند و ایشان مکر می‌کنند و خدا مکر می‌کند و خدا بهترین مکرکنندگان است.(30)

**نکات:** این آیه راجع به شورای «دارالنّدوه» است و «دارالنّدوه» مجلس شورایی بود در مکّه که برای امور خود در آن جمع می‌شدند برای مشورت، پس در سال 13 بعثت مشركین مکه یعنی بزرگان قریش در آن جمع شدند برای دفع رسول خداص و پیرمردی از نجد که گویند شیطان بوده مجسّم شده، بر ایشان وارد شد، پس بعضی گفتند: محمد را غل و زنجیر کنید تا مرگش برسد، پیرمرد گفت: صلاح نیست زیرا فامیل او برای او غضب می‌کنند تا او را نجات دهند. بعضی گفتند: او را از مکّه خارج کنید تا از شرّ او راحت شوید، پیرمرد گفت: صلاح نیست زیرا هر جا برود مردم را جمع می‌کند و در مقابل شما به جنگ می‌پردازد، ابوجهل گفت: رأی این است که از هر قبیله مردی حاضر شود و همگی با شمشیرهای خود به ضربه واحده او را بکشند که خون او در میان قبائل پخش شود تا بنی‌هاشم نتوانند با همه طرف شوند و به گرفتن دیه راضی شوند. پیرمرد گفت: رأی صواب همین است. پس خدا به رسول خود وحی نمود که از مکه خارج و به سوی مدینه هجرت کن و در خوابگاه خود مرو و علی را بگو بخوابد به جای خودت. پس رسول خداص علی را امر فرمود که برد یمانی مرا بروی خود بکش و در جای من بخواب. از آن طرف مشرکین با شمشیرهای خود کمین کردند که شبانه بریزند میان خانه و او را بکشند. رسول خداص شبانه مشت خاکی بر هوا ریخت و خود از میان غبار بیرون رفت و با ابوبکر به   
  
غار ثور تشریف برد و پس از سه شبانه روز به طرف مدینه هجرت کرد([[86]](#footnote-86)).

﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا قَالُواْ قَدۡ سَمِعۡنَا لَوۡ نَشَآءُ لَقُلۡنَا مِثۡلَ هَٰذَآ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٣١ وَإِذۡ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٢ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ٣٣﴾ [الأنفال:31-33]

**ترجمه:** و چون آیات ما بر ایشان قرائت شود گویند به تحقیق شنیدیم اگر بخواهیم به مانند آن خواهیم گفت نیست این مگر افسانه‌های گذشتگان(31) و هنگامی که گفتند خدایا اگر این قرآن همان حق از نزد توست، پس بر ما سنگی از آسمان بباران و یا بیاور ما را عذابی دردناک(32) و خدا چنین نبوده که ایشان را عذاب کند درحالی که تو در میان ایشانی و خدا عذاب‌کنندۀ ایشان نبوده درحالیکه ایشان طلب آمرزش می‌کنند.(33)

**نکات:** جملۀ ﴿لَوۡ نَشَآءُ لَقُلۡنَا مِثۡلَ هَٰذَآ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ...﴾ از سخنان نضر بن حارث مشرک است که در میان اهل فارس رفته بود و قصّۀ رستم و اسفندیار و کتاب کلیله و دمنه را آورده بود. و می‌گفت: کلام محمد مانند همین‌هاست و از افسانه‌های مردم گذشته است و ما اگر بخواهیم مانند آن می‌گوییم و همان بود که می‌گفت: خدایا بر ما سنگ بباران. ولی خدا او را جواب داده که تا محمد میان شماست خدا کسی را عذاب نمی‌كند. و علی در نهج‌البلاغه در کلمۀ 88 کلمات قصار می‌فرماید: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللهِ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمُ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللهِ ص وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالاسْتِغْفَار». یعنی «در زمین دو امان از عذاب خدا بود و به تحقیق یکی از آنها برداشته‌ شد، پس چنگ بزنید به امان دیگر، امّا امانی که برداشته شد رسول خداص بود که از دنیا رفت و امّا آن امانی که باقی‌مانده پس استغفار است.» سپس حضرت اشاره به این آیه نموده است.

در اینجا به اهل خرافات که دعای توسّل می‌خوانند و به رسول خداص و یا ائمّه‡ متوسل می‌شوند باید گفت: این بیچاره‌ها نمی‌دانند که رسول خداص را خدا برده است. پس باید متوسّل به توبه، تقوی، جهاد و امثال این امور شوند تا نجات پیدا کنند.

﴿وَمَا لَهُمۡ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَهُمۡ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَمَا كَانُوٓاْ أَوۡلِيَآءَهُۥٓۚ إِنۡ   
  
أَوۡلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٤ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا  
مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗۚ فَذُوقُواْ ٱلۡعَذَابَ بِمَا كُنتُمۡ تَكۡفُرُونَ ٣٥﴾ [الأنفال:34-35]

**ترجمه:** و ایشان را چه باشد که خدا عذابشان نکند درحالی که ایشان مردم را از مسجدالحرام منع می‌کنند و ایشان دوستان خدا نبودند، دوستان خدا به جز پرهیزکاران نباشند ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند(34) و نماز ایشان نزد خانۀ خدا نبود جز صفیری و دست‌زدنی، پس بچشید عذاب را به سبب آنچه کافر بودید. (35)

**نکات:** مقصود از ﴿يَصُدُّونَ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ واقعۀ سال هفتم هجرت است که رسول‌خداص با اصحاب خود عازم حج شدند([[87]](#footnote-87)) و در حدیبیه لشکر مشرکین رسیدند و سدّ راه رسول‌خداص شده و نگذاشتند که مسلمین وارد مکه شوند. در جملۀ ﴿وَمَا كَانُوٓاْ أَوۡلِيَآءَهُۥٓ﴾ اگر ضمیر ﴿أَوۡلِيَآءَهُۥٓ﴾ به خدا برگردد معنی چنان می‌شود که ذکر گردید ولی ممکن است ضمیر را برگردانیم به مسجدالحرام، یعنی سرپرستان و متولّیان مسجد نیستند مگر پرهیزکاران و مشرکین نباید متولی مسجدالحرام باشند، چرا برای دو جهت: یکی اینکه پرهیزکار نیستند و دیگر اینکه نمازشان و عبادتشان یک نوع سفاهت است که دست‌زدن و سوت‌ کشیدن باشد چنانکه رسم بود زن و مرد گاهی که لباس احرام نداشتند برهنه به دور خانۀ کعبه طواف می‌کردند و دست می‌زدند و سوت می‌کشیدند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيۡهِمۡ حَسۡرَةٗ ثُمَّ يُغۡلَبُونَۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحۡشَرُونَ ٣٦ لِيَمِيزَ ٱللَّهُ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ وَيَجۡعَلَ ٱلۡخَبِيثَ بَعۡضَهُۥ عَلَىٰ بَعۡضٖ فَيَرۡكُمَهُۥ جَمِيعٗا فَيَجۡعَلَهُۥ فِي جَهَنَّمَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٣٧ قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدۡ مَضَتۡ سُنَّتُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٣٨﴾ [الأنفال:36-38]

**ترجمه:** به راستی آنانکه کافرند مالهای خود را انفاق می‌کنند تا (مردم را) از راه خدا بازدارند، آنان، آنها را خرج خواهند کرد، سپس بر ایشان حسرت و افسوس خواهد شد سپس مغلوب شوندو آنان که کافر شدند به سوی دوزخ محشور گردند(36) تا اینکه خدا ناپاک را از پاک جدا گرداند و ناپاکها را روی هم قرار دهد پس همه را جمع کند و در دوزخ قرار دهد. ایشانند همان زیانکاران (37) بگو به کفّار اگر (از کفر و عداوت) خودداری کنند آنچه گذشته برای ایشان آمرزیده شود و اگر به کفر و عدوات برگردند پس به تحقیق روش پیشینیان گذشت.(38)

**نكات:** جملۀ: ﴿ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ﴾ راجع به اهل مکه است که اموال خود را در راه کوبیدن اسلام و مسلمین خرج می‌کردند. ولی به تجربه رسیده همواره اهل باطل برای پیشرفت باطل خود اموال خود را انفاق می‌کنند ولی اهل حق چنین نیستند! در زمان ما برای نشر خرافات، موهومات، باطلهای مذهبی و بدعتها روزی میلیونها خرج می‌شود ولی برای نشر توحید انفاق نمی‌شود حتی موحدین از انفاق مال خود دریغ دارند! جملۀ ﴿يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾، دلالت دارد که اگر کافری و یا مرتدی مسلمان شد خدا او را می‌آمرزد و از کارهای سابق او درمی‌گذرد و رسول خداص فرموده: «الْإِسْلَامُ يَجُبُّ مَا قَبْلَه‏». و جملۀ: ﴿فَقَدۡ مَضَتۡ سُنَّتُ ٱلۡأَوَّلِينَ﴾، این است که همان معامله‌ای که خدا با کفار سابقین کرده با ایشان خواهد کرد چنانکه در این باره فرموده:

﴿كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ﴾([[88]](#footnote-88)) [المجادلة: 21].

و ﴿وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ﴾([[89]](#footnote-89)) [الصافات: 173].

وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٣٩ وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَىٰكُمۡۚ نِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ٤٠ ۞وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٤١ [الأنفال:39-41]

**ترجمه:** و کارزار کنید با ایشان تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد، پس اگر باز ایستادند پس محقّق است که خدا به آنچه می‌کنند بیناست(39) و اگر رو گردان شدند (از ایمان و توبه) پس بدانید که خدا مولای شماست خوب مولا و خوب یاوری است(40) و بدانید که هر‌چه غنیمت گرفتید پس محقّقاً یک پنجم آن برای خدا و برای رسول و برای صاحب قرابت، یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان است،اگر به خدا و به آنچه نازل کردیم بر بندۀ خود در روز جدا شدن (حق از باطل) روزی که آن ­دو گروه با هم روبه رو شدند، ایمان دارید و خدا بر همه چیز تواناست.(41)

نکات: جملۀ: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ...﴾ عطف است بر جملۀ: ﴿قَٰتِلُوهُمۡ...﴾. و دلالت دارد که مقصود از ﴿غَنِمۡتُم﴾، غنائم در قتال است و چون غنایم جنگی قبل از تقسیم مالک ندارد خدا فرموده: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ...﴾ «بدانید» و نفرموده بدهید و اگر مالک داشت باید بگوید: «وآتوا خمسه» که این دلیل دیگری است بر اینکه خمس، خمس ارباح مکاسب نیست زیرا ارباح مکاسب مالک دارد و باید ﴿أُتُواْ﴾ گفته شود. مانند ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾([[90]](#footnote-90))، که در قرآن مکرّر آمده، پس این قرینه‌ای است که این خمس غنائم جنگی است فقط اولاً. و ثانیاً: عطف ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ﴾ بر ﴿قَٰتِلُوهُمۡ﴾ و ثالثاً: سیاق آیات که تماما در جنگ است. رابعاً: ذیل آیه صریح است در قتال و غنائم قتال که فرموده: ﴿يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ﴾. وخامساً: آیۀ بعد که فرموده: ﴿إِذۡ أَنتُم بِٱلۡعُدۡوَةِ ٱلدُّنۡيَا...﴾ که خواهد آمد. سادساً: در قرآن هر جا کلمۀ ﴿غَنِمْتُم﴾ و ﴿مَغَانِمُ﴾ آمده مربوط به غنائم جنگی آمده. عجب است با این همه قرائن، سیاق و صراحت چگونه مدّعیان دانش و دین این خمس را تعمیم داده‌اند در تمام ارباح مکاسب. با اینکه رسول خداص و امیرالمؤمنین از ارباح مکاسب خمس نگرفتند! و اگر تعمیم داشت باید ایشان عمل کنند و آن را از مردم بگیرند.

﴿إِذۡ أَنتُم بِٱلۡعُدۡوَةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُم بِٱلۡعُدۡوَةِ ٱلۡقُصۡوَىٰ وَٱلرَّكۡبُ أَسۡفَلَ مِنكُمۡۚ وَلَوۡ تَوَاعَدتُّمۡ لَٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِي ٱلۡمِيعَٰدِ وَلَٰكِن لِّيَقۡضِيَ ٱللَّهُ أَمۡرٗا كَانَ مَفۡعُولٗا لِّيَهۡلِكَ مَنۡ هَلَكَ عَنۢ بَيِّنَةٖ وَيَحۡيَىٰ مَنۡ حَيَّ عَنۢ بَيِّنَةٖۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ٤٢﴾ [الأنفال:42]

**ترجمه:** هنگامی که شما به کنار وادی نزدیکتر(به مدینه) بودید و ایشان به کنارۀ وادی دورتر و کاروان پائین‌تر از شما بود و اگر با یکدیگر وعدۀ(جنگ) می‌کردید البتّه در وعده‌گاه اختلاف می‌کردید ولیکن خدا خواست به انجام رساند آنچه ‌انجام شدنی بود، تا اینکه هر‌کس هلاک می‌شود از روی دلیل روشن هلاک شود و هر‌کس حیات می­یابد از دلیل روشن حیات یابد و به راستی که خدا شنوای داناست.(42)

**نکات:** در این آیه حق‌تعالی بیان می‌کند غنائم چه روزی را و بر مسلمین منّت می‌گذارد و فرموده: هنگامی که شما در وادی نزدیکتری به آب و طرف مدینه بودید ولی کفّار آن طرف بدر که از مدینه دورتر است بودند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَوۡ تَوَاعَدتُّمۡ...﴾این است که مسلمین برای ضعف و قلّت نفراتشان اگر برای جنگ وعده‌گاهی قرار داده بودند خود اختلاف می‌کردند در تعیین روز و در اینکه حاضر شوند و یا خیر.

﴿إِذۡ يُرِيكَهُمُ ٱللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلٗاۖ وَلَوۡ أَرَىٰكَهُمۡ كَثِيرٗا لَّفَشِلۡتُمۡ وَلَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ سَلَّمَۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٤٣ وَإِذۡ يُرِيكُمُوهُمۡ إِذِ ٱلۡتَقَيۡتُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِكُمۡ قَلِيلٗا وَيُقَلِّلُكُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِهِمۡ لِيَقۡضِيَ ٱللَّهُ أَمۡرٗا كَانَ مَفۡعُولٗاۗ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ٤٤ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٤٥﴾ [الأنفال:43-45]

**ترجمه:** هنگامیکه درخوابت خدا ایشان را به تو کم نشان داد و اگر به تو ایشان را زیاد نشان داده بود البتّه سست می‌شدید و در کار جنگ نزاع می‌کردید ولیکن خدا سلامت داشت شما را، زیرا او به آنچه در سینه‌ها باشد داناست(43) و هنگامی که ملاقات کردید ایشان را در چشم شما کم می‌نمود و شما را در چشم ایشان کم می‌نمود تا اینکه خدا به انجام رساند امری را که شدنی بود و به سوی خدا کارها بازگردانیده می‌شود(44) ای مؤمنین چون گروهی را ملاقات کردید پس ثابت باشید و بسیار یاد خدا کنید تا باشد شما رستگار شوید.(45)

**نكات:** جملۀ: ﴿يُرِيكَهُمُ ٱللَّهُ...﴾ دلالت دارد که خدا جمعیّت کفار را در خواب به رسول خداص نشان داده بود و به نظر رسول خود عدّۀ قلیلی آورده بود و اگر چنین نبود رسول خداص و سایر مؤمنین در اقدام به جنگ کوتاهی می‌کردند و همچنین در روز بدر طبق جملۀ: ﴿فِيٓ أَعۡيُنِكُمۡ قَلِيلٗا...﴾ لشکر مسلمین، کفار را کم و نفرات قلیلی می‌پنداشتند و به نظر ایشان زیاد نمی‌آمد و همچنین جمعیت مسلمین به نظر کفار کم ‌آمد که طرفین به کارزار دلیر شوند. خدا طرفین را به یکدیگر کم نشان داد تا جنگ واقع شود.

﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡۖ وَٱصۡبِرُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٤٦ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بَطَرٗا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ٤٧ وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلۡيَوۡمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَإِنِّي جَارٞ لَّكُمۡۖ فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلۡفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكُمۡ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوۡنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَۚ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٤٨﴾

[الأنفال:46-48]

**ترجمه:** و خدا و رسول او را اطاعت کنید و نزاع مکنید که سست می‌شوید و عظمت شما می‌رود و صبر کنید که خدا با صابرین است(46) و نباشید مانند آنانکه از شهر و دیار خود خارج شدند برای خوشگذرانی، سرکشی و وانمودن به مردم و منع می‌کردند از راه خدا و خدا به آنچه می‌کنند محیط است(47) و هنگامی که شیطان اعمالشان را برای ایشان زینت داد و گفت امروز کسی از مردم بر شما پیروز نشود و من محقّقاً پناه می‌دهم شما را، پس چون دو گروه بایکدیگر روبرو شدند، به عقب برگشت بر دو پاشنۀ خودو گفت محققاً من از شما بیزارم به راستی که من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید به راستی که من از خدا می‌ترسم و خدا شدید العقاب است.(48)

**نکات:** لشکر مشرکین با دم و دستگاه برای عیش و نوش و تفاخر از مکه بیرون آمدند ولی لشکر اسلام برای جهاد در راه خدا. لشکر کفار از محمدص وحشت داشتند با اینکه از هر جهت برتری داشتند زیرا پیشرفت محمدص را در امور دیده بودند. و ضمناً از طائفۀ بنی‌کنانه که سر راهشان بود و قبلاً یک نفر از ایشان را کشته بودند واهمه داشتند، شیطان به شکل سراقه بن مالک که از اشراف بنی کنانه بود به ایشان رسید و گفت: من شما را امان می‌دهم از شر طائفۀ خودم ولذا دل ایشان را از این جهت خاطر جمع نمود ولی در ضمن جنگ فرار کرد و گفت: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید.

﴿إِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَٰٓؤُلَآءِ دِينُهُمۡۗ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٤٩ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَضۡرِبُونَ وُجُوهَهُمۡ وَأَدۡبَٰرَهُمۡ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ٥٠ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ٥١﴾ [الأنفال:49-51]

**ترجمه:** هنگامی که منافقان و آنانکه در دلشان مرض بود می‌گفتند: دین ایشان، ایشان را مغرور کرده و هر‌کس بر خدا توکل کند پس محققاً خدا عزیز حکیم است(49) و اگر ببینی هنگامیکه ملائکه قبض روح کفار می‌کنند به صورتها و پشتهای ایشان می‌زنند و گویند بچشید عذاب سوزاننده را(50) این به سبب اعمالی است که انجام داده‌اید و براستی که خدا به بندگان ستمگر نیست.(51)

**نکات:** منافقین و کفّار جرأت مؤمنین بی‌خانمان را که در اقدام به جنگ و جهاد می‌دیدند می‌گفتند: اینان نه بودجه دارند و نه اسلحه و نه نفرات، پس ایشان مغرور شده‌اند و دین باعث غرور ایشان شده و محمد ایشان را گول زده است!

﴿كَدَأۡبِ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيّٞ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٥٢ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمۡ يَكُ مُغَيِّرٗا نِّعۡمَةً أَنۡعَمَهَا عَلَىٰ قَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٥٣ كَدَأۡبِ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ   
  
كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ فَأَهۡلَكۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡ وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَۚ وَكُلّٞ كَانُواْ ظَٰلِمِينَ ٥٤﴾

[الأنفال:52-54]

**ترجمه:** (عادت ایشان) همانند عادت آل فرعون و کسانی که پیش از ایشان بودند، به آیات خدا کافر شدند پس خدا به سبب گناهانشان ایشان را گرفت زیرا خدا نیرومند شدیدالعقاب است(52) این به سبب این است که خدا نعمت خود را بر قومی که به ایشان داده تغییر نداده تا آنان خودشان را تغییر دهند و به راستی که خدا شنوای داناست(53) همانند شیوۀ آل فرعون و آنان که قبل از ایشان بودند، به آیات پروردگارشان تکذیب کردند پس به گناهانشان هلاکشان کردیم و آل فرعون را غرق نمودیم و همه ستمگر بودند.(54)

**نکات:** ﴿حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ دلالت دارد که مردم تا خود را تغییر ندهند خدا نعمت‌های خود را تغییر ندهد و از ایشان نگیرد و تا ملّتی عملاً خواستگار چیزی نباشند خدا به ایشان ندهد وقتی که ملّتی قدر عقل و قدرت خود را ندانست و آنها را صرف هوی و هوس کرد، خدا هم ایشان را مبتلا می‌کند به آثار هوی و هوس و چون صرف علم، هدایت و صنعت کرد خدا هم آنها را نصیبشان گرداند. و این آیه رد است بر کسانی که به نعمتهای عقل و هدایت پشت کرده و معتقدند باید خدا به مدد غیبی و فرستادن امامی به زور مردم را تغییر و اصلاح دهد و مردم را به وعده‌های جعلی مغرور و منتظر داشته‌اند. جملۀ: ﴿وَكُلّٞ كَانُواْ ظَٰلِمِينَ﴾دلالت دارد که به ظلم به هلاکت و نابودی رسیدند. «اَللَّهُمَّ أَهْلِكْ الظَّالِمِینَ فَقَدْ عَظُمَتْ فِتْنَتُهُمْ وَكَثُرَ شَرُّهُمْ وَلَا یَقْدِر أَحَدٌ عَلی دَفْعِهِم إِلَّا أَنْتَ فَادْفَعْهُم یَا قَهَّار!»**([[91]](#footnote-91))**.

﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٥٥ ٱلَّذِينَ عَٰهَدتَّ مِنۡهُمۡ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهۡدَهُمۡ فِي كُلِّ مَرَّةٖ وَهُمۡ لَا يَتَّقُونَ ٥٦ فَإِمَّا تَثۡقَفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡحَرۡبِ فَشَرِّدۡ بِهِم مَّنۡ خَلۡفَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ٥٧ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ ٥٨ وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَبَقُوٓاْۚ إِنَّهُمۡ لَا يُعۡجِزُونَ ٥٩﴾ [الأنفال:55-59]

**ترجمه:** به راستی که بدترین جنبنده‌ها نزد خدا کسانیند که کافر شدند که ایمان نیاورند(55) آنانکه از ایشان پیمان گرفتی سپس پیمان خود را در هر مرتبه شکستند و ایشان پرهیز ندارند(56) پس اگر در جنگ بر ایشان پیروز شدی پس به سبب (سختگیری با)ایشان پراکنده ساز کسانی را که پشت سر ایشانند، باشد که ایشان پند گیرند(57) و البته اگر از قومی(که با ایشان پیمان بسته­ای) ترس خیانتی داشتی پس بینداز به سوی ایشان پیمانشان را به طور منصفانه، زیرا خدا دوست نمی‌دارد خیانت‌کاران را(58) و آنان که کافر شده‌اند البته گمان مبرند که از قدرت ما بدر رفته‌اند، بدرستی که ایشان (ما را) عاجز نمی‌کنند(یعنی گریزی از عذاب ما ندارند).(59)

**نکات:** مقصود از جملۀ:﴿فَشَرِّدۡ بِهِم...﴾این است که ایشان را چنان در تحت شکنجه بگذار که کفار پس از ایشان بترسند و هوس فتنه نکنند. و مقصود از ﴿تَخَافَنَّ...﴾ این است که اگر علائم و آثار نقض پیمان کفّار بر امام مسلمین ظاهر شد باید پیمان ایشان را جلو ایشان بیندازند.

﴿٥٩ وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ٦٠﴾ [الأنفال:60]

**ترجمه:** و مهیا سازید برای ایشان هر چه می‌توانید از نیرو و از اسبان مهیّای بسته‌شده، که به آن نیروها بترسانید دشمن خدا و دشمن خود و دیگران غیر ایشان را که شما نمی‌دانید و نمی‌شناسید خدا ایشان را می‌شناسد و آنچه در راه خدا انفاق کنید هر‌چه باشد پاداشش به شما رد می‌شود و بر شما ستم نشود.(60)

**نکات:** مسلمین باید هر چه می‌توانند بر نیروی جنگی خود بیفزایند. جملۀ: ﴿...لَا تَعۡلَمُونَهُمُ﴾، دلالت دارد که رسول خداص دشمنان دیگری داشته غیر از کفاری که با او جنگ می‌کردند ولی آن حضرت نمی‌دانسته. پس آنان که می‌گویند فلان بندۀ صالح از همه چیز اطلاع دارد بیایند این آیه را بخوانند و بروند از غلوّ خود توبه کنند!

﴿وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلۡمِ فَٱجۡنَحۡ لَهَا وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٦١ وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخۡدَعُوكَ فَإِنَّ حَسۡبَكَ ٱللَّهُۚ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٣﴾ [الأنفال:61-63]

**ترجمه:** و اگر به سلم و صلح میل کردند، تو نیز به آن میل کن و بر خدا توکل نما زیرا او شنوای داناست(61) و اگر با تو ارادۀ خدعه کنند پس محققاً خدا ترا کافی است، اوست آن خدایی که ترا تأیید کرده با یاریش و به سبب مؤمنین (62) و الفت انداخت بین دلهای مؤمنین که اگر انفاق کرده بودی تمام آنچه در زمین است الفت بین دلهایشان نمی‌انداختی ولیکن خدا بین ایشان الفت انداخت، به راستی که او عزیزی حکیم است.(63)

**نکات:** ﴿مَّآ أَلَّفۡتَ...﴾ دلالت دارد که رسول خداص در کائنات و تکوینیات فاعلیّتی ندارد و فقط خدا مقلّب القلوب، مؤثّر و مکوّن است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ ٦٥ ٱلۡـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمۡ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمۡ ضَعۡفٗاۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ صَابِرَةٞ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمۡ أَلۡفٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفَيۡنِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٦٦﴾ [الأنفال:64-66]

**ترجمه:** آهای پیغمبر: خدا کافی است ترا و هر‌کس از مؤمنین را که پیروی تو کنند(64) آهای پیغمبر؛ مؤمنین را بر کارزار ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر صابر باشد بر دویست نفر غلبه کنند و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کفار پیروز می‌گردند به واسطۀ اینکه این کفار قومی نفهمند(65) اکنون خدا از شما سختی را برداشت و تکلیف شما را سبک کرد و دانست که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد نفر باشد بر دویست نفر غلبه کند و اگر هزار نفر باشد بر دو هزار غالب آید به اذن خدا و خدا با صابرین است.(66)

**نکات:** صدر اسلام در اوائل هجرت؛ حکم الهی این بود که هر یک نفر از مؤمنین در مقابل ده نفر مقاومت کند ولی مؤمنین ضجّه کردند و بر ایشان سنگین آمد و چون مسلمین زیادتر شدند آن حکم تخفیف داده شد و یک نفر مسلمان باید در مقابل دو نفر مقاومت کند و این نسخ نیست بلکه فقدان شرط است زیرا شرط مقاومت، صبر و دانش بود چون نداشتند با وصف عدم شرط باید یک نفر در مقابل دو نفر ایستادگی کند.

﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧ لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٦٨ فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٦٩﴾

[الأنفال:67-69]

**ترجمه:** هیچ پیغمبری را نشاید که برای او اسیرانی باشد تا در زمین قتل بسیار (ازمهاجمین) کند، شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا برای شما آخرت را می‌خواهد و خدا عزیزی حکیم است(67) اگر از خدا در پیش مقرر نشده بود هر آینه در آنچه گرفتید به شما عذاب بزرگی می‌رسید(68) پس از آنچه در جنگ به غنیمت گرفته‌اید بخورید در حالیکه حلال پاکیزه است و از خدا بترسید زیرا خدا آمرزندۀ رحیم است.(69)

**نکات:** پس از آنکه مسلمین هفتاد نفر از مشرکین را در جنگ بدر اسیر گرفتند، رسول خداص دربارۀ أسراء با اصحاب خود مشورت کرد، ابوبکر گفت: از ایشان فداء بگیر و آزادشان کن، عمر گفت: همه را به قتل رسان. رسول خداص پیشنهاد ابوبکر را پذیرفت و بنا شد هر کدام از اسیران فدایی بدهند و آزاد شوند، جبرئیل این آیات را آورد. از این آیات معلوم می‌شود اسیر گرفتن وبه واسطۀ فداء و گرفتنِ سَربها آزاد کردن به اذن الهی نبوده و لذا جملۀ: ﴿لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾،نازل شده است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٧٠ وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدۡ خَانُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ فَأَمۡكَنَ مِنۡهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧١﴾ [الأنفال:70-71]

**ترجمه:** آهای پیامبر، به اسیرانی که دردست شما هستند، بگو که اگر خدا بداند در دلهای شما خیر را، خیری بهتر از آنچه از شما گرفته به شما می‌دهد و شما را می‌آمرزد و خدا آمرزندۀ رحیم است(70) و اگر بخواهند با تو خیانت کنند پس به تحقیق قبلاً با خدا خیانت کردند، پس خدا تمکن و تسلط داد تو را بر ایشانو خدا دانای حکیم است.(71)

**نکات:** چون رسول خداص در جنگ بدر از اسیران فداء گرفت حق‌تعالی برای جذب قلوب اسیران این آیات را نازل نمود. از جمله کسانی که اسیر شدند عبّاس عموی پیغمبرص بود با عقیل و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب. و چون بنا شد فدیه بدهند و آزاد شوند، عقیل و نوفل چیزی نداشتند ولی عبّاس داشت، بیست وقیه طلا داشت که تقریبا صد و بیست دینار می‌شد که همراه خود آورده بود برای اینکه لشکر کفار را طعام بدهد و او یکی از ده نفری بود که باید هر روز به نوبت خودشان یک نفر مخارج لشکر را بدهد و ده شتر قربانی کند و نوبت به عباس نرسید تا اسیر شد و پول او را گرفتند و از غنائم شد. عباس خدمت رسول خداص عرض کرد: من مسلمان بودم ولی کفّار مرا به اکراه آوردند. حضرت فرمود: اگر این سخن تو راست باشد خدا تو را جزاء خواهد داد امّا ظاهراً علیه ما بوده‌ای، پس عباس گفت: دینارهای مرا پس بدهند، حضرت فرمود: نمی‌شود و تو باید فدیۀ خودت، عقیل و حارث را بپردازی تا هر سه آزاد شوید. عباس گفت: مرا میان قریش محتاج می‌کنی؟ حضرت فرمود: کجاست آن طلاهایی که به ام‌ الفضل عیالت دادی در وقتی که از مکه خارج می‌شدی و گفتی: من نمی‌دانم از این سفر برمی‌گردم یا نه، اگر حادثه‌ای برایم رخ داد این دینارها مال تو، عبیدالله، عبدالله و فضل. عباس گفت: از کجا دانستی، حضرت فرمود: پروردگارم به من خبر داد. عباس گفت: پس من شهادت می‌دهم که تو راستگویی و شهادتین بر زبان جاری نمود و گفت: غیر خدا احدی بر این مطّلع نبود، زیرا من دینارها را در تاریکی شب به عیالم دادم و من در رسالت تو شک داشتم، پس چون چنین خبری به من دادی شک من بر طرف گردید. و بعدها عباس به برکت اسلام ثروت بیشتری پیدا کرد و چنانکه خدا فرموده: ﴿يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ﴾ گردید([[92]](#footnote-92)). مقصود از جملۀ: ﴿وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ...﴾ این است که این اسیران که آزاد می‌شدند طبق رسم باید تعهد کنند که دیگر به جنگ رسول نیایند و با مشرکین معاهده علیه مسلمین نبندند و اسیران تعهد می‌کردند. در اینجا خدا می‌فرماید اگر عهد خود را بشکنند و وفا نکنند خدا باز رسول خود را بر ایشان تمکّن دهد.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيۡءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ وَإِنِ ٱسۡتَنصَرُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيۡكُمُ ٱلنَّصۡرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوۡمِۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٧٢﴾ [الأنفال:72]

**ترجمه:** به راستی آنانکه آیمان آورده و هجرت نموده و بامالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کردند و آنان که مأوی داده و مهاجرین را یاری کردند ایشان بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و آنان که ایمان آورده و هجرت نکرده‌اند شما را از دوستی ایشان چیزی نیست مگر هجرت کنند و اگر از شما در دین یاری خواستند بر شما یاری ایشان لازم است مگر علیه قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی است و خدا به آنچه می‌کنید بیناست.(72)

**نکات:** حق‌تعالی مؤمنین زمان رسول خداص را بر چهار قسم نموده: **قسم اول:** آنانکه با رسول‌خداص از مکّه هجرت کردند به سوی مدینه. ایشان مهاجرین اوّلین می‌باشند و اینان چهار امتیاز داشتند: **1-** ایمان به خدا، ملائکه، کتب، رسل إلهی، روز قیامت و تمام تکالیف الهی را پذیرفته و تمرّد نکردند. **2-** از وطن و خویشان و همسایگان خود صرف نظر کرده و برای رضای خدا مفارقت کردند و این کار عدل قتل نفس است زیرا خدا فرموده: ﴿اقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِيَارِكُم﴾. **3-** با جان و مال جهاد کردند و به هر غزوه‌ای که می‌رفتند از مال خود خرج می‌کردند، حتّی بدون وسائل جنگی مانند جنگ بدر با مشرکین می‌جنگیدند. **4-** سبقت در دین و در هجرت و جهاد داشتند که خدا درحق ایشان فرموده:

﴿... لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلّاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ ([[93]](#footnote-93)) [الحديد: 10]

و در آیۀ دیگر در وصفشان فرموده:

﴿وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾([[94]](#footnote-94)) [التوبة 100]

که اینان مقتدای مسلمین هستند تا قیامت.

**قسم دوم –** **انصارند** که چون رسول خداص با اصحابش به سوی ایشان آمدند از بذل مال و جان و مسکن مضایقه نکردند و به اصلاح مهمّات مهاجرین پرداختند و اگر ایشان نبودند کار تمام نمی‌شد ولی مهاجرین اولین از ایشان مقدم و افضلند زیرا ایشان سابقین در ایمان و فضائلند و دیگر اینکه روزگاری زحمت و سختی کشیدند و دیگر اینکه از خانه و زندگی صرفنظر کردند.

**قسم سوم –** مؤمنینی که ایمان آورده ولی هجرت نکردند و در مکه ماندند.

**قسم چهارم –** آنها که پس از مؤمنین اولین مهاجرت کردند که فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ﴾.

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ ٧٣ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٧٥﴾ [الأنفال:73-75]

**ترجمه:** و کفار برخی دوستان بعضی دیگرند، اگر شما دوستی مؤمنین را رعایت نکنید در این زمین فتنه و فساد بزرگی خواهد بود(73) و آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد در راه خدا کردند و آن کسانی که مأوی داده و یاری کردند، ایشانند همان مؤمنین حقیقی و واقعی، برای ایشان است آمرزش و روزی کریم.(74) و کسانی که پس از آنان ایمان آوردند و هجرت کرده و همراه با شما جهاد کردند پس ایشان از شمایند و صاحبان خویشی (خویشاوندان) بعضی از ایشان سزاوارترند به بعض دیگر در کتاب خدا، به راستی که خدا به هر چیزی داناست.(75)

**نکات:** أولیاء و **ولایت** (به فتح واو) را به معنی؛ دوستی گرفتیم. ولی بعضی بر خلاف ظاهر به معنی؛ سرپرستی و قیمومیت و یا به معنی؛ ولایت ارث گرفته‌اند. و مقصود از جملۀ: ﴿إِلَّا تَفۡعَلُوهُ...﴾ این است که: ای مؤمنین اگر به آنچه ذکر شد از هجرت، دوستی، تعاون و تبری از کفار عمل نکنید، فتنه و فساد شما را در برگیرد. و به واسطۀ تفرقه و قلّت عدد و ضعف: کثرت پیدا نخواهید کرد و مورد رغبت دیگران نمی شوید و دیگران به شما ملحق نمی‌شوند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ...﴾کسانیند که پس از نزول این آیات هجرت کنند و با سایر مهاجرین و انصار جهاد کنند، ایشان نیز از مهاجرین محسوب می‌شوند. و مقصود از جمله: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ﴾، این است که در ارث، خویشان مقدم بر دیگرانند و خویشان از یکدیگر ارث می‌برند. لیکن قبل از نزول این آیه ارث به أخوّت و برادری بوده چنانچه رسول خداص بین مؤمنین أخوت و برادری را برقرار نمود وچون عدۀ مؤمنین قلیل بودند به اخوّت از یکدیگر ارث می‌بردند ولیکن مسلمین زیاد شدند ارث برای خویشاوندان مسلمان برقرار شد.

سورة التوبة (مدنية وهي مائة وتسع وعشرون آية)

سورۀ توبه که آنرا سورۀ براءة نیز گویند و آن مدنی و دارای 129 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

در آغاز این سوره «بسم الله الرحمن الرحیم» دیده نمی‌شود، که بنا به قولی این سوره با سورۀ قبلی که انفال باشد یک سوره بوده و دیگر اینکه این سوره در رفع امان و قتل مشرکین پیمان شکن و عذاب ایشان نازل شده نه برای رحمت و این سوره به ضمیمۀ سورۀ انفال از سوره‌های طوال است و رسول خداص دستور گذاشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در اول آن نداده است.

﴿بَرَآءَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١ فَسِيحُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ غَيۡرُ مُعۡجِزِي ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخۡزِي ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢ وَأَذَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِيٓءٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ وَرَسُولُهُۥۚ فَإِن تُبۡتُمۡ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ غَيۡرُ مُعۡجِزِي ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٣ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ثُمَّ لَمۡ يَنقُصُوكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَمۡ يُظَٰهِرُواْ عَلَيۡكُمۡ أَحَدٗا فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيۡهِمۡ عَهۡدَهُمۡ إِلَىٰ مُدَّتِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٤﴾ [التوبة:1-4]

**ترجمه:** بیزاری از طرف خدا و رسول اوست به سوی مشرکینی که باایشان پیمان بسته‌اید (وایشان نقض پیمان کردند) (1) پس(ای مشرکان پیمان شکن) چهار ماه به آزادی دراین سرزمین بگردید و بدانید که شما عاجزکنندۀ خدا نباشید و خدا خوارکنندۀ کافران است(2) و اعلامی است از خدا و رسول او به سوی مردم در روز حج اکبر که خدا بیزاراست از مشرکین و رسول او(نیز)، پس اگر توبه کردید آن برای شما خوب است و اگر اعراض کردید پس بدانید که عاجز‌کنندۀ خدا نیستید و با خدا ستیزه نتوانید و کافران را به عذاب دردناک بشارت ده(3) مگر آن مشرکینی که با ایشان پیمان بسته­اید سپس از پیمانتان چیزی کم نکرده و علیه شما تظاهر نکرده و به یکی از دشمنان شما مدد ننمودند پس پیمان ایشان را به اتمام برسانید زیرا خدا دوست می‌دارد پرهیزکاران را.(4)

**نکات:** کلمۀ ﴿بَرَآءَةٞ﴾ خبر مبتدای محذوف است که «هذا» باشد و می‌توان آن را مبتداء گرفت و خبر آن جملۀ: ﴿إِلَى ٱلَّذِينَ...﴾ باشد. بدان که فتح مکه در سال هشت از هجرت رسول خداص به مدینه واقع یافت و رسول خداص عتّاب بن اسید را فرماندار مکه قرار داد و این سورۀ توبه در سال نه از هجرت نازل شد و چون این سوره نازل شد، رسول خداص چهل آیۀ اول آن را به ابو‌بکر داد با امارت حاج یعنی ابوبکر را امیرحج تعیین فرمود و فرمود: این آیات را در موسم حج بر مردم قرائت کن، پس از آنکه ابوبکر به طرف مکه حرکت کرد، علی را مأمور نمود که برود و آن آیات را به اهل موسم قرائت کند. به حضرت رسولص عرض شد اگر این سوره و مأموریّت ابلاغ آن را به ابوبکر واگذار می‌کردید خوب بود؟ فرمود: این سوره را ادا نمی‌کند جُز کسی که از خود من یعنی از خانوادۀ من باشد. پس علی حرکت کرد و به ابو‌بکر ملحق شد.([[95]](#footnote-95)) پس ابوبکر در ایام حج روز ترویه برای مردم خطبه خواند و آداب و مناسک حج را به ایشان تعلیم داد زیرا او امیر حج بود. و اما علی در روز عید قربان در مِنی نزدیک جمرۀ عقبه ایستاد و این آیات را برای مردم قرائت نمود و فرمود: أیّها الناس من فرستادۀ رسول خدایم. گفتند: به چه چیز؟ پس این آیات را بلند قرائت نمود و فرمود: «لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ وَلَا يَحُجَّنَّ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ مُدَّةٌ فَهُوَ إِلَى مُدَّتِهِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مُدَّةٌ فَمُدَّتُهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ»**([[96]](#footnote-96))**. چون زنان مشرکه قبل از نزول این آیات می‌آمدند و برهنه طواف می‌کردند و چون رسول خداص می‌خواست برای سال دیگر، حج نماید دستور اعلان داد که برهنه طواف نکنند و چون در سال ششم که رسول خداص با اصحاب خود به قصد عمره تا حدیبیه تشریف آوردند و اهالی مکه مانع ورود او به مکه شدند و حضرت با ایشان پیمان بست برای عدم تعرض مشرکین به مسلمین وعدم تعرض مسلمین به مشرکین با شرایطی که در جای خود خواهد آمد، مشرکین به پیمان خود وفا نکرده و نقض نمودند و ازجمله با هم ‌پیمانان خود از مشرکین بنی‌بکر به طایفۀ خزاعه که از هم‌ پیمانان رسول خدا بودند حمله کردند و کسی از آنان را کشتند، ایشان نزد رسول خداص شکایت کردند از نقض عهد مشرکین، پس در سال نهم طبق سورۀ براءة مقرر شد که به تمام مشرکین ابلاغ شود که آنانکه نقض عهد کرده‌اند تا چهار ماه مهلت داده شده یا مسلمان شوند و یا تن به کشته ‌شدن بدهند و امّا آنانکه نقض عهد نکرده‌اند و عهدی با رسول خداص دارند مهلت ایشان تا وقتی است که مدت عهدشان تمام شود و پس از آن دیگر امان و علاقه‌ای بین ایشان و مسلمین نخواهد بود.

﴿فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥ وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَعۡلَمُونَ ٦﴾ [التوبة:5-6]

**ترجمه:** پس چون ماههای حرام منقضی شد آن مشرکین(پیمان­شکن) را هر جا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و محاصره­شان نمايید و به هر رهگذری در کمین ایشان بنشینید، پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند راهشان را باز کنید و رهاشان سازید زیرا خدا آمرزندۀ رحیم است(5) و اگر یکی از مشرکین از تو پناه جوید او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل أمن خودش برسان، این برای این است که ایشان قومی نادانند.(6)

**نکات:** مقصود از ماههای حرام، همان چهار ماهی است که خدا به ایشان مهلت داده، از دهم ذیحجه تا دهم ربیع الآخر، اگرچه قول دیگری نیز گفته‌اند که از اول شوال باشد تا آخر محرّم. ولی همین قول اول صحیح است زیرا ابتدای چهار ماه باید از وقت ابلاغ حساب شود. از این آیات قبح پیمان‌شکنی معلوم می‌شود، چون مشرکین علاوه بر شرک، اذیت و آزار مسلمین، مکرّر پیمان‌شکنی کردند تا خدا چنین شکنجه‌ای بر ایشان معین نمود ولی برای سایر کفار چنین دستوری نیامد و از جملۀ: ﴿حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ﴾ استفاده می‌شود که قرآن را می‌‌فهمیدند و برای همه قابل فهم بوده و گر نه هدایت نمی‌شدند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖ﴾ این است که راه را بر ایشان سد کنید تا در بلاد دیگر منتشر نشوند. در حدیث آمده که در صدر اسلام تا وفات رسول خداص حکم مشرکین پیمان­شکن گاهی قتل و گاهی عفو و گاهی گرفتن فدا بود، نقل شده که مردی را به اسیری نزد رسول خداص آوردند بنام امامه و او سید و بزرگ یمامه بود، رسول خداص به او فرمود: اسلام بیاور و یا خود را خریداری کن و گر نه تو را بکشم و یا آزادت کنم. او گفت: ای محمد اگر مرا بکشی مرد بزرگی را کشته‌ای و اگر فداء بگیری از مرد بزرگی فداء گرفته‌ای و اگر آزاد کنی بزرگی را آزاد کرده‌ای و اسلام‌آوردن من بعید است. رسول خداص فرمود: آزادت کردم، چون امامه این سخن شنید گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله»، حسن خلق تو دلیل بر نبوّت توست. پس به یمامه رفت و چون طعام اهل مکه از یمامه می‌آمد او مانع شد و گفت: نمی‌گذارم به مشرکین برسد تا ایمان آورند و اهل مکه آن وقت با رسول خداص در مقام محاربه بودند و ناچار و بیچاره شده و به رسول خداص نامه نوشتند و شکایت از منع طعام امامه نمودند، رسول‌خداص نامه به او نوشت که منع طعام از مکّیان نکند.

﴿كَيۡفَ يَكُونُ لِلۡمُشۡرِكِينَ عَهۡدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّمۡ عِندَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۖ فَمَا ٱسۡتَقَٰمُواْ لَكُمۡ فَٱسۡتَقِيمُواْ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٧ كَيۡفَ وَإِن يَظۡهَرُواْ عَلَيۡكُمۡ لَا يَرۡقُبُواْ فِيكُمۡ إِلّٗا وَلَا ذِمَّةٗۚ يُرۡضُونَكُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَتَأۡبَىٰ قُلُوبُهُمۡ وَأَكۡثَرُهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨﴾ [التوبة:7-8]

**ترجمه:** چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسول او پیمانی می‌باشد مگر آنان که با ایشان نزد مسجدالحرام عهد بستید پس مادامی که به عهد خود ثابتند شما نیز با ایشان ثابت بمانید، زیرا خدا متّقین را دوست می‌دارد(7) چگونه برای ایشان عهدی باشد وحال آنکه اگر برشما ظفریابند در حقِّ شما هیچ­خویشاوندی و پیمانی را مراعات نکنند، شما را با زبانهای خود خوشنود می‌کنند و حال آنکه دل هایشان إبا دارد. و اکثرشان فاسقند.(8)

**نکات:** کسی که پیمان‌شکن باشد خدا پیمان او را به هیچ گیرد مگر کسی که به عهد خود ثابت بماند. و طبق تواریخ، آنان که نسبت به رسول خداص به عهد خود وفا کردند: طائفۀ خزاعه وبنی‌ضمره بودند. در تاریخ آمده که جمعی از خوارج به راه‌زنی و قتل مسلمین پرداختند به عنوان اینکه مردم به حکم غیرخدا گردن می‌نهند. اتّفاقاً «ابوالهذیل علاف» با کاروانی به ایشان رسیدند و سخت بترسیدند و از حیات خود قطع امید کردند. ابوالهذیل گفت: نترسید و کار خود را به من واگذارید، من ایشان را دفع خواهم کرد. پس خوارج پرسیدند و گفتند: شما چه کسانید و از چه قومید؟ ابوالهذیل گفت: ما قومی از مشرکانیم و به تجارت می‌رویم و مقصود ما از این سفر این است که کلام خدا را بشنویم و در آن تأمّل کنیم و اگر دیدیم خوب است ایمان آوریم. خوارج گفتند: مرحبا و آیاتی از قرآن قرائت کردند. ابوالهذیل و رفقای او گفتند: آمنّا وصدّقنا، خوارج گفتند: در جوار ما بمانید. گفتند: شما حق ما را أداء نمایید. خوارج گفتند: حق شما چیست؟ ابوالهذیل گفت: حق ما این است که ما را به محل أمن برسانید چنانچه خدا فرموده: ﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُ﴾([[97]](#footnote-97))پس خوارج ایشان را به محل أمن رسانیدند!

﴿ٱشۡتَرَوۡاْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلٗا فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِهِۦٓۚ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩ لَا يَرۡقُبُونَ فِي مُؤۡمِنٍ إِلّٗا وَلَا ذِمَّةٗۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُعۡتَدُونَ ١٠ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ وَنُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ١١ وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُم مِّنۢ بَعۡدِ عَهۡدِهِمۡ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمۡ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ إِنَّهُمۡ لَآ أَيۡمَٰنَ لَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَنتَهُونَ ١٢ أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوۡمٗا نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ وَهَمُّواْ بِإِخۡرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٍۚ أَتَخۡشَوۡنَهُمۡۚ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَوۡهُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣﴾ [التوبة:9-13]

**ترجمه:** آیات خدا را به بهای اندکی معامله کردند پس مردم را از راه خدا بازداشتند حقّا ایشان بد عملی می‌کردند(9) درحق هیچ مؤمنی قرابت و پیمانی را مراعات نمی‌کنند و ایشان همان تعدی‌کنندگانند(10) پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکات را بدادند، برادران شمایند در دین و ما بیان می‌کنیم آیات را برای قومی که می‌دانند(11) و اگر سوگندهای خود را پس از پیمانشان شکستند و در دین شما طعن زدند پس پیشوایان کفر را بکشید زیرا اینان را سوگندها نباشد تا شاید خودداری کنند(12) آیا با قومی که پیمانشان را شکستند و به بیرون‌‌ راندن رسول خدا همت گماشتند قتال نمی‌کنید درحالی‌که ایشان بودند که اوّل بار قتال را با شما آغاز کردند، آیا از ایشان می‌ترسید، پس خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده‌اید.(13)

**نکات:** خدای‌تعالی صفات مشرکین را برای بیداری مؤمنین شمرده تا به آنان اعتماد ننمایند: **اول**: برای چند درهم دنیا، آیات خدا را ندیده گرفته و چند درهم را بر عقل وعلم ووحی ترجیح دادند. **دوم**: اگر غلبه کنند سوگند و خویشی و پیمان را مراعات نخواهند کرد. **سوم**: عادتشان تعدی و تجاوز است. **چهارم**: به تجربه رسیده که درموقع نیرومندی چه ستمها کردند؛ بر قتل رسول خداص متحد شدند و رسول خداص را فراری دادند و گفتند: ﴿لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ﴾([[98]](#footnote-98)) [الـمنافقون: 8]([[99]](#footnote-99)). جملۀ: ﴿وَهَمُّواْ بِإِخۡرَاجِ ٱلرَّسُولِ﴾ مشرکین و یا هم کفار و مشرکین را شامل می‌شود. و اینها دلیل است که کفّار و مشرکین تابع منطق عقل و دلیل نیستند. نویسنده گوید: عیناً مانند زمان ما که مردم متعصب خرافاتی اگر قدرتی داشته باشند به ضرب وقتل طرف اقدام می‌کنند و بعضی از مروجین مذهبی چون قدرت ندارند به تکفیر و لعن می‌پردازند و هر‌کس حقی را اظهار کند گرفتار چنین مردمی است و رنج می‌برد.

﴿قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٥ أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تُتۡرَكُواْ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَلَمۡ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَلِيجَةٗۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١٦﴾ [التوبة:14-16]

**ترجمه:** با ایشان کارزار و پیکار کنید، خدا ایشان را به دست شما عذاب می‌کند و خوارشان می‌نماید و شما را بر ایشان یاری می‌دهد و سینه‌های قوم با ایمان را شفا می‌بخشد(14) و خشم دلهاشان را می‌برد و خدا توبۀ هر‌کس را بخواهد می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است(15) آیا پنداشته‌اید که رها می‌شوید و هنوز خدا مجاهدین شما و آنان را که جُز خدا و رسول و مؤمنین را دوست نهانی نگرفته‌اند، ندانسته، در حالیکه خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.(16)

**نکات:** در صدر اسلام از کثرت اذیّت، آزار کفار و مشرکین، دلهای مسلمین پر از خشم بود ولی مأذون به جهاد نبودند چون عدۀ کافی نداشتند، اما چون عدد کافی تحقق پیدا کرد خدا امر به جهاد نمود و دلهای مؤمنین را به برکت شمشیر مجاهدین شفاء داد و کفار و مشرکین را عذاب کرد. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ...﴾این است که هنوز معلوم حضرت باری تحقّق پیدا نکرده، اگر‌چه در ازل هر چیز را دانسته ولی تا فداکاری خود را بروز ندهید معلوم حق ظاهر نگردد.

﴿مَا كَانَ لِلۡمُشۡرِكِينَ أَن يَعۡمُرُواْ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ شَٰهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم بِٱلۡكُفۡرِۚ أُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ وَفِي ٱلنَّارِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ١٧ إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَۖ فَعَسَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ أَن يَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٨﴾ [التوبة:17-18]

**ترجمه:** برای مشرکین روا نیست که مساجد خدا را آباد کنند در حالیکه بر کفر خود گواهند، ایشانند که اعمالشان هدر است و ایشانند که در آتش دوزخ جاودانند(17) همانا مساجد خدا را آنکه ایمان به خدا و روز جزاء دارد و نماز را به پا می‌دارد و زکات می‌دهد و جُز خدا از کسی نمی‌ترسد، آباد می‌کند، پس امید است که ایشان از هدایت‌یافتگان باشند.(18)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که متصدّیان امور مساجد باید دارای ایمان و خالی از خرافات باشند و تمام اعمال کسی که توحید صحیحی ندارد هدر و مانند نبود است و کسی که به آبادی مساجد می‌پردازد باید از غیرخدا نترسد و غیر او را ملاحظه نکند. متأسّفانه متصدیان امور مساجد و مجالس دینی فعلی زمان ما یک مشت مردم هوی‌‌پرست می‌‌باشند و لذا تمام تبلیغات دینی آلوده به شرک و خرافات است. و جملۀ: ﴿وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾دلالت دارد که مشرک به تمام اقسام آن ولو اینکه نامش مسلمان باشد حق دخالت در امور مسجد ندارد، چه عليّ ‌اللّهی، چه شیخی و چه سایر غالیان.

جملۀ: ﴿فَعَسَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه مسلمان موحّد جامع‌الشّرایط نیز باید امیدوار به هدایت و رحمت حق باشد و مغرور نباشد. شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مباش غرّه به علم و عمل که شد ابلیس |  | بدین سبب ز دَرِ بارگاه عزّت دور |

﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٩ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٢٠ يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ وَجَنَّٰتٖ لَّهُمۡ فِيهَا نَعِيمٞ مُّقِيمٌ ٢١ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ٢٢﴾ [التوبة:19-22]

**ترجمه:** آیا سیراب‌کردن حاجیان و تعمیر مسجدالحرام را مانند عمل کسی قرار داده‌اید که

ایمان به خدا و روز جزاء دارد و در راه خدا جهاد می‌کند، اینان نزد خدا مساوی نیستند و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند(19) آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جان­های خود جهاد کرده‌اند، درجۀ ایشان نزد خدا بزرگتر است و ایشانند کامیابان و بهره‌برندگان (20) پروردگارشان ایشان را به رحمت و رضوان خود، مژده می‌دهد و برای ایشان است باغهایی که در آنها نعمتهای پاینده است (21) در آن باغها همیشه جاویدانند، بی‌گمان خدا نزد اوست اجر بزرگ.(22)

**نکات:** بعضی از اصحاب رسول که تازه مسلمان بودند به اعمال، افعال و عناوین خود افتخار می‌کردند، از جمله عبّاس عموی رسول خداص افتخار می‌کرد به اینکه سقّای حاجیان بوده و آنان را سیراب می‌کرده و طلحه بن شیبه می‌گفت: من کلید‌دار کعبه و تعمیر کنندۀ مسجدالحرامم و افتخارات خود را به علی عرضه کردند. حضرت فرمود: ایمان به خدا، هجرت و جهاد در راه خدا موجب فضیلت است تا آنکه قضاوت را نزد رسول خداص بردند رسول خداص چیزی نفرمود تا این آیات نازل گردید.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣ قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ٢٤﴾ [التوبة:23-24]

**ترجمه:** ای مؤمنین، پدرانتان و برادرانتان را دوست نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند و هر‌کس از شما آنان را به دوستی بگیرد، پس همانان ستمگرند(23) بگو: اگر پدران شما و پسران شما و برادران شما و زنانتان و فامیلتان و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید و مساکنی که آنها را می‌پسندید(و به آنها دل بسته‌اید) نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او محبوبتر است پس منتظر باشید تا خدا امر خود را بیاورد و خدا قوم فاسقین را هدایت نمی‌کند.(24)

**نکات:** صدر اسلام هر فردی که مسلمان می‌شد و خدای یکتا را می‌پذیرفت مانند زمان ما با خویشان و کسان او که همه از کفّار بودند باید قطع دوستی و ملاطفت کند. در حدیث آمده که رسول خداص فرمود: «لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ طَعْمَ الْإِيمَان‏ حَتَی يُحِبَّ فِي اللَّهِ أَبْعَدَ النَّاس وَيُبْغِضَ فِي اللَّهِ أَقْرَبَ النَّاسِ»([[100]](#footnote-100)). یعنی: «کسی از شما مزۀ ایمان را نمی‌یابد تا در راه خدا دورترین مردم را دوست بدارد ونزدیک‌ترین مردم را [به خاطرخدا] دشمن بدارد». و مقصود از جملۀ: ﴿حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦ﴾، آمدن عذاب خداست.

﴿لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٖ وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥ ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦ ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٧﴾ [التوبة:25-27]

**ترجمه:** محقق است که خدا شما را در مواقع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین هنگامی که کثرت نفرات شما، شما را به شگفت آورده بود، پس، آن کثرت هیچ بهره‌ای به شما نداد و برای شما مفید نشد و زمین با وسعتی که داشت بر شما تنگ شد سپس به دشمن پشت کردید در حال ادبار و پراکندگی (25) سپس خدای‌تعالی آرامش دل را بر رسول خدا و بر مؤمنین نازل نمود و نازل کرد لشکرهایی را که آنها را ندیدید و عذاب نمود کفار را و این است جزای کفار(26) سپس خداوند بعداز آن، توبۀ هر‌کس را که بخواهد می‌پذیرد و خدا آمرزندۀ رحیم است.(27)

**نکات:** طبق این آیات، خدا رسول خود را در مواقع بسیاری یاری کرده و روایت کرده‌اند که مواطن کثیره که در آنها رسول خداص یاری شده هشتاد موطن بوده و مقصود از روز حنین روز جنگ حنين است و حنین زمینی است بین مکّه و طائف که آن جنگ در آنجا واقع شده و قضیّه چنان است که پس از فتح مکه، طائفۀ هوازن و ثقیف که چهار هزار مرد بودند و 26 هزار مرد دیگر از طوائف دیگر که با ایشان سی‌هزار نفر بودند به جنگ با رسول خداص آماده شدند و لشکر اسلام دوازده هزار و یا شانزده هزار نفر بودند و بعضی از مسلمین می‌گفتند: «لَنْ نُغْلَبَ الیَوم...» یعنی؛ «ما امروز با این کثرتی که داریم مغلوب نخواهیم شد و از کثرت خود شاد بودند». و لذا خدا فرموده:﴿أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ﴾**.** و چون دو لشکر بهم آمیختند در ابتداء مسلمین غلبه کرده و ایشان را پراکنده کردند و مشغول گرفتن غنیمت شدند. مشرکین که زنان و حیوانات خود را همراه آورده بودند برای اینکه نگریزند همّت و عصبیّت ایشان به جوش آمد یکدگر را آواز دادند: یا حماة السّوء کجا می‌گریزید و زنان و فرزندان خود را رها کرده‌اید، پس به اتّفاق بازگشته و کمین نموده و بر مسلمین یورش آوردند، مسلمین مضطرب شده و فراری شده و شکست بزرگی بر ایشان وارد شد و با رسول خداص کسی نماند جز نّه نفر از بنی‌هاشم و یک نفر از انصار به نام ایمن بن امّ ایمن که در آن جنگ کشته شد و آن نُه نفر عبارت بودند از: علی، عباس، فضل بن عباس، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث، ربیعه بن حارث، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عتبه و معتب پسران ابولهب. و بقیّه فرار کردند و علت فرار این بود که چون سفیدۀ صبح آشکار شد سپاه مسلمین از راه سرازیری به وادی حنین آمدند و چون راه عبور تنگ بود لشکریان به تفاریق به طرق متعدّده رهسپار بودند، در این هنگام مردم هوازن از کمین بیرون تاختند و مسلمین را تیرباران کردند، مقدّمۀ لشکر که فوج خالد بن ولید بود فاقد اسلحه بودند هزیمت شد و به دنبال ایشان مشرکین قریش که تازه مسلمان بودند گریختند، در این موقع سایر مسلمین نیز مضطرب شده و هزمیت شدند. رسول خداص بر قاطر سفیدی سوار بود و فریاد می‌کرد: «إلی أین أیّها الناس؟» پس حضرت اشتر خود را حرکت داد و به کفّار حمله نمود و با آن چند نفر قلیل به رزمی سخت اقدام کرد و جُز در این جنگ رزم نداده بود و می‌فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنا النبي لا كذب |  | أنا ابن عبد المطلب([[101]](#footnote-101)) |

و در این جنگ امیرالمؤمنین بسیاری از شجاعان را کشت، مردی از هوازن به نام «أبوجرول» علم سیاهی بر سر نیزه کرده و در جلو کفّار مانند شعله جولان می‌داد و هر مسلمانی را که می‌کشت علم خود را حرکت می‌داد و کفّار به دنبال وی می‌آمدند و رجز می‌خواند. امیرالمؤمنین علی بر او حمله کرد و او را کشت. مشرکین پس از قتل او تاب مقاومت نیاورده و به هزیمت شدند و عبّاس که مردی بلند آواز بود ندا می‌کرد «یا أَصْحَابَ بِیعَةِ الشَّجَرَةِ». تا اینکه عدّه‌ای از مسلمین مجتمع شده و به حمله پرداختند و رسول خداص مشتی خاک بر روی مشرکین انداخت و فرمود: «شاهت الوجوه»، تا اینکه غلبه با مسلمین شد. و مقصود از: ﴿أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ این است که خدا آرامش دل به رسول خداص و مؤمنین داد که از هجوم دشمن نترسیدند و مقاومت کردند و دو مرتبه خود را بر مشرکین زدند که رسول خداص فرمود: **الآن تنور جنگ گرم شد** و رسول خداص در همان حال عرض می‌کرد: «اَللَّهُمَّ لَكَ الحَمْدُ وَ إِلِیكَ الُمشْتَكَی وَأَنْتَ الُمستَعَان».

مقصود از جملۀ: ﴿وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا﴾ نزول فرشتگان و نیز صبر، ثبات، استقامت، طمأنینه و جرأت بوده که بر دل رسول و سایر مسلمین انداخته شده از طرف حق‌تعالی و در این جنگ نفرات بسیاری از کفار کشته شدند و شش هزار نفر از مرد و زن و فرزند ایشان اسیر گردید و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند به دست مسلمین افتاد و چون مشرکین مغلوب شدند منادی رسول خداص ندا کرد که اسیران جنگی را نکشند و به زنان نزدیک نشوند و باقی مشرکین پراکنده و به اوطاس رفتند و رسول خداص مأمور فرستاد و ایشان را تعقیب کردند تا اینکه مشرکین به شهر طائف رفتند و سایر مشرکین به ایشان پیوسته و لشکر اسلام رفتند و طائف را محاصره کردند و جنگ تا اول ماه ذیقعده طول کشید و چون ماه ذیقعده از ماههای حرام بود جنگ تعطیل شد. و رسول خداص به جعرانه مراجعت کرد و در آنجا مُحرِم به عمره شد و غنائم حنین و اوطاس را بین لشکر تقسیم کرد و ﴿مُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ﴾ را زیادتر از دیگران بداد و مانند ابوسفیان، عکرمه بن ابی‌جهل، صفوان بن امیه، حارث بن هشام، عبدالله بن امیه، معاویه بن أبی‌سفیان، هشام بن مغیره، اقرع بن حابس و امثال ایشان را از پنجاه شتر تا صد به ایشان داد. ولی به انصار بهره‌ای اندک بداد یعنی کمتر از مهاجرین، انصار افسرده شده بعضی گفتند: تمام غنائم را به قوم خود داد و ما را محروم کرد! بعضی گفتند: ما تیغ زدیم و غنیمت را کافران بردند و بعضی گفتند: فعلاً چون رسول خداص نیرومند شده احتیاج به ما ندارد و لذا ما را بی‌بهره کرد. چون این کلمات به رسول خداص رسید بفرمود تا همۀ انصار را جمع کردند و هر که غیر ایشان بود ممنوع از ورود در آن مجلس نمود، سپس فرمود: ای انصار از شما چیزی می‌پرسم مرا جواب دهید؟ گفتند: بگوی یا رسول الله، فرمود: شما گمراه نبودید خدا شما را به واسطۀ من هدایت کرد؟ گفتند: «بلی، لله المنّة ولرسوله». فرمود: شما بر کنارۀ دوزخ نبودید حق‌تعالی بواسطۀ من شما را برهانید؟ گفتند: «بلی یا رسول الله». فرمود: شما جمعی اندک نبودید حق‌تعالی بوسیلۀ من شما را بسیار و توانا کرد؟ گفتند: «بلی یا رسول الله، لله المنّة ولرسوله». فرمود: شما دشمنان یکدگر نبودید خدای‌تعالی به واسطۀ من دلهای شما را ألفت داد و دوست یکدگر شدید؟... پس حضرت لحظه‌ای سکوت کرد پس از آن فرمود: شما اگر بخواهید می‌توانید در جواب من بگویید: تو مطرود قوم خود بودی و نزد ما آمدی ما تو را منزل دادیم و تو فقیر بودی ما تو را بی‌نیاز کردیم و ترسناک بودی ما تو را أمان دادیم وتو را به دروغ نسبت دادند ما تو را تصدیق کردیم. انصار که این کلمات را شنیدند همه به گریه افتادند و به های‌های گریستند و برخاستند بدست و پای رسول خداص افتاده و عرض کردند: یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تو باد هر چه داریم به اختیار توست به هر که خواهی انفاق کن، جوانان ما که سخن بی‌ادبانه گفتند خیال کرده بودند قلّت بهرۀ ایشان از غنائم برای بی‌اعتنایی شماست به قدر ایشان، اکنون توبه کردند یا رسول الله برای ایشان استفغار کن. رسول خداص دست به دعا برداشت و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ وَلِأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ غَيْرُكُمْ بِالشَّاةِ وَالنَّعَمِ وَتَرْجِعُونَ أَنْتُمْ وَفِي سَهْمِكُمْ رَسُولُ اللهِ»**([[102]](#footnote-102))**. همه عرض کردند: «رَضِينَا بِالِله وَعَنهُ وَبِرَسُولِه». پس رسول خدا فرمود: انصار صاحب سرّ منند، اگر مردمان به راهی روند و انصار به راهی، من به طریق انصار سلوک کنم.

به هرحال درمیان اسیران کفّار شیماء دختر حلیمة سعدیّه خواهر رضاعی رسول خداص بود چون خود را معرّفی کرد حضرت با او مهربانی کرد و ردای خود را برای او پهن نمود و با او بسیار سخن گفت و احوالپرسی نمود و او را مخیّر کرد که با حضرت بماند یا به خانه‌اش برود، شیماء مراجعت به وطن را اختیار کرد، حضرت او را کنیزکی با دو شتر و چند گوسفند عطاء کرد، آن دختر در باب اسیران هوازن با آن حضرت سخن گفت و شفاعت نمود، حضرت فرمود: من نصیب خود و فرزندان عبدالمطلب را به تو بخشیدم، اما از آنچه از سایر مسلمین است تو خود از ایشان شفاعت کن به حق من بر ایشان، شاید ببخشند. پس چون حضرت نماز ظهر را خواند دختر حلیمه برخاست و سخن گفت همه از برای رعایت رسول خداص اسیران هوازن را بخشیدند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَاۚ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٨﴾ [التوبة:28]

**ترجمه:** ای مؤمنین همانا مشرکین نجس­اند پس نباید که بعد از این سال به مسجدالحرام نزدیک نشوند و اگر از درویشی و فقر می‌ترسید پس به زودی خدای‌تعالی از فضل خود اگر بخواهد شما را بی‌نیاز کند بدرستی که خدا دانای حکیم است.(28)

**نکات:** از کلمۀ ﴿إِنَّمَا﴾استفاده می‌شود که فقط مشرکین نجسند و آیا نجاست ایشان ظاهری است یا باطنی؟ ظاهر قرآن مطلق است. اگر قرینۀ ﴿فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَا﴾ قرینه نباشد زیرا ممکن است این جمله را قرینه بگیریم برای نجاست باطنی، برای اینکه اگر نجاست ظاهری باشد باید گفته شود: «فَلَا یَمَسُّوا المَسْجِدَ الحَرَام مِنْ زَمَانِ نُزُولِ الآیة»، زیرا نزدیک‌ شدن به مسجد که مسجد را نجس نمی‌کند علی فرض نجاستهم، که آن هم خدا نفرموده و به علاوه اگر نجاست ظاهری منظور باشد باید همان­ سال یعنی سال نزول آیه نیز به مسجدالحرام نروند، درحالی‌که حق­تعالی فرموده: از سال بعد به مسجد نزدیک نشوند و به اضافه پیغمبر دستور شستن مسجد را نداد. پس معلوم می‌شود مقصود دوری از مجامع مسلمین و بی‌اعتنايی مسلمین است نسبت به ایشان و این می رساند نجاست باطنی را.

مسلمین آن زمان خیال می‌کردند که اگر مشرکین به حج نیایند و به مسجدالحرام وارد نشوند موجب کسادی بازار مکه و فقر مسلمین می‌شود، حق‌تعالی در ردِّ این گفتار و خیال فرموده خدا شما را بی‌نیاز خواهد کرد و همین‌طور شد، زیرا یمن و جدّه و طائف و سایر نواحی حجاز ایمان آوردند و از اطراف مکه هر چه باید و شاید به مکه وارد می‌کردند از غذاها، حبوبات و لباسها. و از جملۀ ﴿فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ﴾ از باب تنقیح مناط استفاده می‌شود که مشرکین زمان ما که امام را همه جا حاضر و ناظر می‌دانند، حق ورود به مساجد مسلمین را ندارند، پس اگر مشرکِ بت‌پرست کم است به جای آن مشرک غیربت‌پرست بسیارند مانند غلاة، شیخیّه و کسانی‌که صفات خدا و یا افعال او را به هر بشری ویا به بندگان صالح خداپرست نسبت می‌دهند و ایشان را در عبادتها می‌خوانند و حاضر و ناظر می‌دانند و عموماً مشرکند و باید از مجامع مسلمین دور شوند. اشکال در این است که مسلمان واقعی کجا و مجامع اسلامی کجاست آیا چنین چیزی وجود خارجی دارد یا خیر؟!.

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ٢٩﴾ [التوبة:29]

**ترجمه:** با آنان که ایمان به خدا و روز قیامت نمی‌آورند و آنچه خدا و رسول او حرام کرده حرام نمی‌دانند و دین حق را نمی‌پذیرند از آنان که کتاب به ایشان داده شده، کارزار کنید تا وقتی که از دست خود جزیه دهند در حالیکه ایشان خوارند.(29)

**نکات:** منظور از ﴿قَٰتِلُوا﴾ با توجّه به شرایط نزول آیه، مقصود کفّاری هستند که با مسلمین سر جنگ دارند که در این ­صورت مسلمین نیز باید با ایشان قتال کنند تا جزیه دهند به حال خواری و مادامی که جزیه نداده‌اند مسلمین از قتال ایشان دست برندارند. و کلمۀ **«**عَن يَدٖ**»** چند احتمال دارد: **اول:** اینکه از دست خود بدهند و در دادن جزیه واسطه نگیرند زیرا هریک از ایشان وقت أداءِ جزیه چون در پیشگاه أمراء اسلامی حاضر شوند و ذلت خود و عزت مسلمین را ببینند در هدایت ایشان مؤثر است. **دوم:** ﴿عَن يَدٖ﴾ به معنی؛ «عن قدرة» باشد یعنی هر یکی از اهل ذمّه که فقیرند و استطاعت پرداخت جزیه ندارند جزیه از او ساقط است، اگر کسی گوید اهل کتاب به خدا و قیامت ایمان دارند چگونه خدا فرموده ایمان نیاورده‌اند؟ جواب آن است که ایمان به خدای واقعی ندارند زیرا ایشان خدایی را قائلند که پسر دارد و به تعدد قدماء قائلند، خصوصاً نصاری که اقانیم ثلاثه را قدیم می‌دانند چنانکه خواهد آمد. و همچنین به روز جزای حقیقی و کیفر واقعی اعمال قائل نیستند زیرا می‌‌گویند: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗ﴾([[103]](#footnote-103))، مانند بعضی از ملت ما که خود را مسئول اعمال خود نمی‌دانند و به امید شفاعت زید و عمرو مغرور شده و می‌گویند شفعاء ما را از آتش می‌رهانند و دل خود را خوش کرده‌اند. و به علاوه کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد مطیع اوامر خداست و تحقیق می‌کند و خدا که گفته به محمدص ایمان آورید، او ایمان می‌آورد.. و امّا مقدار جزیه بسته به نظر زمامدار مسلمین است که باید صلاح را در نظر بگیرد و از هر نفری چه مقدار اخذ کند. و چون مسلمان شوند جزیه ساقط است.

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡۖ يُضَٰهِ‍ُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٣٠ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة:30-31]

**ترجمه:** و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این گفتار ایشان است به زبانشان، شباهت می‌رسانند به گفتار آنانکه از پیش کافر شدند، خدا بکشد ایشان را به کجا منحرف می‌شوند(30) دانشمندان دینی و مقدسین خود را جُز خدا به اربابی گرفتند و (همچنین) مسیح پسر مریم را و حال اینکه مأمور نبودند مگر اینکه عبادت کنند یک إله را، که نیست إلهی جز او، منزّه و برتر است او از آنچه شریک او می‌کنند.(31)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ...﴾ بعضی از فِرَق یهود می‌باشد که عزیر را پسر خدا دانستند و جهت اینکه او را پسر خدا دانستند این شد که بخت النّصر تمام یهودیان را قتل عام کرد و کتابهای ایشان را سوزانید و نابود کرد و اطفال ایشان را اسیر نمود و از جملۀ اسیران عزیر بود که پس از برگشت از اسیری کشف و کراماتی از او دیدند از جمله اینکه صد سال مُرد سپس زنده شد. و از جمله اینکه تورات به آن بزرگی را از حفظ می‌خواند. یهودیان تعجب کردند و در حق او غلوّ کرده و او را فرزند خدا خواندند. و امّا نصاری چرا عیسی را پسر خدا خواندند با اینکه انبیاء دارای خوراک، خواب، بول و غایط می‌باشند و ممکن نیست خود را خدا و یا پسر خدا بدانند، پس نصاری این افتراءات را چگونه به عیسی بستند؟ جواب این است که این مزخرفات را قدیس پولس به وجود آورد.

و قصّۀ او این است که پیروان مسیح قائل به خدای واحد لا شریک له و نبوّت عیسی بودند تا اینکه جنگی بین ایشان و بین یهود واقع شد و یهود نتوانستند نصاری را مغلوب و منکوب و از بین ببرند تا اینکه یکی از شجاعان یهود بنام بولس یهودیان را جمع کرد و گفت: اگر حق با عیسی باشد ما همه کافر شده و اهل آتش دوزخ می‌باشیم و من نصاری را گمراه می‌کنم تا اینکه اگر بناست به دوزخ برویم آنان نیز اهل دوزخ شوند، سپس آمد در نزد نصاری و اسب خود را پی و از جنگی که به نصاری کرده اظهار ندامت کرد و سر خود را روی خاک گذاشت در حال گریه، سپس گفت: من از آسمان ندایی شنیدم که به من گفتند توبۀ تو پذیرفته نیست مگر اینکه به دین نصاری وارد شوی. و من توبه كردم و به دين نصاری وارد شدم، مردم نصاری خرسند شده و او را معزز داشته و به کنیسه بردند و یکسال آنجا ماند و انجیل را فرا گرفت و مورد محبت نصاری شد، سپس به بیت‌المقدس رفت و آنجا شاگردی را تربیت کرد به نام نسطور و به او آموخت که عیسی و مریم و خدا هر سه قدیم و منشأ عالم بودند، سپس به روم رفت و عالم لاهوت و ناسوت را به ایشان یاد داد که عیسی دارای دو جنبه بوده که عیسی هم انسان بوده و هم خدا و مرد دیگری را آموخت که عیسی ازلی و ابدی است و به هریک از شاگردان خود گفت: تو خلیفه و جانشین منی و تو مردم را به آنچه به تو آموخته‌ایم دعوت کن و من عیسی را در خواب دیده‌ام و او اظهار رضایت کرده از من و من خود را فردا از بین می‌برم برای خشنودی عیسی، سپس خود را هلاک کرد و این شاگردان هر کدام پرداختند به دعوت مردم ([[104]](#footnote-104))به سوی تثلیث و همان خرافاتی که قدیس بولس به ایشان آموخته بود و نصاری از غلو در حق عیسی خوششان آمد و لذا این عقاید همه را فرا گرفت.

جملۀ: ﴿ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ دلالت دارد که یهود و نصاری قلباً و عقلاً نمی‌فهمند چه می‌گویند ولی به زبان این گفتارها را رواج می‌دهند.

«احتجاج» طبرسی روایت کرده که روزی نصاری، یهود، دهریّه و مشرکین نزد رسول خداص جمع شدند، یهودیان گفتند: ما برای مناظره آمده‌ایم و می‌گوییم عزیر پسر خداست، اگر تو پیروی ما کنی ما أفضل و أسبق از توییم. و نصاری گفتند: ما می‌گوییم مسیح پسر خداست. حضرت به یهود فرمود: آیا آمدید تا قول شما را بدون دلیل بپذیریم؟ گفتند: خیر. حضرت فرمود: برای چه شما عزیر را پسر خدا می‌دانید؟ گفتند: برای اینکه تورات را پس از فقدان آورد و این کار او دلیل بر پسر بودن اوست برای خدا. حضرت فرمود: چگونه موسی را که ابتداءاً تورات را آورد با آن همه معجزات، پسر خدا نمی‌دانید؟! موسی که کرامت بیشتری داشت و اگر می‌گویید خدا مانند پدران شما می‌باشد که از زنان، فرزند می‌آورند، پس حقیقتاً کافر شده‌اید و او را شبیه به مخلوق نموده‌اید و صفات حادثه برای او قائل شده‌اید؟ گفتند: خیر ما چنین نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم: عزیر پسر خداست به این معنی که او نزد خدا گرامی است چنانکه گاهی بعضی از علمای ما به کسی که نزد او محترم و گرامی است می‌گوید: ای پسر من! نه به عنوان اینکه فرزند ولادتی من باشد. رسول خداص فرمود بنابراین حضرت موسی نیز گرامی بود نزد خدا، پس باید او نیز پسر خدا باشد و بنا بر این دلیل شما که یک نفر از بزرگان شما به کسی که اجنبی از اوست می‌گوید پسر به دیگری نیز می‌گوید برادر، یا پدر و یا سیدی به عنوان اکرام؛ پس بنابراین باید نزد شما جایز باشد که موسی برای خدا به عنوان اکرام برادر، یا پدر، یا شیخ و سید باشد، آیا جایز است چنین سخنی دربارۀ خدا و موسی؟ یهودیان در جواب مبهوت و عاجز شدند و گفتند: باید برویم فکر و نظر کنیم. حضرت فرمود: بروید به انصاف نظر کنید تا خدا شما را هدایت کند. سپس حضرت به نصاری توجه کرد و فرمود: شما می‌گویید خدای قدیم عزوجل با مسیح پسرش یکی شده، از این گفتار چه اراده کرده‌اید، آیا می‌گویید عیسی که حادث است به قِدَم پروردگار قدیم شده است و یا می‌گویید بندۀ گرامی است و مخصوص به کرامت خداوندی است، اگر می‌گویید عیسی قدیم بوده و حادث شده پس وجود خدای قدیم را حادث و باطل گردانیده‌اید و اگر بگویید خدا با او متحد شده و هر دو حادثند پس خدا را حادث قرار داده‌اید؟ نصاری گفتند: چون خدا بر دست عیسی چیزهای عجیب و غریبی اظهار کرده پس او را فرزند خود قرار داده به عنوان کرامت. حضرت فرمود: جواب شما همان است که به یهود گفتم که اگر به عنوان کرامت باشد بسیاری از بزرگان به مخصوصین خود پدر، برادر و عمو می‌گویند آیا جایز است که به عیسی حق‌تعالی بگوید پدر، برادر و عمو تا آخر حدیث که طولانی است، تا آخر آمدند بیست و پنج نفر از آنان مسلمان شدند([[105]](#footnote-105)).

در «مجمع‌البیان» روایت کرده از عدی بن حاتم که نزد رسول خداص رفتم در حالیکه در گردنم صلیب بود، حضرت فرمود: ای عدی این بت را از گردنت بینداز. عدی گفت: انداختم و خدمت حضرت رفتم دیدم این آیه را می‌خواند: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ...﴾ و این جمله دلالت دارد که مسلمان نباید پیامبران، اوصیاء و دیگران را ارباب خود بداند. در اصول کافی روایت کرده از ابوبصیر که از امام صادق سؤال کردم از این آیه:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ...﴾

حضرت فرمود: علماء و بزرگان ایشان دعوت نکردند ایشان را به عبادت خود و اگر دعوت می‌کردند ایشان اجابت نمی‌کردند ولکن علماء و بزرگان حرامی را برای ایشان حلال کردند و حلالی را حرام کردند و ایشان پذیرفتند پس همین عبادت‌کردن آنان است، پس ایشان را اربابی جُز خدا گرفتند ولیکن بدون اینکه بفهمند([[106]](#footnote-106)). و امام باقر نیز در تفسیر این آیه فرموده: بزرگانشان هر چه گفتند ایشان پذیرفتند و امر خدا و کتب الهی را پشت سر انداختند و همین عبادت است برای ایشان احبار و رهبان را، در حالیکه مأمور نشدند مگر به عبادت إله واحدی که ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٣١﴾([[107]](#footnote-107)). رسول خداص می‌فرماید: اطاعت بزرگان دین ایشان بدون مدرک‌ همان عبادت ایشان می‌باشد. نویسنده گوید: همانطوریکه بعضی از علمای اسلام نوشته‌اند، بسیاری از مقلّدین علماء را می‌بینیم که اگر آیات بسیاری از کتاب خدا را برای ایشان بخوانی نمی‌پذیرند و به نظر تعجّب به انسان نظر می‌کنند و می‌گویند چگونه ممکن است ما به این آیات الهی عمل کنیم با اینکه احادیث و اقوال علمای ما برخلاف این آیات است و به همین بهانه‌ها بسیاری از مسلمانها از اسلام خارج و به کفر وارد شده‌اند. حتّی بعضی از ایشان علماء و مرشدین را سجده می‌کنند و سخن ایشان را از کلمات خدا بهتر می‌پذیرند.

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٣٢ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٣٣﴾ [التوبة:32-33]

**ترجمه:** می­خواهند که به دهانهاشان نور خدا را خاموش کنند و خدا إباء دارد و نمی‌خواهد مگر اینکه نور خود را تمام کند و اگرچه کافران کراهت دارند(32) آن خدا همان است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آنرا بر تمام ادیان غالب گرداند و اگرچه مشرکین نخواهند.(33)

**نکات:** مقصود از نورالله، دین و کتاب الهی است که به واسطۀ گفتارهای خیالی بشری جلو آنرا گرفته‌اند و با سخنان واهی خود از نشر کلمات حق مانع می‌تراشند، یکی با فلسفه و یکی با اشعار ویکی با عرفان و یکی مانند یهود با تأویلات دلبخواهی خود چنانکه یهود کلماتی که در تورات راجع به محمدص بود تأویل می‌کردند و حقائق تورات را بیان نمی‌کردند و نمی‌گذاشتند عوام عقل خود را به کار اندازند و ایشان را به تقلید عادت داده بودند و حاصل آنکه به مکر و خدعه از بیداری مردم و نشر کلمات الهی جلوگیری می‌کردند. و کمال هر دینی به سه چیز است:

**اول:** دلایل و براهین زیاد که موجب هدایت افکار و بیداری افراد گردد و مقصود از جملۀ ﴿أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ﴾ همین است. **دوم:** مشتمل‌ بودن دین بر قواعد حکمت، صلاح، موافقت عقاید و قواعد آن با عقل سالم و توجه‌دادن مردم به خداپرستی و دورکردن ایشان از هوی‌پرستی و مقصود از ﴿دِينِ ٱلۡحَقِّ﴾ همین است. **سوم**: برتری‌ داشتن و غلبه ‌نمودن بر سایر أدیان و مقصود از﴿لِيُظۡهِرَهُۥ﴾همین است. و بنابر‌این اسلام چون واجد هر سه جهت است أکمل أدیان می‌باشد. و مقصود از غلبه، غلبۀ قهر و سلطه و یا غلبۀ برهان و دلیل است و اسلام هر دو را واجد است. و هیچ نقصی ندارد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٤ يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡۖ هَٰذَا مَا كَنَزۡتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡنِزُونَ ٣٥﴾ [التوبة:34-35]

**ترجمه:** ای مؤمنین به راستی که بسیاری از علماء و مقدّسین اموال مردم را به باطل می‌‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند. و کسانی که طلا و نقره را جمع و کنز می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده(34) روزی که آن (طلا و نقره) درآتش دوزخ گرم و برافروخته شوند، پس پیشانیها، پهلوها و پشتهایشان به آن داغ کرده شود و گفته شود این است آنچه برای خودتان اندوختید، پس بچشید آنچه را که می‌اندوختید.(35)

**نکات:** گویند این آیات در مذمّت یهود است ولی چنین نیست! چون خدا به مؤمنین خطاب کرده، باید راجع به خود مؤمنین و مسلمین، باشد، به اضافه چیزی که برای یهود بد بوده برای مسلمین نیز بد است و آیه نیز اطلاق دارد و مورد نزول مخصّص نمی‌شود ومقصود از جملۀ: ﴿لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾، این نیست که مال مردم را به زور و جبر می‌گرفتند، بلکه مال مردم را به عنوان دینی و وجوه دینی می‌گرفتند. چنانکه زمان ما نیز بعضی از علما و مقدسین مال مردم را به عنوان وجوه شرعیّه می‌گیرند و از نام دین نان می‌خورند و سهم امام و خمسی که از کار و کسب می‌گیرند اصلاً در دین اسلام نبوده از ارکان دین نموده‌اند! و زکاتی که مکرّر خدا در قرآن دستور داده به کلّی متروک شده!. چرا؟ زیرا زکات اختصاصی به علماء و مقدّسین ندارد و مصرف آن فقراء، مساکین و مصالح عمومی مسلمین است. اینان زکات را ندیده گرفته و وجوهاتی که مخصوص خودشان باشد به وجود آورده‌اند و اکثر مسلمین حس تحقیق ندارند زیرا تقلید را به ایشان تزریق کرده‌اند.

مقصود از جملۀ: ﴿وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾، این است که مردم را از راه خدا باز می‌دارند. اگر کسی بگوید چگونه علماء و مقدسین مردم را از راه خدا بازمی‌دارند؟ جواب گوییم: اینان علناً نمی‌توانند بگویند براه خدا نروید زیرا از این راه به اصطلاح تبلیغ و ترویج دین، می‌خواهند معاش خود را ادامه دهند ولی راه خدا یعنی دین او را متروک کرده و مردم را از راه حق دور می‌کنند و چیزهایی به نام دین می‌آورند و نمی‌گذارند مردم به دین حق آشنا گردند و به راه خدا سیر کنند. مثلاً دین اسلام که دین تحقیق است اینان تحقیق را برای مردم روا نمی‌دانند و تقلید را به مردم ارائه می‌دهند و در عوض جهاد در راه خدا، گریه، زاری و دم‌گرفتن را به مردم آموخته‌اند و در عوض نماز جمعه و اجتماع در آن، تکیه، حسینیه، خانقاه، مهدیه، فاطمیه، زینبیه، خواندن ندبه و اشعار به مردم آموخته‌اند. و در عوض توحید و توجه به خدای یکتا توجه به انبیاء و صالحین را به عنوان توسل به مردم یاد داده‌اند و یا به مردم تمرین تملق و چاپلوسی از أولیاء خدا که از این دنیا رفته‌اند یاد داده‌اند و همچنین... آنچه در اسلام نبوده زمان ما از مقرّرات اسلامی شده و آنچه اسلام مخالف با آن بوده جای اسلام را گرفته و تمام اینها از علماء و مقدّسینی است که ﴿وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ می‌باشند.

مقصود از جملۀ: ﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ...﴾ این است که مالها را جمع و ذخیره می‌کنند و به مصارف خیر و مصالح مسلمین نمی‌رسانند. و پول زیاد و اسکناس و سایر اوراق بهادار نیز حکم طلا و نقره داشته و مشمول زکات و نیز مشمول این آیه است، چنانکه از روایات و احادیث نیز استفاده می‌شود. رسول خداص می‌فرماید: «كُلُّ مَالٍ لَمْ تُؤَدَّ زَكَاتُهُ فَهُوَ كَنْزٌ وَإِنْ كَانَ ظَاهِراً وَكُلُّ مَالٍ أُدِّيَتْ زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ»([[108]](#footnote-108)). یعنی: «هر مالی که زکات آن­را نداده باشی آن گنج است و اگر‌چه پیدا باشد و هر مالی که زکات آن را داده باشی آن گنج نیست.» یعنی مشمول آیۀ فوق نیست.

روایت شده چون این آیه نازل شد، رسول خداص سه مرتبه فرمود: «تَبًّا لِلذَّهَبِ وَالفِضَّةِ». یعنی: «نابود شود طلا و نقره»، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله چه مالی را بگیریم برای خود؟ فرمود: «لِسَاناً ذَاكِراً وَقَلْباً شَاكِراً وَزَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعِینُ أَحَدَكُمْ عَلی دِینِه»([[109]](#footnote-109)). یعنی: «(برای خود تهیّه كنید) زبان ذاکر و قلب شاکر و زنی مؤمنه که شما را بر دینتان یاری کند.» و قال رسول اللهص:«مَنْ تَرَكَ كَنْزًا مُثِّلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ لَهُ زَبِيبَتَانِ يَتْبَعُ يَتْبَعُهُ فَيَقُولُ: وَيْلَكَ مَا أَنْتَ، فَيَقُولُ: أَنَا كَنْزُكُ الَّذِي تَرَكْتَهُ بَعْدَكَ، فَلَا يَزَالُ يَتْبَعُهُ حَتَّى يُلْقِمَهُ يَدَهُ فَيُقَصْقِصُهَا، ثمَّ يَتْبَعَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ»([[110]](#footnote-110)).

﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوۡمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ مِنۡهَآ أَرۡبَعَةٌ حُرُمٞۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُۚ فَلَا تَظۡلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمۡۚ وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٣٦﴾ [التوبة:36]

**ترجمه:** به تحقیق که شمارۀ ماهها نزد خدا در کتاب (تکوین) خدا، روزی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده ماه است. چهار ماه از آنها ماه حرام است، این است دین پایدار، پس در این چهار ماه بر خویشتن ستم مکنید و با همۀ مشرکین (متجاوز) قتال کنید چنانکه ایشان با همۀ شما قتال می‌کنند و بدانید خدا با پرهیزکاران است.(36)

**نکات:** مقصود از ماهها، ماههای قمری است که در عرب معمول بوده و حق‌تعالی از ابتدای خلقت چنین مقرر داشته که هر ماه با تغییر شکل ماه و طلوع و غروب آن، اول، وسط و آخر ماه معلوم شود و برای عالِم و جاهل فرقی ندارد. و هر‌کس به آسمان نظر کند و شکل ماه را ببیند می‌فهمد اوائل ماه است و یا اواخر آنو این طلوع و غروب را خدا چنین قرار داده و امّا ماههای شمسی که در سایر ملل مرسوم است نشانۀ کیهانی که عموم مردم حساب آن را داشته باشند ندارد. امّا مشرکین عرب دیدند که اگر ماههای قمری را رعایت کنند گاهی حج به تابستان می‌افتد و گاهی به زمستان و بر مسافرین حج مشکل می‌گردد، آمدند ماه‌ها را طبق ماه‌های شمسی قرار دادند و چون ماههای شمسی سالی ده روز زیادتر بر ماههای قمری می‌شود آمدند کبیسه قرار دادند. و کبیسه این است هر سه سال یک مرتبه یک ماه بر دوازده ماه افزودند و ماههای قمری را سیزده ماه می‌کردند! و ماه حج را گاهی به تأخیر می‌انداختند به ماه دیگر تا طبق ماههای شمسی بشود. حق‌تعالی این کار را مذمت کرده و فرموده ماهها طبق خلقت دوازده ماه است: **محرم، صفر، ربیع‌الأول، ربیع‌الثانی، جمادی‌الاول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذیقعده و ذیحجه**. و چهار ماه از این12 ماه را حرام قرار داده یعنی؛ جنگ جدال در این چهار ماه جائز نیست، چون در زمان جاهلیّت این تحریم متعارف بود. حق‌تعالی مقرر داشت که در اسلام نیز همان تحریم باشد و کسی ابتداءًا به قتل و جدال در این چهار ماه اقدام نکند. امّا اگر مشرکین و کفار ابتدا به جنگ کردند، باید با ایشان معاملۀ به مثل کرد. چنانکه در سورۀ بقره شرح آن گذشت.

نکتۀ دیگر این است که ﴿كَآفَّةٗ﴾ را می توان حال گرفت برای فاعل ﴿قَٰتِلُوا﴾و می‌توان حال گرفت برای مفعول ﴿قَٰتِلُوا﴾و ما در ترجمه آنرا حال گرفتیم برای مفعول و اگر برای فاعل حال بگیریم معنی چنین می‌شود: قتال کنید همگی متّفقاً به حال اتفاق با مشرکین یعنی شما با هم متفق باشید چنانکه مشرکین در قتال با شما متفقند. و عجب این است که امامیّه در کتب خود 29 روایت نقل کرده‌اند که مقصود از دوازده ماه همین ماههای قمری است طبق صریح آیۀ قرآن ولی یک روایت که راوی آن از غلاة است گفته این دوازده ماه دوازده امام است، آن وقت گویندگان از همه جا بی‌خبر تمام آن 29 روایت ائمۀ خود را مسکوت گذاشته و صرف‌نظر کرده‌اند و همان یک روایت را در منابر به رخ مردم می‌کشند، یعنی با قرآن کلام خدا بازی می­کنند. باید از ایشان سؤال نمود: ﴿مِنۡهَآ أَرۡبَعَةٌ حُرُمٞ﴾، **یعنی چه؟!**

﴿إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٞ فِي ٱلۡكُفۡرِۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُۥ عَامٗا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامٗا لِّيُوَاطِ‍ُٔواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُۚ زُيِّنَ لَهُمۡ سُوٓءُ أَعۡمَٰلِهِمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٧﴾ [التوبة:37]

**ترجمه:** همانا تأخیر انداختن و تغییر در ماه حرام، زیاد نمودن در کفر است گمراه می‌شوند به آن کسانی که کافر شدند. یکسال آن را حلال و یک سال آن را حرام می‌شمارند تا با شمارۀ ماههایی که خدا حرام کرده موافق نمایند پس حلال کنند آنچه را خدا حرام کرده، اعمال بدشان بر آنان زینت داده شده و خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند.(37)

**نکات:** ﴿ٱلنَّسِيٓءُ﴾ به معنی تأخیر انداختن است و چنانکه در ذیل آیۀ قبل بیان شد اعراب زمان جاهلیّت ماههای حرام را گاهی عقب می‌انداختند مثلاً؛ اعلان می‌کردند که سال دیگر ماه حج در ماه محرم باشد و محرم را به جای ذیحجه و ماه صفر را به جای محرم از ماههای حرام می‌شمردند، پس یک ماه را گاهی ماه حرام و گاهی ماه حلال می‌کردند و تغییر می‌دادند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمۡ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلۡتُمۡ إِلَى ٱلۡأَرۡضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا مِنَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ فَمَا مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٨ إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٣٩﴾ [التوبة:38-39]

**ترجمه:** ای مؤمنین چه شده شما را که چون به شما گفته شود در راه خدا(برای جهاد) کوچ کنید، سنگین می‌شوید و میل به زمین دارید، آیا به ­جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ پس نیست متاع زندگی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی (38) اگر کوچ نکنید خدا شما را عذاب می‌کند به عذاب دردناکی و به ­جای شما قوم دیگری را می­آورَد و شما به هیچ وجه به او ضرر نمی‌‌زنید و خدا بر هر چیز تواناست.(39)

**نکات:** این آیات راجع به عدّه‌ای از مسلمانان است که چون برای جنگ تبوک دعوت شدند کُندی کرده و دچار تردید شدند. چون رسول خداص پس از جنگ حنین و طائف به مدینه مراجعت کردند و مأمور به جهاد با روم شد و این در وقتی بود که هوا در شدت گرم بود و میوه‌های مدینه رسیده بود. و از جهاتی مردم بی‌رغبت به جنگ بودند؛ **یكی** از جهت گرما و قحطی، **دوم** از جهت دوری راه و احتیاج به زاد و توشه و استعداد قوای زیادتر از سایر جنگها، **سوم** از جهت رسیدن و به دست‌آمدن میوه‌ها([[111]](#footnote-111))، **چهارم** از جهت عظمت امپراطوری روم و کثرت قشون او. ولی با تمام اینها در مقابل امر الهی و منافع بزرگی که در جهاد بود نباید کندی کنند و ملّتی که در جهاد کندی کند سرنوشت او نیستی و یا ذلت است و لذا به همین نیستی در جملۀ: ﴿وَيَسۡتَبۡدِلۡ قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ﴾ اشاره شده است. و ﴿عَذَابًا أَلِيمٗا﴾ اشاره به ذلت دنیا و گرفتاریها و عذاب آخرت است.

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٠﴾

[التوبة:40]

**ترجمه:** اگر او را (یعنی پیغمبر را) یاری نکنید به تحقیق خدا او را یاری کرد وقتی که کفار او را از مکه خارج کردند در حالی‌که نفر دوم از دو نفر بود هنگامی که آن دو در غار بودند وقتی که به یار خود می‌گفت: محزون مباش زیرا خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او نازل نمود و او را به لشکریانی که ندیده‌اید یاری کرد و قرار داد گفتار کفار را فروتر و گفتار(و آئین) خدا همانا برتر است و خدا عزیز حکیم است.(40)

**نکات:** این آیه راجع به هجرت رسولص از مکه است که چون دعوت رسول خداص منتشر و مردم مدینه آمدند در مکه و در عقبۀ مِنی با رسول خداص بیعت کردند، کفار مکه بر عداوت افزودند به طوری که در دارالنّدوه که محل شورای ایشان بود چهل نفر از دانایان مجرب ایشان جمع شدند و پس از تبادل افکار، رأی ایشان بر آن قرار گرفت که از هر قبیله مرد دلاوری انتخاب گردد و چهل مرد با شمشیر برنده بر آن جناب بتازند و خونش بریزند تا خون او در میان قبائل پهن شود و عشیرۀ او نیروی مقاومت با جمیع قبائل را ندارند و لابد دیه مطالبه کنند. پس همه مهیای این کار شدند و آن اشخاصی که ساختۀ این کار شدند در شب اول ماه ربیع‌الأول در اطراف خانۀ آن جناب کمین نهادند که چون به رختخواب رود بر سرش ریزند و خونش بریزند. حق‌تعالی او را از این قضیّه آگاه کرد چنانکه آیۀ: ﴿وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ...﴾ ([[112]](#footnote-112)) که آیۀ 30 سورۀ انفال است نیز راجع به همین مطلب نازل شده. و حضرت رسولص مأمور شد که علی را به جای خود بخواباند و از مکه بیرون شود. پس فرمود: یا علی امشب قریش قصد من دارند و خدا مرا امر کرده به غار ثور روم و تو را در جای خود بگذارم تا آنکه ایشان از خروج من مطلع نشوند تو چه می‌گویی؟ عرض کرد: یا رسول الله آیا تو به سلامت خواهی ماند؟ فرمود: بلی. پس علی خوشحال شد و سجدۀ شکر گزارد. پس حضرت رسولص او را به خدا سپرد و خود از خانه بیرون رفت و آیۀ: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ سَدّٗا وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ سَدّٗا فَأَغۡشَيۡنَٰهُمۡ فَهُمۡ لَا يُبۡصِرُونَ﴾([[113]](#footnote-113)) را قرائت کرد و کف خاکی برروی ایشان پاشید و فرمود: شاهت الوجوه و به غار ثور که در بالای کوه ثور در یک فرسخی مکه می‌باشد رفت. البته از خانۀ ابوبکر و به رفاقت او حرکت کردند. و چون به غار رفتند شب را در آنجا ماندند. شب در آنجا درخت مغیلان بر در غار رویانیده شد وجفتی کبوتر بر در غار آشیانه گرفتند و عنکبوتی بر درِ غار تنید. و چون روز شد کفار به طلب رسول خداص از مکه بیرون شده و سراقه بن مالک را که در علم پیگیریِ قدم مهارتی داشت با خود بردند و سراقه پی آن حضرت را گرفت تا در غار رسیدند و ابوکرز که عالم به این علم بود گفت: والله این اثر قدم محمد و این دیگر اثر قدم ابوبکر و یا پسر اوست تا اینجا آمده‌اند و از اینجا یا به آسمان رفته‌اند و یا به زمین، پس شخصی درب غار پیدا شد و گفت: محمد را در کمرهای این کوه بطلبید که در این غار نیست زیرا تار عنکبوت دریده نشده و لذا کفار در طلب رسول خداص متفرق شدند. به هر حال مقصود این است که این آیه قبل از جنگ تبوک نازل شده که مسلمین در اعزام به جنگ کندی می‌کردند، خدا فرموده: اگر شما محمد را یاری نمی‌کنید خدا آن وقت که یک نفر یار بیشتر نداشت او را یاری کرد یعنی شب هجرت که کفار او را از مکه بیرون کردند و آن شب فقط، ابوبکر با او بود و برای ابوبکر گوسفندانی بود، چون بعد از نماز شام می‌شد عامر بن فهیره می‌آورد در غار و رسول‌خداص و ابوبکر را از آن شیر می‌داد. پس سه شب در غار ماندند و پس از سه شب به طرف مدینه هجرت کردند و چون ابوبکر با رسول خداص در غار بودند رسول خدص به او فرمود: ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا...﴾ ([[114]](#footnote-114)). بعضی از مردم بی‌اطلاع از قرآن این جمله را که مدح ابوبکر است برای ابوبکر ایراد دانسته‌اند که چرا محزون شد تا رسول خداص به او بگوید: ﴿لَا تَحۡزَنۡ﴾؟! جواب این است که حزن ابوبکر برای او نقص نیست زیرا خود رسول خداص مکرر محزون شده و خدا او را نهی کرده: در سورۀ حجر آیۀ 88 به او فرموده:

**﴿**وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ﴾([[115]](#footnote-115))

و در سورۀ نحل آیۀ 127 فرموده:

**﴿**وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ﴾

و در سورۀ عنکبوت است که ملائکه به حضرت لوط گفتند:

﴿لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ﴾([[116]](#footnote-116)) [العنکبوت: 33]

و خدا به تمام مؤمنین در سورۀ آل عمران آیۀ 139 فرموده:

﴿وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ﴾([[117]](#footnote-117)).

بنابر‌این بعضی از مردم خرافی که گفته‌اند نهی ﴿لَا تَحۡزَنۡ﴾ نسبت به ابوبکر دلیل است بر اینکه حزن ابوبکر کار بدی بوده که نهی شده درست نیست و بر خلاف قرآن است چنانچه در آیات فوق ذکر شد که این نهی نسبت به خود رسول خداص و سایر انبیاء‡ و مؤمنین نیز آمده. **ثانیاً** این کلمات برای دلداری ابوبکر است چنانکه خدا در دلداری به رسول خود در آیات فوق فرموده: ﴿وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ و امثال آن، پس این قبیل مناهی نهی تحریمی نیست. و **ثالثاً:** حُزن به معنای غم و اندوه است، رسول خداص به ابوبکر فرموده از عمل کفار، هجرت و بی‌یاوری ما محزون مباش خدا با ماست. چنانکه هر مؤمنی در این قبیل موارد محزون می‌شود و این صفت خوبی است، پس حزن ابوبکر خوب بوده و نهی رسول نهی دلداری بوده. و **رابعاً:** حزن به معنی خوف نیست و کسانی که می‌گویند ابوبکر ترسید و آن را دلیل بر ذم ابوبکر دانسته‌اند صحیح نیست زیرا حزن به معنی خوف نیست، خوف به معنی ترس و وحشت است ولی حزن به معنی غم و اندوه است نه به معنی وحشت. بنابر‌این ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ دلالت بر همان دلداری دارد.

مطلب دیگری که باید ذکر شود آن است که کلمۀ ﴿مَعَنَا﴾ به معنی معیّت تکوینی نیست بلکه به معنی معیّت تأییدی است زیرا معیّت تکوینی حق با همه کس است و اختصاص به رسول و مصاحبش ندارد، پس معنی ﴿مَعَنَا﴾ این است که خدا با ما یعنی با من و تو عنایت دارد و من و تو را تأیید می‌کند، پس هر‌‌کس این آیه را قرائت کند از طرفی قرائت قرآن نموده و از طرفی تأیید خدا را برای ابوبکر ذکر نموده که این قرائت و تأیید برای قاری ثواب است. و مردم که تا قیامت این آیه را می‌خوانند تأیید و تمجید ابوبکر کرده‌اند و اگر‌چه آگاه از معنای آیه نباشند. به هر حال معنای **معنا** در این آیه این است که خدا با من و تو عنایت دارد و ما را یاری می‌کند مانند آیه‌ای که خدا به حضرت موسی و هارون إ فرموده که:

﴿قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ﴾([[118]](#footnote-118)) [طه: 46]

و چون از اول هجرت موحدین نیرومند شدند و کلمۀ توحید و دعوت اسلام قوی شد خدا فرموده:

﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾([[119]](#footnote-119)).

﴿ٱنفِرُواْ خِفَافٗا وَثِقَالٗا وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٤١ لَوۡ كَانَ عَرَضٗا قَرِيبٗا وَسَفَرٗا قَاصِدٗا لَّٱتَّبَعُوكَ وَلَٰكِنۢ بَعُدَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلشُّقَّةُۚ وَسَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَوِ ٱسۡتَطَعۡنَا لَخَرَجۡنَا مَعَكُمۡ يُهۡلِكُونَ أَنفُسَهُمۡ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٤٢ عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعۡلَمَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٤٣ لَا يَسۡتَ‍ٔۡذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُتَّقِينَ ٤٤ إِنَّمَا يَسۡتَ‍ٔۡذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱرۡتَابَتۡ قُلُوبُهُمۡ فَهُمۡ فِي رَيۡبِهِمۡ يَتَرَدَّدُونَ ٤٥ ۞وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ٤٦ لَوۡ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمۡ إِلَّا خَبَالٗا وَلَأَوۡضَعُواْ خِلَٰلَكُمۡ يَبۡغُونَكُمُ ٱلۡفِتۡنَةَ وَفِيكُمۡ سَمَّٰعُونَ لَهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ٤٧﴾ [التوبة:41-47]

**ترجمه:** کوچ کنید سبکبار و گرانبار و با مالهای خود و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید(41) اگر(آنچه را دعوت می­شوند) منفعتی زودیاب و سفری آسان باشد تو را پیروی کنند ولیکن این راه پرمشقّت بر ایشان دور می­نماید و به زودی سوگند به خدا خورند که اگر توانا بودیم با شما بیرون می‌آمدیم، (با این قسم) خود را هلاک می‌کنند و خدا می‌داند که ایشان دروغگویند(42) خدا از تو بگذرد چرا إذن توقف به ایشان دادی (خوب بود إذن نمی‌دادی) تا برای تو راستگویان روشن گردد و دروغگویان را بدانی(43) آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند برای جهاد با مالها و جانهایشان از تو اذن نمی‌گیرند و خدا به حال پرهیزکاران داناست(44) فقط آنان که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند از تو اذن می‌طلبند و دلهایشان در شک است پس ایشان در شک خود سرگردانند(45) و اگر ارادۀ خروج داشتند هر آینه برای آن ساز و برگی آماده می‌کردند ولیکن خدا حرکت ایشان را نخواست و ایشان را بازداشت و گفته شد با نشستگان بنشینید(46) و اگر در میان شما (برای جنگ) بیرون آمده بودند، جُز فساد و مکر برای شما نمی‌افزودند و بین شما برای فتنه­گری شتاب می‌کردند و در میان شما جاسوسانی برای ایشان است و خدا به حال ستمگران داناست.(47)

**نکات:** حق‌تعالی در این آیات برای جهاد تحریص نموده ولیکن چون تمام اصحاب، اهل یقین و ایمان کامل نبودند و راه تبوک دور بود و جنگ با دولت روم کار مشکلی بود و لذا سستی می‌کردند. و بعضی از منافقین که میل نداشتند می‌آمدند نزد رسول خداص و برای بیرون ‌نرفتن و برای شانه خالی‌کردن به عذرها معتذّر می‌شدند و رسول خداص بدون تحقیق و بدون اینکه بداند راستگوی ایشان کدام و دروغگویشان کدام است به ایشان اذن می‌داد و لذا از طرف حق‌تعالی به او عتاب شد که چرا ندانسته به ایشان اذن قعود دادی؟ پس معلوم می‌‌شود رسول خداص به احوال ایشان علم نداشته و ندانسته کاری کرده و برای او سزاوار نبوده و معلوم باشد که حرکت منافقین با مجاهدین نفعی نمی‌داشت زیرا کسی که ایمان به جهاد و شهادت ندارد در میدان مبارزه کاری صورت نمی‌دهد بلکه سخنانی فتنه‌انگیز، شک‌آمیز، زحمت‌آور و کارهای ناشایسته از ایشان صادر می‌شود چنانکه خدا در همین آیات بیان کرده ولی در عین حال نباید رسول خداص بدون تحقیق ایشان را از جنگ و جهاد معذور دارد و اذن قعود بدهد بلکه آنان خودشان بدون اذن از سفر جهاد خودداری می‌کردند و عذری نداشتند و اذن رسول خداص را بهانه نمی‌کردند و نفاقشان ظاهر می‌گشت، زیرا بدون اذن قعود، مؤمنین به حال ایشان آگاه می‌شدند. و معنی ﴿سَمَّٰعُونَ لَهُمۡ﴾دو وجه است: یکی همان معنی که ذکر شد و معنی دوم که احتمال می‌رود این است که بعضی از مؤمنین به سخن ایشان گوش می‌دادند و گول سخنان ایشان را می‌خوردند و سست می‌شدند.

﴿لَقَدِ ٱبۡتَغَوُاْ ٱلۡفِتۡنَةَ مِن قَبۡلُ وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلۡأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَظَهَرَ أَمۡرُ ٱللَّهِ وَهُمۡ كَٰرِهُونَ ٤٨ وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓۚ أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٩ إِن تُصِبۡكَ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡۖ وَإِن تُصِبۡكَ مُصِيبَةٞ يَقُولُواْ قَدۡ أَخَذۡنَآ أَمۡرَنَا مِن قَبۡلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمۡ فَرِحُونَ ٥٠ قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٥١ قُلۡ هَلۡ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحۡدَى ٱلۡحُسۡنَيَيۡنِۖ وَنَحۡنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمۡ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٖ مِّنۡ عِندِهِۦٓ أَوۡ بِأَيۡدِينَاۖ فَتَرَبَّصُوٓاْ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ٥٢﴾ [التوبة:48-52]

**ترجمه:** و به تحقیق از پیش فتنه‌جویی می‌کردند و طالب فتنه بودند و امور را برای تو دگرگون می‌ساختند تا اینکه حق آمد و امر خدا اشکار شد و حال آنکه ایشان خوش نداشتند(48) و بعضی از منافقین آنانند که می‌گویند به من اذن بده (به جهاد نیایم) و مرا به فتنه میفکن آگاه باش که آنان در فتنه افتاده‌اند و محققاً دوزخ محیط به کافرین است(49) اگر نیکی به تو رسد ایشان را خوش نیاید و اگر به تو مصیبتی برسد می‌گویند ما جلوتر احتیاط خود را گرفتیم (و پیش­بینی کردیم که در خانه‌ها باشیم) و رومی‌گردانند درحالی‌که خوشحالند(50) بگو: به ما نمی‌رسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته (و مقدر کرده) اوست مولای ما و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان(51) بگو: آیا برای ما جُز یکی از دو نیکی را انتظار می‌برید( یا شهادت و یا پیروزی) و برای شما ما انتظار داریم که خدا از جانب خودش و یا به دست ما عذابی به شما برساند، پس منتظر باشید که ما نیز با شما از منتظرانیم.(52)

**نکات:** پیامبر اسلامص همواره مبتلا بود به یک عدّه مخالفین از مشرکین و یا منافقین و هر‌کس نیز در دنیا خواسته مردم را بیدار کند و به سعادت برساند مبتلا بوده به همین کسان. و مقصود از فتنه را در جملۀ: ﴿ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓ﴾، ممکن است بگوییم زحمت است یعنی مرا مبتلا به زحمت سفر نکن و ممکن است بگوییم مقصود از فتنه عصیان است یعنی اگر اذن ندهی من نخواهم آمد و به کفر و عصیان مبتلا می‌شوم. و مقصود از احدی در ﴿إِحۡدَى ٱلۡحُسۡنَيَيۡنِ﴾ این است که مؤمن در جهاد منتظر یکی از دو نیکی است یا کشته ‌شدن در راه خدا و با غنیمت‌ بردن و پیروز ‌شدن.

﴿قُلۡ أَنفِقُواْ طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمۡ إِنَّكُمۡ كُنتُمۡ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ ٥٣ وَمَا مَنَعَهُمۡ أَن تُقۡبَلَ مِنۡهُمۡ نَفَقَٰتُهُمۡ إِلَّآ أَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأۡتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمۡ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمۡ كَٰرِهُونَ ٥٤ فَلَا تُعۡجِبۡكَ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُمۡۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَتَزۡهَقَ أَنفُسُهُمۡ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ٥٥ وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ وَلَٰكِنَّهُمۡ قَوۡمٞ يَفۡرَقُونَ ٥٦ لَوۡ يَجِدُونَ مَلۡجَ‍ًٔا أَوۡ مَغَٰرَٰتٍ أَوۡ مُدَّخَلٗا لَّوَلَّوۡاْ إِلَيۡهِ وَهُمۡ يَجۡمَحُونَ ٥٧﴾ [التوبة:53-57]

**ترجمه:** بگو: چه به رغبت و چه به کراهت انفاق کنید از شما پذیرفته نمی‌شود زیرا شما قومی تباهکار و عصیانکارید(53) و چیزی مانع قبولی نفقات ایشان نیست جُز اینکه ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و جُز در حال کسالت نماز را به پا نمی‌دارند و جز در حال کراهت انفاق نمی‌کنند(54) پس اموال و اولادشان تو را به تعجب نیاورد، جُز این نیست که خدا می‌خواهد با مال و اولاد ایشان را در زندگی دنیا عذاب کند و جانهایشان درحالی از دنیا برود که کافرند(55) و قسم می‌خورند به خدا که ایشان از شمایند و حال آنکه از شما نیستند ولیکن ایشان قومی ترسو می‌باشند(56) اگر پناهگاه یا غارها و یا سوراخی بیابند (برای فرار از جهاد) هر آینه با عجله به سوی آن روی می­آورند (57)

**نکات:** از این آیات روشن است که عمل خیر فاسق و کافر را خدا نمی‌پذیرد یعنی در مقابل آن ثواب نمی‌دهد ولی مخفی نماند اگر عمل خیری اثر طبیعی دنیوی داشته باشد اثر خود را می‌کند و اگر چه اجر آخرتی نداشته باشد و همچنین عمل منافق نیز پذیرفته نمی‌شود زیرا او عقیده ندارد و اگر عملی طبق قرآن کند یا از روی کراهت و یا بی‌‌رغبتی است. زیرا او عقیده‌ای به روز جزاء ندارد و عبادت او به کسالت بوده یعنی آن عمل را برخود تحمیل دانسته و لذا حق‌تعالی نمی‌پذیرد. برخلاف مؤمن که در عبادت میل و رغبت و خشوع داشته و انفاق و زکات او نیز با خشوع و رغبت است چنانکه خدا فرموده: ﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾([[120]](#footnote-120)).

جملۀ: ﴿فَلَا تُعۡجِبۡكَ...﴾ دلالت دارد که اموال و اولاد داشتن هر‌کس به نفع او تمام نمی‌شود و بسا می‌شود مانند منافقین عمر خود را صرف تحصیل اموال و اولاد کرده و از خدا و دین خود بی‌خبر مانده و عمری به زحمت و مشقت برای به دست‌آوردن مال و از آن سخت‌تر حفظ مال از آفات و حوادث دنیوی، صرف کرده و آخرالأمر چون عقیدۀ پا برجایی به خدا و قیامت نداشته از مال و اولاد سودی نبرده جز تحمیل مشقات و این عذاب دنیویِ آن. و امّا در آخرت: «فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَاب‏».

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤۡتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ ٥٩﴾ [التوبة:58-59]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان کسانیند که در (تقسیم) صدقات از تو عیبجویی می‌کنند، پس اگر از صدقات داده شوند خشنودند و اگر داده نشوند ناگاه ایشان خشمناک می‌شوند(58) و (چه خوب بود) اگر به آنچه خدا و رسول او به ایشان داده خشنود می­شدند و می­گفتند: خدا ما را کافی است، به زودی خدای‌تعالی از فضل خود و رسولِ او ما را عطا می­کنند، به ­راستی که ما به سوی خدا رغبت داریم.(یعنی، چنین گفتاری بهتراز اعراض است). (59)

**نکات:** معلوم می‌شود عدّۀ بسیاری از مردم دین لقلقۀ زبانی دارند. و برای دنیا مدّعی دین می‌باشند، اگر از صدقات و وجوهات دینی به ایشان برسد از دین و خدا خشنودند واگر نه، خیر. چنانکه این آیات در روز جنگ حنین نازل شده که رسول خداص غنائم هوازن را به مسلمین می‌داد، یک نفر به نام **حرقوس بن زهیر** که عاقبت در زمان خلافت علی سر خوارج شد به رسول خداص گفت: «إعْدِل یَا رَسُولَ الله» عدالت کن. حضرت فرمود: «وَیْلَكَ إِنْ لَم أَعْدِل فَمَن یَعدِل؟»: «وای بر تو اگر من عدالت نکنم پس چه كسی عدالت می‌کند؟!» و این شخص مقدّس مآب بوده، حضرت به اصحاب خود فرمود: «إِحْذِرُوا هَذَا وَأَصْحَابِهُ فَإِنَّهُمْ مُنَافِقُونَ »([[121]](#footnote-121)).

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦٠﴾ [التوبة:60]

**ترجمه:** جُز این نیست که صدقات برای فقراء، مساکین و کارمندان بر آن (مأموران جمع­آوری زکات) و آنان که با دریافت زکات دلهایشان (به سوی اسلام) جلب شود و آزادکردن بندگان و (پرداخت قرض) بدهکاران و در راه خدا و واماندگانِ در راه است. فریضه‌ای است از جانب خدا و خدا دانای حکیم است.(60)

**نکات:** مقصود از این صدقات، زکات است زیرا در آخر فرموده ﴿فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِ﴾،یعنی: «واجبی است که خدا معیّن نموده است.» و این زکات را چنانکه آیه فرموده در هشت طائفه می‌توان مصرف کرد:

1. فقراء.
2. مساکین.
3. کارمندان دولت اسلامی در امر زکات.
4. مؤلفه قلوبهم.
5. آزادکردن بندگان.
6. بدهکاران.
7. در راه جهاد و تبلیغات اسلامی.
8. در راه‌ماندگان.

و در صدر اسلام تمام بودجۀ مملکت اسلامی از هر جهت و تمام احتیاجات آن از صدقات و خراجات اداره می‌شده زیرا در همه چیز زکات بوده و هر‌کس درآمد سالیانه‌اش به قدر مخارج سالیانه‌اش نباشد او از فقراء و مساكین محسوب است و حق‌تعالی زکات را بر اغنیاء واجب کرده تا اینکه به واسطۀ عمل به آن ثابت کند که علاقۀ ایشان به خدا و اسلام بیشتر از علاقه به اموال است و دیگر اینکه مفاسد اجتماعی برطرف شود، اگر حق فقراء داده نشود به احزاب خارج از اسلام ملحق می‌شوند و دیگر اینکه اگر زکات مشروع داده نشود ادارۀ مملکت از طریق نامشروع اداره خواهد شد.

به هرحال بر سر چهار صنف اول: **لام جر** و در سر چهار قسم دیگر کلمۀ **فی** آمده، برای اینکه هر یک از چهار صنف اول حقّ تملک دارند و به هر مصرف که بخواهند می‌توانند برسانند ولی چهار صنف دیگر نمی‌توانند به هر مصرف دلبخواهی خود برسانند بلکه در همان وصفی که مجرور به **فی** شده باید صرف کنند، یعنی ﴿ٱلۡغَٰرِمِينَ﴾در غرامت و دَین خود و ﴿فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ در جهاد و یا آنچه راه خدا را باز کند نه در جای دیگر و ﴿ٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾در موردی که او را به شهرش برساند نه زیادتر و همینطور در ﴿فِي ٱلرِّقَابِ﴾.

از آیه استفاده می‌شود که زکات واجبه را در مصارف واجبه باید مصرف کرد و در مصارف مستحبّه مانند مسجدساختن و یا پل بناکردن نمی‌توان صرف نمود. و دیگر اینکه یک سهم از زکات اختصاص دارد به کارکنان ﴿ٱلۡعَٰمِلِينَ﴾، حال آیا می­توان امام و زمامداران اسلام را از عاملین محسوب نمود یا خیر؟ اینجا مورد اختلاف است و حق این است که؛ می‌توان او را داخل عاملین نمود و دیگر اینکه عامل باید به قدر عمل خود از زکات بردارد نه زیادتر. و کلمۀ عاملین علیها دلالت دارد که زمامداران اسلامی باید مأمور بفرستند برای گرفتن زکات و واگذار به خود مردم نکنند و در زمان ما که دولتها به وظائف اسلامی خود عمل نمی‌کنند مردم باید زکات را به دست خود به پنج طائفه بدهند، زیرا فعلا رقاب و عاملین و مؤلفه قلوبهم وجود ندارد و باید آن پنج طائفه موصوف به وصف اسلام باشند، یعنی به فقیر کافر زکات نمی­رسد و کلمۀ: ﴿فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِ﴾، دلالت دارد که خدای‌تعالی خود متصدّی تقسیم و تعیین اصناف شده و به رسول خود و دیگری واگذار نکرده چنانکه از رسول خداص روایت شده که فرمود: «إنَّ اللهَ تَعَالَی لَمْ یَرْضَ بِقِسْمَةِ الزَّكَاةِ أَنْ یَتَوَلاَّهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلاَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ حَتَی تَوَلَّی قِسْمَتَهَا بِنَفسِهِ» ([[122]](#footnote-122)). ‏

﴿وَمِنۡهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٞۚ قُلۡ أُذُنُ خَيۡرٖ لَّكُمۡ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤۡمِنُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ وَرَحۡمَةٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡۚ وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٦١﴾

[التوبة:61]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان آنهایند که این پیغمبر را آزار می‌کنند و می‌گویند او سراپا گوش است. بگو، گوشِ خوبی برای شماست، او به خدا ایمان دارد و برای مؤمنین ایمان دارد (و گفتارشان را می­پذیرد) و برای آنان که از شما ایمان آورده‌اند رحمت است و آنان که رسول خدا را آزار می‌کنند بر ایشان عذابی دردناک است.(61)

**نکات:** بعضی از منافقین به هم می‌گفتند در غیاب محمدص چیزی نگویید ممکن است به او برسد، دیگری جواب می‌داد اگر او بشنود ما می‌رویم قسم می‌خوریم که ما چیزی نگفته‌ایم او قبول می‌کند و غرض ایشان این بود که محمدص هوش، ذکاوت و بررسی ندارد، او سلیم القلب و زود باور است وهر‌کس هر چه گفت می‌پذیرد و برای همه گوش است، خدا در مقابل ایشان فرموده او ایمان به خدا دارد یعنی از خوف خدا شما را اذیت نمی‌کند و دیگر اینکه ﴿وَيُؤۡمِنُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ یعنی قول مؤمنین را می‌پذیرد. یعنی؛ اگر سلیم است برای مؤمنین سلیم است و نفرموده يؤمن بالمؤمنین بلکه فرموده: ﴿لِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾یعنی ایمان او به خدا به نفع مؤمنین است و دیگر فرموده ﴿وَرَحۡمَةٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، یعنی امر شما را بر ظاهر حمل می‌کند و تفتیش نمی‌کند([[123]](#footnote-123)) و باعث رحمت بر شماست، پس گوش‌ بودنِ او برای شما خیر است.

﴿يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ لِيُرۡضُوكُمۡ وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ أَن يُرۡضُوهُ إِن كَانُواْ مُؤۡمِنِينَ٦٢﴾

[التوبة:62]

**ترجمه:** برای شما قسم به خدا می‌خورند تا اینکه شما را خشنود کنند در صورتی­که سزاوارتر است که خدا و رسول او را خوشنود کنند اگر ایمان آورده‌اند. (62)

**نكات:** صفات منافقین را در آیات قبل شماره کرد، در این آیه فرموده یکی از صفات ایشان این است که قسم دروغ می‌خورند برای خشنود کردن و گول ‌زدن مؤمنین و حال آنکه اگر ایمان داشتند باید خدا و رسول را از خود خشنود کنند. و ضمیر ﴿يُرۡضُوهُ﴾را مفرد آورده زیرا رضای خدا عمده و باعث رضای رسول می‌شود. و رسول از خود رأیی ندارد و لذا یکی از کفّار صدای خود را بلند کرد و گفت: «إِنّي أَتُوبَ إِلی اللهِ وَلَا أَتُوبُ إِلی مُحَمَّدَ [قَالَ النَّبِيُّ ص: عَرَفَ الْحَقَّ لِأَهْلِهِ**]**»([[124]](#footnote-124)). «من به سوی خدا و نه محمد توبه می­کنم»، رسول خداص شنید و فرمود: «سخن حقی درباره حقی گفتی».

﴿أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدٗا فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡخِزۡيُ ٱلۡعَظِيمُ ٦٣ يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ ٦٤ وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ إِن نَّعۡفُ عَن طَآئِفَةٖ مِّنكُمۡ نُعَذِّبۡ طَآئِفَةَۢ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ٦٦﴾ [التوبة:63-66]

**ترجمه:** آیا ندانستند که هر‌کس مخالفت خدا و رسول او کند پس محققاً برای او آتش دوزخ است که در آن جاوید بماند این است خواری بزرگ(63) منافقان حذر دارند از اینکه علیه ایشان سوره‌ای نازل گردد که ایشان را خبر دهد به آنچه در دلشان است بگو استهزاء کنید زیرا خدا آنچه را حذر می‌کنید فاش می‌کند(64) و اگر از ایشان بپرسی و مؤاخذه کنی البته گویند که بیهوده می‌گفتیم و شوخی داشتیم، بگو آیا به خدا و آیات او و رسول او استهزاء می‌کردید(65) عذر نیاورید به تحقیق شما پس از ایمانتان کافر شدید، اگر طائفه‌ای از شما را ببخشیم طائفه‌ای را عذاب می‌کنیم به سبب اینکه مجرم بوده‌اند.(66)

**نکات:** مقصود از ﴿يُحَادِدِ ٱللَّهَ﴾ مخالفت با خداست از روی عناد، زیرا ﴿يُحَادِدِ﴾به معنی؛ **یعاند** نیز آمده و گر نه هر‌کس یکی از اوامر الهی را مخالفت کند جهلاً و یا بدون عناد که در دوزخ جاوید نیست. اگر کسی گوید منافقین که اعتقاد به خدا و رسول او و وحی نداشتند چگونه از نزول سوره‌ای که خبر از دلهایشان باشد می‌ترسیدند و حذر می‌کردند؟ جواب این است که **اولاً**: این اظهار حذرشان اعتقادی نبود بلکه به استهزاء بود. **ثانیاً**: ایشان اگر‌چه منکر رسالت او بودند اما مشاهده کرده و تجربه کرده بودند که بسیاری از اوقات خبری که به ایشان داده شده طبق واقع بوده و سرّ کتمانی ظاهر شده بود. **ثالثاً**: می‌گوییم ایشان رسالت رسول خداص را می‌دانستند ولی از حسد و عناد انکار داشتند([[125]](#footnote-125)) زیرا به تجربه رسیده که حسود منکر حقائق محسوسه می‌شود و در زمان ما که ما مقداری از حقائق را بیان کرده‌ایم بسیاری از مخالفین ما می‌دانند حق با ماست ولی برای حسد دست از مخالفت بر نمی‌دارند و منافقان برای حسدشان وارد کفر شدند چنانکه در آیه ذکر شده است و لذا پس از مراجعت از جنگ تبوک عده‌ای از منافقین خواستند در یکی از گردنه‌ها شتر پیامبر را رم بدهند و آن جناب را از بین ببرند که خدا رسول خود را خبر داد و او حذیفه و عمّار را مأمور حفاظت شتر خود گردانید و در آنجا برقی زده شد و حذیفه منافقان را شناخت ولی مأمور اظهار نبود برای انکار ایشان و شاید بعضی از اوقات اظهار کرده باشد. و از این آیات می‌توان استفاده کرد که استهزاء به خدا و رسول و قوانین خدا موجب کفر می‌شود.

﴿ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمُنكَرِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَقۡبِضُونَ أَيۡدِيَهُمۡۚ نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمۡۚ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٦٧ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ هِيَ حَسۡبُهُمۡۚ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّقِيمٞ ٦٨ كَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنكُمۡ قُوَّةٗ وَأَكۡثَرَ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا فَٱسۡتَمۡتَعُواْ بِخَلَٰقِهِمۡ فَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِخَلَٰقِكُمۡ كَمَا ٱسۡتَمۡتَعَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُم بِخَلَٰقِهِمۡ وَخُضۡتُمۡ كَٱلَّذِي خَاضُوٓاْۚ أُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٦٩ ﴾ [التوبة:67-69]

**ترجمه:** مردان منافق و زنان منافق، بعضی از بعض دیگرند، به منکر امر می‌کنند و از معروف نهی می‌کنند و دستهای خود را از انفاق می‌بندند، خدا را فراموش کردند پس خدا ایشان را به فراموشی سپرد، به تحقیق منافقین همان فاسقانند(67) خدا وعده کرده مردان و زنان منافق و کفار را آتش دوزخ که در آن بمانند، آن دوزخ ایشان را کافی است و خدا لعن نموده ایشان را و برایشان عذاب همیشگی است(68) مانند آنان که پیش از شما بودند که به نیرو از شما سخت‌تر و به اموال و اولاد از شما بیشتر بودند، پس به نصیب خود (در دنیا) بهره‌مند شدند پس شما به نصیب خود بهره‌مند شدید چنانکه آنانکه پیش از شما بودند به نصیب خود بهره‌مند شدند و شما در باطل فرو رفتید همانگونه که آنان فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شد و آنان خود زیانکارانند.(69)

**نکات:** ﴿وَيَقۡبِضُونَ أَيۡدِيَهُمۡ﴾ دلالت دارد بر اینکه خودداری از انفاق در راه دین دلیل بر بی ایمانی و کفر و نفاق است زیرا اگر کسی به چیزی معتقد باشد و به آن اهمیّت بدهد از مال برای آن دریغ ندارد. و مقصود از جملۀ: ﴿فَنَسِيَهُمۡ﴾با اینکه خدا منزه و مبراء از نسیان است باید این باشد که خدا توفیقات و لطف و رحمت خود را شامل حال ایشان نمی‌کند مانند آن که کسی را نسیان کرده باشد.

﴿أَلَمۡ يَأۡتِهِمۡ نَبَأُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ قَوۡمِ نُوحٖ وَعَادٖ وَثَمُودَ وَقَوۡمِ إِبۡرَٰهِيمَ وَأَصۡحَٰبِ مَدۡيَنَ وَٱلۡمُؤۡتَفِكَٰتِۚ أَتَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظۡلِمَهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٧٠﴾ [التوبة:70]

**ترجمه:** آیا به ایشان نرسیده خبر آنان که پیش از ایشان بودند قوم نوح، عاد، ثمود، قوم ابراهیم، اصحاب مدین و شهرهای واژگون شده، پیامبران ایشان با دلیلهای روشن برایشان آمدند. پس خدا به ایشان ستم نکرده است ولیکن خودشان به خود ستم می‌کردند.(70)

**نکات:** حق‌تعالی شش طائفه از کسانی‌که هلاک شدند را در این آیه تذکر داده برای اینکه این شش طائفه مساکنشان نزدیک حجاز بود و آثار بلاد ایشان مورد مشاهده بود و مقصود از ﴿وَٱلۡمُؤۡتَفِكَٰتِ﴾ شهرهای واژگون ‌شدۀ قوم لوط است.

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٧١ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٧٢﴾ [التوبة:71-72]

**ترجمه:** و مردان مؤمن و زنان با ایمان بعضی از ایشان دوستان بعض دیگرند، به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و خدا و رسول او را اطاعت می‌کنند، آن گروه است که خدا به زودی زحمتشان می‌کند به راستی که خدا عزیز حکیم است(71) خدا مؤمنین و مؤمنات را وعده داده به بوستان‌هایی که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و مسكن‌های پاکیزه در باغهای عدن (که معدن هر خیر است). و خوشنودی خدا بزرگتر است، این است همان کامیابی بزرگ.(72)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ﴾ دلالت دارد بر اینکه بالاتر از لذتهای جسمی لذتهای معنوی و نشاط روحی است و رضوان خوشنودی پروردگار است از بنده و چقدر برای بشر لذت بخش است که حق‌تعالی از او خوشنود باشد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٧٣ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدۡ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلۡكُفۡرِ وَكَفَرُواْ بَعۡدَ إِسۡلَٰمِهِمۡ وَهَمُّواْ بِمَا لَمۡ يَنَالُواْۚ وَمَا نَقَمُوٓاْ إِلَّآ أَنۡ أَغۡنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضۡلِهِۦۚ فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيۡرٗا لَّهُمۡۖ وَإِن يَتَوَلَّوۡاْ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَا لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ٧٤﴾ [التوبة:73-74]

**ترجمه:** ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان درشتی نما. و جایگاه ایشان دوزخ و بد جایگاهی است(73) قسم به خدا می‌خورند که نگفتند و محقّقاً کلمۀ کفر گفتند و پس از اسلامشان کافر شدند و قصد کردند به چیزی که بدان نرسیدند و کینه‌ورزی ایشان نبود مگر اینکه خدا و رسول او ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کرد. پس اگر توبه‌ کنند برای ایشان بهتر و اگر روگردان شوند خدا ایشان را به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت عذاب می‌کند و نیست برای ایشان در زمین دوستی و نه یاوری.(74)

**نکات:** جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست. جهاد با منافقین به آوردن دلیل و بحث و موعظه و تخویف است. و رسول خداص فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»([[126]](#footnote-126)). یعنی: «چون بدعتها ظاهر شد بر عالم واجب است که علم خود را آشکار کند و با بدعتها پیکار کند و گر نه خدا او را لعن می‌کند.» و مسلمان باید با کافر و منافق به درشتی و غلظت رفتار کند و روی خوش به ایشان نشان ندهد و اهل بدعت جمله‌ای از منافقین می‌باشند([[127]](#footnote-127)). با اینکه منافقین همه اظهار اسلام می‌کردند و نماز و روزه را انجام می دادند ولی چون کلمه‌ای برای تحقیر پیغمبر و یا انکار بر یکی از دستورات او گفته بودند خدا ایشان را کافر خوانده و مقصود از جملۀ: ﴿وَهَمُّواْ بِمَا لَمۡ يَنَالُوا﴾ همان اصحاب عقبه می‌باشند که بر سر راه رسول خداص در برگشتن به سوی مدینه در یکی از گردنه‌ها کمین کردند که شتر رسول خداص را رم بدهند و او را به قتل برسانند ولی موفق نشدند. و ضمیر ﴿مِن فَضۡلِهِ﴾مفرد آمده و برمی‌گردد به **الله** و برای دفع توهم بعضی از ابلهان که خیال نکنند رسول خداص نیز مانند خدا کسی را غنی می‌کند زیرا هر‌کس غنی شود فقط از فضل خداست و پیغمبر صفت خدا را ندارد و اگر از غنائم جنگی به ایشان داده به امر خدا بوده و از خود چیزی نداشته تا به کسی بدهد و لذا وقتی که رسول خداص از خطیبی شنید که: «مَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى‏». فرمود: «بِئْسَ الخَطِيبُ أَنت‏َ**!**[قُلْ وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ]»([[128]](#footnote-128)). «بد خطیبی بوده‌ای» چرا ضمیر تثنیه آوردی؟.

﴿وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٧٦ فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ  
إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ٧٧ أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ٧٨﴾ [التوبة:75-78]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان کسی است که با خدا پیمان بسته که اگر خدا ما را از فضل خود بدهد محققاً صدقه دهیم و البته از شایستگان باشیم(75) پس چون خدا از فضل خود به ایشان بداد بخل به آن کردند و در حال اعراض رو گردان شدند(76) پس تا روزی که او را ملاقات کنند در دلهای ایشان در اثر بخل نفاق قرار داد، به سبب آنچه خلف وعده با خدا نمودند و به سبب آنچه عادت به دروغ داشتند(77) آیا ندانستند که خدا پنهان و آشکار ایشان را می‌داند و اینکه خدا دانای غیبهاست.(78)

**نکات:** انسان باید به هر چه دارد قانع و از خالق خود راضی باشد و با اصرار افزونی نطلبد. رسول خداص فرمود: عاقبت ثروت در مظان خطر است چنانکه در ذیل آیات فوق روایت شده که این آیات در حق **ثعلبه** نازل شده و او به زهد و عبادت مأنوس بود روزی خدمت رسول خداص از فقر خود شکایت کرد و التماس کرد که دعا کنید خدا مرا توانگر کند، رسول خداص او را پند داد که عاقبت توانگر در خطر است! کمی که شکر آن کنی بهتر است از بسیاری که شکر آن بجا نیاوری. و من می‌بینم که عاقبت فقر به خیر و عاقبت غنا در مظنۀ شر است و تو به رسول خداص اقتدا کن. مواعظ حضرتش مفید نشد و باز آمد و مستدعی دعا شد و عرض کرد من با خدا عهد کرده‌ام که اگر توانگر شوم حقوق مستحقین بدهم و صله رحم کنم و اصرار زیاد کرد. رسول خداص دعا کرد که خدایا طبق دلخواه او مالی به او بده. دعای رسول خداص مستجاب شد، گوسفند کم او برکت کرد و زیاد شد و نتوانست پنج وقت نماز با رسول خداص حاضر شود و به صبح و شام اکتفا کرد تا کار او بالا گرفت و در حوالی مدینه گوسفندان او را جایی نماند و رو به بادیه آورد و به سبب بعد مسافت به جز نماز جمعه حاضر نمی‌شد تا آنکه از مدینه دورتر شد و از نماز جمعه محروم گردید. روزی رسول خداص پرسید ثعلبه را چه شده که به نماز حاضر نمی‌شود؟ گفتند: یا رسول الله! چندان گوسفند دارد که در وادی مدینه نمی‌گنجد و لذا به وادی دوری رفته، رسول خداص سه مرتبه فرمود: «یا ویح ثعلبه!» و چون آيۀ زکات نازل شد رسول خداص مرد جهنی را با یکی از بنی سلیم نزد ثعلبه برای اخذ زکات فرستاد و نامه‌ای که متضمن شرایط و قواعد زکات بود برای او فرستاد، ایشان نزد ثعلبه آمدند و نامۀ رسولص را بخواندند و از او زکات خواستند، محبت مال او را وادار کرد که از فرمان رسول خداص سرکشی کرد و گفت: محمد از ما جزیه می‌طلبد! و زکات نداد. و گفت: به جای دیگر روید تا من با خود اندیشه کنم، ایشان نزد مرد سلیمی رفتند و آیه و نامۀ زکات را بر او خواندند گفت: «سَمْعاً وَطَاعَةً لِأَمرِاللهِ وَحُكمِ رَسُولِهِ»، پس در میان شتران خود برفت و آنچه بهتر و خوبتر بود جدا کرد و گفت: این را نزد رسول خداص ببرید. ایشان گفتند: رسول خداص نفرموده که بهترین مال بستانیم. او گفت: حاشا که من جز مال خوبتر را به خدا و رسول بدهم. ایشان گرفتند: و باز نزد ثعلبه آمدند و همان گفتار اول را شنیدند. ایشان نزد رسول خداص آمدند و صورت حال را به عرض رسانیدند. رسول خداص فرمود: «یا ویح ثعلبه»! و سلیمی را دعای خیر کرد. پس این آیات نازل شد. یکی از خویشان ثعلبه شنید و نزد او رفت و گفت: «ویحك یا ثعلبه!» در حق تو سه آیه آمده که دلالت بر خلف عهد و بخل تو و نفاق تو می‌کند. ثعلبه برخاست و نزد رسول خداص آمد و گفت: یا رسول الله به هر طوری که بفرمایی من صدقه نزد تو حاضر کنم. رسول خداص فرمود: چون تو زکات را جزیه خواندی از تو قبول نکنم. او برخاست و فریاد کرد. رسول خداص فرمود: هر چند با تو گفتم در فقر شکیبا باش و طلب ثروت مکن قبول نکردی ناچار به این قصه مبتلا شدی. پس ثعلبه مأیوس به جای خود برگشت. چون رسول خداص از دنیا رفت نزد ابوبکر آمد و درخواست کرد که صدقۀ او را قبول کند، ابوبکر نپذیرفت و گفت: چون رسول خداص نپذیرفته من نپذیرم و چون عمر به خلافت رسید او نیز نپذیرفت تا اینکه ثعلبه از دنیا رفت.([[129]](#footnote-129))

﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ فَيَسۡخَرُونَ مِنۡهُمۡ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٩ ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٨٠﴾ [التوبة:79-80]

**ترجمه:** آنان که مؤمنینِ راغب به خیر را که به میل خود صدقاتِ زیادتری می­دهند و (نیز) کسانی را که جُز به اندازۀ توانشان چیزی(برای انفاق)نمی‌یابند، عیبجویند و عیب می­کنند و ایشان را مسخره و استهزاء می‌کنند، خدا ایشان را استهزاء کند و برای ایشان عذاب دردناک است(79) چه آمرزش برای ایشان بطلبی و چه آمرزش نطلبی، اگر هفتاد مرتبه برای ایشان آمرزش به طلبی هرگز خدا ایشان را نیامرزد، این به سبب این است که ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند.(80)

**نکات:** یکی از گناهان بزرگ عیبجویی است آن هم عیبجویی از کسانی که به ظاهر کار خوبی کرده‌اند در عوض تشکر و ترغیب و تشویق. در ذیل این آیات روایات شده که چون رسول خداص مردم را ترغیب کرد برای تجهیز و مهیا شدن و حرکت به سوی جنگ تبوک. عبدالرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت: یا رسول الله من هشت هزار درهم داشتم نصف آنرا برای عیال گذاشته نصف آنرا آوردم. رسول خداص فرمود: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيمَا أَعطَیتَ وَفِیمَا أَمسَكتَ»([[130]](#footnote-130)). و عمر نیز همان مقدار آورد و عاصم بن عدی انصاری هفتاد وسق از خرما آورد و عثمان نیز صدقۀ بزرگی آورد ولی ابوعقیل که مرد فقیری بود یک صاع خرما آورد و گفت: شب گذشته اجير شدم و باغی را از چاه آبیاری کردم. پس دو صاع خرمایم دادند. یک صاع برای عیالم نهادم و یکی را برای پروردگارم. رسول‌خداص امر نمود آنرا روی صدقات گذاشتند. منافقان همه را طعن زدند؛ اغنیاء را به ریا و سمعه طعن زدند و ابوعقیل را به خود نشان دادن به رسول خداص و گفتند: ریا کرده و خدا بی‌نیاز است از صاع او. پس خدا این آیات را نازل نمود([[131]](#footnote-131)). و از آیۀ 80 استفاده می‌شود که هر‌کس اگر مغفرت الهی بخواهد و حاجتی داشته باشد باید حقیقتا خود به توبه بپردازد و از کفر و فسق خود برگردد و إلا وساطت رسولص بدون توبه فایده ندارد. و دیگر اینکه معلوم می‌شود دعای رسول خداص در همه جا مستجاب نمی‌گردد و البته حق‌تعالی که تابع رسول خود نیست.

﴿فَرِحَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ بِمَقۡعَدِهِمۡ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ لَّوۡ كَانُواْ يَفۡقَهُونَ ٨١ فَلۡيَضۡحَكُواْ قَلِيلٗا وَلۡيَبۡكُواْ كَثِيرٗا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨٢ فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٖ مِّنۡهُمۡ فَٱسۡتَ‍ٔۡذَنُوكَ لِلۡخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّاۖ إِنَّكُمۡ رَضِيتُم بِٱلۡقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٖ فَٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡخَٰلِفِينَ ٨٣ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨٤﴾

[التوبة:81-84]

**ترجمه:** بجا ماندگان از جهاد به جلوس شان برخلاف رسول خدا شادند و نخواستند که به مال و جانشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند در گرما کوچ نکنید، بگو آتش دوزخ حرارتش سخت‌تر است اگر بفهمند(81) پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند به جزای آنچه کسب می‌کردند(82) پس اگر خدا تو را به سوی گروهی از ایشان برگردانید و از تو اجازه برای خروج به سوی جهاد خواستند بگو هرگز و ابداً با من خارج نخواهید شد و به همراه من با دشمن قتال نخواهید کرد زیرا شما بار اول به نشستن خشنود بودید پس بنشینید با بازماندگان(83) و ابداً بر یکی از ایشان که مرده است نماز مخوان و بر قبر او مایست زیرا ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و مردند درحالی که نابکار بودند.(84)

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلۡمُخَلَّفُونَ﴾: متخلّفین می‌باشند و به اعتبار اینکه خود رسولص ایشان را رها کرده و نخواسته به جهاد حاضر شوند برای اینکه اگر حاضر می‌شدند فتنه و فساد می‌کردند و لذا ایشان را مخلَّفون خوانده‌اند. جملۀ: ﴿فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّا﴾، یکی از اخبار غیب است زیرا پس از غزوۀ تبوک دیگر رسول خداص به غزوه‌ای نرفته و وفات او رسیده و منافقین موفق نشدند که با آن حضرتص به جهاد شرکت کنند. جملۀ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ...﴾ دلالت دارد بر نماز میت که بر جنازۀ کفّار نباید خواند و مفهوم آن این است که بر جنازۀ مسلمان باید خوانده شود و جملۀ: ﴿وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِ﴾ مفهوماًدلالت دارد که بر سر قبر مسلمان توقف و دعا اشکالی ندارد.

﴿وَلَا تُعۡجِبۡكَ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَأَوۡلَٰدُهُمۡۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلدُّنۡيَا وَتَزۡهَقَ أَنفُسُهُمۡ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ٨٥ وَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٌ أَنۡ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسۡتَ‍ٔۡذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوۡلِ مِنۡهُمۡ وَقَالُواْ ذَرۡنَا نَكُن مَّعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ٨٦ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَفۡقَهُونَ ٨٧ لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨٨ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٨٩ وَجَآءَ ٱلۡمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ لِيُؤۡذَنَ لَهُمۡ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٩٠ لَّيۡسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلۡمَرۡضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡسِنِينَ مِن سَبِيلٖۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩١ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ قُلۡتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحۡمِلُكُمۡ عَلَيۡهِ تَوَلَّواْ وَّأَعۡيُنُهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ ٩٢﴾ [التوبة:85-92]

**ترجمه:** و اموال و اولاد منافقین تو را به عجب نیاورد همانا خدا خواسته که به وسیلۀ آنها در دنیا عذابشان کند و درحالی‌که کافرند جان ایشان بدر رود(85) و چون سوره‌ای نازل شود که ایمان به خدا بیاورید و با رسول او جهاد کنید ثروتمندان ایشان از تو اجازه می‌خواهند و گویند ما را واگذار با نشستگان باشیم (86) خشنودند که با ماندگان (زنان، پیران و اطفال) باشند و بر دلهایشان مهر زده شده پس آنان نمی‌فهمند(87) لیکن پیغمبر و آنان که به او ایمان آورده‌اند با اموال و جانهایشان جهاد کردند و آنانند که دارای خیراتند و ایشانند که خود رستگارند(88) خدا برای ایشان بوستانهایی آماده کرده که از زیر آنها نهرها جاری است در آنها ماندگارند و این است کامیابی بزرگ(89) و عذر آوران از اعراب آمدند برای اینکه به ایشان (برای ترک جهاد) اجازه داده شود و آنان که به خدا و رسول او دروغ گفتند نشستند (و به جهاد نرفتند). به زودی به کافران ایشان عذاب دردناکی خواهد رسید(90) بر ناتوانان، بیماران و فاقدان بودجۀ جهاد حرج و گناهی نیست(اگر به جهاد حاضر نشوند) وقتی که برای خدا و رسول او خیرخواه باشند، راهی (عتاب و سرزنشی) بر نیکوکاران نیست و خدا آمرزندۀ رحیم است(91) و نیز گناهی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند برای آنکه سوارشان کنی گفتی نمی‌یابم چیزی را که شما را بر آن سوار کنم (در نتیجه) برگشتند در حالیکه چشمانشان از اشک جاری بود از غصۀ اینکه نیافتند چیزی را که انفاق کنند.(92)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ﴾: این است که نشر اراجیف نکنند و سعی کنند در خیر مجاهدین و به خانه و مسکن مجاهدین رسیدگی کنند و به اصلاح مهمّات مجاهدین بپردازند و از کارهایی مانند اینها که خیرخواهی است مضایقه نفرمایند. مقصود از جملۀ: ﴿أَتَوۡكَ لِتَحۡمِلَهُمۡ﴾ کسانیند که در سفر دور و دراز تبوک مرکب نداشتند و بدون مرکب نیروی پیاده رفتن نداشتند اگر‌چه فقیر بودند یعنی به قدر مخارج یومیۀ خود نداشتند ولی از جملۀ: ﴿أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ﴾ ظاهراً استفاده می‌شود که مورد نزول فقرایی می‌باشند که مخارج یومیه را نیز نداشتند.

﴿إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَ‍ٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٩٣ يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡۚ وَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٩٤﴾ [التوبة:93-94]

**ترجمه:** همانا راه (مؤاخذه در أمر جهاد) بر کسانی است که از تو اجازه می‌خواهند در حالیکه توانگرند، خشنود شده‌اند که با بازماندگان باشند و خدا بر دلهای ایشان مهر زده پس ایشان نمی‌دانند(93) هنگامی­که (از سفرجهاد) به سوی ایشان برگردید، برای شما عذر می‌آورند، بگو عذرخواهی نکنید که هرگز برای شما ایمان نمی‌آوریم (عذرهای شما را باور نمی‌کنیم و به شما وسخنتان ایمان و اعتقاد نداریم)، به تحقیق خدا ما را از اخبار شما خبر داده و به زودی خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید، سپس برگردانیده می‌شوید به سوی دانای غیب و شهادت پس شما را به آنچه می‌کردید خبر می‌دهید.(94)

**نکات:** چون اعلان جهاد شد بر تمام مسلمین واجب است حضور یابند و عازم حرکت شوند مگر کسانی که در آیات قبل استثناء شده‌اند ولی عدّه‌ای از کسانی که توانگر بودند و نیروی جهاد داشتند چون منافق بودند و عقیده‌ای به جهاد اسلامی نداشتند از حرکت به جهاد تخلّف کردند، خداوند در مذمت ایشان این آیات را نازل فرموده و چون رسول خداص با مجاهدین از تبوک سالماً غانماً برگشتند در حالیکه منافقین باور نمی‌کردند که لشکر اسلام از جنگ رومیان سالم برگردند این بود که آمدند زبان به عذرخواهی گشودند درحالیکه در دل عقیده نداشتند. خدا در این آیات به رسول خود فرموده به ایشان بگو عذرخواهی نکنید خدا اخبار شما را به ما رسانیده ما شما را شناختیم و به زودی در آتیه عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید. پس این خطابات متعددة: ﴿أَخۡبَارِكُمۡ﴾، ﴿لَكُمۡ﴾ و ﴿عَمَلَكُمۡ﴾تماماً راجع به منافقین است نه به مؤمنین و نه به سایر مسلمین زمانهای پس از وفات رسول خداص. متأسّفانه عده‌ای از مردم بی‌سواد و محدثین ساده‌‌دل ویا مغرض آمده‌اند با قرآن بازی کرده و خطابات این آیه را راجع به تمام مسلمین گرفته و احادیثی ضد قرآن جعل کرده‌اند که رسول خداص از اعمال تمام مسلمین خبر دارد و تمام اخبار مسلمین به رسول خداص می‌رسد و این کار را برای این کردند که همین مقام جعلی را برای امامان پس از رسولص ثابت کنند و امامی که با خبر از کارهای معمولی مردم باشد درست کنند که امام از کار مردم خبر دارد، در حالی‌که این آیه مربوط به این سخنان نیست بلکه مخاطب آیه منافقین بوده و خدا فرموده؛ در آتیه از عمل شما من و رسولم مطلع خواهیم شد. گویا غلاة در بازی ‌کردن با قرآن و تفسیر و تأویل بیجا اغراض زیاد و مهارت داشته‌اند و همچنین بازی کرده‌اند با آیۀ: 105 همین سوره که خواهد آمد.

﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦ ٱلۡأَعۡرَابُ أَشَدُّ كُفۡرٗا وَنِفَاقٗا وَأَجۡدَرُ أَلَّا يَعۡلَمُواْ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٩٧ وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغۡرَمٗا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَۚ عَلَيۡهِمۡ دَآئِرَةُ ٱلسَّوۡءِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٩٨ وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرۡبَةٞ لَّهُمۡۚ سَيُدۡخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩٩﴾

[التوبة:95-99]

**ترجمه:** به زودی وقتی به سوی ایشان برگشتید برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرفنظر کنید و از ملامتشان اعراض نمايید، پس از ایشان روی بگردانید زیرا ایشان پلیدند و جایگاهشان دوزخ است به جزای آنچه کسب می‌کردند(95) سوگند برای شما می‌خورند تا از ایشان خشنود شوید، پس اگر از ایشان خوشنود شوید محققا خدا از این قوم فاسقان خوشنود نمی‌شود(96) اعراب بادیه در کفر و نفاق سخت‌ترند و سزاوارترند که حدود آنچه را خدا بر رسول خود نازل کرده ندانند و خدا دانای حکیم است(97) و بعضی از اعراب کسی است که آنچه را انفاق می‌کند غرامت می‌شمارد و برای شما انتظار پیش‌آمدهای بد دارد: پیش آمد بد بر ایشان باد و خدا شنوای داناست(98) و بعضی از اعراب کسی است که به خدا و روز دیگر ایمان دارد و آنچه را انفاق می‌کند سبب تقرب نزد خدا و سبب دعاهای رسول می‌شمارد، آگاه باش که این سبب تقرّبی برای ایشان است، به زودی خدا ایشان را داخل در رحمت خود می‌کند، به راستی که خدا آمرزندۀ رحیم است.(99)

**نکات:** اعراب و اعرابی به کسی اطلاق می‌شود که بیابان ‌نشین و بیابان‌گرد باشد ولی عرب به کسی می‌گویند که شهرنشین است و چون به کسی عرب یا عربی بگویی شاد می‌شود ولی اگر اعرابی! بگویی خشمناک می‌شود. رسول خداص فرموده: «حب العرب من الإیمان»([[132]](#footnote-132))؛ و دوست داشتن عرب برای آن است که کلام خدا طبق زبان ایشان نازل شده وباید زبان بین‌المللی مسلمین گردد. و عرب را عرب گویند برای اینکه زبان ایشان معرَّب (به تشدید و فتح راء) است و به اضافه معرِب (به تخفیف راء و کسر آن) است. یعنی آنچه در ضمیر انسان است به واسطۀ آن زبان آشکار می‌شود زیرا لسان عرب فصیح است و تمام نکاتی که متکلم در نظر دارد می‌تواند به واسطۀ آن زبان آشکار نماید.

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة:100]

**ترجمه:** و پیش‌ آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنان که به نیکی و نیکوکاری پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند و خدا برای ایشان بوستانهایی که نهرها از زیر آنها جاری است مهیّا نموده در آن همیشه جاودانند این است کامیابی بزرگ.(100)

**نکات:** نخستین پیشاهنگان در ایمان و هجرت و نصرت رسول خداص کسانیند که به حبشه هجرت کردند و یا به مدینه هجرت نمودند و افرادی که در بدر حاضر شدند. و مقصود از انصار مردم مدینه می‌باشند همانان که در عقبۀ مِنی با رسول خداص پیمان بسته و او را دعوت به مدینه نمودند و همچنین کسانی که در مدینه ساکن بودند و رسول خداص و سایر مسلمین را نصرت داده و منزل و مأوی دادند و از ایمان و نصرت مسلمین خودداری نکردند. خدای‌تعالی در این آیه صریحاً از ایشان تمجید کرده و به تمام ایشان وعدۀ بهشت داده و ایشان را مشمول رضایت خود قرار داده بنابراین بر مسلمین سب و بدگویی ایشان جائز نیست. و اگر کار بدی از ایشان صادر شده باشد حسابشان با خداست و به مسلمین بعدی مربوط نیست. متأسّفانه عده‌ای از افراد زمان ما که به مقررات اسلام آگاهی ندارند کارشان و ورد زبانشان در محافل و مجالسشان بدگویی از مهاجرین اوّلین وانصار رسول‌خداص می‌باشد. بر مسلمین لازم است بیدار شوند و طبق میل استعماریان رفتار نکنند و از این کار جلوگیری کنند و بارزترین افرادی که از مهاجرین و انصارند و از سابقین اولین می‌باشند همانا خلفای اربعه بوده و می‌باشند و اگر اختلاف جزئی بین ایشان باشد (اگر چه یقینا اختلافی نداشته‌اند) خودشان می‌دانند با خدا و حسابشان با پروردگار است، فقط وظیفۀ مسلمین همان است که خدا در سورۀ حشر آیۀ: 10 به ایشان دستورداده که ﴿وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلّاً لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾([[133]](#footnote-133)).

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١ وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٠٢﴾ [التوبة:101-102]

**ترجمه:** و بعضی از کسانی که اطراف شما از اعراب هستند منافقند و بعضی از اهل مدینه بر

نفاق خو کرده‌اند تو نمی‌دانی و ایشان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم، به زودی دو مرتبه ایشان را عذاب خواهیم کرد سپس به سوی عذاب بزرگ رهسپار خواهند شد(101) و عدّۀ دیگری هستند که اعتراف به گناهان خود نمودند و عمل صالح را با عمل بد دیگر آمیختند، امید است خدا توبۀ آنان را بپذیرد به راستی که خدا آمرزندۀ رحیم است.(102)

**نکات:** طوائف جهینه، اسلم، اشجع، غفار و مزینه اطراف مدینه بودند و بسیاری از ایشان اهل نفاق بودند و همچنین از ساکنین مدینه عدّه­ای اهل نفاق بودند ولی رسول خداص طبق این آیه نمی‌دانست. پس کسانی که می‌گویند رسول خداص، همه کس را می­شناسد و همه چیز را می‌داند باطل گفته‌اند. و عجب این است که زمان ما یک حزب و جمعیت دو میلیونی ([[134]](#footnote-134))را منافق می‌خوانند در حالی‌که نه اسم افراد آن را می‌دانند و نه افراد آن را دیده‌اند. جایی که رسول خداص منافقین را نمی‌شناسد چگونه اینان شناخته‌اند و ندیده منافق می‌خوانند آن هم به تقلید از مرجع بی‌خبر خود. و مقصود از جملۀ: ﴿سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ﴾ این است که همانطوری که مهاجرین و فدائیان پیش‌قدم و پیش‌آهنگ اجرشان زیاد است همانطور آنان که در نفاق پیش‌قدم بودند عذابشان باید زیاد باشد که مرّتین را به معنی دو مقابل بگیریم یعنی دو برابر و یا اینکه بگوییم خدا ایشان را در دنیا مبتلا به مرض می‌کند و مرض او موجب کفران او می‌شود و همچنین او را رسوا می‌کند و از ایشان تکلیف می‌خواهد باید نماز بخوانند و زکات بدهند در صورتیکه ثوابی ندارند و وقت رفتن از دنیا نیز معذّبند. ﴿ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَضۡرِبُونَ وُجُوهَهُمۡ وَأَدۡبَٰرَهُمۡ﴾([[135]](#footnote-135)) و پس از همۀ اینها به عذاب بزرگ آخرت رهسپار خواهند شد و باید دانست که منافقین نشانه‌هایی دارند که ایشان را از مهاجرین و انصار جدا می‌کند و علامات منافقین در همین سوره ذکر شده.

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٣ أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَأۡخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٤﴾ [التوبة:103-104]

**ترجمه:** بگیر از اموالشان صدقه‌ای را که به آن ایشان را پاک و پاکیزه گردانی و بر ایشان دعا کن زیرا دعای تو آرامشی برای دل ایشان است و خدا شنوای داناست(103) آیا ندانستند که خدا خود توبه را از بندگانش می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و اینکه خدا خود توبه‌پذیر رحیم است.(104)

**نکات:** مقصود از این صدقه مورد اختلاف است ولی ظاهر حمل بر زکات واجب ‌نمودن است. و جملۀ: ﴿خُذۡ...﴾ دلالت دارد که زمامدار مسلمین باید مأمور بفرستد و زکات را دریافت کند و کلمۀ: ﴿مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ﴾دلالت دارد که باید بعضی از اموال ایشان را دریافت کند و آن بعض همان است که رسول خداص دریافت می‌کرده از عشر، یا خمس، یا نصف‌العشر و یا ربع‌العشر به اختلاف متاعها و دیگر اینکه ظهور دارد که از خود اموال باید دریافت کند نه از قیمت آنها و ﴿أَمۡوَٰلِهِمۡ﴾ دلالت دارد که مال مال خود زکات‌دهنده است نه اینکه جزء مال زکات‌گیرنده یعنی فقیر باشد و دیگر اینکه دلالت دارد زکات بر ذمۀ مالک است، پس اگر قدر نصاب را به تفریط تلف نمود بر ذمۀ او برقرار است باید عوض آن را بدهد. و دیگر اینکه دلالت دارد که مالک باید زکات مال خود را بدهد ولو اینکه خود مدیون غیر باشد. چون فعلاً مال مال او است ولو اینکه قرض کرده باشد. و دیگر اینکه دلالت دارد بر اینکه زکات در تمام اموال است زیرا ﴿أَمۡوَٰلِهِمۡ﴾ جمع مضاف و مفید عموم است و منحصر به چیزی که فقهاء گفته‌اند نیست. ﴿تُطَهِّرُهُمۡ﴾دلالت دارد که مالک باید بالغ و عاقل باشد تا او را از آلودگی پاک کنند و گر نه طفل و یا مجنون که «تطهرهم عن الآثام» بر آنان صدق نمی‌کند و مقصود از ﴿وَتُزَكِّيهِم﴾غیر از ﴿تُطَهِّرُهُمۡ﴾می‌باشد زیرا معطوف غیر از معطوف علیه می‌باشد. ﴿تُطَهِّرُهُمۡ﴾ تطهیر ایشان است از حب مال و بخل از انفاق، ﴿وَتُزَكِّيهِم﴾ پاکیزه‌کردن مال است به نمو کردن و زیاد شدن و رفع درجات و حسنات. جملۀ: ﴿وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡ﴾ دلالت دارد که گیرندۀ زکات باید دعا کند مثلاً بگوید: «آجَرَكَ اللُه فِیمَا أَعطَیتَ وَبَارَكَ لَكَ فِيمَا أَبقَیتَ»و از این جمله استفاده می‌شود که صلوات‌ فرستادن بر مؤمنین جایز است و در سورۀ بقره نیز فرموده: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ﴾([[136]](#footnote-136))و جملۀ: ﴿...وَيَأۡخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ﴾ دلالت دارد بر اینکه گیرندۀ زکات و صدقات خدا می‌باشد و منّتی بر فقیر و یا عامل نیست و اگر‌چه رسول خداص و یا دیگری می‌گیرد چون به امر خدا و حضور اوست پس در حقیقت گیرنده خدا و دیگران مباشرند.

﴿وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٠٥﴾ [التوبة:105]

**ترجمه:** و بگو عمل کنید که عمل شما را به زودی خدا و رسول او و مؤمنین خواهند دید و به زودی بسوی دانای نهان و آشکار برگردانیده می‌شوید پس شما را به آنچه کرده‌اید خبردار می‌کند.(105)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ...﴾ تا آخر؛ بهترین کلام جامع ترغیب و تخویف است بر

مطیعین و عاصین که خدا تمام کردار و رفتار شما را می‌بیند و همچنین رسول او و مؤمنین. و مقصود دیدن در حال عمل نیست که کسی بگوید چگونه مؤمنین و یا رسول خداص عمل مردم را می‌بینند. با اینکه بر رسول خداص و مؤمنین دیدن بسیاری از اعمال مردم حرام است. پس مقصود بررسی خدا و دادن جزاء اعمال است و نسبت به رسول و مؤمنین رسیدن خبر به ایشان است چنانکه رسول خداص فرموده: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمِلَ عَمَلًا فِي صَخْرَةٍ لَا بَابٌ لَهَا وَلَا كُوَّةٌ لَخَرَجَ عَمَلَهُ إلی النَّاسِ كَائِنًا مَا كَانَ»([[137]](#footnote-137)). پس اگر کسی عملی را «قربة إلی الله» انجام دهد و لو مخفی باشد خدا آن را آشکار می‌کند. و دلیل ما بر این ترجمه کلمۀ «سین» ﴿فَسَيَرَى ٱللَّهُ﴾ است که برای استقبال می‌باشد. و اگر مقصود دیدن حال عمل بود دیگر «سین» نمی‌خواست و اگر کسی بگوید بنابراین که خدا بررسی می‌کند و در آینده جزاء می‌دهد دیگر إخبار به رسول و مؤمنین چه فائده دارد؟ جواب او این است که: **اولاً**: عمل‌کننده چون بداند رسول خداص و مؤمنین از عمل او خبر می‌شوند و عمل او را عظمت می‌دهند شوق، فرح و رغبت او به عمل خیر بیشتر می‌گردد. **ثانیاً**: گویا به عمل‌ کننده در این آیه اشاره شده که تو اگر اهل یقینی و خدا را مستحق اطاعت می‌دانی برای او عمل کن و اگر دارای شک و ضعف یقین هستی برای مدح و ثناء رسول و مؤمنین عمل کن([[138]](#footnote-138)). **ثالثاً**: چون رسول و مؤمنین از اعمال صالحه خبر شوند شهادت می‌دهند طبق آیۀ: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾([[139]](#footnote-139)). پس اگر کسی بداند روز قیامت اولین و آخرین از اعمال او مطلع می‌شوند بیشتر به عمل خیر می‌کوشد و از عمل شر اجتناب می‌کند. از این بیان معلوم شد که مؤمنین در حال عمل: عمل مردم را نمی‌بینند و همچنین رسول خداص. پس روایات مجعوله که می‌گوید مقصود از مؤمنین ائمه‡ می‌باشد که هر‌کسی را در حال عمل می‌بینند گفتار باطل و ضد عقل و قرآن است زیرا در قرآن خدا از تجسس و اطلاع بر گناهان غیر نهی کرده ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا﴾([[140]](#footnote-140)). و اما عقلا ممکن نیست یک بنده در دو جا باشد و ناظر به دو عمل باشد چه برسد به مکانهای بی‌شمار و اگر از اعمال مردم خبر شوند افسرده خواهند شد و دارالسلام دارالغصه شود.

﴿وَءَاخَرُونَ مُرۡجَوۡنَ لِأَمۡرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمۡ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيۡهِمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ١٠٦﴾

[التوبة:106]

**ترجمه:** و عدۀ دیگر (از متخلفین) به امر خدا موکول شده‌اند یا عذابشان می‌کند و يا توبۀ ایشان را می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است.(106)

**نکات:** بدانکه متخلّفین از جنگ سه دسته‌اند: یک دسته منافقین که بر نفاق خو کرده و با نفاق مردند. دستۀ دوم: آنانکه توبه کردند که در آیۀ: ﴿وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ﴾([[141]](#footnote-141)) ذکر شد. دستۀ سوم: آنانکه سرعت به توبه نکردند ولی پشیمان و بلاتکلیف بودند که این آیه در شأن ایشان نازل شد. رسول‌خداص به ایشان بی‌اعتنایی کرد و مردم را از مجالست ایشان نهی کرد و امر فرمود که زنانشان از ایشان کناره‌گیری کنند پس از آن زن **هلال** نامی که بسیار پیر بود آمد اذن گرفت که برای شوهر پیرش طعام بدهد یا خیر؟ رسول خداص آن یک نفر را اذن داد و حتی مشرکین به بعضی از این مردان پیغام دادند که بیایید به ما ملحق شوید و بعضی از این مردان آن قدر گریه کردند که چشمانشان معیوب شد و به کلی مردم با ایشان فاصله گرفتند و حضرت روی خوش به ایشان نشان نداد تا اینکه زمین بر ایشان تنگ شد و پس از پنجاه روز توبۀ ایشان مقبول شد. و یکی از علامات نفاق همین تخلّف از جنگ بود که در مهاجرین و انصار این صفت نبود.

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا وَتَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَإِرۡصَادٗا لِّمَنۡ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبۡلُۚ وَلَيَحۡلِفُنَّ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ١٠٧ لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗاۚ لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ ١٠٨ أَفَمَنۡ أَسَّسَ بُنۡيَٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقۡوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٍ خَيۡرٌ أَم مَّنۡ أَسَّسَ بُنۡيَٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٖ فَٱنۡهَارَ بِهِۦ فِي نَارِ جَهَنَّمَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٩ لَا يَزَالُ بُنۡيَٰنُهُمُ ٱلَّذِي بَنَوۡاْ رِيبَةٗ فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١١٠﴾ [التوبة:107-110]

**ترجمه:** و آنان که مسجدی ساختند برای ضرر زدن، کفر و تفرقۀ بین مؤمنین و کمینگاه ساختن برای آنان که پیش­ازاین با خدا و رسول او به محاربه برخاسته بودند و البته سوگند می‌خورند که ما جُز نیکی نمی‌خواستیم و خدا گواهی می‌دهد که محققاً ایشان دروغگویند(107) هرگز در آن مسجد نایست، مسلّم مسجدی که از روز اول بر تقوی تأسیس شده، سزاوارتر است که در آن بایستی، در آن مردانی باشند که پاک‌شدن خود را دوست می‌دارند و خدا پاکان را دوست می‌دارد(108) آیا آنکه بنای خود را بر پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او بنا کرده بهتر است یا آنکه بنای خود را بر کنار رود خالی شدۀ شکست‌ خوردۀ مشرف بر سقوط بنا کرده که با آن ساقط شود در آتش دوزخ؟ و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند(109) همواره بنانی که ایشان بنا کردند در دلهاشان سبب شک شده مگر اینکه دلهاشان پاره‌پاره شود و خدا دانای حکیم است. (110)

**نکات:** مسجد برای جمع‌شدن مردم برای عبادت است، بنابر‌این محلی که مسجدی ساخته شده اگر مسجد دیگری بسازند موجب تفرقۀ بین مسلمین خواهد شد. خصوصاً در شهری که رسول خداص باشد که باید تمام مسلمین در مسجد رسول و محضر اوص جمع شوند. در زمان رسول خداص منافقین بسیار اخلال می‌کردند از آن جمله دوازده نفر به بهانۀ اینکه خانۀ ما به مسجد الرسول دور است و شب تاریک است و یا بعضی از شبها باران است خواستند مسجدی بسازند و آنجا را برای خود پایگاه نفاق و تفرقه قرار دهند از آنجمله ابوعامر راهب که خود را از راهبان کرده و خود را نصرانی دانشجو می‌دانست با رسول خداص عداوت داشت چون باعث بر سلب ریاست او بود و می‌گفت هر‌کس با محمد جنگ کند من یاور او می‌باشم و تا روز جنگ حنین با رسول خداص مقاتله کرد و چون طائفۀ هوازن و ثقيف شکست خوردند او به سوی شام فرار کرد و به منافقین مدینه پیغام داد که شما هر قدر می‌توانید قوا و اسلحه تهیه کنید و برای من مسجدی بسازید که من می‌روم نزد قیصر و با لشکری از نزد او به جانب شما می‌آیم تا محمد را از مدینه خارج سازیم. منافقین مسجدی ساختند و به رسول خداص پیشنهاد کردند که بیاید برای افتتاح آن نمازی بخواند. رسول خداص عازم حرکت به تبوک بود و فرمود: در مراجعت. و چون به مدینه مراجعت کرد و خواست در آن مسجد برود خطاب رسید: ﴿لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗاۚ﴾([[142]](#footnote-142)). و خدا آن مسجد را به چهار صفت معرفی کرده:

**اول**: **ضرار** که باعث ضرر زدن به مسلمین است. **دوم**: **كفر** که موجب تقویت کفر است. **سوم**: ﴿تَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ که تفرقه در بین مسلمانان می‌اندازد. **چهارم**: ﴿إِرۡصَادٗا...﴾ که کمینگاهی و سنگری خواهد شد برای دشمنان. اتّفاقاً در زمان ما اکثر مساجد موجب تفرقه، ترویج کفر، شرک و نشر مطالب ضد قرآنی است و سنگری شده برای منافقین مانند خانقاه‌ها که غیر خدا را می‌خوانند. و آن را دکانی برای حزبی قرار داده‌اند.

مقصود از: ﴿لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ﴾ مسجد قبا و یا مسجد رسول خداص در مدینه است و ممکن است هر دو باشد و خوبی آن مسجد را به دو چیز بیان کرده:

**اول**: اینکه بنای آن به تقوی و برای ترس از خدا و رضای او و از مال حلال بنا شده. **دوم**: به واسطۀ بودن مردانی در آن که طالب طهارت بدنی و روحی می‌باشند که محبوب خدایند. و یکی از نشانه‌های منافقین ساختن مسجد ضرار بود که مهاجرین و انصار از این عمل بری بودند.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١١ ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١١٢﴾ [التوبة:111-112]

**ترجمه:** محققاً خدا از مؤمنین جانهای ایشان و مالهای ایشان را خریده در مقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد. ایشان در راه خدا کارزار می‌کنند پس می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعدۀ راستی است که خدا بر عهده گرفته در تورات، انجیل و قرآن و کیست نسبت به عهد خود با وفاتر از خدا. پس شاد باشید به داد و ستدی که آنرا انجام داده‌اید و این است همان کامیابی بزرگ(111) (آنان، همان مؤمنان) توبه‌کنندۀ بندگی‌کنِ حمد‌ کنندۀ روزه‌گیرِ رکوع‌ کنِ سجده‌کنندۀ آمِرِ به معروف و نهی‌کننده از منکر و نگهدارندۀ حدود خدا هستند و بشارت بده چنین مؤمنین را.(112)

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ...﴾ دلالت دارد که جهاد معاملۀ با خداست و این معامله را حق‌تعالی در کتب آسمانی ثبت نموده، مشتری؛ **خدا** و فروشنده؛ **مؤمن** و دلال؛ **رسول خداص،** متاع؛ **جان و مال**، ثمن؛ **بهشت عنبر سرشت**. جملۀ:﴿فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَ﴾ دلالت دارد که در جهاد، مؤمنین گاهی غالب و گاهی مغلوبند و اگر غالب شدند مغرور نشوند و اگر مغلوب شدند مأیوس نگردند و اوصاف ﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ...﴾دلالت دارد که اسلام کسانی را اهل جهاد می‌داند که دارای صفات و کمالات مذکورۀ در آیه باشند و مانند دولتهای کفر نیست که هر‌کس بی‌رحم‌تر و بی‌ایمان‌تر باشد اعزام به میدان جنگ نمایند. زیرا جهاد اسلامی برای امر به معروف و نهی از منکر و ایجاد عدالت و ایمان در جامعه است و مقصود کشور‌گیری و استعمار نیست. مقصود از ﴿ٱلسَّٰٓئِحُونَ﴾ چنانکه ذکر شد روزه‌داران می‌باشد طبق لغتی. و می‌توان گفت: از مادۀ سیاحت است یعنی کسانی که برای طلب علم، جهاد و نظر در مخلوقات الهی در زمین مسافرت می‌کنند.

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣ وَمَا كَانَ ٱسۡتِغۡفَارُ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٞ ١١٤ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوۡمَۢا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰهُمۡ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ١١٥﴾

[التوبة:113-115]

**ترجمه:** برای این پیامبر و مؤمنین روا نیست (و اجازه ندارند) که طلب آمرزش کنند برای مشرکین و اگر چه نزدیکانشان باشند پس از آنکه برایشان آشکار شد که آنان اهل آتشند(113) و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش نبود مگر به ­خاطر وعده‌ای که به او وعده داده بود پس چون برای او روشن شد که او دشمن خداست از او بیزاری جست. به درستی که ابراهیم دلسوز و بردبار بود (114) و خدا چنین نبوده که گروهی را پس از آنکه آنان را راهنمایی نموده گمراه کند تا اینکه بیان کند برای ایشان آنچه را اجتناب کنند، همانا خدا به هرچیزی داناست.(115)

**نکات:** جملۀ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ دلالت دارد که رسول خداص نباید برای مشرکین طلب آمرزش کند زیرا وعد و وعید حق‌تعالی به درخواست هیچکس حتی به درخواست پیامبرانص تغییر نمی‌کند وحق‌تعالی از قول خود تخلّف نمی‌کند. بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از مشركین در این آیه والدين و اعمام رسول هستند. ولی باید گفت: **اولاً**: **مشركین** عام و مطلق است و **ثانیاً**: از کجا محقق شده که والدین و یا اعمام رسول مشرک بوده‌اند. اصلاً ذکر والدین رسول سزاوار نیست. چنین مفسران طالب غوغا و ایجاد عداوت و تجدید نفاق میان مسلمین شده‌اند. جملۀ: ﴿حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾دلالت دارد بر اینکه خدا پس از بیان عقاب می‌کند و مؤاخذه می‌فرماید و چیزی از محرمات را که بیان نکرده، ترک آنرا نخواسته، مگر اینکه از مستقلات عقلیه و از واضحات عقول باشد و همچنین است عقاید.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۚ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ١١٦ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧ وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ [التوبة:116-118]

**ترجمه:** به راستی که خدای تعالی به او اختصاص دارد مُلک آسمانها و زمین، زنده می‌کند و می‌میراند و پس از خدا برای شما نه سرپرستی هست و نه یاوری (116) به یقین خدا پذیرفت توبۀ این پیغمبر و این مهاجرین و انصار را که پیروی او کردند در ساعت سختی پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان بگردد. سپس توبۀ ایشان را پذیرفت زیرا او به ایشان مهربان و رحیم است(117) و پذیرفت توبۀ سه نفری که (بی­جهت از جهاد) بازماندند تا آنکه زمین با آن وسعتی که داشت بر ایشان تنگ شد و جانشان بر ایشان تنگ آمد و دانستند که پناهی از خدا نیست مگر پناه‌بردن به سوی خودش، سپس توبۀ ایشان را پذیرفت تا توبه کنند به یقین خدا توبه‌پذیر و رحیم است.(118)

**نکات:** جملۀ: ﴿تَّابَ ٱللَّهُ...﴾دلالت دارد که خدا توبۀ رسول خود را در ساعت عسرت پذیرفت. در اینجا اشکال شده که رسول خداص چه گناهی داشت که خدا بیامرزد؟ جواب این است که خدا فرموده گناه مهاجرین و انصار را نیز بخشید و توبۀ ایشان را پذیرفت، با اینکه مهاجرین و انصار گناهی نداشتند جز عده‌ای از ایشان که دلشان تنگ شد و حوصله‌شان سر آمد و از رفتن به جهاد پشیمان شده و خواستند برگردند، اما همه که گناهی نداشتند، ممکن است رسول خداص و تمام مهاجرین و انصار که در جنگ تبوک حاضر شده بودند و به سختی افتادند هر یک مقداری بی‌صبری کرده باشند. و سختی جنگ تبوک از جهاتی بود: از جهت دوری راه خصوصا برای پیادگان. واز جهت بی‌آبی. و از جهت تمام‌شدن آذوقه؛ کار به جایی رسیده شد که یک عدد خرما را ده نفر می‌مکید برای آنکه جانشان تلف نشودو دیگر از جهت گرمی هوا.

و مقصود از سه نفر که از رفتن به تبوک سستی کردند و بعد پشیمان شدند «کعب بن مالک» و «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه» می‌باشد که مدینه بر ایشان تنگ شد و به کوهستانها رفتند و کسانی که برای ایشان طعام می‌بردند با ایشان سخن نمی‌گفتند، پس خودشان به یکدیگر گفتند. حال که مردم با ما سخن نمی‌گوید بیایید ما هم از یکدیگر جدا شویم و با یکدیگر سخن نگوییم تا خدا توبۀ ما را بپذیرد و تا پنجاه روز ماندند تا آیۀ توبۀ ایشان نازل شد. و طعام اکثر مجاهدین تبوک چیزی نبود جز آرد جو سبوس‌دار و خرمای کرمو و روغن گاو متغیّر شده و لذا ایشان را جیش‌العسرة گفتند و با وجود کمی مرکب گاهی شتری را می‌کشتند و از تشنگی به رطوبت احشا و شکم او دهان را تر می‌کردند. یکی از مجاهدین بنام ابوخیثمه از همراهی رسول خداص تخلّف کرد تا ده روز گذشت تا روزی وارد شد بر دو زن خود که هر یک سایبانی تهیه کرده بودند با طعام و آب سرد. پس برخاست و گفت: سبحان‌الله! رسول خداص که خدا گناه او را آمرزیده در سرما و گرما اسلحه بردوش باشد و ابوخیثمه در سایۀ سرد و طعام مهیا ودو زن نیکو! این از انصاف نیست. سپس گفت: و الله با شما زنان سخن نگویم و داخل سایه‌بان نشوم تا ملحق به رسول خداص شوم. پس سوار بر شتر آب‌کش خود شد و زاد و توشه‌ای برداشت و به سرعت حرکت کرد و هرچه زنها با او سخن گفتند جواب نداد، پس سیر کرد تا وارد به تبوک شد. مردم گفتند: سواری از دور می‌آید. رسول خداص فرمود: باید ابوخیثمه باشد، پس وارد شد و سلام بر رسول خداص کرد و قصۀ خود را بیان کرد. رسول خداص در حق او دعا کرد.([[143]](#footnote-143)) و همچنین است حال ابوذر که عقب ماند و تشنه شد و در بین راه آبی میان گودالی پیدا کرد ولی ننوشید و گفت این آب را برای رسول خداص ببرم که تشنه نماند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة:119]

**ترجمه:** ای مؤمنین از خدا بترسید و با راستگویان باشید.(119)

**نکات:** در این آیه امر شده که هرمؤمنی با راستگویان باشد یعنی موافق و مصاحب ایشان باشد. عده‌ای از شیعه گفته‌اند که مقصود از صادقین 12 نفر امام اثنی عشریه می‌باشد! ولی تخصیص به دوازده نفر دلیلی ندارد. زیرا خدا در سورۀ بقره آیۀ 177 فرموده:

﴿مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ...﴾([[144]](#footnote-144)).

و این آیه عام است و شامل می‌شود هر‌کس را که دارای صفات مذکورۀ در آیه باشد. و در سورۀ حجرات آیۀ 15 فرموده:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ١٥﴾([[145]](#footnote-145)).

و در سورۀ حشر آیۀ 8 فقرای مهاجرین را که یاری خدا و رسول کرده‌اند فرموده: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾([[146]](#footnote-146)) پس صادقین منحصر به دوازده نفر نمی‌باشد و ضمنا آیه دلالت بر عظمت و کمال صدق صادقین دارد.

﴿مَا كَانَ لِأَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ وَمَنۡ حَوۡلَهُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَلَا يَرۡغَبُواْ بِأَنفُسِهِمۡ عَن نَّفۡسِهِۦۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٢٠ وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةٗ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةٗ وَلَا يَقۡطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمۡ لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٢١﴾

[التوبة:120-121]

**ترجمه:** و برای اهل مدینه و کسانی که اطراف ایشانند از بادیه­نشینان، جایز نیست که از رسول خداص تخلّف کنند و به واسطۀ جان خود از حفظ جان او دریغ نمایند، این حکم به سبب این است که هیچ­تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به ایشان نمی‌رسد و قدمی به محلی که کفار را به غضب بیاورد نمی‌گذارند و چیزی از دشمن تصرف نمی‌کنند مگر اینکه به سبب آن عمل صالحی برایشان نوشته شود، به درستی که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند(120) و چیز کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و راهی را نمی‌پیمایند مگر اینکه به حسابشان نوشته شود، برای اینکه خدا ایشان را به نیکوتر از آنچه عمل می‌کردند جزا دهد.(121)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَلَا يَرۡغَبُواْ بِأَنفُسِهِمۡ عَن نَّفۡسِهِ**﴾** دلالت دارد که مسلمین باید به پیامبر بیش از جان خود علاقمند و فداکار باشند چنانکه در سورۀ احزاب آیۀ 6 فرموده: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ و باید در راه دین از مال و جان مضایقه نکنند. و جملۀ: ﴿لَا يُصِيبُهُمۡ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که برای هر رنج و زحمتی و هر قدم و خرجی اجر بسیاری است چه قتال واقع بشود و چه نشود. وجملۀ: ﴿وَلَا يَقۡطَعُونَ وَادِيًا﴾ دلالت دارد که مجاهدین در هنگام جهاد باید تا می‌توانند پيش‌روی کنند و از زمین و آبادی کفار تصرف کنند. به هرحال استفاده می‌شود که مقدمات جهاد نیز دارای اجر مستقلی است.

﴿وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗۚ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ ١٢٢ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ١٢٣﴾

[التوبة:122-123]

**ترجمه:** و مؤمنین را توانایی نبوده که همگی (در راه جهاد و طلب علم)کوچ کنند پس چرا از هرگروهی از ایشان عده‌ای کوچ نکردند تا فقه در دین بیاموزند (خواهان فهم در دین باشند) و تا قوم خود را وقتی که به سوی ایشان برگشتند بترسانند شاید ایشان حذر نمایند(122) ای مؤمنین با کسانی که از کفار به شما نزدیکند کارزار کنید و باید در شما شدتی بیابند و بدانید که محققاً خدا با متّقین است.(123)

**نکات:** ﴿فَلَوۡلَا نَفَرَ﴾ دلالت دارد که باید برای جهاد و طلب علم دین عده‌ای از مسلمین همواره مشغول باشند و آداب جهاد و فقه دین را بیاموزند و سپس به دیگران بیاموزند. و فقه به معنای فهم است و تفقّه در دین یعنی تفهم و تعمق در کتاب خدا و سنت رسول خداص. بعضی از مجتهدین این آیه را دلیل بر وجوب تقلید آورده‌اند در صورتی که این آیه دلیل و تأکید بر وجوب تفقه و تعلّم است و هیچ دلالتی بر تقلید ندارد. یعنی همیشه بايد گروهی دانش در دین بیاموزند و به دیگران تعلیم دهند و همواره مردم معلِّم و متعلِّم باشند. بعضی از مردم گمراه نیز می‌گویند چنانکه در کارها و در هر صنعتی باید رجوع به متخصص نمود در دین نیز باید رجوع به مجتهد شود که او متخصص در دین است. جواب این است که **اولاً**: ایشان متخصص در دین نیستند خصوصاً در اسلام و لذا اصول و فروع اسلام را کم و زیاد کرده‌اند و تغییر داده‌اند و به اضافه بر ضد یکدیگر فتوی می‌دهند. **ثانیاً**: متخصص در هر کار و صنعتی باید جواز و تصدیق از دانشکدۀ مناسب آن داشته باشند ولی ایشان از طرف خدا جواز فتوی که ندارند هیچ بلکه از طرف خدا مورد نهی نیز می‌باشند و خدا چنین اذنی به خصوص ایشان نداده بلکه عموم مسلمین در فهمیدن امور دین مسؤولند و باید تفقه کافی و وافی در حد توانائی در کتاب و سنت نمایند و رسوخ در علم پیدا کنند. **ثالثاً**: در مسائل صنعتی و طبی آثار تخصصی متخصصین را می‌توان فهمید که فلان متخصص راست می‌گوید یا خیر مثلاً طبیبی دارو و آمپول می‌دهد، اگر بیمار بهبود یافت تخصص او در دنیا معلوم می‌شود و اما اگر بیمار بدتر شود عدم تخصص او ظاهر می‌شود. ولی آثار تخصص و علمیِ مدّعیانِ تخصص در دین را چگونه در دنیا می‌توان درک کرد؟ دین را باید تحقیق نمود که از امور معنوی است و نتیجه و آثار آن در آخرت معلوم شود. **رابعاً:** در واجبات کفایی رجوع به متخصص می‌شود نه در واجبات عینی و علم دین از واجبات عینی است. **خامساً**: رسول خداص فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِم‏»([[147]](#footnote-147))و نفرمود التّقلید فریضة! برای توضیح بیشتر به فصل 23 مقدمه رجوع فرمایید. جملۀ: ﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم...﴾ دلالت دارد که مسلمین باید ابتدا کنند به جهاد با کفاری که به ایشان نزدیک می‌باشند سپس به دورتر بپردازند «الأقرب فالأقرب» مگر اینکه با کفارِ نزدیک معاهده‌ای بسته باشند.

﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥ أَوَلَا يَرَوۡنَ أَنَّهُمۡ يُفۡتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٖ مَّرَّةً أَوۡ مَرَّتَيۡنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمۡ يَذَّكَّرُونَ ١٢٦ وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ نَّظَرَ بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٍ هَلۡ يَرَىٰكُم مِّنۡ أَحَدٖ ثُمَّ ٱنصَرَفُواْۚ صَرَفَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ ١٢٧﴾

[التوبة:124-127]

**ترجمه:** و چون سوره‌ای نازل شود بعضی از ایشان می‌گویند: این سوره کدامتان را ایمانی افزود پس امّا آنانکه ایمان آورده‌اند بر ایمانشان بیفزود و آنان شادمانند(124) و اما آنانکه در دلشان مرض است ناپاکی بر ناپاکی ایشان افزود و بمیرند در حالی‌که کافرند(125) آیا نمی‌بینند که ایشان در هر سالی یکبار و یا دوبار آزموده می‌شوند سپس توبه نمی‌کنند و نه ایشان متذکّر می‌گردند(126) و چون سوره‌ای نازل شود بعضی به بعض دیگر نظر کند و گوید آیا کسی شما را می‌بیند سپس بر می­گردند، خدا دلشان را برگرداند برای اینکه ایشان قومی هستند نفهم.(127)

**نکات:** آیات و سُوَر قرآن را هر مؤمنی که بخواند و بفهمد در حقیقت چیزی به ایمانش افزوده شده چون علم و ایمان انسان به برکت آیات قرآن باید کامل گردد این فزونی و تکامل برای اهل ایمان است چنانکه در آیات فوق صریحاً بیان شده و امّا منافقین و کسانی که به قرآن و اسلام علاقه ندارند از شنیدن آیات قرآن پلیدی ایشان زیادتر می‌گردد زیرا به واسطۀ بی‌اعتنایی به کلام خدا توفیق هدایت از ایشان سلب می‌شود و به گمراهی خودشان واگذار شوند و مؤاخذۀ ایشان زیادتر گردد چنانکه منافقین زمان رسولص هر وقت سوره‌ای نازل می‌شد به یکدیگر نگاه می‌کردند و به طور بی‌اعتنایی برمی‌خاستند و می‌رفتند.

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ١٢٩﴾ [التوبة:128-129]

**ترجمه:** مسلم و محقق آن است که برای شما از خود شما رسولی آمد که بر او سخت است آنچه شما را به رنج افکند، حریص است بر (ایمان) شما، به مؤمنین مهربان و رحیم است(128) پس اگر اعراض کردند بگو خدا مرا کافی است، نیست مقصدی جز او، بر او توکل کرده‌ام واوست پروردگار عرش بزرگ.(129)

**نکات:** کلمۀ: ﴿مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ﴾دلالت دارد که محمدص از خود مردم و از جنس ایشان است وخدا این موضوع را مکرر تذکر داده تا بدانند که پیغمبری که میان خودشان بزرگ شده و بزرگ و کوچک او را دیده‌اند و راستی و درستی و امانت او را مشاهده کرده‌اند و نقص و دروغی ندیده‌اند بهتر قدر او را بدانند خصوصاً که این رسول رنج و عذاب مردم را خوش ندارد و خيرخواه ایشان است و به ایمان ایشان حریص و به خودشان مهربان است. رأفت زیادتر از رحمت است. باید گفت: به مؤمنین رأفت و رحمت دارد و به عاصین رحمت. و همچنین از ﴿مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ﴾استفاده می‌شود که در حق رسولص نباید غلو نمود چنانکه از حضرت امیر روایت شده که: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ ص خَرَجَ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا لَهُ: مَرْحَباً بِسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ ص غَضَباً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ ص لَا تَقُولُوا هَكَذَا وَلَكِنْ قُولُوا مَرْحَباً بِنَبِيِّنَا وَرَسُولِ رَبِّنَا قُولُوا السَّدَادَ مِنَ الْقَوْلِ وَلَا تَغُلُّوا فِي الْقَوْلِ فَتَمْرُقُوا»([[148]](#footnote-148)).

یعنی: «روزی رسول اکرمص بر جمعی از اصحاب خود وارد شد، آنان به خاطر حسن احترام حضرت را سیّد و مولای خود خواندند، رسول خداص سخت غضبناک شد، سپس فرمود: این طور سخن نگویید و مرا سید و مولا نخوانید بلکه بگویید پیغمبر و رسول خدای ما، سخن به راستی و حقیقت بگویید و در گفتارتان غلو نکنید که گرفتار ضلالت و گمراهی خواهید شد.»

جملۀ: ﴿حَسۡبِيَ ٱللَّهُ﴾دلالت دارد که تکیه‌گاه رسولص به خدا بوده نه به مردم، به همان خدایی که پروردگار عرش بزرگ است. جایی که خدا عرش بزرگ را نگه می‌دارد رسول خود را به طریق اولی نگه می‌دارد. و مقصود از عرش سلطنت بر تمام جهان است.([[149]](#footnote-149))

سورة يونس (مكية وهي مائة وتسع آيات)

سورۀ یونس مکی و دارای 109 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ١ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ رَجُلٖ مِّنۡهُمۡ أَنۡ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنَّ لَهُمۡ قَدَمَ صِدۡقٍ عِندَ رَبِّهِمۡۗ قَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٞ مُّبِينٌ ٢ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [یونس:1-3]

**ترجمه:** به نام خدای کامل‌الذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. راء. این است آیات کتاب حکیم(1) آیا برای مردم تعجب است که به سوی مردی از ایشان وحی کردیم که مردم را بترسان و به آنان که ایمان آورد‌ه‌اند مژده بده که برای ایشان است قدم راستی نزد پروردگارشان، کافران گفتند: به راستی که این مرد ساحری است آشکار(2) به راستی پروردگارتان خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر تخت هستی نافذ شد([[150]](#footnote-150)) امر هستی را تدبیر می‌نماید، نیست شفیعی جُز پس از اذن او. این است خدا پروردگارتان پس او را عبادت کنید آیا متذکّر نمی‌شوید.(3)

**نکات:** مردم مکه تعجب می‌کردند که مردی از هر جهت مانند خودشان است به اضافه یتیم، فقیر و بی‌سواد هم بوده و مزیّتی بر ایشان نداشته چگونه پیغمبر شده و لذا قبول نمی‌کردند مانند زمان ما که می‌گویند اگر پیغمبر علم غیب نداند و خلقتش از نور نباشد و از جلو و عقب نبیند و چنین و چنان نباشد ما رسالت او را قبول نداریم! معلوم می‌شود زمان ما بدتر از زمان جاهلیت شده و تکبر به مردم اجازه نمی‌دهد که مطیع رسولی که از هرجهت مانند خودشان است بشوند. اما خدا جواب داده که ما همین مرد را که مانند خودتان است رسول قرار داده‌ایم و هر‌کس تکبر را کنار گذارد و به او ایمان آورد قدمی در راه راست برداشته وبه راستی جلو رفته. و مقصود از ﴿ٱلۡعَرۡشِ﴾ مرکز امر و نهی الهی در جهان خلقت است که حق‌تعالی بر آن نافذ و مستولی است([[151]](#footnote-151)). جملۀ: ﴿مَا مِن شَفِيعٍ﴾ دلالت دارد که هیچ شفیع و شفاعتی نیست جُز پس از تعیین و اجازۀ او. برای توضیح دربارۀ شفاعت رجوع شود به نکات در ذیل آیۀ 254 سورۀ بقره.

﴿إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ إِنَّهُۥ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ٤﴾ [یونس:4]

**ترجمه:** بازگشت همۀ شما به سوی اوست وعدۀ خدا حق است، به راستی او آفرینش را آغاز می‌کند سپس آنرا بازمی‌گرداند تا آنان را که ایمان آورده و عمل صالح کردند به عدالت جزا دهدو آنان که کافرند برای ایشان است شرابی از آب جوشان و عذاب دردناک به سبب اینکه به کفر خود برقرار بودند.(4)

**نکات:** چون خدا حکیم است کار بیهوده نمی‌کند و از خلقت جهان هدفی دارد، آن هدف را در این آیه تعیین کرده که او ابتداءً خلق را از نیستی آورده و سپس اعاده می‌دهد به قیامت، برای اینکه هر فردی را به عدالت جزا بدهد. پس هدف خلقت آوردن قیامت است.

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٥ إِنَّ فِي ٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَّقُونَ ٦ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ٧ أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨﴾ [یونس:5-8]

**ترجمه:** او آن خدایی است که خورشید را ضیاء و ماه را نور قرار داد و برای آن منازلی به اندازه معین کرد تا عدد و شمارۀ سالها و حساب را بدانید، خدا آنرا جز به حق نیافرید، ما آیات را فصل فصل بیان می‌کنیم برای گروهی که می‌دانند(5) به درستی که در آمد و رفت و کم و زیاد شدن شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده آیاتی است برای گروهی که پرهیزکاری کنند(6) به راستی آنان که به ملاقات ما امید ندارند و به زندگی دنیا خوشنودند و به آن اطمینان یافته‌اند وآنان که از آیات ما غافلند(7) آنان مأوایشان آتش دوزخ است به سبب آنچه کسب می‌کردند.(8)

**نکات:** خورشید ضیاء است، یعنی نوربخش است و تابش دارد ولی ماه نور است یعنی روشنی خورشید ذاتی و روشنی ماه عرضی است و جملۀ: ﴿وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ﴾، دلالت دارد بر تدبیر و علم وحکمت موجد آن، زیرا ترتیب گردش قمر و سیر آن به طور منظم و همچنین کمی و زیادی نور سطح آن به طور دقیق، دلیل بر علم و حکمت مدبّر آن است. و منظور از ﴿وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ﴾، دلالت گردش انتقالی یکنواخت «ولا یتغیّر ومحیر العقول» میلیونها سالی ماه به دور زمین و همچنین گردش دیگر آن به تبعیت از زمین و توأم با زمین به دور خورشید است. ماه در تقابل با خورشید همواره وضع ثابت و لا یتغیّری دارد، یعنی نیمی از آن همیشه رو به خورشید و در نتیجۀ انعکاس نور خورشید روشن است. و نیم دیگر آن همیشه پشت به خورشید و تاریک است. چون ماه برخلاف زمین گردش وضعی ندارد. و لذا کم و زیاد شدن نور سطح ماه در نظر مردم (دیده ‌ورشدن تمام یا قسمت‌هایی از نیمۀ روشن ماه بدر تا هلال) در تقابل با زمین است نه خورشید، تا آنجا که در آخرین شبهای سیر ماهانه، تمامی نیمۀ تاریک آن رو به زمین قرار می‌گیرد و دیده نمی‌شود، تا وقتی که در شروع ماه جديد هلالی از آن نمودار می‌شود و این گردش ماهانه بدون ذرّه‌ای تخلف و انحراف تا هر زمان که خدا خواسته باشد ادامه خواهد داشت. و جملۀ: ﴿لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَ﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی ماه قمری را از اول تشکیل منظومۀ شمسی برای حساب شب، روز، غیره و شمارۀ سالها قرار داده است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٩ دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [یونس:9-10]

**ترجمه:** به راستی آنان که ایمان آورده و عملهای شایسته را انجام دادند پروردگارشان به برکت ایمانشان هدایتشان می‌کند، جاری می‌شود از زیر کاخهای ایشان نهرها درباغهای پرنعمت(9) دعایشان در آن باغها (چنین است:) سبحانک اللّهمّ (= خدایا تو منزهی) و تحیت ایشان (بر یکدیگر) در آن باغها سلام است و پایان دعای ایشان این است که الحمدلله رب العالیمن.(10)

**نکات:** ﴿يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡ﴾ دلالت دارد که خدا بشر را به برکت ایمان، به صفات حسنه و راه سعادت و صراط مستقیم هدایت می‌کند و اگر ایمان نباشد اخلاق و صفات حسنه اثری نمی‌کند، یعنی مرد عادلی که رشوه نمی‌گیرد اگر ایمان نداشت در مرتبۀ دهم باز مبتلا به رشوه می‌شود. و همچنین کسی که ظلم نمی‌کند و ایمان ندارد بالأخره گول هوی و هوس را می‌خورد و مرتبۀ دهم به ستم مبتلا می‌شود. جملۀ: ﴿وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞ﴾ دلالت دارد که اهل بهشت بر یکدیگر سلام می‌کنند یعنی طلب رحمت از خدا می‌کنند و باید مردم اقتدا به اهل بهشت کنند و سلام کنند و آخر هر مجلس و یا غذا «الحمدلله رب العالمین»گویند.

﴿وَلَوۡ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ ٱسۡتِعۡجَالَهُم بِٱلۡخَيۡرِ لَقُضِيَ إِلَيۡهِمۡ أَجَلُهُمۡۖ فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١١ وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوۡ قَاعِدًا أَوۡ قَآئِمٗا فَلَمَّا كَشَفۡنَا عَنۡهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمۡ يَدۡعُنَآ إِلَىٰ ضُرّٖ مَّسَّهُۥۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلۡمُسۡرِفِينَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٢﴾ [یونس:11-12]

**ترجمه:** و اگر خدا با شتاب و عجله برای مردم شر را بیاورد مانند اینکه ایشان با شتاب خیر را می‌طلبند، قطعاً اجلشان به­ ایشان می رسد، پس آنان را که امید به ملاقات ما ندارند رها می‌کنیم تا در طغیانشان سرگردان باشند(11) و چون به انسان ضرری رسد ما را به پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده بخواند، پس چون ضرر او را از او برطرف کردیم بگذرد و بی‌اعتناء شود گویا ما را به کشف ضرری که به او رسیده نخوانده بود، این چنین زینت داده شد برای اسراف‌کنندگان آنچه را مدام عمل می‌کنند.(12)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَلَوۡ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی به درخواست شر دعای مردم را فوری اجابت نمی‌کند و إلا باید همه را هلاک کند. روزی چند بار مادر در حق فرزند، زیردست برای بالادست، مأمور برای آمر خود، کارگر برای کارفرما و مستأجر برای موجر نفرین می‌کنند؟ وهمچنین اهل خرافات دائما برای مردم محقّق نفرین می‌کنند و غیر اینها. اگر بنا باشد خدا اجابت کند همه هلاک می‌شود. جملۀ: ﴿فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ﴾ دلالت بر نفی جبر می‌کند که خدا منکرین معاد را در طغیان خودشان رها کرده و آزاد گذاشته در آن.

﴿وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤۡمِنُواْۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ١٣ ثُمَّ جَعَلۡنَٰكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لِنَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ ١٤ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٥﴾ [یونس:13-15]

**ترجمه:** و به تحقیق ما قرنهای پیش از شما را هلاک کردیم چون ستم کردند و پیغمبرانشان برای ایشان با دلیل‌های روشن آمدند ولی مردم در خط ایمان نبودند، این چنین جزا می‌دهیم گروه گناهکاران و مقصرین را(13) سپس شما را جانشین ایشان در زمین قرار دادیم تا بنگریم چگونه عمل می‌کنید(14) و چون آیات ما که روشن است بر ایشان قرائت شود آنان که به لقاء ما امید ندارند گویند قرآنی غیر از این بیاور یا آنرا تغییر بده( تا ما به تو ایمان آوریم)، بگو مرا نرسد که آنرا از پيش خود تبدیل کنم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی می‌شود، بدرستی که من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.(15)

**نکات:** ﴿جَعَلۡنَٰكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾دلالت می‌کند که خدا امّت اسلامی را جانشین مجرمین کرده در زمین تا مانند مجرمین عمل نکنیم و عبرت گیریم و خدا ببیند ما چه می‌کنیم. جملۀ: ﴿مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓ﴾ دلالت دارد که خود رسول پیروی وحی می‌کند و آنچه به او وحی شده بر او واجب است عمل کند و عمل به اجتهاد خود نکند.

﴿قُل لَّوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوۡتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَدۡرَىٰكُم بِهِۦۖ فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٦ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ١٧﴾ [یونس:16-17]

**ترجمه:** بگو اگر خدا می‌خواست آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و خداهم شما را به آن آگاه نمی‌کرد به تحقیق عمری پیش از نزول قرآن در میان شما مانده‌ام، آیا عقل را به کار نمی‌برید(16) پس کیست ستمکارتر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء زند و یا به آیات او تکذیب کند، حقیقت این است که گنه‌کاران رستگار نمی‌شوند.(17)

**نکات:** کفّار که می‌گفتند قرآنی غیر از این بیاور و یا این را تبدیل کن ممکن است مسخره می‌کردند و ممکن است از جد می‌گفتند و می‌خواستند ببینند آیا او می‌تواند کلامی به مانند قرآن بیاورد یا خیر؟ که اگر بیاورد بفهمند از خودش بوده و کذّاب است و یا مقصودشان این بوده کلامی بیاورد که ذم معبودانشان نباشد. حق‌تعالی در این آیه جوابشان می‌دهد که محمدص چهل سال میان شما بود و شما به احوال او خبير بودید که نه کتابی خوانده و نه استادی دیده و اگر خواست و گفتار خدا نباشد او نمی‌تواند کتابی به این عظمت که دارای دقائق علم توحید و احکام و لطائف اخلاق و اسرار قصص است بیاورد و شما که تکذیب می‌کنید ستمکارترین مردم می‌باشید.

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [یونس:18]

**ترجمه:** و به غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه ضرر به ایشان دارد و نه نفع بر ایشان و می‌گویند اینها شفیعان مایند نزد خدا، بگو آیا خدا را خبر می‌دهید به آنچه را در آسمانها و زمین نمی‌داند، منزّه و برتر است او از آنچه شریک او قرار می‌دهید.(18)

**نکات:** بدانکه کفار می‌گفتند ما قابل نیستیم با خدا سخن گوییم و یا خجالت می‌‌کشیم از این جهت به این چیزهای غیرخدا کرنش و عبادت می‌کنیم و معتقد بودند که متولّی هر اقلیمی از اقالیم را روح معینی است که آنرا اداره می‌کند و بتها را مظاهر آن ارواح می‌دانستند و بعضی معتقد بودند که کواکب در این عالم مؤثرند و بتها را مظاهر کواکب می‌دانستند و چون کواکب غروب می‌کنند مظهری دارد که غروب نمی‌کند و آن بت است. و بعضی معتقد بودند که مجسمه‌های بتها به شکل انبیاء و بزرگان گذشته می‌باشند و به واسطۀ اشتغال به عبادت این بتها آن بزرگان برایشان در این دنیا نزد خدا شفاعت می‌کنند. چنانکه در زمان ما عقیدۀ عوام نیز این است که هر‌کس تعظیم قبور انبیاء و اولیاء را نماید. ایشان نزد خدا از او شفاعت می‌کنند. و بعضی دیگر معتقد بودند خدای بزرگ نور بزرگی است و ملائکه انواری می‌باشند پس آمدند برای خدای بزرگی صورتی به نام بت‌ بزرگ و برای ملائکه صورتهای دیگری که بت‌های دیگر باشد قرار دادند؛ خدا برای اینکه تمام این خرافات را باطل سازد فرموده خدا چنین چیزهائی در آسمانها و زمین نمی‌داند و چیزی که خدا نداند پس اصل و وجودی نداشته و باطل است حال آیا شما می‌خواهید خدا را خبر دهید به آنچه نمی‌داند. تعجب این است که پس از این بیانات قرآن باز این افکار خرافی در زمان ما در میان ملت ما به عنوان دین موجود است و باید دانست که اعراب جاهلیت غالباً معتقد به قیامت نبودند و این شفعاء را نزد خدا برای امور دنیوی از قبیل ارزانی و فراوانی و امنیت می‌خواستند.

﴿وَمَا كَانَ ٱلنَّاسُ إِلَّآ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ فَٱخۡتَلَفُواْۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡ فِيمَا فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ١٩﴾ [یونس:19]

**ترجمه:** و مردم جز امت واحده نبودند پس اختلاف کردند و اگر فرمان سابقه و رفتۀ پروردگارت نبود البته بین ایشان در آنچه اختلاف می‌کردند قضاوت و حکمی شده بود.(19)

**نکات:** مردم امّت واحدی بودند یعنی همه به دین فطری الهی و اسلام بودند. پس به واسطۀ هوی و هوس ایجاد اختلاف شد و اگر فرمان پروردگار به آزادی بشر نبود همه را ناچار به رفع اختلاف می‌کرد ولیکن بواسطۀ فرمودۀ خدا که فرموده: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»([[152]](#footnote-152)) حق‌تعالی تعجیل در عقاب نکرده است و **كلمۀ الهی** فرمان اوست به اختیار و آزادی بشر. رجوع شود به آیۀ 213 سورۀ بقره.

﴿١٩ وَيَقُولُونَ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۖ فَقُلۡ إِنَّمَا ٱلۡغَيۡبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ ٢٠ وَإِذَآ أَذَقۡنَا ٱلنَّاسَ رَحۡمَةٗ مِّنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُمۡ إِذَا لَهُم مَّكۡرٞ فِيٓ ءَايَاتِنَاۚ قُلِ ٱللَّهُ أَسۡرَعُ مَكۡرًاۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكۡتُبُونَ مَا تَمۡكُرُونَ ٢١﴾ [یونس:20-21]

**ترجمه:** و می‌گویند چرا بر این رسول آیت و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نشده و نمی‌شود.

پس بگو جز این نیست که آمدن معجزه از طرف خدا امریست غیبی و مخصوص خداست پس شما منتظر باشید و به راستی که من با شما از انتظار کشندگانم(20) و چون مردم را پس از سختیهایی که به ایشان رسیده، رحمتی بچشانیم، ناگهان برای ایشان نیرنگی در آیات ما است، بگو خدا مکرش سریعتر است، محققا مأمورین ما آنچه مکر می‌کنید می‌نویسند.(21)

**نکات:** جملۀ: ﴿ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِ﴾ دلالت دارد که معجزه کار رسولص نیست و امر غیبی است و رسول خداص حتّی از آمدن و وقت ایجادش خبر ندارد. و جملۀ: ﴿إِذَا لَهُم مَّكۡرٞ﴾ دلالت دارد که بناء مشرکین بر عناد و لجاج بود و حاضر برای قبول حق نبودند و اگر چه معجزات بسیاری برای ایشان بیاید زیرا معجزه خواستن ایشان جز برای بهانه و عناد نبود چنانکه هفت سال در مکه قحطی شد از بی‌بارانی و چون باران آمد گفتند: از برکت بتها باران آمده!

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡمَوۡجُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنۡ أَنجَيۡتَنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٢٢ فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمۡ إِذَا هُمۡ يَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۖ مَّتَٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُكُمۡ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٢٣﴾ [یونس:22-23]

**ترجمه:** او آن خدایی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد تا چون در کشتی باشید و کشتی­ها ايشان را به باد ملایمی ببرند که به برکت آن خوشحال شوند(ناگهان) باد تندی بیاید و موج از هرطرفِ ایشان برخیزد و گمان کنند که بلاها به ایشان احاطه شده در آن ­حال خدا را با خلوص دین او بخوانند که اگر ما را از این بلا نجات دهی البته از شکرگزاران باشیم(22) پس چون نجاتشان دهد ناگهان ایشان در زمین به ناحق سرکشی می­کنند، آهای مردم همانا ستم شما بر ضررخودتان است، متاع دنیا را می‌طلبید، سپس به سوی ماست بازگشت شما، پس شما را به آنچه می‌کردید خبر می‌دهيم.(23)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که مشرکین در وقت هولناک دریا فقط به خلوص خدا را می‌خواندند ولی چون نجات پیدا می‌کردند به ستم و بت‌پرستی برمی‌گشتند ولی در عین حال از ملت ما بهتر بودند زیرا ملت ما وقت گرفتاری و هول هم خدا را نمی‌خوانند بلکه با توسل، امام و امامزاده را می‌‌خوانند. پس شرک ایشان دائم است.

﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢٤﴾ [یونس:24]

**ترجمه:** همانا مثل زندگانی دنیا مانند این است که آبی را از آسمان نازل کرده‌ باشیم پس به وسیلۀ آن، رويیده شدۀ زمین از آنچه انسان و حیوان می‌خورد (فراوان و انبوه و) درهم شود تا آنگاه که زمین زینت خود را بگیرد(سبز، خرم و زیبا) و آراسته گردد و اهل آن گمان کنند که ایشان بر آن توانایی دارند، (ناگهان) امر ما در شب و یا روز بیاید و همه را درو کند که گویا دیروز چیزی نداشته، این چنین آیات را برای مردمی که فکر می‌کنند بیان می‌کنیم.(24)

**نکات:** حق‌تعالی حیات دنیا را تشبیه کرده به سبزه‌هایی که آب باران بر آن ببارد و خوش و خرم شود سپس بلایی برسد و آنرا نابود کند و وجه تشبیه این مَثَل در رجاء و یأس است، همانطوری که صاحب بستان به آن سبزه و باران امیدوار است ولی عاقبت به یأس می‌رسد همینطور دنیاطلبان که حوادثِ بیماری و مرگ ایشان را به یأس می‌رساند. و ممکن است وجه تشبیه عاقبت غیرمحمود باشد همانطوری که عاقبت بهار پائیز است همنیطور عاقبت دنیا. و ممکن است وجه تشبیه سعی بیهوده باشد همانطوری که سعی صاحب بستان در وقت آمدن بلا بیهوده می‌شود همینطور سعی اهل دنیا برای دنیا بیهوده خواهد شد. و ممکن است وجه تشبیه حسرات و غصه باشد که صاحب بستان و اهل دنیا هر دو متحمّل می‌شوند و ممکن است وجه تشبیه عود کما کان باشد همانطوری که بستان همه ساله تباه می‌شود باز سال دیگر زینت آن عود می‌کند همینطور دنیای ما فوت و در آخرت عود می‌کند.

﴿وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٥ ۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ وَلَا يَرۡهَقُ وُجُوهَهُمۡ قَتَرٞوَلَا ذِلَّةٌۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٦ وَٱلَّذِينَ كَسَبُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ جَزَآءُ سَيِّئَةِۢ بِمِثۡلِهَا وَتَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۖ كَأَنَّمَآ أُغۡشِيَتۡ وُجُوهُهُمۡ قِطَعٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مُظۡلِمًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧﴾ [یونس:25-27]

**ترجمه:** و خدا به سوی دار سلامتی (یعنی بهشت) دعوت می‌کند و هر که را بخواهد به سوی راه راست هدایت می‌کند(25) برای آنان که نیکی کردند مزد نیکوتر و زیادتی است و صورتهای ایشان را نه غباری می­گیرد و نه ذلتی، ایشانند اهالی بهشت و در آن جاودان و ماندگارند(26) و آنان را که بدی‌ها کسب کردند جزایی است بد به مانند آن بدی و خواری ایشان را بگیرد، برای ایشان از طرف خدا پناهی نیست، گویا صورتهاشان به پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده، ایشانند اهالی آتش، خود در آن ماندگارند.(27)

**نکات:** حق‌تعالی به توسط پیامبرانش مردم را دعوت به دارالإسلام کرده که آنجا سلامتی از آفات است و ارواح صالحین را به دارالسلام می‌برد. متأسّفانه مردمی که آلوده به هزاران آفت خدعه، کبر، بدخواهی و بغض و مانند اینها باشند لیاقت دعوت خدا را ندارند مگر اینکه خود را از این آفات دور کنند.

﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ ٢٨ فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ إِن كُنَّا عَنۡ عِبَادَتِكُمۡ لَغَٰفِلِينَ ٢٩ هُنَالِكَ تَبۡلُواْ كُلُّ نَفۡسٖ مَّآ أَسۡلَفَتۡۚ وَرُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۖ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٣٠﴾ [یونس:28-30]

**ترجمه:** و روزی که همۀ ایشان را محشور سازیم سپس به کسانی که مشرک شدند می‌گوییم شما و شریکانی که قائل شدید بر جای خود باشید، پس میان ایشان جدایی می‌افکنیم و شریکان ایشان گویند شما ما را نمی‌پرستیدید(28) و خدا بین ما و بین شما برای شهادت کافی است به راستی که ما از عبادت شما غافل بودیم(29) آنجاست که هرکس مبتلاست به آنچه از پیش فرستاده و به سوی خدایی که به حق مولای ایشان است بازگشت داده شوند و آنچه افترا می‌بستند از ایشان گم شود.(30)

**نکات:** جملۀ: ﴿مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡ﴾ دلالت دارد که روز قیامت مرید، مرشد، عابد، معبود، مشرکین و شرکایی که قایل بودند همه را در یک جا احضار می‌کنند و از هم جداشان می‌کنند. سپس معبود به عابد خود می‌گوید: تو مرا عبادت نمی‌کردی بلکه معبود خیالی داشتی، زیرا عابد ومعبود هر دو در احتیاج و نقص مساویند و تمام ممکنات در احتیاج به واجب مساویند ولی عابد خیال می‌کرده معبودش صفات خدایی دارد و به خیال خود معبودی که طبق واقع نبوده عبادت کرده فلذا معبود او می‌گوید: اشتباه کردی آن معبود خیالی تو من نبودم. بنابراین می‌توان گفت: کسانی که امام را صدا می‌زنند. و برای او کرنش می‌کنند به خیال آنکه امام حاضر، ناظر و قاضی الحاجات است و یک امام خیالی درست کرده‌اند امام نیز در قیامت به ایشان خواهد گفت: آنچه شما خیال کردید من نبودم و از ایشان تبرّی می‌جوید و خدا را شاهد می‌گیرد که ﴿كُنَّا عَنۡ عِبَادَتِكُمۡ لَغَٰفِلِينَ﴾«ما خبر از عبادت شما نداشتیم». جملۀ: ﴿وَرُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ﴾ این است که به سوی حکم خدا رد می ‌شوند و خدایان خیالی ایشان مانند گم‌شده می‌شوند. حال اگر کسی بگوید چگونه بتها روز قیامت سخن می‌گویند؟ جواب این است که معبود مشرکین منحصر به بت نبوده. ثانیاً: معبود بت‌پرستان به عنوان استقلال نبوده بلکه بت مجسمه و تمثال بزرگانی بوده به عنوان آلی و آن بزرگان معبود استقلالی بودند و در قیامت سخن می‌گویند.

﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١ فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ ٣٢ كَذَٰلِكَ حَقَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓاْ أَنَّهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٣٣﴾ [یونس:31-33]

**ترجمه:** بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد آیا کیست مالک گوش و دیدگان و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست امر خلقت را تدبیر می‌کند؟ پس خواهند گفت: خدا، پس بگو آیا پرهیز نمی‌کنید(31) پس آن خدا پروردگار شماست به حق و پس از حق چیست جز گمراهی، پس به کجا برده می‌شوید(32) این چنین ثابت شده فرمان پروردگارت بر نابکاران که ایمان نمی‌آورند.(33)

**نکات:** در این آیات و آیات بعد حق‌تعالی سؤال از مشرکین کرده که مالک آسمان، زمین و مدبّر خلقت کیست؟ مشرکین اقرار کرده‌اند که خداست، پس معلوم می‌شود که مشرکین خالق ومدبّری غیر از خدا قائل نبودند ولی در حوائج خود رجوع به بت‌ها می‌کردند و برای آنان کرنش می‌کردند مانند بسیاری از مسلمین که خدا را قائلند ولی بندۀ صالحی را در حوائج می‌خوانند و برای او کرنش می‌کنند ولی این افراد بدتر از بت‌پرستان­اند، زیرا گاهی این بندگان صالح را شریک و یا دست‌اندرکار خلقت نیز می‌دانند. جملۀ: ﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ﴾ دلالت دارد که حق یکی و باقی غیر آن هر چه هست باطل است.

﴿قُلۡ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥۚ قُلِ ٱللَّهُ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ٣٤ قُلۡ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّۚ قُلِ ٱللَّهُ يَهۡدِي لِلۡحَقِّۗ أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰۖ فَمَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ٣٥﴾ [یونس:34-35]

**ترجمه:** بگو آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز و سپس آنرا بازگرداند، بگو فقط خدا آفرینش آغاز می‌کند سپس آنرا بازمی‌گرداند. پس به کجا رجوع داده می‌شوید (34) بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند، بگو خدا هدایت به سوی حق می‌کند، آیا آنکه به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود و یا کسی که(خود) راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود، پس شما را چه شده چگونه حکم می‌کنید.(35)

**نکات:** تمام مخلوقات در احتیاج به هستی و هدایت در عرض یکدیگرند و همه حتّی انبیاء محتاج به هدایت الهی می‌باشند. بنابراین توجه به مخلوق و خواندن چیزی که خود محتاج به هدایت است، از کفر و حماقت است. و حق‌تعالی در این آیات برای بیداری مکلّفین و قضاوت ایشان استفهام توبیخی می‌فرماید.

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ ٣٦﴾ [یونس:36]

**ترجمه:** و اکثر ایشان جز گمان را پیروی نمی‌کنند، به راستی که ظن و گمان به هیچ وجه کفایت از حق نکند و انسان را بی نیاز نکند، به راستی که خدا به آنچه به جا می‌آورند داناست.(36)

**نکات:** حق‌تعالی عقل و علم را حجت قرار داده و ظن و گمان را معتبر ندانسته و فرموده در هیچ کجا بدنبال ظن نروید، بنابر‌این هر مکلفی باید به اصول و فروع اسلام خود علم داشته باشد. و تقلید از احکام ظنیّه جایز نیست و تمام مجتهدین اقرار دارند که فتاوای ایشان ظنّی است و پیروی از فتاوی ظنی باطل است.

﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ أَن يُفۡتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٧ أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣٨ بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٣٩﴾ [یونس:37-39]

**ترجمه:** و این قرآن ساختۀ افترائی غیرخدا نبوده ولیکن تصدیق کنندۀ آن چیزی است که جلو او می‌باشد و بیان این کتاب بدون اینکه شکی در آن باشد از پروردگار جهانیان است(37) آیا می‌گویند (محمد) آن را به افترا بافته، بگو پس سوره‌ای مانند آن بیاورید و هر کس غیرخدا را می‌توانید به کمک بخوانید اگر راست می‌گویید(38) بلکه تکذیب کردند به چیزی که احاطه‌ای به علم آن ندارند و هنوز تأویل آن برای ایشان نیامده، آنان که پيش از ایشان بودند (نیز) این چنین تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت ستمگران چگونه بود.(39)

**نکات:** محمدص با کمال اطمینان این آیات را بر مردم خواند که اگر قرآن را ساختۀ محمد می‌دانید و می‌گویید افترا به خدا زده یک سوره مانند آن بیاورید و هر دانشمندی را به کمک بخوانید. و اگر می‌توانستند یک سوره می‌آوردند تا زمان ما که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می‌گذرد یک سوره نیاورده‌اند. پس معلوم می‌شود ساختۀ غیرخدا نیست و بشر نمی‌تواند به مانند آن بیاورد.

﴿وَمِنۡهُم مَّن يُؤۡمِنُ بِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن لَّا يُؤۡمِنُ بِهِۦۚ وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُفۡسِدِينَ ٤٠ وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمۡ عَمَلُكُمۡۖ أَنتُم بَرِيٓ‍ُٔونَ مِمَّآ أَعۡمَلُ وَأَنَا۠ بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ٤١ وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَۚ أَفَأَنتَ تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ وَلَوۡ كَانُواْ لَا يَعۡقِلُونَ ٤٢ وَمِنۡهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيۡكَۚ أَفَأَنتَ تَهۡدِي ٱلۡعُمۡيَ وَلَوۡ كَانُواْ لَا يُبۡصِرُونَ ٤٣﴾ [یونس:40-43]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان به این قرآن ایمان می‌آورد و بعضی از ایشان به آن ایمان نمی‌آورد و پروردگارت داناتر است به مفسدان(40) و اگر تو را تکذیب کردند بگو عمل من برای من و عمل شما برای شما، شما از آنچه من می‌کنم بیزارید و من از آنچه شما می‌کنید بیزارم(41) و بعضی از ایشان کسی است که به سوی تو (به ظاهر) گوش می‌دهد، آیا پس تو می‌شنوانی کران را و اگر چه عقلشان را به کار نیندازند(42) و بعضی از ایشان کسی است که به سوی تو (به ظاهر) می‌نگرد آیا پس تو هدایت می‌کنی کوران را و اگرچه نبینند.(43)

**نکات:** هر‌کس از خطر پرهیز کند و بی‌بند و بار نباشد به خدا و کتاب او ایمان آورد. ولی مردم فاسق بی‌بند‌‌و‌بار در هر زمانی باشند به خدا و کتب آسمانی اعتنا ندارند و اگر گوش بدهند برای فهم نیست و لذا فائده ندارد.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ ٱلنَّاسَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٤٤ وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ كَأَن لَّمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةٗ مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيۡنَهُمۡۚ قَدۡ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ٤٥﴾ [یونس:44-45]

**ترجمه:** به راستی که خدا در هیچ چیز به مردم ستم نمی‌کند ولیکن مردم خود برخودشان ستم می‌کنند(44) و روزی که ایشان را محشور می‌کنیم گویا جز ساعتی از روز درنگ نکره­اند، آشنایی می‌دهند بین خودشان، به تحقیق زیان کردند آنان که به ملاقات خدا تکذیب کردند و هدایت یافته نبودند.(45)

**نکات:** ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ...﴾دلالت دارد که وقت حشر متوجّه می‌شوند که در برزخ و یا در دنیا یک لحظه بیشتر نبوده‌اند. و ظاهر این است که در عالم برزخ به مدّت آن متوجه نشده‌اند.

﴿وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ ٤٦ وَلِكُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولٞۖ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمۡ قُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٤٧ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٨ قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي ضَرّٗا وَلَا نَفۡعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۗ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌۚ إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَلَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٤٩﴾

[یونس:46-49]

**ترجمه:** و اگر بعضی از آنچه ایشان را وعده داده‌ایم به تو بنمایانیم و یا تو را بمیرانیم، پس بازگشت ایشان به سوی ما است سپس خدا بر آنچه به جا می‌آورند گواه است(46) و برای هر امتی رسولی است، پس چون رسول ایشان آمد بین ایشان حکم به عدالت شود و بر ایشان ستم نشود(47) و می‌گویند چه وقت است این وعده اگر راستگویانید(48) بگو برای خودم مالک ضرر و نفعی نیستم مگر آنچه خدا خواسته باشد، برای هر امتی اجلی است و چون اجل ایشان رسد پس لحظه‌ای تأخیر نکنند و نه پیشی گیرند.(49)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ...﴾ دلالت دارد که بعضی از ذلت و خواری‌ها که خدا توسط رسول خود وعده به کفار داده بود در همین دنیا در زمان رسول خداص واقع شده. مطلب دیگر آنکه: از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه رسول خداص برای خودش و برای دیگران متصدی نفع وضرری نیست و غیب نمی‌داند همین آیات است.

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُهُۥ بَيَٰتًا أَوۡ نَهَارٗا مَّاذَا يَسۡتَعۡجِلُ مِنۡهُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٥٠ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِۦٓۚ ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ كُنتُم بِهِۦ تَسۡتَعۡجِلُونَ ٥١ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ ٥٢﴾ [یونس:50-52]

**ترجمه:** بگو: آیا فکر کرده و به چشم دل دیده‌اید که اگر عذاب خدا شبانه و یا روز بیاید، مجرمان از آن ­عذاب چه چیز را به شتاب می‌خواهند(50) آیا پس از آنکه عذاب واقع شود ایمان به آن می‌آورید و حال آنکه به آن عجله می‌کردید(51) سپس به ستمگران گفته شود عذاب جاوید را بچشید، آیا به جز به آنچه کسب می‌کردید جزا داده می‌شوید.(52)

**نکات:** مقصود در آیه جواب کفار است که عجله می‌کردند و می‌گفتند: پس چرا عذاب خدا نیامد، پس کی می‌آید؟ خدا می‌فرماید اگر عذاب خدا ناگهانی بیاید مجرمین با این عجله از آن چه می‌خواهند درحالیکه نه ایمان از ایشان پذیرفته می‌شود و نه می‌توانند عذاب را دفع کنند.

﴿وَيَسۡتَنۢبِ‍ُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَۖ قُلۡ إِي وَرَبِّيٓ إِنَّهُۥ لَحَقّٞۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ ٥٣ وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۖ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٥٤ أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٥٥ هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٥٦﴾ [یونس:53-56]

**ترجمه:** و از تو خبرگیری می‌کنند که آیا آن عذاب حق است؟ بگو آری قسم به پروردگارم که آن حق است و شما جلوگیر آن نیستید(53) و اگر برای هر‌کس که ستم کرده ملک زمین می‌بود (برای نجات خود از عذاب) آن را فداء می­داد و زمانی که عذاب را ببینند در دل پشیمانی کنند و بین ایشان به عدالت حکم شود و به ایشان ستم نشود(54) آگاه باشید که محققاً ملک خداست آنچه در آسمانها و زمین است آگاه باشید که وعدۀ خدا حق است ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند(55) او زنده می‌کند و می‌میراند و به سوی او برگشت داده می‌شوید.(56)

**نکات:** روز قیامت چون عذاب خدا را ببینند خود را ببازند و اگر شخص جهنمی تمام دنیا را به عنوان بازخرید و فدا از عذاب بدهد، برای او فائده ندارد، اگر‌چه واضح است که روز قیامت هیچکس چیزی ندارد. کلمۀ ﴿أَسَرُّواْ﴾را ممکن است به معنی؛ پنهان کنند، گرفت. و ممکن است به معنی؛ اظهار کنند. گرفت، چون به هر دو معنی آمده است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧ قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨ قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِّن رِّزۡقٖ فَجَعَلۡتُم مِّنۡهُ حَرَامٗا وَحَلَٰلٗا قُلۡ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمۡۖ أَمۡ عَلَى ٱللَّهِ تَفۡتَرُونَ ٥٩ وَمَا ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ٦٠﴾ [یونس:57-60]

**ترجمه:** آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد و برای آنچه در سینه‌هاست شفائی. و هدایت و رحمت است برای مؤمنین(57) بگو به فضل خدا و به رحمت او باید(مؤمنین) شاد شوند. آن بهتر است از آنچه (فاسقان) جمع می‌کنند(58) بگو آیا به نظر عقلی دیده‌اید آنچه خدا از رزق برای شما نازل کرده پس شما بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال قرار داده‌اید، بگو آیا خدا به شما اذن داده و یا بر خدا افتراء می‌بندید(59) و در روز قیامت کسانی که به دروغ برخدا افتراء می‌بندند، چه گمان دارند؟ به راستی که خدا بر مردم صاحب فضل است ولیکن اکثر ایشان شکر نمی‌کنند.(60)

**نکات:** قرآن موعظه است برای اینکه از معاصی و از مفاسد اخلاق منع می‌کند. و شفاء است از عقاید مهلکه و اخلاق پست. و هدایت است برای راه‌ یافتن به سعادت. جملۀ: ﴿عَلَى ٱللَّهِ تَفۡتَرُونَ﴾دلالت بر حرمت فتوی‌ دادنِ به حلال و حرامِ چیزی بدونِ سند از وحی است مانند زمان جاهلیّت و زمان ریاست علمای بنی‌اسرائیل که هر چه خواستند به نام خدا حلال وحرام آوردند.

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ وَمَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٖ وَلَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا إِذۡ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ٦١ أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٦٤﴾ [یونس:61-64]

**ترجمه:** و تو در هیچ کاری اقدام نمی‌کنی و از سوی او قرآن تلاوت نمی‌کنی و عملی را انجام نمی‌دهید مگر اینکه ما بر شما گواهیم در وقتی که در آن شروع می‌کنید و از پروردگارت پنهان نیست هم وزن ذره‌ای در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر آنکه در کتابی روشن (ثبت) است(61) آگاه باش که محققاً دوستان خدا نه بر ایشان ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند (62) آنانکه ایمان آوردند و پرهیزکار بودند(63) برای ایشان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است، برای کلمات خدا تبدیلی نیست، این است همان کامیابی بزرگ.(64)

**نکات:** ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ﴾ خطاب به رسول خداص است ولیکن در این جهت رسول‌خداص با دیگران فرقی ندارد که خدا در همۀ حالات گواه تمام افراد انسان است و از تمام کارها و خیالات نفسانی ایشان مطلع است. و مثقال به معنی؛ ما یُوزَن به است یعنی چیزی که هموزن ذره باشد از علم خدا پنهان نیست. و بشارتی که برای دوستان خدا هست بعضی گفته عبارت است از رؤیای صالحه در دنیا و در آخرت بهشت. بعضی گفته بشارت دنیا محبت اهل ایمان است او را. بعضی گفته‌اند: بشارت دنیوی نزول ملائکۀ رحمت است وقت احتضار مرگ و در قیامت سلام پروردگار. ولی باید دانست که بشارت مطلقه شامل تمام اینها و زیادتر می‌باشد.

﴿وَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡۘ إِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًاۚ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٦٥ أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ٦٦﴾ [یونس: 65-66]

**ترجمه:** و قول آنان محزونت نکند. حقیقتاً تمام عزت مخصوص خدا است، او شنوای داناست(65) آگاه باش عقلای آسمانها و عقلای زمین ملک خدایند و آنانکه غیر از خدا شریکانی را می‌خوانند، چه چیز را پيروی می‌کنند، جُز گمان را پیروی نمی‌کنند و نباشند جز دروغگویان.(66)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که انسان نباید از قول مردم محزون شود و از کثرت نفرات و اموال مردم وحشت کند بلکه تمام ایشان در قبضۀ قدرت خدایند و عزت و ذلت به ارادۀ اوست. کلمۀ: «ما» در جملۀ: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ...﴾ ممکن است نافیه و یا اینکه چنانکه ما ترجمه کردیم استفهامیه (سؤالی) باشد. و می‌تواند «ما» ما موصول، باشد، یعنی: عقلای آسمانها و زمین و شریکانی که ایشان آنان را می‌خوانند، همه ملک خدایند.

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ٦٧ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱلۡغَنِيُّۖ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنۡ عِندَكُم مِّن سُلۡطَٰنِۢ بِهَٰذَآۚ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٦٨ قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ٦٩ مَتَٰعٞ فِي ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلۡعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ٧٠﴾ [یونس:67-70]

**ترجمه:** او آن خدایی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرام گیرید و روز را روشن، به

راستی که در این امر، آیاتی است برای گروهی که می‌شنوند (67) گفتند: خدا فرزندی گرفت، او منزه است، او بی‌نیاز است، از آنِ اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، نزد شما دلیلی بر این گفتار نیست، آیا می‌گویید و به خدا نسبت می‌دهید چیزی را که نمی‌دانید(68) بگو به راستی آنان که برخدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند(69) بهره و متاعی در دنیا دارند سپس بازگشت ایشان به سوی ما است سپس ایشان را عذاب سخت می‌چشانیم به سبب آنچه کفر می­ورزیدند.(70)

**نکات:** این آیات رد است بر قول آنان که فرزندی برای خدای سبحان قائل شدند به چند برهان که در آیه اشاره شده: **اول**: منزه بودن او از صفات بشری. **دوم**: بی‌نیاز بودن او از صاحب و فرزند. **سوم**: نداشتن ایشان دلیلی و حجتی بر قول خود.

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ نُوحٍ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكُم مَّقَامِي وَتَذۡكِيرِي بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡتُ فَأَجۡمِعُوٓاْ أَمۡرَكُمۡ وَشُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُنۡ أَمۡرُكُمۡ عَلَيۡكُمۡ غُمَّةٗ ثُمَّ ٱقۡضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ٧١﴾ [یونس:71]

**ترجمه:** و بخوان بر ایشان خبر نوح را وقتی که به قوم خود گفت: ای قوم من اگر اقامت من و یادکردنِ من آیات خدا را، بر شما گران و بزرگ می‌آید، پس (بدانید که من) بر خدا توکل‌ کرده‌ام، پس شما همراه با شریکان خویش فکر و همت خود را جمع کنید سپس کار شما بر شما پوشیده نماند سپس بر من حکم کنید و مهلتم ندهید.(71)

**نکات:** حق‌تعالی برای اینکه خواننده از مواعظ و بیان دلائل ملول نشود، گاهی هدایت، قوانین و سنن و مواعظ را در خلال قصه بیان می‌کند تا خواننده با وجد و نشاط قرائت کند و به اضافه تسلیت و عبرتی برای رسول خداص و امتش باشد، در اینجا نوح پس از آنکه نزدیک به هزار سال میان قومش بود می‌فرماید: اگر بودن من میان شما و سخنان من بر شما گران آمده و خسته شده‌اید چند کار بکنید: 1- هر چه می‌توانید از مکر و کید خود و وسائل پیروزی خود را فراهم کنید. 2- شریکان و هم‌مسلکان خود را به یاری خود بخوانید. 3- هدف و مقصد خود را برای خودتان روشن سازید. 4- هر حکمی خواستید بر من برانید. 5- مهلتم ندهید. ولی بدانید توکل من بر خداست و من از هدف خود برنمی‌گردم.

﴿فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَمَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٧٢ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ خَلَٰٓئِفَ وَأَغۡرَقۡنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَاۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُنذَرِينَ ٧٣ ثُمَّ بَعَثۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ رُسُلًا إِلَىٰ قَوۡمِهِمۡ فَجَآءُوهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤۡمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِۦ مِن قَبۡلُۚ كَذَٰلِكَ نَطۡبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٧٤﴾ [یونس:72-74]

**ترجمه:** پس اگر رو بگردان شوید (عذری نزد خدا ندارید زیرا) من از شما هیچ اجری نخواسته­ام، نیست اجرم مگر بر خدا و مأمورم که از مسلمین بوده باشم (72) پس او را تکذیب کردند پس او و کسانی که با او بودند در کشتی نجات دادیم و ایشان را جانشینان غرق‌شدگان قرار دادیم و آنان را که به آیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم، پس بنگر چگونه بود عاقبت بیم‌داده‌شدگان(73) سپس بعد از او رسولانی به سوی قوم خودشان فرستادیم که با حجتهای روشن به سوی آنها آمدند و ایشان ایمان آورنده به آنچه که قبلاً تکذیبش را کرده بودند، نبودند. این چنین بر دلهای تعدی‌کنندگان مهر زدیم.(74)

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ﴾دلالت دارد که رهبر دینی باید برای کار خود اجر نخواهد. جملۀ: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ خَلَٰٓئِفَ﴾ دلالت دارد بر اینکه هر کجا لفظ خلیفه در قرآن استعمال شده به معنای جانشین گذشتگان است نه خلافت الهی. جملۀ: ﴿فَمَا كَانُواْ لِيُؤۡمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِۦ مِن قَبۡلُ﴾، دلالت دارد که هر قومی چون به راه خطا رفتند و به عقیده‌ای مبتلا شدند آن ابتلا مانع از هدایت ایشان می‌شود و باز اگرچه بفهمند حاضر به برگشت نیستند.

﴿ثُمَّ بَعَثۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِم مُّوسَىٰ وَهَٰرُونَ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَٱسۡتَكۡبَرُواْ وَكَانُواْ قَوۡمٗا مُّجۡرِمِينَ ٧٥ فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلۡحَقُّ مِنۡ عِندِنَا قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰذَا لَسِحۡرٞ مُّبِينٞ ٧٦ قَالَ مُوسَىٰٓ أَتَقُولُونَ لِلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمۡۖ أَسِحۡرٌ هَٰذَا وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّٰحِرُونَ ٧٧ قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَلۡفِتَنَا عَمَّا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا نَحۡنُ لَكُمَا بِمُؤۡمِنِينَ٧٨﴾ [یونس:75-78]

**ترجمه:** سپس بعد از ایشان موسی و هارون را با آیات خودمان به سوی فرعون و اشراف(قوم)او مبعوث نمودیم پس تکبّر ورزیدند و قومی گنهکار بودند(75) پس چون حق از جانب ما برایشان آمد گفتند: نیست این مگر جاودیی آشکار(76) موسی گفت: آیا حق را چون برای شما آمده می‌گویید این سحر است در حالیکه ساحران رستگار نمی‌شوند(77) گفتند: آیا آمده‌ای تا ما را از توجه به آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم بگردانی و بزرگواری روی زمین برای شما دو نفر باشد و ما به شما ایمان آورنده نیستیم.(78)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که مانع از ایمان مردم به موسی چهار چیز بوده: **اول:** تکبر. **دوم:** شبهه‌کاری. **سوم:** دین تقلیدی. **چهارم:** ترس از کسر شدن امور دنیا.

﴿وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ ٱئۡتُونِي بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٖ ٧٩ فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ ٨٠ فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئۡتُم بِهِ ٱلسِّحۡرُۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبۡطِلُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصۡلِحُ عَمَلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٨١ وَيُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٨٢﴾

[یونس:79-82]

**ترجمه:** و فرعون گفت: هر ساحر دانایی را نزد من بیاورید(79) پس چون ساحران آمدند موسی به ایشان گفت: بیندازید آنچه شما می‌افکنید(80) پس زمانی که افکندند موسی گفت: آنچه آن را آوردید سحر است، محققاً خدا آن را باطل خواهد کرد زیرا خدا عمل مفسدین را اصلاح نمی‌کند(81) و خدا با کلمات خود حق را ثابت می‌کند و اگرچه مجرمین خواسته باشند.(82)

**نکات:** جملۀ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبۡطِلُهُ﴾ دلالت دارد که معجزۀ موسی کار او نبوده بلکه کار خدا بوده زیرا موسی می‌گوید خدا آن را باطل خواهد کرد و نمی‌گوید من باطل خواهم کرد. و نیز جملۀ: ﴿وَيُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ﴾ دلالت می‌کند که اثبات حقانیت موسی به فرمان خدا بوده است.

﴿فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ إِلَّا ذُرِّيَّةٞ مِّن قَوۡمِهِۦ عَلَىٰ خَوۡفٖ مِّن فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِمۡ أَن يَفۡتِنَهُمۡۚ وَإِنَّ فِرۡعَوۡنَ لَعَالٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٨٣ وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ ٨٤ فَقَالُواْ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡنَا رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةٗ لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٥ وَنَجِّنَا بِرَحۡمَتِكَ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٨٦﴾ [یونس:83-86]

**ترجمه:** پس ایمان به موسی نیاوردند مگر فرزندانی از قوم او برای ترس از فرعون و سران قومش که مبادا ایشان را عقوبت کنندو به راستی که فرعون برتری جوی در زمین بود و به درستی که از مسرفین بود(83) و موسی گفت: ای قوم من، اگرشما به خدا ایمان آورده‌ باشید پس بر او توکل کنید اگرتسلیم اویید (84) پس گفتند: فقط بر خدا توکل کرده‌ایم، پروردگارا ما را فتنه (دستخوش عذاب و آزمایش) برای قوم ستمگران قرار مده(85) و نجات بده ما را به رحمت خود از قوم کافرین.(86)

**نکات:** جملۀ ﴿إِلَّا ذُرِّيَّةٞ مِّن قَوۡمِهِ﴾، دلالت دارد که جوانان قومش ایمان آوردند زیرا امتحان

شده که جوانان رقیق القلب‌تر و روشن‌تر از پیران هستند و زودتر حق را قبول و بهتر دلیل و برهان را می‌پذیرند و سریعتر به هرخیر و صلاحی می‌گرایند. و فتنه به معنی امتحان و آزمایش است.

﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوۡمِكُمَا بِمِصۡرَ بُيُوتٗا وَٱجۡعَلُواْ بُيُوتَكُمۡ قِبۡلَةٗ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٧ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيۡتَ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةٗ وَأَمۡوَٰلٗا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَۖ رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٨٨ قَالَ قَدۡ أُجِيبَت دَّعۡوَتُكُمَا فَٱسۡتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨٩﴾ [یونس:87-89]

**ترجمه:** و به سوی موسی و برادرش وحی کردیم که شما برای قوم خود در مصر خانه‌هایی بگیرید و خانه‌های خود را قبله قرار دهید و نماز را برپا دارید و بشارت ده مؤمنین را(87) و موسی گفت: پروردگارا بی‌گمان تو فرعون، سران و اشراف قوم او را زینت و مالها در زندگی دنیا دادی پروردگارا تا از راهت گمراه کنند، پروردگارا اموالشان را نابود کن و دلهاشان را سخت گردان که ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را ببینند(88) خدا گفت: به تحقیق دعای شما دو تن اجابت شد پس استقامت کنید و راه آنانکه نمی‌دانند پیروی مکنید.(89)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَٱجۡعَلُواْ بُيُوتَكُمۡ قِبۡلَةٗ...﴾ دلالت دارد که در دین موسی نماز خواندن بوده و قبلۀ ایشان خانه‌های خودشان نیز بوده([[153]](#footnote-153)).

﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَعَدۡوًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٩٠ ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٩١ فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗۚ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ ٩٢﴾ [یونس:90-92]

**ترجمه:** و بنی‌اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، پس فرعون و لشکریانش برای ستم و عداوت ایشان را دنبال کردند تا وقتی که فرعون را غرق شدن دریافت، گفت: ایمان آوردم که به راستی الهی نیست جز آن خدایی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آوردند و من ازمسلمینم(90) (به­ او گفته شد) اکنون(ایمان آوردی) درحالی که قبلا عصیان کردی و از مفسدین بودی(91) پس امروز بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای کسانی که پس از تو می‌باشند آیتی باشد و به راستی که بسیاری از مردم از آیات‌ما غافلند.(92)

**نکات:** انسان تا قبل از دیدن نشانه‌های مرگ می‌تواند ایمان آورد و از عصیان توبه کند. امّا چون علائم مرگ آمد توبه پذیرفته نشود مانند فرعون که در حال غرق‌شدن گفت: ایمان آوردم. خدا به او فرموده: اکنون ایمان آوردی در حالی‌که قبلاً سرکش بودی! و ما بدن تو را از آب بالا می‌آوریم تا مردم بدن طاغی دروغگوی حقه ‌باز را ببینند. گویند در این زمان نیز بدن فرعون در موزۀ لندن برای عبرت اهل دنیا موجود است.

﴿وَلَقَدۡ بَوَّأۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ مُبَوَّأَ صِدۡقٖ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ فَمَا ٱخۡتَلَفُواْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ٩٣ فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡ‍َٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَۚ لَقَدۡ جَآءَكَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ٩٤ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٩٥﴾ [یونس:93-95]

**ترجمه:** و به تحقیق بنی‌اسرائیل را (پس از هلاک دشمنان) درجایگاهی نیکو جای دادیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، پس اختلاف نکردند تا دانش برایشان آمد، به درستی که پروردگارت در روز قیامت بین ایشان در آنچه در آن اختلاف می‌کردند حکم می‌کند(93) پس اگر تو از آنچه به سویت نازل کرده‌ایم در شکی باشی، پس بپرس از آنانکه کتاب را پیش از تو می‌خواندند. به تحقیق از پروردگارت حق برای تو آمده پس از شک‌آوران نباش(94) و البته نباش از آنانکه به آیات خدا تکذیب کردند که می‌باشی از زیانکاران.(95)

**نکات:** جملۀ: ﴿فَمَا ٱخۡتَلَفُواْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ﴾دلالت دارد بر اینکه اختلاف دینی در بعثت انبیاء نبوده تا وقتی که مردم عالم شدند و دانسته و عَن علم برای ریاست‌طلبی و حسد و تفوق خواهی دانشمندانشان ایجاد اختلاف کردند مثلا؛ یهود در اینکه رسولی به نام محمدص خواهد آمد اختلاف نداشتند و حتی یهود بنی‌قریظه، بنی‌النضیر و بنوقینقاع به مبعث محمدص خبر می‌دادند ولی چون قرآن که علم است نازل شد ایشان برای حفظ ریاست مبعث او را انکار کردند. مثلاً: در زمان پیغمبر خاتمص اختلاف سنی، شیعه و سایر فِرَق اسلامی نبود ولی پس از آنکه دانشمندان زیاد شدند و هر‌کس برای ریاست خود دکانی باز کرد ناچار شد برای جمع‌ کردن مريد از دیگران مذمّت کند و در اثر ذم این و آن لعن و سب و شتم، بغض و عداوت زیاد شد تا اینکه پس از هزار سال روضه‌ خوانها لعن و شتم، بغض و عداوت سایر فِرَق اسلامی را ثواب می‌دانند!

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتۡ عَلَيۡهِمۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ ٩٦ وَلَوۡ جَآءَتۡهُمۡ كُلُّ ءَايَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٩٧﴾ [یونس:95-96]

**ترجمه:** براستی آنانکه فرمان پروردگارت بر ایشان تحقق یافته(یعنی فرمان عذاب) ایمان نمی‌آورند(96) و اگرچه برای ایشان هردلیل و معجزه‌ای بیاید، تا آنکه عذاب دردناک را ببینند.(97)

**نکات:** تحقق فرمان پروردگار به عذاب برای سوء اختیار بنده است، پس چون خدا دانست که بنده کفر، نفاق و عصیان را انتخاب می‌کند طبق قانونی که گذاشته او را مشمول خذلان می‌نماید.

﴿فَلَوۡلَا كَانَتۡ قَرۡيَةٌ ءَامَنَتۡ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوۡمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفۡنَا عَنۡهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ ٩٨﴾ [یونس:98]

**ترجمه:** پس چرا هیچ قریه­ای نبود که ایمان آورد و ایمانش به حالش نفع دهد جُز قوم یونس، زمانی که ایمان آوردند عذاب خواری را در زندگی دنیا از ایشان بر طرف کردیم و تا مدتی ایشان را بهره دادیم.(98)

**نکات:** ﴿فَلَوۡلَا﴾را در این آیه بعضی از مفسرین به معنی «ماءِ» نافیه گرفته‌اند ولی ظاهر و معنی حقیقی آن همان هلا می‌باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و قصۀ حضرت یونس در سورۀ انبیاء آیۀ 87 و سورۀ صافات آیۀ 140 و سورۀ قلم آیۀ 48 ذکر شده، از بعضی روایات معلوم می‌شود که حضرت یونس در زمان حضرت سلیمان و داود إ بوده است.

از رسول خداص روایت شده که فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که یونس در سن سی‌سالگی بر قوم خود مبعوث شد. پس سی و سه سال در میان قوم خود ماند و به توحید و نبوت خود خواند و به او ایمان نیاورد مگر دو مرد: یکی **روبیل** که از خانوادۀ علم، نبوت و حکمت بود و قبل از نبوت یونس با او رفیق بود و دیگری **تنوخا** که عابد زاهدی بود ولی از علم و حکمت خالی بود. روبیل گوسفند می‌چرانید و به آن معاش می‌کرد و تنوخا هیزم‌کن بود و از آن معاش می‌نمود. چون یونس دید که قومش ایمان نمی‌آورند دلتنگ شد و بی‌صبری کرد و به خدا شکایت نمود و عرض کرد خدایا 33 سال ایشان را از عذاب و غضب تو ترسانیدم، مرا تکذیب، استخفاف و تهدید کردند و می‌ترسم مرا بکشند، پس ایشان را عذاب کن زیرا ایمان نمی‌آورند. خطاب رسید که در میان ایشان زنان حامله، اطفال نابالغ و ضعیفان کم‌عقل هستند و منم خدای حکیم عادل «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي» عذاب نمی‌کنم خُردان را به گناه بزرگان، ای یونس قوم تو بنده و مخلوق منند و روزی مرا می‌خورند و با ایشان مدارا می‌کنم و تو مدارا کن به رأفت پیغمبری و بر بدیهای ایشان صبر کن مانند طبیب مداوا کنندۀ دانایی نسبت به بیمار، پس تو تندی کردی و مدارا نکردی. یونس عرض کرد خدایا من غضب نکردم مگر برای اینکه مخالفت تو می‌کنند و نفرین نکردم مگر وقتی که عصیان تو كردند پس عذاب خود را بفرست که ایشان ایمان نمی‌آورند. خطاب آمد: ای یونس ایشان بیش از صد هزار نفرند و شهرهای مرا آباد می‌کنند و بندگان من از ایشان بهم می‌رسد و من دوست دارم با ایشان مدارا کنی. ای یونس من عالم به غیب و باطن امورم و تو به ظاهر احوال علم داری و از باطن و آخر کار خبر نداری. ای یونس من دعای تو را مستجاب کردم ولی این باعث زیادتی بهرۀ تو نخواهد شد و درجۀ قرب تو افزون نخواهد شد، عذاب من روز چهارشنبه نیمۀ شوال پس از طلوع آفتاب نازل خواهد شد، ایشان را اعلام کن. پس یونس شاد شد و به نزد تنوخا آمد و او را از عذاب خبر داد و گفت: بیا تا برویم ایشان را خبر کنیم. تنوخا گفت: چرا خبر کنی بگذار در کفر و عصیان بمانند تا هلاک شوند. فرمود: برویم نزد روبیل و با او مشورت کنیم زیرا او مرد عالمی است. چون نزد روبیل رفتند و او را خبر دادند و گفت: چه مصلحت می‌دانی بروم ایشان را خبر کنم؟ روبیل گفت: برگرد بسوی خدا و برای ایشان شفاعت کن مانند رسول حلیم صاحب کرمی، که خدا عذاب را از ایشان برگرداند زیرا خدا از عذاب ایشان بی‌نیاز است و نرمی و مدارا را دوست می‌دارد و شفاعت تو نافع‌تر و سبب قرب تو می‌گردد و شاید قوم تو ایمان بیاورند پس صبر و مدارا کن. تنوخا گفت: وای بر تو این چه مصلحت برای یونس باشد که شفاعت کند از ایشان پس از کفر و انکارشان نبوت او را و او را از خانه بیرون کردند و خواستند او را سنگسار کنند. روبیل گفت: ساکت باش که مرد عابد نادانی هستی و باز متوجه یونس شد. و سؤال کرد: آیا اگر عذاب خدا برسد همه هلاک می‌شوند یا بعضی؟ گفت: همه. روبیل گفت: شاید چون عذاب نازل شد و مشاهده کردند توبه کنند و خدا عذاب را از ایشان بگرداند و پس از آن تو را دروغگو دانند. تنوخا گفت: وای بر تو پیغمبر خدا تو را خبر می‌دهد و تو چنین می‌گویی رد قول خدا نموده و شک کردی برو که عمل تو حبط است. روبیل گفت: رأی تو ضعیف است. و به یونس گفت: اگر عذاب بیاید صد هزار نفر بر دست تو هلاک شده. پس یونس به اهل شهر خبر داد. و او را تکذیب نموده و از شهر بیرون کردند و او با تنوخا به انتظار عذاب رفتند. ولی روبیل در میان شهر ماند. چون اول ماه شوال شد بر جای بلندی رفت و گفت: منم روبیل، مهربانم بر شما اینک ماه شوال است و خدا به یونس وحی کرده که روز چهارشنبه نیمۀ ماه پس از طلوع آفتاب عذاب نازل کند وخدا وعدۀ خود را خلاف نمی‌کند. پس فکر کنید چه خواهید کرد؟ سخن او اثر کرد و ترسیدند و به سوی روبیل توجه کردند و گفتند: تو چه مصلحت می‌دانی برای ما؟ و تو دانا و مهربان بودی و شنیدیم که نزد یونس بسیار شفاعت کردی؟ روبیل گفت: قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه زنان، اطفال شیرخوار و غیر شیرخوار را از یکدیگر جدا کنید، زنان را در دامنۀ کوه و اطفال را در میان دره‌ها و راه سیلاب بیندازید و حیوانات را از اطفال جدا کنید. پس چون دیدید باد زردی از جانب مشرق می‌آید خرد و بزرگ صدا به گریه، ناله و استغاثه بلند کنید و بگویید: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَكَذَّبْنَا رَسُولَكَ وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنَا وَتَرَحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنْ الخَاسِرِیِنَ. اِرْحَمْنَا یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»**([[154]](#footnote-154))**. و استغفار و تضرع کنید و ناله کنید تا آفتاب غروب کند و یا عذاب برطرف شود. پس رأی همه متفق شد که به آنچه روبیل گفت عمل کنند. و به روایت دیگر روز قبل از چهارشنبه صورتهای ایشان زرد و روز چهارشنبه سیاه شد. پس روز موعود همه از شهر خارج گشته و نالۀ ایشان بلند شد به طوریکه روبیل در بلندی صدای ایشان را می‌شنید و چون آفتاب طلوع کرد باد زرد تیرۀ بسیار تندی که صدای عظیمی داشت وزیدن گرفت، چون آن باد را دیدند همه به یکبار صدا به گریه و ناله بلند کردند و اطفال به طلب مادران شیون می‌کردند و یونس و تنوخا می‌شنیدند و نفرین می‌کردند و روبیل دعا می‌کرد. چون اول وقت ظهر شهر شد درهای رحمت گشوده شد و غضب حق بر ایشان تبدیل به ترحّم شد. و خدا توبۀ ایشان را قبول کرد. و وحی شد به اسرافیل برو به سوی قوم یونس، من ایشان را ترحم کردم و توبۀ ایشان را قبول کردم و من بر بندگانم مهربانم. یونس بر قوم خود از من عذاب خواست فرستادم، پس به زمین برو و عذاب را از ایشان بگردان. اسرافیل عرض کرد خدایا عذاب تو به گوش‌های ایشان رسیده تا برسم هلاک شده‌اند. خطاب رسید من ملائکه را امر کردم عذاب را بالای سر ایشان باز دارند تا امر به آنها برسد. پس ای اسرافیل برو و عذاب را بسوی کوهها برگردان تا آهن شوند. پس اسرافیل آن عذاب را از نینوا به کوههای موصل برگردانید. چون قوم یونس مطلع شدند از سر کوهها بزیر آمده به خانه‌ها برگشتند و حمد خدا را بجا آوردند([[155]](#footnote-155)). و باقی این قصّه را در جای دیگر ضمن آیات متناسبه ذکر خواهیم کرد.

﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَأٓمَنَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ كُلُّهُمۡ جَمِيعًاۚ أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٩٩ وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ١٠٠﴾ [یونس:99-100]

**ترجمه:** و اگر پروردگارت می‌خواست البته تمام کسانی که در زمینند ایمان می‌آوردند آیا تو مردم را به اکراه وامی ­داری تا مؤمن شوند(99) و کسی را نرسد که ایمان بیاورد مگر باذن خدا و خدا پلیدی را قرار می‌دهد بر آنان که پیروی عقل نمی‌کنند.(100)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که در دین الهی آزادی و خود‌مختاری است و اکراه و اجبار نیست. و جملۀ: ﴿وَلَوۡ شَآءَ... ﴾ دلالت دارد که اگر خدا می‌خواست می‌توانست مردم را به اضطرار و اجبار وادار به ایمان کند. جملۀ: ﴿وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ...﴾دلالت دارد که هر ملّتی دنبال عقل نرود و استقلال فکری نداشته باشد و پیرو دیگران باشد به پلیدی و نکبت سزاوار است.

﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ١٠١ فَهَلۡ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثۡلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِهِمۡۚ قُلۡ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ ١٠٢ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيۡنَا نُنجِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾

[یونس:101-103]

**ترجمه:** بگو نظر کنید که در آسمانها و زمین چیست ولی آیات، دلائل و انذارها قومی را که ایمان نمی­آورند فائده ندهد(101) پس آیا جز همانند روزهای اشخاص گذشتگان انتظار می‌برند؟ بگو پس انتظار برید که من با شما از منتظرانم (102) سپس رسولان خود و آنانکه ایمان آورده‌اند از عذاب می‌رهانیم، این چنین حقّی است برعهدۀ ما که نجات دهیم مؤمنین را.(103)

**نکات:** دین قرآن دین نظر، دقت و استدلال است به دلیل جملۀ: ﴿ٱنظُرُوا﴾و جملۀ: ﴿وَمَا تُغۡنِي...﴾ که می‌توان «ما» آنرا استفهام گرفت ولی بهتر آن است که نافیه بگیریم. به هر حال رسول خداص فرموده: «تَفَكَّرُوا فِي الخَلْقِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي الْخَالِق‏»([[156]](#footnote-156)). انسان می‌تواند در خلق نظر کند و از آثار علم و حکمت و قدرت الهی خدا را بشناسد.

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي شَكّٖ مِّن دِينِي فَلَآ أَعۡبُدُ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِنۡ أَعۡبُدُ ٱللَّهَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُمۡۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠٤ وَأَنۡ أَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٥ وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦﴾ [یونس:104-106]

**ترجمه:** بگو آهای مردم اگر شما را در دین من شکی باشد پس آنان را که شما غیر از خدا می‌پرستید من نمی‌پرستم ولیکن می‌پرستم خدایی را که شما را می‌میراند و مأمورم که از مؤمنین باشم(104) و مأموری که روی خود را به سوی دین حنیف بداری و البته از مشرکین مباش(105) و نخوان غیر از خدا چیزی را که نه به تو نفع بخشد و نه ضرر، پس اگر این کار را کردی (یعنی غیر خدا را خواندی) پس محققاً تو در این هنگام از ستمگرانی.(106)

**نکات:** در این آیات رسول خداص دین خود را به امر خدا معرفی کرده: **1**- اینکه آنچه را از غیرخدا مردم می‌پرستند، من نمی‌پرستم. **2**- فقط خدایی را باید پرستید که مرگ شما به دست او است. **3**- من فردی از مؤمنین می‌باشم. **4**- مأموریتم این است که توجه خود را خالص کنم به دین حنیف. **5**- از مشرکین به انواع و اقسام ایشان نباشم. **6**- آنچه ضرر و نفع ندارد یعنی مخلوقات را نخوانم و گر نه از ستمگرانم. و سپس در آیۀ بعد نیز همین مطالب را تأیید می‌کند. بنابر‌این پیامبران‡ را نباید خواند زیرا ایشان مانند موجودات دیگر نفع و ضرری ندارند.

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٧ قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُمُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۖ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِوَكِيلٖ ١٠٨ وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَٱصۡبِرۡ حَتَّىٰ يَحۡكُمَ ٱللَّهُۚ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ١٠٩﴾ [یونس:107-109]

**ترجمه**: و اگر خدا ضرری به تو برساند برطرف‌کننده‌ای برای آن جز خود او نیست و اگر خدا ارادۀ خیری برای تو کند هیچ رد کننده‌ای برای فضل او نیست، آن را به هرکس از بندگان خود بخواهد می‌رساند و اوست آمرزندۀ رحیم (107) بگو آهای مردم به تحقیق این حق (کتاب رهنما) از طرف پروردگارتان برای شما آمد پس هر‌کس هدایت یافت پس همانا به نفع خود هدایت یافته و هر‌که گمراه شد پس همانا بر ضرر خود گمراه می‌شود و من وکیل بر شما نیستم(108) و پیروی کن آنچه به تو وحی می‌شود و صبر نما تا خدا حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است.(109)

**نکات:** کاشف ضرر و دافع آن و هم مُعطی خیری جُز خدا نیست حتّی انبیاء‡ و حتّی خود خاتم‌الأنبیاءص برای خودش نمی‌تواند جلب خیر و یا دفع ضرری کند مگر به قدر سایر افراد بشر. در این صورت ملت اسلام از بندگان صالحی که دافع ضرر و کاشف سویی نیستند چه می‌خواهند و چرا به قرآن مراجعه نمی‌کنند و خدا طبق این آیات رسول خود را وکیل و نمایندۀ مردم قرار نداده، چه برسد به دیگر کارها. جملۀ: ﴿وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ﴾ دلالت دارد که رسول خداص نمی‌تواند تخلف از دستور وحی بنماید.

سورة هود (مكية وهي مائة وثلاث وعشرون آية)

سورۀ هود مکی و دارای 123 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١﴾ [هود:1]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. الف لام را. کتابی است که آیات آن محکم شده سپس تفصیل داده شده از جانب حکیم خبیری.(1)

**نکات:** چنانکه در سابق نیز ذکر کردیم ممکن است بگوییم در این سوره نیز چون ابتدا به تمجید و ذکر عظمت قرآن شده لذا ابتدای سوره ﴿الٓرۚ﴾ آمده که قرآن مرکب از همین حروف است، اگر بشرمی‌‌تواند مانند آن را بیاورد. از این آیه ظاهر می‌شود که تمام قرآن محکمات است یعنی تمامش فصیح‌اللفظ و صحیح‌المعنی می‌باشد. جملۀ: ﴿مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾، دلالت بر صحت مطالب و اتقان آن دارد.

﴿أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۚ إِنَّنِي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ ٢ وَأَنِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُمَتِّعۡكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى وَيُؤۡتِ كُلَّ ذِي فَضۡلٖ فَضۡلَهُۥۖ وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ كَبِيرٍ ٣ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٤ أَلَآ إِنَّهُمۡ يَثۡنُونَ صُدُورَهُمۡ لِيَسۡتَخۡفُواْ مِنۡهُۚ أَلَا حِينَ يَسۡتَغۡشُونَ ثِيَابَهُمۡ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٥ [هود:2-5]

**ترجمه:** که جز خدای کامل‌الذات را نپرستید. به راستی که من از جانب او برای شما بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده می‌باشم(2) و اینکه از پروردگار خودتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او توبه کنید تا شما را تا زمان معینی به ­خوبی بهره­مند سازد و به هر صاحب فضلی برتری و درجۀ او را می‌دهد و اگر رویگردانید پس محققاً من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم(3) بازگشت شما به سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست(4) آگاه باشید که ایشان سینه‌های خود را خم و تا می‌کنند تا (خود را) از او پنهان دارند، آگاه باش هنگامی که جامه‌های خود را بر سر می‌کشند خدا می‌داند آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، زیرا او به آنچه در سینه‌ها است دانا می‌باشد.(5)

**نکات:** جملۀ: ﴿أَلَّا تَعۡبُدُوٓا...﴾مفعول له است برای ﴿فُصِّلَتۡ﴾ یعنی فصول این قرآن از توحید و احکام و قصص همه برای این است که غیرخدا را نپرستید. و ﴿نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ﴾دلالت دارد که شأن رسول خداص همین است فقط که بترساند هر‌کس را که ترک عبادت و بندگی می‌کند و بشارت دهد هر‌کس را که اطاعت کرده است و کار دیگری بر عهدۀ اوص نیست. جملۀ: ﴿يُمَتِّعۡكُم...﴾ دلالت دارد که توبه و استغفار از کجرویها و انحرافات فائدۀ دنیوی نیز دارد. و جملۀ: ﴿وَيُؤۡتِ كُلَّ ذِي فَضۡلٖ فَضۡلَهُ﴾ دلالت دارد که هر‌کس هرچه لائق باشد خدا به او عطاء می‌کند. و مقصود از جملۀ: ﴿يَثۡنُونَ صُدُورَهُمۡ...﴾بنا به قولی آگاه‌کردن و تنبیه منافقین است که هرگاه رسول خداص را می‌دیدند پشت می‌کردند و می‌گفتند در پشت پرده و لباس، کسی از کار ما مطلع نیست. در این آیه می‌فرماید: خدا مطلع است.

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٦ وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَكَانَ عَرۡشُهُۥ عَلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۗ وَلَئِن قُلۡتَ إِنَّكُم مَّبۡعُوثُونَ مِنۢ بَعۡدِ ٱلۡمَوۡتِ لَيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ٧ وَلَئِنۡ أَخَّرۡنَا عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابَ إِلَىٰٓ أُمَّةٖ مَّعۡدُودَةٖ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحۡبِسُهُۥٓۗ أَلَا يَوۡمَ يَأۡتِيهِمۡ لَيۡسَ مَصۡرُوفًا عَنۡهُمۡ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٨﴾

[هود:6-8]

**ترجمه:** و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر بر خداست روزی او و خدا می‌داند قرارگاه او و جای عاریتی او را، هر یک در کتابی است آشکار(6) و او آن خدایی است که خلق نمود آسمانها و زمین را در شش روز و نفوذ او بر آب بود این خلقت برای این است که شما را بیازماید که کدامیک شما از جهت عمل نیکوتر است و اگر بگویی پس از مرگ برانگیخته خواهید شد البته البته آنانکه کافر شده‌اند می‌گویند نیست این مگر سحر آشکار(7) و اگر از ایشان عذاب را تا مدتی معین به تأخیر افکنیم البته می‌گویند چه چیز آنرا نگهداشته آگاه باش روزی که عذابشان بیاید از ایشان برگشت نشود و آنچه را به آن استهزاء می‌کرده‌اند ایشان را فراگیرد.(8)

**نکات:** ﴿دَآبَّةٖ﴾ شامل تمام چرندگان، خزندگان و پرندگان می‌شود و شمارۀ آنها را کسی نمی‌داند جز خالق آنها که می‌داند طبیعت آنها و اعضاء، جوارح، غذاها، محل زیست و مساکن آنها را می‌داند احتیاجات، اراده، مقاصد، درد و دوای آنها را و از هر جهت ایشان را کفایت و رهبری می‌کند. جملۀ: ﴿وَكَانَ عَرۡشُهُۥ عَلَى ٱلۡمَآءِ﴾ دلالت دارد که قبل از خلقت آسمان و زمین آب خلقت شده و مقصود از عرش نفوذ و سلطنت حق‌تعالی می‌باشد.([[157]](#footnote-157)) و مقصود از ﴿أُمَّةٖ مَّعۡدُودَةٖ﴾زمان ﴿أُمَّةٖ مَّعۡدُودَةٖ﴾می‌باشد. و مقصود از کتاب همان است که در آیۀ 59 سورۀ انعام ذکر شد.

﴿وَلَئِنۡ أَذَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِنَّا رَحۡمَةٗ ثُمَّ نَزَعۡنَٰهَا مِنۡهُ إِنَّهُۥ لَيَ‍ُٔوسٞ كَفُورٞ ٩ وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ نَعۡمَآءَ بَعۡدَ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتُ عَنِّيٓۚ إِنَّهُۥ لَفَرِحٞ فَخُورٌ ١٠ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ ١١﴾ [هود:9-11]

**ترجمه:** و اگر انسان را رحمتی از خودمان بچشانیم سپس آن را از وی بازداریم، محققاً او ناامید و کفران‌گر شود(9) و اگر او را پس از رنجها و سختیهایی که به او رسیده، نعمتهایی بچشانیم، البته می‌گوید بدیها از من برفت، به راستی که او شادمان شود و بنازد(10) مگر آنان که صبر کرده و عمل صالح کرده باشند آنان برایشان آمرزش و اجر بزرگ است.(11)

**نکات:** چون زحمت و نعمت دنیا موقت، آنی و زودگذر است از آنها به چشیدن تعبیر شده زیرا کم و قلیل است و با این حال انسان طاقت آن را ندارد: در حال چشیدن رنج حال یأس دارد و در حال چشیدن نعمت، تکبّر.

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكُۢ بَعۡضَ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَضَآئِقُۢ بِهِۦ صَدۡرُكَ أَن يَقُولُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ جَآءَ مَعَهُۥ مَلَكٌۚ إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٞۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٌ ١٢ أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِعَشۡرِ سُوَرٖ مِّثۡلِهِۦ مُفۡتَرَيَٰتٖ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٣﴾ [هود:12-13]

**ترجمه:** پس شاید تو بعضی از آنچه به سویت وحی می‌شود ترک کنی (مبادا ترک کنی) و سینه‌ات به آن تنگ شود از این­که می‌گویند چرا بر او گنج نازل نشده و یا با او فرشته‌ای نیامده؟ همانا تو ترساننده‌ای و خدا بر هرچیز کارگزار و وکیل است(12) بلکه می‌گویند این قرآن را به دروغ بر خدا بسته، بگو ده سوره مانند آن را بیاورید و هر‌که را غیر از خدا می‌توانید (برای کمک) بخوانید اگر راستگویید.(13)

**نکات:** در اینکه رسول خداص نباید وحی را ترک کند شکّی نیست زیرا ترک وحی منجر به عصیان و شک در صحت شریعت خواهد شد. پس مقصود از جملۀ: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكُۢ...﴾ تهدید رسول خداص است که در مقابل تمسخر مردم مقاومت کند و به واسطۀ سفاهت مردم کوتاهی در ابلاغ رسالت و تأخیر در ابلاغ بعضی آیات نکند و با اذیت و آزار مردم بسازد. و بدآنکه این سوره مکی است و در اینجا فرموده منکرین قرآن اگر آن را کلام خدا نمی‌دانند ده سوره مانند آن بیاورند. ولی در سوره‌های مدنی تحدّی را شدیدتر نموده و فرموده اگر ده سوره نمی‌آورند یک سوره به مانند آن بیاورند.

﴿ فَإِلَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أُنزِلَ بِعِلۡمِ ٱللَّهِ وَأَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٤ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٦ ﴾ [هود:14-16]

**ترجمه:** پس اگر برای شما اجابت نکردند پس بدانید که همانا قرآن به علم خدا نازل شده و الهی جز او نیست، پس آیا شما مسلمید ؟ (14) کسی که همواره دنیا و زینت آن را می‌خواهد جزای اعمالشان را در دنیا تمام بدهیم و به آنان در دنیا کم داده نشود(15) آنان کسانی­اند که در آخرت جُز آتش برایشان نیست و آنچه کرده‌اند تباه گردد و آنچه می‌کرده‌اند باطل شده باشد.(16)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿أَنَّمَآ أُنزِلَ بِعِلۡمِ ٱللَّهِ﴾، این است که علمای بشری مانند قرآن نیاورند. باید دانست که قرآن از علم بشری نیست بلکه از علم الهی است. و مقصود از جملۀ ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا﴾، آن کسانی­اند که تمام همشان دنیاست و برای آخرت فکری نمی‌کنند.

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتۡلُوهُ شَاهِدٞ مِّنۡهُ وَمِن قَبۡلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامٗا وَرَحۡمَةًۚ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِهِۦ مِنَ ٱلۡأَحۡزَابِ فَٱلنَّارُ مَوۡعِدُهُۥۚ فَلَا تَكُ فِي مِرۡيَةٖ مِّنۡهُۚ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٧﴾ [هود:17]

**ترجمه**: آیا آنان که بر دلیل و برهانی از پروردگار خود بوده در حالیکه شاهدی از پروردگارش به دنبال آن آید و در حالیکه از پیش کتاب موسی امام و رحمتی برایشان باشد(مانند دیگرانند که دلیلی ندارند) آنانند که به آن ایمان می‌آورند و هر‌کسی از احزاب به آن کافر گردد پس آتش وعده‌گاه اوست پس در شک مباش از آن، زیرا آن حق است از جانب پروردگارت ولیکن بیشتر مردم ایمان نیاورند.(17)

**نکات:** سه چیز دلیل بر صحت دین اسلام است که در این آیه آن سه را بیان کرده: **اول:** عقل و دلائل عقلی. **دوم**: شهادت قرآن. **سوم**: شهادت تورات. جملۀ: ﴿علَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّهِ﴾ همان دلائل عقلی است. وجملۀ: ﴿وَيَتۡلُوهُ شَاهِدٞ مِّنۡهُ﴾، شهادت قرآن است. و جملۀ: ﴿وَمِن قَبۡلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامٗا وَرَحۡمَةً﴾ همان شهادت تورات است، در این آیه احتمالات دیگری نیز داده‌اند ولی ظاهر آیه همین معنی است که ما ذکر کردیم زیرا این آیه تصدیق کرده ایمان مؤمنین به قرآن را به جملۀ ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِ﴾، به دلائل سه گانه: زیرا مطالب بر دو قسم است یا بدیهی و یا نظری است. و نظری تثبیت آن یا به حجت و برهان عقلی است و یا به وحی و الهام الهی است. پس اگر در اثبات مطلبی این دو قسم دلائل عقلی و شرعی جمع شد یعنی هم‌ عقل شهادت به صدق آن داد و هم وحی. بدون شک حقانیت آن محرز است. این آیه می‌گوید کسانی که اسلام آورده و قرآن را حق می‌دانند به سه دلیل فوق ایمانشان ایمان است. و جملۀ: ﴿كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامٗا وَرَحۡمَةً﴾دلالت دارد که کتاب هم امام است و می‌توان به کتاب امام گفت و لذا علی بن ابیطالب در دعای خود در صحیفۀ علویه می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ الكِتَابَ الَّذِي أنْزَلَ عَلی النَّبِي إِمَامِي». و لذا حق‌تعالی در سورۀ یس آیۀ 12 پروندۀ اعمال را امام خوانده است، پس امام هرمسلمانی قرآن است.

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ يُعۡرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمۡ وَيَقُولُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٨ ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ١٩ أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يَكُونُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَۘ يُضَٰعَفُ لَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ مَا كَانُواْ يَسۡتَطِيعُونَ ٱلسَّمۡعَ وَمَا كَانُواْ يُبۡصِرُونَ ٢٠ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢١ لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ٢٢﴾ [هود:18-22]

**ترجمه:** و کیست ظالم‌تر از آنکه به دروغ افترا برخدا بزند؟ آنان بر پروردگارشان عرضه شوند و گواهان گویند ایشانند آنانکه بر پروردگارشان دروغ بستند. آگاه باش لعنت خدا بر ستمگران(18) آنان که (مردم را) بازمی‌دارند از راه خدا و کجی در آن می‌جویند و هم ­آنان به آخرت کافرند(19) آنان در زمین عاجز‌کنندۀ (قدرت حق) نبوده و جز خدا سرپرستانی ندارند، عذاب برای آنان دو مقابل می‌شود، آنان توانایی شنیدن (حق) را نداشته و نمی‌دیدند(20) ایشان آنهایند که به خود زیان واردکردند و آنچه افترا می‌بستند از نظرشان گم شد(21) ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکارترند.(22)

**نکات:** مقصود ازجملۀ: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ...﴾ همان مجتهدان و دانشمندانند که رأی و فتوای خود را حکم خدا دانسته و به خدا نسبت می‌دهند و هم مرشدان و سایر بزرگان اهل بدعت که بدعتهای خود را از دین خدا دانسته و در محکمۀ الهی مانند مقصّران احضار گردند و گواهان، گواهی دهند بر فتاوی، بدعتها و کجی‌های ایشان. و ایشانند که مردم را از راه حقیقی الهی بازداشته و فریب داده و در راه راست کجی به وجود آورده‌اند. و گواهانِ قیامت عبارتند از فرشتگان و مردمان زمان ایشان. و ایشانند که ولی یا اولیایی برای مردم ساخته و دم از ولایت ایشان می‌زنند و به نام آن اولیاء، خود از مردم سواری می‌گیرند در حالیکه خدا صریحاً در این آیات فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ﴾([[158]](#footnote-158)). پس اینان که راه خدا را خراب کرده زیانکارترین مردم، بدترین و ستمکارترین اهل جهان‌اند ولی متأسّفانه مقلدین و پیروانشان خبر ندارند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَخۡبَتُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٣ ۞مَثَلُ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ كَٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡأَصَمِّ وَٱلۡبَصِيرِ وَٱلسَّمِيعِۚ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٢٤﴾ [هود:23-24]

**ترجمه:** به راستی آنان که ایمان آورده و عملهای شایسته نموده و نسبت به پروردگارشان فروتن و متواضع­اند ایشانند اهل بهشت، خود در آن ماندگارند (23) مَثَل این دو گروه مانند کور و کر، بینا و شنوا است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟(24)

**نکات:** چون حق‌تعالی اصناف کفار، منافقین و بدعت‌گزاران را ذکر کرد در این آیات اهل ایمان و عمل و فروتنان را در مقابل آنان ذکر کرده و دو گروه مقابل یکدیگر آورده. انسان باید سعی کند و خود را از گروه مؤمنین بگرداند. حق‌تعالی پس از ذکر این آیات، بیان حقایق و کفر و ایمان، به ذکر قصۀ نوح پرداخته تا خواننده خسته و ملول نگردد و فرمود:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ٢٥ أَن لَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ أَلِيمٖ ٢٦ فَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرٗا مِّثۡلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمۡ عَلَيۡنَا مِن فَضۡلِۢ بَلۡ نَظُنُّكُمۡ كَٰذِبِينَ ٢٧﴾ [هود:25-27]

**ترجمه:** و به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم که بگوید به تحقیق من برای شما بیم دهندۀ آشکارم(25) که نپرستید جز الله را به راستی که من از عذاب روز دردناک بر شما می‌ترسم(26) پس آن گروه اشرافی از قوم او،که کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری مانند خودمان نمی‌بینیم و نمی‌بینیم کسانی را که از تو پیروی کرده باشند جز مردمان پست ما، در ظاهر رأی و نمی‌بینیم برای شما بر خودمان برتری باشد بلکه شما را دروغگویان گمان می‌کنیم.(27)

**نکات:** نوح از پیامبران بزرگ است که حق تعالی او را به نبوّت مبعوث نمود. و مقصود از کلمه‌ای ﴿إِلَىٰ قَوۡمِهِ﴾ همان امت اوست.و جملۀ: ﴿أَن لَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ دلالت دارد که بعثت برای دعوت به سوی توحید بوده آن هم توحید عبادی زیرا از سایر آیات احوال نوح معلوم می‌شود که قوم نوح عده‌ای از مردمان صالح را که مرده بودند پرستش می‌کردند و در نذر و حوائج خود به آنان توجه داشتند. و جملۀ: ﴿هُمۡ أَرَاذِلُنَا﴾دلالت دارد که مؤمنین به نوح مردم فقیری بودند دارای کسبهای بی‌اهمیت که به حسب ظاهر مورد توجه نبودند. و مقصود از کلمۀ: ﴿بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾، ظاهراً این است که بدون فکر و تأمل به تو ایمان آورده‌اند و رأی ایشان ابتدایی است و یا اینکه به ظاهر رأی ایمان آورده‌اند نه به باطن.

﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتۡ عَلَيۡكُمۡ أَنُلۡزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمۡ لَهَا كَٰرِهُونَ ٢٨ وَيَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مَالًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۚ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمٗا تَجۡهَلُونَ ٢٩ وَيَٰقَوۡمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمۡۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٣٠﴾ [هود:28-30]

**ترجمه: (نوح)** گفت: ای قوم من آیا با دیدۀ بصیرت دیده‌اید که اگر من بر دلیل و برهانی از پروردگارم باشم و او مرا از نزد خود رحمتی داده باشد که بر شما پوشیده باشد، آیا ما شما را به قبولی آن ملزم و مجبور ساخته‌ایم در حالیکه شما نمی‌خواهید(28) و ای قوم من، از شما بر رسالت مالی را درخواست نمی‌کنم، مزد من جز بر خدا نیست و من آنان را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم به راستی که ایشان پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد لیکن من شما را قومی نادان می‌بینم(29) و ای قوم من، چه کس مرا از جانب خدا یاری می‌کند اگر ایشان را طرد کنم آیا متذکر نمی‌شوید؟(30)

**نکات:** پس از آنکه قوم نوح چهار دلیل بر رد نوح آوردند: **اول**: اینکه تو بشری هستی، مانند ما. **دوم**: اینکه پیروان تو از مردم پست بی‌فکرند. **سوم**: اینکه شما بر ما برتری ندارید. **چهارم**: اینکه ما گمان دروغ بر شما داریم. در جواب ایشان حضرت نوح می‌گوید شما دیدۀ بصیرت خود را بکار اندازید اگر من حجتی از پروردگارم داشته باشم، در مقابل حجت، سخنان شما ارزشی ندارد. زیرا من مدعی نیستم که موجودی غیربشر و یا بشری غیر شما هستم و شما اگر تکبّر را کنار گذارید و سخن بشری مانند خود را بپذیرید خوب است و اما اینکه گفتید پیروان من چنین و چنانند چه ربطی به دعوت من دارد یعنی اگر بگویید فقیرند که من اجر نمی‌‌خواهم چه فقیر باشند و چه غنی. و اگر می‌گویید منافقند جواب شما این است که ایشان ملاقات پروردگار خواهند کرد و خدا باطن ایشان را می‌داند. و اما اینکه به ما گفتید: برتری ندارید. ما که مدعی برتری نیستیم. و اما اینکه گفتید: ما گمان دروغ بر شما داریم، گمان که دلیل نمی‌شود. پس فکر کنید و از من دلیل بخواهید و احتمال دهید که شاید من مشمول رحمت خدا باشم و بر شما پوشیده باشد. به اضافه ما که شما را مجبور به متابعت خود نکرده‌ایم. **و** ﴿لَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مَالًا﴾، دلالت دارد که مبلّغ توحید نباید اجر بگیرد و گرفتن سهم امام و خمس از دین انبیاء‡ نبوده است.

﴿وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزۡدَرِيٓ أَعۡيُنُكُمۡ لَن يُؤۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيۡرًاۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡ إِنِّيٓ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٣١﴾ [هود:31]

**ترجمه:** و برای شما نمی‌گویم که خزینه‌های خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و برای کسانی که چشمانتان ایشان را کوچک شمرده نمی‌گویم خدا به ایشان خیر نخواهد داد، خدا به آنچه در جان ایشان است داناتر است. به درستی که (اگر جز این گویم) در این صورت من از ستمگرانم.(31)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ﴾دلالت دارد که انبیاء مأمور رزق، حیات، قدرت و شفاء نیستند و این جملات جواب است برای قوم. زیرا قوم خیال می‌کردند فرستادۀ خدا و اتباع او باید دارای خزائن الهی باشند نه فقیر و پست. و جملۀ: ﴿وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ دلیل است بر اینکه انبیاء غیب نمی‌دانند و این جواب در مقابل قوم است که می‌گفتند: پیروان تو مردم منافق و رذل می‌باشند. نوح می‌فرماید: من علم به باطن ایشان که غیب است ندارم. ﴿وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ﴾ دلیل است بر اینکه انبیاء قدرت ملَک را ندارند و این نیز جواب است در مقابل قوم که می‌گفتند پیروان تو زشتکارند نوح می‌گوید من ملک نیستم که به امر خدا اعمال زشت ایشان را ثبت کنم.

﴿قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدۡ جَٰدَلۡتَنَا فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٣٢ قَالَ إِنَّمَا يَأۡتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَآءَ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ ٣٣ وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغۡوِيَكُمۡۚ هُوَ رَبُّكُمۡ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٣٤﴾ [هود:32-34]

**ترجمه:** گفتند: ای نوح با ما مجادله کردی و بسیار هم با ما جدال نمودی پس بیاور برای ما آنچه به ما وعده کرده‌ای(از عذاب) اگر از راستگویانی(32) نوح گفت: همانا خدا اگر بخواهد آن را می‌آورد و شما عاجز‌کنندۀ خدا و مانع او نیستید(33) و اگر خدا گمراهی شما را(به سبب تکبّرو اعراضتان) خواسته باشد نصیحت من شما را بهره ندهد اگر من خواسته باشم شما را نصیحت کنم، اوست پروردگار شما و به سوی او برگشت داده می‌شوید.(34)

**نکات:** جملۀ: ﴿جَٰدَلۡتَنَا﴾دلالت دارد که انبیاء‡ اهل بحث و جدال­اند و دین ایشان تحقیقی است. و جملۀ: ﴿فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا﴾ دلالت دارد که حضرت نوح مدتها با قوم خود جدال کرده و مقصود از جملۀ: ﴿فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ﴾عذاب است. و جملۀ: ﴿إِنَّمَا يَأۡتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ﴾ دلالت دارد که آوردن عذاب و اعجاز کار خدا است نه کار انبیاء. و مقصود از جملۀ: ﴿إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغۡوِيَكُمۡ﴾این است که از کثرت طغیان، سرکشی و اعراض ممکن است خذلان خدا شامل حال شما شود و شما را به ضلالت خودتان واگذارد آن وقت نصیحت من نفعی ندهد.

﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ إِنِ ٱفۡتَرَيۡتُهُۥ فَعَلَيَّ إِجۡرَامِي وَأَنَا۠ بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُجۡرِمُونَ ٣٥ وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤۡمِنَ مِن قَوۡمِكَ إِلَّا مَن قَدۡ ءَامَنَ فَلَا تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٣٦ وَٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ ٣٧﴾ [هود:35-37]

**ترجمه:** بلکه می‌گویند رسالت را افترا بسته، بگو اگر افتراء بسته باشم وبال گناه من بر من است و من بیزارم از گناهی که مرتکب می‌شوید(35) و وحی شد به سوی نوح که محققاً از قوم تو ایمان نخواهد آورد مگر آنکه ایمان آورده پس به آنچه می‌کنند افسرده مباش(36) و کشتی را با نظارت ما و وحی ما بساز و دربارۀ آن کسان که ستم کردند با من سخن مگوی، بی­گمان آنان غرق خواهند شد.(37)

**نکات:** چون نوح از ایمان نیاوردن و اعمال زشت قومش افسرده بود و امیدوار بود بلکه ایمان آورند. حق‌تعالی به او وحی نمود که ایشان ایمان نخواهند آورد و تو هم از عذاب ایشان و افعال ایشان افسرده مباش و برای نجات خود و پیروانت كشتی را بساز. و مقصود از کلمۀ: ﴿بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا﴾ این است که در زیر نظر ما و فرشتگان ما و به دستور ما کشتی را بساز.

﴿وَيَصۡنَعُ ٱلۡفُلۡكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيۡهِ مَلَأٞ مِّن قَوۡمِهِۦ سَخِرُواْ مِنۡهُۚ قَالَ إِن تَسۡخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسۡخَرُ مِنكُمۡ كَمَا تَسۡخَرُونَ ٣٨ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيۡهِ عَذَابٞ مُّقِيمٌ ٣٩ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمۡرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلۡنَا ٱحۡمِلۡ فِيهَا مِن كُلّٖ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ وَمَنۡ ءَامَنَۚ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ ٤٠﴾ [هود:38-40]

**ترجمه:** و کشتی را می‌ساخت و هر زمان که گروهی از قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند، نوح گفت: اگر شما از ما مسخره می‌کنید پس محققاً ما از شما استهزاء خواهیم کرد چنانکه شما استهزاء می‌کنید(38) پس به زودی خواهید دانست برای چه کسی عذاب خوارکننده بیاید و بر او عذاب دائمی فرود آید(39) (وضع چنین بود) تا وقتی که فرمان ما آمد و تنور فوران کرد، گفتیم از هر جفتی (از حیوانات) دو تن با کشتی حمل کن و نیز به کشتی آور کسانت را مگر آنکه سخن دربارۀ او گذشت و نیز هر کس را ایمان آورده به کشتی آور و ایمان نیاورد با او مگر عدّۀ کمی.(40)

**نکات:** کشتی نوح بسیار بزرگ بوده و مدت زیادی طول کشید تا ساخته‌ شد و آنرا در میان بیابان می‌ساخت، مردم که عبور می‌کردند یکی می‌گفت: خانه می‌سازد، دیگری باستهزاء می‌گفت: دیوانه است که کشتی در بیابان می‌سازد، دیگری به استهزاء می‌گفت: انبار می‌سازد. دیگری می‌گفت: از ترس سرما می‌سازد. تا آنکه فرمان الهی رسید و آب از زمین جوشیدن کرد. حق‌تعالی به او وحی کرد از هر حیوانی یک جفت نر و ماده و خانوادۀ خود و مؤمنین را حمل بر کشتی کن. و مقصود از ﴿إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ﴾، زن نوح و فرزندش کنعان بود. ولی سه پسر دیگر سام، حام و یافث با زنانشان بر کشتی حمل شدند.

﴿وَقَالَ ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ٤١ وَهِيَ تَجۡرِي بِهِمۡ فِي مَوۡجٖ كَٱلۡجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٢ قَالَ سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيۡنَهُمَا ٱلۡمَوۡجُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُغۡرَقِينَ ٤٣﴾ [هود:41-43]

**ترجمه:** و گفت در آن سوار شوید. به نام خداست روان شدنش و ایستادنش. به راستی که پروردگار من آمرزندۀ رحیم است(41) و آن کشتی ایشان را در میان موجی مانند کوهها می‌برد و نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد: ای پسرک من، با ما سوار شو و با کافران مباش(42) گفت: به زودی به کوهی که مرا از آب حفظ کند پناه می‌برم و جای می‌گیرم. (نوح) گفت: امروز از فرمان خدا نگهدارنده‌ای نیست مگر آنکه خدا به او رحم کند. و موج میان آن ­دو حائل شد، پس از غرق‌شدگان گردید.(43)

**نکات:** مَجری و مُرسی هر دو مصدرند مانند کلمۀ منزل در جملۀ: ﴿أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا﴾. بنابر‌این ممکن است ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ﴾ خبر مقدم باشد مجری و مرسی مبتدا شود. و بعضی مجری و مرسی را به وزن اسم فاعل خوانده و آنها را اسم فاعل و صفت الله گرفته‌اند ولی این قول چون اعرابش مخالف مصحف میان مردم است به نظر ما صحیح نمی‌باشد. و ممکن است جملۀ: ﴿وَقَالَ ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآ﴾ کلام واحد باشد. و ممکن است ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا﴾ کلام مستقل باشد و مقصود از این جمله این است که ساکینن کشتی بدانند کشتی، نجات‌ دهنده نیست بلکه خدای مجری و مرسی نجات‌دهنده می‌باشد پس به کشتی اعتماد نکنند بلکه به فضل خدا اعتماد کنند. و بدانکه انسان در مطالب توحیدی و معرفة الله چون در کشتی فکر نشست، امواج خیالات و گمراهی‌ها او را احاطه می‌کند، پس چون شخصی به فکر وارد شد باید به خدا و هدایت او توکّل و اعتماد کند تا کشتی فکرش غرق نشود!

﴿وَقِيلَ يَٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَغِيضَ ٱلۡمَآءُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّۖ وَقِيلَ بُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٤ وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٤٥ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٤٦ قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡ‍َٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞۖ وَإِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَتَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٤٧﴾ [هود:44-47]

**ترجمه:** وگفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان بازدار(و نبار) و آب فرو شد و فرمان انجام شد و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد دوری (از رحمت) باد برای قوم ستمگران(44) و نوح پروردگار خود را ندا کرد پس گفت: پروردگارا به راستی پسر من از اهل من است و به درستی که وعدۀ تو حق است و تو بهترین حکم‌کنندگانی(45) (خدا)گفت: ای نوح به راستی که او از اهل تو نیست. زیرا او عمل ناصالح است. پس آنچه را که برای تو علمی به آن نیست از من مخواه، به راستی که من تو را پند می‌دهم تا مبادا از جاهلین باشی(46) گفت: پرودگارا به راستی که من پناه می‌برم به تو از اینکه سؤال کنم آنچه را به آن علمی ندارم و اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران می‌باشم.(47)

**نکات:** مقصود از جملۀ: ﴿لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَ﴾ این است که او ایمان ندارد به دلیل جملۀ: ﴿فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّي﴾ و ﴿إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖ﴾ برای تأکید است مانند: زید عدل و یا به تقدیر مضاف است یعنی؛ ذو عمل غیرصالح و درخواست نوح راجع به فرزندش چون بدون علم صادر شده و قول بلاعلم گناه است و لذا مورد عتاب شده و سپس استغفار و عذرخواهی نموده و پناه به خدا برده تا در آتیه چنین نکند و عرض کرده: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡ‍َٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞ...﴾

﴿قِيلَ يَٰنُوحُ ٱهۡبِطۡ بِسَلَٰمٖ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٖ مِّمَّن مَّعَكَۚ وَأُمَمٞ سَنُمَتِّعُهُمۡ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ ٤٨ تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ٤٩﴾ [هود:48-49]

**ترجمه:** گفته شد ای نوح فرود آی با سلامتی از ما و برکاتی بر تو و بر امتهایی که با تواند و امّتهایی که به زودی ایشان را بهره دهیم سپس به ایشان از جانب ما عذابی دردناک برسد(48) اینها از اخبار غیب است که وحی می‌کنیم آنها را به سوی تو. پیش از اینکه به تو وحی شود، نه تو می‌دانستی آنها را و نه قوم تو. پس صبر کن، به راستی که عاقبت برای متقین است.(49)

**نکات:** چون کشتی بر کوه جودی که در اطراف موصل است فرود آمد حضرت نوح وحشت داشت و نمی‌دانست پیاده شود یا خیر؟ خطاب رسید به سلامت پیاده شو. نوح دانست که دیگر آسیبی نیست و از جهات معاش هم خدا وعدۀ برکات به او و همراهانش داد. و جملۀ: ﴿وَعَلَىٰٓ أُمَمٖ مِّمَّن مَّعَكَۚ وَأُمَمٞ سَنُمَتِّعُهُمۡ﴾دلالت دارد که از او و همراهانش امتهایی به وجود آمدند و بشر فعلی از همان امت‌ها می‌باشد و چون دنیا متاع پستی است، حق‌تعالی راجع به مؤمنین نفرموده: **﴿**سَنُمَتِّعُهُمۡ﴾، بلکه راجع به کفار فرموده: ﴿سَنُمَتِّعُهُمۡ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾. و جملۀ ﴿ماكُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَا﴾، دلالت دارد که رسول خداص این مطالب غیبی و قصص قرآنی را قبل از وحی نمی‌دانسته، نه خودش می‌دانسته و نه قومش، پس بطلان روایات غالیان ظاهر می‌شود که می‌گویند او وجانشینانش همه چیز را می‌دانسته‌اند و پسرعمویش علی قبل از رسالت او به دنیا آمد و تمام کتب آسمانی را خواند، که اینها کفر و تماماً بر ضد قرآن است.

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۖ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا مُفۡتَرُونَ ٥٠ يَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِي فَطَرَنِيٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٥١ وَيَٰقَوۡمِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ يُرۡسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيۡكُم مِّدۡرَارٗا وَيَزِدۡكُمۡ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمۡ وَلَا تَتَوَلَّوۡاْ مُجۡرِمِينَ ٥٢﴾ [هود:50-52]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی قوم عاد برادرشان هود را، گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما الهی (مقصد در حوائج) غیر او نیست، نیستید شما مگر افترازنندگان(50) ای قوم من درخواست اجری بر این رسالت نمی‌کنم، نیست اجر من مگر بر آنکه مرا به وجود آورده، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازید(51) و ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او بازگشت کنید،(او) از آسمان برای شما باران پی‌درپی بفرستد و نیرویی بر نیروی شما بیافزاید و اعراض نکنيد در حال گنه‌کاری.(52)

**نکات:** قصۀ حضرت هود و قوم او عاد در سورۀ احقاف آیۀ 21 به بعد و سورۀ فجر آیات 6 تا 8 و سورۀ اعراف آیات 65 تا 72 و سورۀ شعراء آیات 123 به بعد و سورۀ الحاقۀ آیات 6 تا 8، ذکر شده. و قوم عاد بین یمن، عمان و حضرموت مسکن داشته‌اند و ایشان سه بت داشتند که از سه بندۀ صالح تمثال بود: بنام **صداء**، **صمود**، **هباء** و اینان را شفیع نزد خدا می‌دانستد و در حوائج دنیوی خود آنان را می‌خواندند و لذا حضرت هود ایشان را نهی می‌کند که شفاعت اینان دروغ است و ایشان مستحق کرنش نیستند ولیکن ایشان هود را حقیر شمردند و شأن او را کوچک دانستند و او را به سفاهت و کذب نسبت دادند تا اینکه سه سال باران رحمت بر ایشان نبارید. هود در دعوت خود، ثبات قدم به خرج داد و گفت: اگر به هدایت الهی برگردید خدا باران رحمت را پی‌درپی بر شما بباراند و قوی و نعمت خود را بر شما بیفزاید و حضرت هود از نواده‌های حضرت نوح و مدتی پس از نوح مبعوث شده در سن چهل سالگی. و به قولی نوشته‌اند هفتصد و شصت سال قوم خود را دعوت به توحید کرد و ایشان ایمان نیاوردند. و کار حضرت هود زراعت و تجارت بود.

﴿قَالُواْ يَٰهُودُ مَا جِئۡتَنَا بِبَيِّنَةٖ وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ وَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ ٥٣ إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعۡتَرَىٰكَ بَعۡضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٖۗ قَالَ إِنِّيٓ أُشۡهِدُ ٱللَّهَ وَٱشۡهَدُوٓاْ أَنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ٥٤ مِن دُونِهِۦۖ فَكِيدُونِي جَمِيعٗا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ٥٥ إِنِّي تَوَكَّلۡتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمۚ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٦ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقَدۡ أَبۡلَغۡتُكُم مَّآ أُرۡسِلۡتُ بِهِۦٓ إِلَيۡكُمۡۚ وَيَسۡتَخۡلِفُ رَبِّي قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ ٥٧﴾ [هود:53-57]

**ترجمه:** گفتند: ای هود برای ما معجزه‌ای نیاوردی و ما برای قول تو إله‌های خود ترک نکنیم و ما برای تو ایمان‌آورنده نیستیم(53) ما چیزی در حق تو نمی‌گوییم جز اینکه بعضی از إله های ما به تو آسیبی رسانده، (هود) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و گواه باشید که من از آنچه شریک او می‌کنید بیزارم(54) بیزارم از هرچه جز او است، پس همۀ شما با من مکر کنید سپس مرا مهلت ندهید(55) به راستی که من توکل کرده‌ام بر خدا، پروردگار من و پروردگار شما، هیچ­جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او گیرندۀ پیشانی اوست، به راستی که پروردگار من بر راه راست است(56) پس اگر روی بگردانید به تحقیق من به شما ابلاغ نمودم پیغامی را که به آن به سوی شما فرستاده شده‌ام و پروردگار من قومی غیر شما را جانشین شما خواهد کرد و شما چیزی به او ضرر نمی‌زنید، به راستی که پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است.(57)

**نکات:** قوم هود در بت‌پرستی خود اصرار ورزیدند و مقصودشان از جملۀ: ﴿ٱعۡتَرَىٰكَ﴾ این بود که بعضی از بتهای ما تو را دیوانه کرده‌اند. و مقصود از جملۀ: ﴿إِلَّا هُوَ ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآ﴾این است که تمام جنبدگان مقهور قدرت اویند زیرا هر‌کس موی پیشانی کسی را بگیرد می‌تواند بر او غلبه کند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَيَسۡتَخۡلِفُ رَبِّي قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ﴾ این است که؛ «یُهلِكُكُم بِكُفْرِكُمْ وَیَستَبدِل بِكُمْ غَیرَكُم كَمَا أَهلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»: «شما را به سبب کفرتان هلاک می‌کند و دیگران را به جای شما به وجود می‌آورد، ـ همانگونه كه پيشينيانتان را هلاك گردانيد ـ...».

﴿وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا هُودٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَنَجَّيۡنَٰهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ٥٨ وَتِلۡكَ عَادٞۖ جَحَدُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَعَصَوۡاْ رُسُلَهُۥ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَمۡرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٖ ٥٩ وَأُتۡبِعُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا لَعۡنَةٗ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَآ إِنَّ عَادٗا كَفَرُواْ رَبَّهُمۡۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّعَادٖ قَوۡمِ هُودٖ ٦٠﴾ [هود:58-60]

**ترجمه:** و چون فرمان ما آمد هود را با آنان که با او ایمان آورده بودند به رحمت خودمان، نجات دادیم و ایشانرا از عذاب سخت نجات دادیم(58) و این است قوم عاد که به آیات پروردگارشان انکار کردند و فرستادگان او را عصیان نمودند و هر زورگوی عنودی را پیروی کردند(59) و به دنبال ایشان در این دنیا و روز قیامت لعنت فرستاده شد، آگاه باش که قوم عاد به پروردگارشان کافر شدند، آگاه باش دور باش(از رحمت) است برای عاد قوم هود.(60)

**نکات:** بالأخره قوم عاد برای تعصّب دین آباء و اجدادی و تقلید از بزرگانشان ایمان نیاوردند و شفعاء و باب الجوائح‌هایی که خود نام‌گذاری کرده بودند از دست ندادند تا فرمان خدا در رسید و باد، هفت شبانه‌ روز بر ایشان مسلّط گردید و پاره‌پاره شان کرد و خداوند، هود و مؤمنین را از رسیدن و تسلّط باد حفظ نمود. مدت قلیل عصیان کردند و تا قیامت مبتلا به لعن شدند.

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا فَٱسۡتَغۡفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٞ مُّجِيبٞ ٦١ قَالُواْ يَٰصَٰلِحُ قَدۡ كُنتَ فِينَا مَرۡجُوّٗا قَبۡلَ هَٰذَآۖ أَتَنۡهَىٰنَآ أَن نَّعۡبُدَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكّٖ مِّمَّا تَدۡعُونَآ إِلَيۡهِ مُرِيبٖ ٦٢﴾ [هود:61-62]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را گفت: ای قوم من عبادت کنید خدا را، نیست برای شما الهی (مقصد در حوائجی) غیر او، او شما را از زمین ایجاد کرد و در آن شما را زندگی داد، پس، از او طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگشت و توبه کنید، براستی که پروردگار من نزدیک و اجابت‌کننده است(61) گفتند: ای صالح به تحقیق تو از پیش (قبلا) مایۀ امید در میان ما بودی، آیا ما را از آنچه پدران ما می‌پرستیدند نهی می‌کنی که عبادت کنیم؟ و به راستی که ما از آنچه ما را به سوی آن می‌خوانی در شکیم و گمان بد. (62)

**نکات:** قوم ثمود کوه‌نشین و در پناه کوهستان مسکن داشتند و رسول خداص در جنگ تبوک به مساکن ایشان برخورد کرد. و ایشان بتهایی داشتند که تمثال چند نفر از بزرگان صالحین بود، چون آن بزرگان صالح از دنیا رفتند اینان مجسمه‌های ایشان را برای تسلی خود برداشتند و به آنان در حوائج توسل می‌جستند به عنوان شفاعت در درگاه خدا و بتان ایشان عبارت بود از ود**،** جد**،** شمس**،** مناة**،** منافو اللات. و در قرآن در سورۀ شعراء آیۀ 141 تا 158و سورۀ اعراف آیۀ 73 و 79 و نمل آیۀ 45 تا 53 و سوره‌های دیگر ذکری از ایشان شده است و نوشته‌اند که حضرت صالح از سن 16 سالگی مأمور رسالت شد و تا صد و بیست سال از عمر خود دعوت کرد ولی فائده نبخشید.

﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي مِنۡهُ رَحۡمَةٗ فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِنۡ عَصَيۡتُهُۥۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيۡرَ تَخۡسِيرٖ ٦٣ وَيَٰقَوۡمِ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابٞ قَرِيبٞ ٦٤ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمۡ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٖۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ ٦٥﴾ [هود:63-65]

**ترجمه:** گفت: ای قوم من آیا با دیدۀ بصیرت دیده‌اید اگر من ازجانب پروردگارم بر دلیل روشنی باشم و او از رحمت خود به من عطا کرده باشد، پس اگر او را عصیان کنم، کیست مرا از جانب خدا یاری کند، پس شما برای من جز زیان نیفزایید(63) و ای قوم من، این است شتر خدا برای شما آیتی است پس آن را رها کنید بخورد در زمین خدا و بدی به او نرسانید که عذاب نزدیک‌ شما را بگیرد(64) پس آن را پی کردند پس گفت در خانۀ خودتان سه روز بهره برید این وعده‌ای است دروغ‌نشدنی.(65)

**نکات:** تعصّب دینی مانع از تفکر قوم صالح شد و با اینکه از او معجزه خواستند و خدا به دعای حضرت صالح، از سنگ شتری برای ایشان بیرون آورد، باز روی عداوت آن را پی کردند. و مقصود از جملۀ: ﴿فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِ﴾،این است که مخارجی ندارد بگذارید در زمین خدا بچرد ولی وجود او از جهاتی برای معجزه است: 1- از سنگ خلق شده. 2- در جوف کوه خدا او را به چنین صورتی درآورده و 3- بدون تماس با نر حامله شده. 4- بدون تولد و تناسل به این صورت درآمده. 5- یک روز آب می‌آشامد و روز دیگر همۀ شما را از شیر خود سیراب می‌کند.

و خدا سه روز به ایشان مهلت داد بلکه توبه کنند ولی بزرگانشان با وسوسه مانع از توبۀ ایشان شدند، تا اینکه حضرت صالح به ایشان گفت روز اول صورتشان زرد خواهد شد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه و چون این احوال را دیدند و یقین به عذاب پیدا کردند ولی عناد و تعصب مانع از توبۀ ایشان شد و همه مهیّای عذاب شدند([[159]](#footnote-159)).

﴿فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَمِنۡ خِزۡيِ يَوۡمِئِذٍۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ ٦٦ وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ٦٧ كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآۗ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمۡۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّثَمُودَ ٦٨﴾ [هود:66-68]

**ترجمه:** پس چون فرمان ما (برای عذاب)آمد، صالح را با آنان که با او ایمان آورده بودند به

رحمتی از جانب خود نجات دادیم و از خواری آنروز نجات بخشیدیم، به راستی که پروردگار تو نیرومند عزیز است(66) و آنان را که ستم کرده بودند صیحه گرفت پس در خانه‌های خود برو افتادند(67) گویا اقامت در آن نکرده بودند، آگاه باش که قوم ثمود کافر به پروردگار خود شدند، آگاه باش برای قوم ثمود دور باش است.(68)

**نکات:** مقصود از ﴿ٱلصَّيۡحَةُ﴾،صدا و صاعقۀ آسمانی است که در اثر آن زمین لرزید و گوشها پاره شد و دلها طپید و جانها از بدنها خارج و برو به زمین خوردند و مقصود از دورباش، دوری از رحمت است.

﴿وَلَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُنَآ إِبۡرَٰهِيمَ بِٱلۡبُشۡرَىٰ قَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞۖ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجۡلٍ حَنِيذٖ ٦٩ فَلَمَّا رَءَآ أَيۡدِيَهُمۡ لَا تَصِلُ إِلَيۡهِ نَكِرَهُمۡ وَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۚ قَالُواْ لَا تَخَفۡ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمِ لُوطٖ ٧٠ وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٞ فَضَحِكَتۡ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ ٧١ قَالَتۡ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٞ وَهَٰذَا بَعۡلِي شَيۡخًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عَجِيبٞ ٧٢ قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ٧٣﴾ [هود:69-73]

**ترجمه:** و به تحقیق فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند و گفتند: سلام (بر تو). گفت: سلام (بر شما). پس دیری نپایید که (ابراهیم) گوسالۀ بریانی آورد(69) پس چون دید دستهای ایشان به آن گوشت نمی‌رسد (و از آن گوشت نمی‌خوردند) ناشناسشان گرفت و در دل ترسی از ایشان گرفت، گفتند: مترس به راستی که ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم(70) و زن او ایستاده بود که خندید. پس او را به اسحاق مژده دادیم و از نسل اسحاق یعقوب را (71) گفت: ای وای مرا آیا فرزند آورم و حال آنکه من پیره‌زنم و این شوهرم پیرمرد است به راستی که این البته چیزی عجیب است(72) گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده، به درستی که او ستودۀ بزرگوار است.(73)

**نکات:** حق‌تعالی پس از ذکر قصّۀ حضرت نوح، هود و صالح‡، بیان قصۀ حضرت ابراهیم و لوطإ را کرده که چون مأمورین الهی یعنی فرشتگان آمدند نزد ابراهیم برای بشارت‌دادنِ او را به فرزند و برای خبردادن او را به هلاکت قوم لوط، حضرت ابراهیم که بسیار مهمان دوست بود فوری گوساله‌ای بریان کرد و برای ایشان حاضر نمود ولی دید ایشان دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند. چون هرگاه دشمنی به کسی وارد می‌شد از غذای او نمی‌خورد، ابراهیم ملائکه را نمی‌شناخت و خیال می‌کرد اینان که غذا نمی‌خورند قصد عداوتی دارند، این است که او را ترس گرفت و این قصّه دلالت دارد که انبیاء‡ از امور غیبی و تکوینی بی‌خبرند. و جملۀ: ﴿رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾، با اینکه خطاب به زن ابراهیم حضرت ساره است مذکر آمده برای تغلیب، یعنی خانواده‌ای را به خطاب مذکر خطاب می‌کنند به اعتبار مدیر ایشان که مرد است. بنابراین در آیۀ 33 سورۀ احزاب اگر بگوئیم ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾([[160]](#footnote-160))، خطاب به زنان رسول خداص است اشکالی ندارد.

﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنۡ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلرَّوۡعُ وَجَآءَتۡهُ ٱلۡبُشۡرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِي قَوۡمِ لُوطٍ ٧٤ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٞ مُّنِيبٞ ٧٥ يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ أَعۡرِضۡ عَنۡ هَٰذَآۖ إِنَّهُۥ قَدۡ جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَإِنَّهُمۡ ءَاتِيهِمۡ عَذَابٌ غَيۡرُ مَرۡدُودٖ ٧٦﴾ [هود:74-76]

**ترجمه:** پس چون دلهره از ابراهیم بر طرف شد و بشارت فرزند به او رسید، دربارۀ (نجات) قوم لوط با ما مجادله می‌کرد(74) بدرستی که ابراهیم محققاً بردبار دلسوز بازگشت‌کننده بود(75) ای ابراهیم از این اعراض کن، حقیقت این است که فرمان پروردگارت آمده و به راستی عذابی ایشان را خواهد آمد که برگشت ندارد.(76)

**نکات:** مجادلۀ حضرت ابراهیم چون با مأمورین الهی بوده، خدا فرموده با ما مجادله می‌کرد و این مجادله برای عدم رضا به فرمان الهی نبود و لذا خدا او را تمجید کرده که او بردبار دلسوز بود. معلوم می‌شود که مجادلۀ حضرت ابراهیم از دلسوزی برای قوم لوط بوده تا شاید خدا به ایشان رحم کند و عذابشان نکند و لذا چون ملائکه گفتند: ﴿إِنَّا مُهۡلِكُوٓاْ أَهۡلِ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ﴾ ابراهیم گفت: اگر پنجاه مرد مؤمن در آن باشد آیا هلاکشان می‌كنید؟ گفتند: نه. گفت اگر چهل نفر باشد؟ گفتند: نه. گفت: سی نفر باشد چطور؟ گفتند: نه. تا به ده نفر رسید؟ گفتند: نه. گفت: اگر در آن قریه یک مرد مسلمان باشد آنرا هلاک می‌کنید؟ گفتند: نه. گفت بدرستی که لوط([[161]](#footnote-161)) در آن قریه است؟ گفتند: ما داناتریم و او را نجات می‌دهیم.

﴿وَلَمَّا جَآءَتۡ رُسُلُنَا لُوطٗا سِيٓءَ بِهِمۡ وَضَاقَ بِهِمۡ ذَرۡعٗا وَقَالَ هَٰذَا يَوۡمٌ عَصِيبٞ ٧٧ وَجَآءَهُۥ قَوۡمُهُۥ يُهۡرَعُونَ إِلَيۡهِ وَمِن قَبۡلُ كَانُواْيَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ ٧٨ قَالُواْ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنۡ حَقّٖ وَإِنَّكَ لَتَعۡلَمُ مَا نُرِيدُ ٧٩ قَالَ لَوۡ أَنَّ لِي بِكُمۡ قُوَّةً أَوۡ ءَاوِيٓ إِلَىٰ رُكۡنٖ شَدِيدٖ ٨٠ قَالُواْ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيۡكَۖ فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ مِّنَ ٱلَّيۡلِ وَلَا يَلۡتَفِتۡ مِنكُمۡ أَحَدٌ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَۖ إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا مَآ أَصَابَهُمۡۚ إِنَّ مَوۡعِدَهُمُ ٱلصُّبۡحُۚ أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٖ ٨١ فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا جَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهَا حِجَارَةٗ مِّن سِجِّيلٖ مَّنضُودٖ ٨٢ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَۖ وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٖ ٨٣﴾ [هود:77-83]

**ترجمه:** و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند از آمدشان بدحال شد و برآنان دلتنگ شد و گفت این روز سختی است(77) و قوم لوط درحالیکه شتاب می‌کردند به سوی او آمدند و از قبل کارهای بد می‌کردند. گفت: ای قوم من اینان دختران منند برای شما پاکترند. پس از خدا بترسید و مرا دربارۀ مهمانانم رسوا مکنید، آیا در شما مرد رشیدی نیست(78) گفتند: به طور تحقیق می‌دانی که ما را در دختران تو حقی نیست و به راستی که تو می‌دانی چه می‌خواهیم(79) گفت: اگر برای من نیرویی برای مقابله با شما بود، شما را دفع می‌کردم و یا پناه می‌بردم به پناهگاه محکمی(80) فرشتگان گفتند: ای لوط به راستی که ما فرستادگان پروردگار توییم اینان هرگز به تو دست نخواهند یافت، پس خانواده‌ات را در پاره‌ای از شب سیر بده و هیچ­کس شما توجه به عقب نکند، مگر زنت، زیرا به او می‌رسد آنچه به ایشان می‌رسد، به راستی که وعده‌گاه ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست(81) پس چون فرمان ما آمد آن شهر را سرنگون و زیر آنرا رو آوردیم و بر آن باراندیم سنگ­پاره­هایی از سنگ گل مهیا شدۀ پی‌درپی(82) (سنگهایی) نشان‌ شده نزد پروردگارت و این عذاب از ستمگران دور نیست.(83)

**نکات:** چون فرشته اگر به شکل انسان مجسّم شود به بهترین شکلی درآید و لذا حضرت لوط بدحال شد که اگر مهمان‌نوازی نکند برخلاف انسانیت است و اگر فرشتگان را به منزل برد ممکن است مورد سوءنظر همشهریانش بشوند این بود که گفت: روز سختی برایم پیش آمده و قوم او از بی‌حیایی به درب منزل او هجوم کردند. حضرت لوط گفت: دخترانم برای شما پاکیزه‌ترند و مقصود از دختران او همان زنان قوم بود زیرا او پدر امت است و زنان امت حکم دختران او را دارند. یعنی به ازدواج زنان قناعت کنید و مرا رسوا مسازید. ولی چون قوم بی‌شرمی کردند به قدرت خدا و به اشارۀ فرشتگان کور شدند در حالیکه حضرت لوط تمنای نیرویی برای دفع ایشان داشت فرشتگان به او گفتند: ما مأمورین خداییم یعنی بهترین نیرو برای دفع ستمکارانیم.

﴿وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ٨٤ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦﴾

[هود:84-86]

**ترجمه:** و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من خدا را بندگی کنید برای شما الهی (ملجأی در حوائج) غیر او نیست و پیمانه و ترازو را کم مکنید براستی که من شما را به خیر می‌بینم و به راستی من بر شما از عذاب روزی که به شما احاطه کند می‌ترسم(84) و ای قوم من پیمانه و میزان را به عدالت کامل کنید و به مردم اجناسشان را کم ندهید و در زمین خراب‌کاری نکنید در حالیکه فسادگر باشید(85) باقی‌گذاشتۀ خدا برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من بر شما نگهبان نیستم.(86)

**نکات:** مقصود از ﴿وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ﴾؛ إلی اهل مدین می‌باشد که شهری است بین شام و حجاز و چون هر پیامبری پس از دعوت به توحید، به دفع عیبی که بین مردم شایعتر است می‌پردازد و در قوم شعیب کم‌فروشی، نقص و کم‌گذاشتن متاع مردم، شیوع پیدا کرده بود و لذا اولین سخن شعیب پس از توحید، نهی از این کار است و میزان به هر چیزی گفته شود که به آن اشیاء را می‌سنجند، چه ترازو باشد و چه قپان، چه متر و چه چیز دیگر که در تمام اینها باید اهل کسب و تجارت مواظبت کنند کم نکنند و کم ندهند و به علاوه طبق جملۀ: ﴿أَوۡفُوا﴾تمام بدهند. و مقصود ازجملۀ: ﴿وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ﴾ تکرار﴿وَلَا تَنقُصُوا﴾ نیست، بلکه اشیاء عام است و **كیل** و **میزان** خاص، در تمام چیزها باید حق مردم را مراعات کرد و کم‌حقوق نگذاشت. و مقصود از جملۀ: ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾، همان بقیۀ کاسبی و بهره‌ای است که می‌ماند که باید کاسب به آن اکتفاء کند و حرص نزند. عدّه‌ای از کسانی که قرآن را به میل خود تفسیر به رأی کرده‌اند، گفته‌اند مقصود از ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ﴾ امام داوزدهم شیعیان اثنی عشری است!! کسی نبوده به ایشان بگوید چگونه حق‌تعالی به قوم شعیب نامربوط نعوذبالله گفته باشد: امام دوازدهم برای شما بهتر است! زمان شعیب که امام و مأمومی نبوده جز أنبیاء‡و پیروانشان.

﴿قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ٨٧ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنۡهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُۚ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ٨٨ وَيَٰقَوۡمِ لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثۡلُ مَآ أَصَابَ قَوۡمَ نُوحٍ أَوۡ قَوۡمَ هُودٍ أَوۡ قَوۡمَ صَٰلِحٖۚ وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم بِبَعِيدٖ ٨٩ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٞ وَدُودٞ ٩٠﴾

[هود:87-90]

**ترجمه:** گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را امر می‌کند که آنچه پدران ما می‌پرستیدند، رها کنیم، یا تصرّف در اموالمان را به دلخواه خود ترک بکنیم؟ به راستی که تو حلیم و رشیدی!(87) گفت: ای قوم آیا با دیدۀ بصیرت دیده­اید اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و او مرا رزق نیکو داده باشد (آیا از او اطاعت نکنم) و نسبت به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم نمی‌‌خواهم با شما مخالفت کنم، تا می‌توانم نمی‌خواهم مگر اصلاح را و نیست توفیق من جز با خدا، بر او توکل دارم و بسوی او بازمی‌گردم(88) و ای قوم من مخالفت با من، شما را به جایی نکشد که برسد به شما مانند آنچه رسید به قوم نوح، یا قوم هود،یا قوم صالح و قوم لوط از شما دور نیست(89) و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس بسوی او برگردید، براستی که پروردگارم رحیم ودود است.(90)

**نکات:** حضرت شعیب دارای ثروت، گلّه و زراعت بوده و نماز بسیار می‌خوانده ولذا به او گفتند: آیا نماز تو، تو را وادار کرده که ما را به سوی توحید و ترک‌ کم‌فروشی امر بکنی؟ و این کلام را از روی تمسخر و استهزاء به او می‌گفتند. و همچنین جملۀ: ﴿لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ﴾ را نیز از تمسخر گفتند. آری قوم مغرور نادان چنین سخن می‌گویند. ولی حضرت شعیب در مقابل استهزاء ایشان می‌گوید مقصود من اصلاح است و عداوت شما با من باعث نگردد که مبتلا به عذاب إلهی شوید مانند اقوام گذشته. و از جملۀ: ﴿وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم بِبَعِيدٖ﴾معلوم می‌شود بلاد قوم لوط به مدین نزدیک بوده است وممکن است بگوییم زمان هلاکت قوم لوط نزدیک زمان حضرت شعیب بوده. و جملۀ: ﴿أَرَءَيۡتُمۡ﴾ استفهام تقریری است یعنی ببینید و تأمل کنید.

﴿قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفٗاۖ وَلَوۡلَا رَهۡطُكَ لَرَجَمۡنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡنَا بِعَزِيزٖ ٩١ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَهۡطِيٓ أَعَزُّ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَٱتَّخَذۡتُمُوهُ وَرَآءَكُمۡ ظِهۡرِيًّاۖ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ٩٢ وَيَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَٰمِلٞۖ سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَمَنۡ هُوَ كَٰذِبٞۖ وَٱرۡتَقِبُوٓاْ إِنِّي مَعَكُمۡ رَقِيبٞ ٩٣ وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا شُعَيۡبٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَأَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ٩٤ كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّمَدۡيَنَ كَمَا بَعِدَتۡ ثَمُودُ ٩٥﴾ [هود:91-95]

**ترجمه:** گفتند: ای شعیب بسیاری از آنچه تو می‌گویی ما نمی‌فهمیم و به راستی که ما تو را در بین خود ناتوان می‌بینیم و اگر قبیله‌ات نبود تو را سنگسار می‌کردیم و تو برای ما گرامی نیستی(91) گفت: ای قوم من آیا قبیلۀ من برای شما از خدا گرامی‌ترند که او را پشت سر خود انداخته و فراموش کرده‌اید به راستی که پروردگارم به آنچه می‌کنید احاطه دارد(92) و ای قوم من آنچه تمکن دارید بکنید به درستی که من نیز عمل می‌کنم به زودی می‌دانید عذاب خوار ‌کننده بر چه کسی فرود خواهد آمد و دروغگو کیست و منتظر باشید که من با شما منتظرم(93) و چون فرمان ما آمد شعیب و کسانی را که با ایمان آورده بودند به رحمت خودمان نجات دادیم و آنان را که ستم کرده بودند صیحه گرفت پس صبح کردند در حالیکه در خانه‌های خود افتاده بودند(94) گویا در آنجا نبودند، آگاه باش دور باد(از رحمت) است برای اهل مدین چنانکه قوم ثمود (از رحمت) دور شد.(95)

**نکات:** مردم همواره چنین بوده و خواهند بود که احترام قبیله و بالأخره احترام بندگان خدا را بیش از خدا منظور دارند چنانکه قوم شعیب می‌گویند اگر فامیل تو نبود سنگسارت می‌کردیم. و ﴿ٱلصَّيۡحَةُ﴾ همان صدای آسمانی بود که همه از ترس مردند و روی زمین افتادند. و جملۀ: ﴿وَيَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُوا...﴾تهدید است. و جملۀ: ﴿كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآ﴾ برای عبرت است یعنی آیندگان عبرت گیرند و بنگرند که أمم گذشته گویا در این دنیا نبوده‌اند و سرنوشت شما نیز مانند آنان است.

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٍ ٩٦ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمۡرَ فِرۡعَوۡنَۖ وَمَآ أَمۡرُ فِرۡعَوۡنَ بِرَشِيدٖ ٩٧ يَقۡدُمُ قَوۡمَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَأَوۡرَدَهُمُ ٱلنَّارَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡوِرۡدُ ٱلۡمَوۡرُودُ ٩٨ وَأُتۡبِعُواْ فِي هَٰذِهِۦ لَعۡنَةٗ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ بِئۡسَ ٱلرِّفۡدُ ٱلۡمَرۡفُودُ ٩٩ ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡقُرَىٰ نَقُصُّهُۥ عَلَيۡكَۖ مِنۡهَا قَآئِمٞ وَحَصِيدٞ ١٠٠﴾ [هود:96-100]

**ترجمه:** و به تحقیق موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم(96) به سوی قوم فرعون و گروه اشراف قوم او، پس ایشان فرمان فرعون را پیروی کردند و حال آنکه فرمان فرعون صواب نبود(97) او روز قیامت پیشقدم قوم خود باشد پس ایشان را به آتش وارد سازد و بداست ورود در آن جایگاه(98) و در پی ایشان لعنتی آورده شد در دنیا و در روز قیامت. چه بد است عطایی که به آنان داده شده (99) این از اخبار قریه‌ها است که بر تو می‌خوانیم بعضی از آن شهرها(هنوز) برپاست و بعضی از آنها درو و ویران شده است.(100)

**نکات:** هر‌کس امر کسی را کورکورانه پیروی کرد با او محشور خواهد شد و او در قیامت امام و پیشوای او است. و محشور شدن ملت فرعون با او و امامت او در قرآن مکرر بیان شده. و خدا قصۀ این قریه‌ها را پس از دلائلی عقلی بیان کرده تا بهتر دلنشین برای عموم گردد.

﴿وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡۖ فَمَآ أَغۡنَتۡ عَنۡهُمۡ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِي يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ لَّمَّا جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَمَا زَادُوهُمۡ غَيۡرَ تَتۡبِيبٖ ١٠١ وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّمَنۡ خَافَ عَذَابَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ ١٠٣ وَمَا نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٖ مَّعۡدُودٖ ١٠٤﴾

[هود:101-104]

**ترجمه:** و ما به ایشان ستم نکردیم و لیکن ایشان خود به خویشتن ستم کردند پس چون فرمان پروردگارت آمد خدایان و آن چیزهایی را که غیر از خدا می‌خواندند به حال ایشان مفید واقع نشد. و آن معبودها جز زیان و هلاکت را برای ایشان زیاد نکردند (101) و این چنین است گرفتن پروردگارت چون بگیرد اهل قریه‌ها را در حالیکه ستمگرند، به راستی که گرفتن او دردناک شدید است(102) براستی که در این گرفتن آیتی است برای کسی که بترسد از عذاب آخرت، این عذاب روزی است که مردم برای آن جمع خواهند شد و این روزی است که مشهود گردد(103) و ما آن را جز برای مدت معینی به تأخیر نمی‌اندازیم.(104)

**نکات:** هدف حق‌تعالی از بیان این قصص ذکر توحید و رد شرک است و معبود مشرکین علاوه بر اینکه به ایشان نفعی ندارد موجب خسارت و ضرر ایشان است چنانکه در جملۀ: ﴿فَمَآ أَغۡنَتۡ عَنۡهُمۡ﴾ تا آخر بیان شده است. و روز قیامت را ﴿يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ﴾ و ﴿يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ﴾ خوانده‌اند زیرا در آنجا همه جمع شوند و همه از اعمال یکدیگر باخبر خواهند شد. نعوذ بالله.

﴿يَوۡمَ يَأۡتِ لَا تَكَلَّمُ نَفۡسٌ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ فَمِنۡهُمۡ شَقِيّٞ وَسَعِيدٞ ١٠٥ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَشَهِيقٌ ١٠٦ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ ١٠٧ ۞وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۖ عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ ١٠٨﴾ [هود:105-108]

**ترجمه:** روزی بیاید که هیچ­‌کس جز با اذن او سخن نگوید، پس بعضی از ایشان شقی و بعضی سعیدند(105) و امّا آنان که شقی شدند پس در آتشند ایشان راست در آن فریاد سخت و نالۀ زار(106) در آن بمانند مادامی که آسمانها و زمین برجاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد به راستی که پروردگارت آنچه بخواهد بجا آورنده است(107) و امّا آنان که سعید وخوشبخت شده‌اند در بهشتند، در آن ماندنی باشند مادامی که آسمانها و زمین برپاست مگر آنچه پروردگارت خواسته باشد، عطایی است قطع ‌نشدنی.(108)

**نکات:** عبارات: ﴿شَقُوا﴾ و ﴿سُعِدُو﴾ دلالت دارد بر اینکه سعادت و شقاوت عارضی است نه ذاتی. و امّا خلود در جهنم و یا بهشت مورد اشکال شده که: چگونه کسی که مثلا هفتاد سال یاغی و یا عاصی بوده باید دائم در آتش بسوزد؟ از این اشکال جواب‌ها داده‌اند که خالی از ایراد نبوده است. می‌توان گفت: اولا: طبق آیه که خدا فرموده: ﴿إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ﴾، برای اهل دوزخ حق‌تعالی خلود ایشان را استثناء زده به ﴿إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ﴾، که خدا حق وتو دارد زیرا فرموده: ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيد﴾([[162]](#footnote-162)). و می‌تواند از اهل دوزخ عفو کند و خلف وعده اگر قبیح باشد خلف وعید در مورد عفو قبیح نیست. و اما اهل بهشت اگر دائم در آن بمانند به فضل الهی، عقلا اشکالی ندارد. و می‌توان گفت به همین مناسبت در مورد اهل بهشت پس از آنکه فرموده ﴿إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ﴾ در آخر آیه حق‌تعالی فرموده: ﴿عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ﴾. یعنی اگر چه خدا به علت وجود حاکمیت دائمش حقّ و تو دارد و می‌تواند بهشت را خاتمه دهد و نابود کند ولی به فضل و عطای خود آنرا قطع نمی‌کند و اهل بهشت در آن همیشه ماندگارند. و می‌توان گفت: اهل توحید عذاب دائم ندارند زیرا رسول خداص فرموده: «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّة»([[163]](#footnote-163)). و بالأخره موحد به بهشت می‌رود یعنی هر کفری موجب خلود نیست و آیا شرک موجب خلود است. آن هم برای اینکه مشرک حق بی‌نهایت را که حق خالق باشد انکار کرده و باید بی‌نهایت عذاب شودو همچنین مانند مشرک است کافری که منکر وجود خدا باشد. و لذا در سورۀ بقره آیۀ 62 فرموده:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِ‍ِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾.

که طبق این آیه تمام کفار اگر خدا و قیامت را بپذیرند و معاند نباشند نزد خدا مأجور، خوف و حزن مهمی برایشان نیست و اگر معذّب شوند موقت است البته در صورتی که اسلام حقیقی به ایشان نرسیده باشد زیرا کسی که واقعاً مؤمن به خدا باشد نسبت به خدا لجوج نیست و اگر اسلام حقیقی به او برسد و آنرا بفهمد انکار نمی‌کند. (برای توضیح بیشتر به آیۀ مذکور مراجعه شود).

﴿فَلَا تَكُ فِي مِرۡيَةٖ مِّمَّا يَعۡبُدُ هَٰٓؤُلَآءِۚ مَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُهُم مِّن قَبۡلُۚ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمۡ نَصِيبَهُمۡ غَيۡرَ مَنقُوصٖ ١٠٩ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَٱخۡتُلِفَ فِيهِۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةٞ سَبَقَتۡ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۚ وَإِنَّهُمۡ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُ مُرِيبٖ ١١٠ وَإِنَّ كُلّٗا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمۡ رَبُّكَ أَعۡمَٰلَهُمۡۚ إِنَّهُۥ بِمَا يَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١١١ فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطۡغَوۡاْۚ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١١٢﴾ [هود:109-112]

**ترجمه:** پس دربارۀ آنچه اینان می‌پرستند، در شک مباش. نمی­پرستند مگر آن چنان‌که پدرانشان از پیش می‌پرستیدند و محقّقاً ما بهرۀ ایشان را به تمام بدون کم و کاست خواهیم داد(109) و به تحقیق موسی را کتاب دادیم پس در آن اختلاف شد و اگر نبود سخنی که از پروردگارت پیشی یافته محققاً بین ایشان قضاوت شده بود. و به راستی که ایشان در شکند از این قرآن شکی که موجب بدگمانی است(110) و به راستی که کارهای هر یک را البته البته پروردگارت جزای تمام می‌دهد زیرا او به آنچه می‌کنند آگاه است(111) پس همان‌طور‌که بدان امر شده‌ای استقامت کن و ثابت باش، هم تو و هم کسی که با تو توبه کرده. و طغیان نکنید زیرا او به آنچه می‌کنید بیناست.(112)

**نکات:** جملۀ: ﴿فَلَا تَكُ﴾دلالت دارد که دین مشرکین تحقیقی نیست بلکه تقلیدی از پدران است و چنین عقاید را نباید توجه کرد و اعتماد نمود و برای کسی نباید موجب تردید گردد وخصوصاً برای مانند تویی که مأمور خدایی. و جملۀ ﴿فَٱسۡتَقِمۡ...﴾ خطاب به رسولص و هر‌کسی است که ایمان دارد که باید در راه خدا ثبات قدم داشته باشد و نلغزد، چنانکه انسان در خطی راه رود که آن خط فاصلۀ بین نور و سایه باشد مشکل است پیدا کردن عین خط چه برسد به فاصلۀ بین تشبیه و تعطیل در توحید و فاصلۀ بین افراط، تفریط و فاصلۀ بین قوۀ عاقله، غضبیه، بین غضبیه، شهویه و هکذا. پس باقی‌ماندن بر حد وسط و عمل به آن کار مشکلی است چنانکه رسول خداص فرمود: «شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ وَأَخَوَاتُهَا»([[164]](#footnote-164)). کسی آن حضرتص را در خواب دید و عرض کرد از شما روایت شده: «شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ»، فرمود: بلی. عرض کردند: به کدام آیه‌اش؟ فرمود: «بِقَوله: ﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾» ([[165]](#footnote-165)).

﴿وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ١١٣ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ١١٤ وَٱصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١١٥ فَلَوۡلَا كَانَ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِن قَبۡلِكُمۡ أُوْلُواْ بَقِيَّةٖ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡفَسَادِ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّنۡ أَنجَيۡنَا مِنۡهُمۡۗ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَآ أُتۡرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجۡرِمِينَ ١١٦﴾ [هود:113-116]

**ترجمه:** و به آنان که ستمگرند اعتماد نکنید که شما را آتش می‌رسد و شما را جز خدا یاورانی نیست سپس یاری نمی‌شوید(113) و بپا دارید نماز را دو طرف روز و ساعات کمی از شب، بدرستی که نیکی‌ها، بدی‌ها را می‌برند، این تذکری است برای پند گیرندگان(114) و صبر کن محققاً خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند(115) پس چرا از مردمان قرون قبل از شما صاحبان خیری پیدا نشدند که نهی از فساد در زمین کنند مگر عدۀ کمی از کسانی که نجاتشان دادیم. و آنان که ستم کردند پیرو لذتهای خود شدند و مجرم بودند.(116)

**نکات:** اعتماد به ظالم موجب دخول در آتش است ولی برای رفع ظلم و استیفای حق، رجوع‌کردن به ظالم اشکالی ندارد. و جملۀ: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ﴾ دلالت دارد بر وجوب نماز صبح و عصر که دو طرف روز است مانند آیۀ دیگر که فرموده: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾. و مقصود از جملۀ: ﴿فَلَوۡلَا كَانَ...﴾ تسلیت رسول خداص و تقویت قلب اوست که در أمم گذشته نیز اهل خیر و پیرو عقل کم بودند و آنان که بدنبال وسعت و نعمت دنیا رفتند غالباً ستمگر بودند.

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ بِظُلۡمٖ وَأَهۡلُهَا مُصۡلِحُونَ ١١٧ وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ وَتَمَّتۡ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١١٩﴾ [هود:117-119]

**ترجمه:** و پروردگار تو چنین نبوده که قریه‌ها را به ستم هلاک کند در حالی‌که اهل آنها به اصلاح پرداخته‌اند(117) و اگر پروردگارت خواسته باشد البته مردم را یک امت قرار می‌دهد ولی همواره اختلاف دارند(118) مگر آنانکه پروردگارت (به ایشان) رحم کند و برای این رحم ایشان را خلق کرده و سخن پروردگارت تمام شد که البته پر می‌کنم دوزخ را از جنیان و آدمیان.(119)

**نکات:** جملۀ: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ...﴾ تا آخر دلالت دارد که حق‌تعالی قومی را به واسطۀ کفر، شرک و ظلم در صورتیکه به اصلاح پرداخته باشند هلاکشان نمی‌کند. و مقصود از جملۀ: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ﴾ ارادۀ جبری است و لو برای امتناع است، یعنی خدا نخواسته مردم را مجبور به هدایت کند. و مقصود از جملۀ: ﴿إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ﴾ کسانی است که به واسطۀ تحقیق، طلب و کوشش خود مشمول رحمت پروردگارند که اینان برای رحمت خلق شده‌اند و مقصود از جملۀ: ﴿وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡ﴾ همین است.

﴿وَكُلّٗا نَّقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَۚ وَجَآءَكَ فِي هَٰذِهِ ٱلۡحَقُّ وَمَوۡعِظَةٞ وَذِكۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ١٢٠ وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنَّا عَٰمِلُونَ ١٢١ وَٱنتَظِرُوٓاْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ١٢٢﴾ [هود:120-122]

**ترجمه:** و هر یک از اخبار این پیامبران را که برای تو ذکر کردیم چیزی است که به واسطۀ آن دل تو را ثابت می‌داریم و تو را در این اخبار، حق و موعظه‌ای آمده و تذکری است برای مؤمنین(120) و به آنانکه ایمان نمی‌آورند بگو روی تمکّن خود عمل کنید که ما نیز(برطبق وظیفۀ خود) عمل می‌کنیم(121) و منتظر باشید که ما نیز منتظریم.(122)

**نکات:** جملۀ: ﴿مَا نُثَبِّتُ بِهِ...﴾ دلالت دارد که حق‌تعالی برای محمدص قصه‌های انبيای گذشته را بیان کرده که دل او آرام گردد و بداند رسولان الهی همه در سختی و مبتلا به سرکشی قوم خود بودند و همه صبر بر اذیت و آزار قوم خود کردند تا اینکه محمدص خسته نگردد. و البته برای مؤمنین نیز این قصه‌ها مفید است چنانکه فرموده: ﴿وَذِكۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ و مقصود از جملۀ: ﴿ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ﴾،عتاب عقاب آمیز، تشر و تهدید است که هر کار می‌توانید بکنید حق‌تعالی در کمین است چنانکه در آیۀ بعد فرموده:

﴿وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُ ٱلۡأَمۡرُ كُلُّهُۥ فَٱعۡبُدۡهُ وَتَوَكَّلۡ عَلَيۡهِۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ١٢٣﴾ [هود:122]

**ترجمه:** و مخصوص خداست غیب آسمانها و زمین و به سوی او تمام امور بازگردد، پس او را عبادت نما و بر او توکل کن و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست.(123)

**نکات:** غیب بر سه قسم است: غیب ماضی، غیب حال و غیب استقبال. و انسان محتاج است به شناخت این سه غیب:

**اول**: آنچه قبل از او بوده است.

**دوم**: غیب حال را که عبارت است از دانستن آنچه مفید و موجب کمال است در زمان حیات.

**سوم**: غیب استقبال عبارتست از آینده و آیندۀ بشر از عالم آخرت.

که علم واقعی حقیقی به تمام این اقسام غیب، مخصوص خداست. و بشر باید به واسطۀ وحی انبیاء‡از حق‌تعالی خبرگیری کند.

سورة يوسف (مكية وهي مائة وإحدى عشرة آية)

سورۀ یوسف مکی و دارای 111 آیه می‌باشد

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ١ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ٢﴾

[یوسف:1-2]

**ترجمه:** به نام خدای کامل‌الذّات و الصّفات رحمن رحیم. الف لام راء. اینها آیات کتابی است روشن(1) ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا باشد شما تعقّل کنید.(2)

**نکات:** ﴿تِلۡكَ﴾ اسم اشاره، مبتداء و مؤنث آمده به مناسبت خبر آن که جمع است، ﴿ءَايَٰتُ﴾ خبر آن اضافه شده به ﴿ٱلۡكِتَٰبِ﴾ و الف و لام کتاب برای عهد است یعنی همین کتاب. و **مُبین** اسم فاعل اجوف از باب افعال و صفت کتاب است. إنّ از حروف مشبهۀ بالفعل، ضمیر **نا** اسم آن و جملۀ ﴿أَنزَلۡنَٰهُ﴾فعل، فاعل و مفعول خبر آن می‌باشد. ﴿قُرۡءَٰنًا﴾ منصوب است به عنوان حال ضمیر مفعول. ﴿عَرَبِيّٗا﴾صفت قرآن. ﴿لَعَل﴾ ازحروف مشبّهه،کُم اسم آن، جملۀ: ﴿تَعۡقِلُونَ﴾که جمع مخاطب از فعل مستقبل است خبر آن.

جملۀ: ﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ﴾، دلالت دارد که تمام آیات قرآن روشن و بیان واضح است.

و جملۀ: ﴿أَنزَلۡنَٰهُ﴾ دلالت دارد که از مقام بالاتری این قرآن فرود آمده و مقام بالاتر همان مقام عظمت پروردگار است. و ممکن است بگوییم چون ملائکه فرود آورده‌اند و مکان و مقام ملائکه در آسمان است بدین جهت تعبیر به نزول شده.

قرآن که مصدر و یا صفت مشبّهه باشد به چیزی گفته می‌شود که قابل قرائت و سهل القراءة باشد و قرائت آن موجب نشاط گردد. چون این کتاب آسمانی دارای این مزایا می‌باشد بدین جهت به آن قرآن گفته شده. و کلمۀ: ﴿عَرَبِيّٗا﴾ دلالت دارد که معانی مقصود را آشکار می‌سازد، چون عَرَب و اِعراب از یک مادّه است و اِعراب به معنای إظهار المعنی است و مقصود از عربی ‌بودن قرآن این است که مقاصد آن روشن است و هر‌کس به آن نزدیک شود و خصوصاً اگر به زبان عرب آشنا باشد لیاقت استفادۀ از آن را دارد و می‌تواند مفاهیم آن را درک کند زیرا مطالب آن طبق فطرت است و احساساتِ پاک و عقل تابناک زود آن را می‌فهمد. و اینکه به لغت عربی نازل شده برای این است که لغت عرب از جهت فصاحت و روانی و فهمانیدن مقاصدش، به توسط اِعراب است و دیگر اینکه از جهات نکات ادبی و کثرت تصاریف و مشتقات، بر سایر لغات امتیاز روشنی دارد. و از نظر جمله‌بندی و ترکیب مفردات و از جهت تقدیم تأخیر، حذف و ذکر، وصل و فصل، مجاز و کنایه و استعاره و ضرب امثال بر تمام زبانهای زندۀ دنیا مزیّت دارد و زبان عرب یک زبان ادبی کامل و بی‌نظیر است. و در هیچ زبان این امتیازات جمع نشده. و قرآن از جهت جمال لفظی، شیرینی، دلنشینی و زیبایی بیان، به اعتبار عربی‌بودن و شیوایی و فنون بلاغت تا به حد اعجاز رسیده و مظهر کامل آن لغت عرب است نه لغات دیگر و به تجربه رسیده که نکات و ریزه‌کاری‌ها که به واسطۀ عربی ‌بودنش ادا کرده به لغات دیگر و زبانهای دیگر نمی‌توان ادا کرد و هر قدر ترجمۀ روان برای قرآن بیاورند باز به مانند عربی آن نمی‌شود و مفاهیم آن را نمی‌رساند. و البتّه جمال معنوی قرآن که همان هدایت، علوم، احکام و استحکام مبانی تشریعی آن باشد بیشتر مورد اهمیّت است ولی به لفظ عربی آمده که بهتر از سایر لغات قابل درک باشد و لذا فرموده: ﴿قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ﴾.

﴿نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٣﴾ [یوسف:3]

**ترجمه:** ما بهترین داستانها را با وحی‌کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و حتماً و حقیقتاً تو پیش از این وحی از مردمِ بی‌اطلاع بودی.(3)

**نکات:** حق‌تعالی این سوره و داستان یوسف را به عنوان یک قصۀ شیرین و از بهترین داستانهای قرآن ﴿أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ﴾ معرّفی کرده. و قصص قرآن به طور کلی بهتر از قصص سایر کتب است از جهاتی:

**اول:** از جهت اینکه از داستان انبیاء‡ و مردمان صحیح‌العمل الهی بیان کرده نه از سلاطین و نه پهلوانان و بی‌بند وباران و نه از ثروتمندان بی‌اعتبار و نه از قصص عشقی شهوت‌انگیز و هوی و هوس فسّاق و فجّار.

**دوّم:** اینکه در قصص قرآن مقصود تعلیم و تعلّم، پند و موعظه و ارشاد است، نه صِرفِ صِرفِ وقت و دانستن مطالب بیهوده.

**سوم:** آنچه قرآن گفته طبق واقع بوده و گویندۀ آن خدای خبیر و بصیر است نه خیالات و حدسیّات بافندگان.

و این مزایا به علاوۀ مزایای دیگر که در قصص قرآن آمده، در هیچ کتابی جمع نشده است و لذا فردوسی که شصت هزار شعر در مدح شاهان سروده، در اوّل کتاب یوسف و زلیخای خود چنین گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگویم دگر داستان ملوک که آن داستانها دروغست پاک دلم گشت سیر و گرفتم ملال به نظم آوریدم بسی داستان ز هر گونه نظم آراستم کنون گر مرا چند روزی بقاست ز پیغمبران گفت باید سخن بیا قصه از قول دادار خوان الف لام را تِلکَ آیات را  حکایات این داستان بس خوش است |  | دلم سیر شد ز استان ملوک دوصد زان نیرزد به یک مشت خاک هم از گیو و طوس و هم از پور زال ز افسانه و گفتة باستان بگفتم در او آنچه خود خواستم دگر نسپرم جز همه راه راست که جز راستیشان نبد بیخ و بن که بپذیرد آن مرد بسیار دان بخوان تا بدانی حکایات را سخنهای جان‌پرور دلکش است |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |
|  |

حق‌تعالی این قصه را «أحسن القصص» نامیده زیرا در این قصّه، عقائد، اخلاق، اوضاع و تقدیرات الهی بطور عجیبی ممثّل شده است و برای جوانان امروزه که غرق شهوات و مادّیّات می‌باشند بسیار مفید می‌باشد.

در اینجا ذکر پیامبران†، پیامبرزادگان، فرشتگان، آدمیان، چهارپایان، پرندگان، روش پادشاهان، آداب بندگان، احوال زندانیان، فضل عالمان، نقص جاهلان، مکر زنان، حسد حاسدان، شیفتگی عاشقان، عفّت جوانمردان، نالۀ محنت‌ زدگان، علم توحید، فقه، علم تعبیر، علم فراست، سیاست و کیاست، معاشرت و تدبیر معیشت، قصۀ نیکویی است از خوی نیکو از روی نیکو.

جملۀ: ﴿وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ﴾ دلالت دارد که پیامبر اسلامص این قصص را قبل از نزول وحی نمی‌دانسته و این دلیل واضحی است بر ردّ خرافیین که می‌گویند پیغمبر و امام همه چیز می‌دانسته‌اند! و نیز دلیل روشنی است بر ردّ معترضین مسیحی و سایر معاندین که می‌گویند پیغمبر اسلام مضامین قرآن را از اهل کتاب و معاصرین دانشمند خود یاد گرفته و با افکار خود به هم آمیخته و به صورت قرآن اظهار داشته. ولی طبق این آیه رسول خداص اصلاً اطلاعی نداشته و با اهل کتاب ارتباطی نداشته و آنچه در قرآن است همان وحی الهی بوده و از هر جهت رسول خداص پايبند وحی بوده است. به اضافه آنچه در تورات ذکر شده با قرآن تفاوت بسیاری دارد و قصه‌های تورات مخلوط به اوهام است و اگر پیغمبر اسلامص از آنها گرفته بود باید بدون ‌تفاوت باشد و حال آن‌که چنین نیست و قصّه‌های قرآنی خرافات و اوهام ندارد.

﴿إِذۡ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ ٤﴾ [یوسف:4]

**ترجمه:** وقتی که یوسف به پدرش گفت: ای پدر من، به تحقیق من درخواب دیدم یازده ستاره، خورشید و ماه برایم سجده کردند.(4)

**نکات:** در ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانه، زمین خوش‌آب و هوایی، به نام فلسطین وجود دارد که برای کشاورزی و دامپروری بسیار مستعدّ است. این سرزمین دارای تپّه‌های کم‌ارتفاع و درّه‌های کم‌ژرف است و نسیمهای مفید مدیترانه را به حدّ کامل مورد استفاده قرار می‌دهد. کنعانیان در اینجا ساکن بوده‌اند و به همین مناسبت آنجا را کنعان می‌گویند.

چون حضرت ابراهیم در بلاد کلده برای دعوت توحید قیام کرد و خدایان دروغین را به باد توهین گرفت، دادگاه بابل او را محکوم به اعدام کرد و او را به آتش افکندند. و پس از آنکه خدا او را نجات داد، محکوم به تبعید شد. و در نتیجۀ محاکمۀ دیگری، اموال خود را از توقیف حکومت بابل خارج کرد و با زوجۀ خود ساره، خدم و حشم خود از سرزمین بین‌النّهرین به حوران شام کوچ کرد. و پس از مدّتی که بزرگواری او نزد اهالی حوران مسلّم شد، به طرف فلسطین مهاجرت کرد. و پادشاه آن حدود، سرزمین فلسطین را به او واگذار کرد. و در این سرزمین پر نعمت و برکت حشم و خدم او بسیار شد. نوشته‌اند: چهار هزار سگ گلّه داشت و به همین نسبت چوپان و خدم و مواشی دیگر است. و تا سنّ هشتاد و شش سالگی فرزندی خدا به او نداد. سپس خدا از هاجر کنیزی که ساره به او بخشیده بود اسماعیل را به وی داد که ملّت بزرگ عرب و اجداد پیغمبر اسلامص از او به وجود آمدند.

حمل این کنیز، برای ساره بسیار ناگوار آمد زیرا فهمید علّت بی‌فرزندی، او بوده نه شوهرش. و از طرفی دید که وارث خاندان ابراهیم فرزند کنیز او خواهد شد و اموال و حشم او را ضبط خواهد کرد و این زندگی مجلّل منتقل به فرزند هووی او می‌شود. این تصوّرات او را وادار به سختگیری با حضرت ابراهیم نمود. به طوری که حضرت ابراهیم مجبور شد هاجر را با فرزندش به یک بیابان خشک و بی‌آب و علفی که همین مکّه باشد، ببرد. ولی احتمال داده‌اند که هاجر از عرب‌های جرهم بود که در حدود مکّه اقامت داشتند و ابراهیم هاجر را به مکّه برد تا به قبیله اش بسپرد و او را پرستاری کنند. ولی باز خاطر ساره‘ تسکین نیافت تا خدا در سنّ هشتادسالگی اسحاق را به او داد در حالیکه ابراهیم صد سال داشت و چشم ساره روشن شد.

ولی با وجود اسحاق که خانم‌زاده بود، حضرت اسماعیل به کلی از خانمان و اموال پدر محروم گردید و در حجاز ماند و جانشین رسمی ابراهیم، اسحاق شد. چون سنّ او به چهل سال رسید حضرت ابراهیم دخترِ برادر خود را از بین‌النّهرین که وطن اصلی او بود به توسط خادمی برای او خواستگاری کرد و این دختر بنام رفقه را به او تزویج کرد. و پس از زمانی دو پسر توأم برای اسحاق آورد: یکی یعقوب و دیگری عیسو.

یعقوب جانشین نبوّت و روحانیّت پدر شد و عیسو مردی پهلوان و صحراگرد و سیاست‌مدار گردید.

چون خدا به ساره وعده کرده بود فرزندی با برکت و پدر ملّت بزرگی به او عطا کند در یعقوب این وعده عملی شد. یعقوب زنان متعدّد گرفت و از هر زنی دو پسر آورد که به زودی یک فامیل بزرگی شدند.

در میان فرزندان یعقوب، یک پسر زیبا و شیرین و دارای روح بزرگ و مستعدّ نبوّت به نام یوسف وجود داشت، که از همۀ برادرانی که از مادر با او جدا بودند، کوچکتر بود. برادران بزرگش همه به دنبال کار و زندگی و شکار و گلّه‌داری و خرید و فروش بودند. یعقوب پیرمردی سالخورده شده بود و در خانه نشسته و زمام امور را به دست فرزندانِ رشید خود سپرد و بزرگترین لذّت وخوشی او انس با این کودک زیبا و شیرین بود. به اضافه بر محبت پدری چون نمایش روح بزرگ نبوّت را در او احساس می‌کرد بیشتر به او علاقه داشت.

یوسف روز به روز به طور کامل دل و توجه پدر را می‌ربود و به خود اختصاص می‌داد، در حالیکه ده سال بیشتر نداشت. در جمال، ادب و روحانیّت نمایش یک جوان لایق را داشت. یوسف یک برادری از مادر خود راحیل به نام بنیامین داشت و ده برادر دیگر از زنان دیگر داشت.

یوسف که کودکی نورس بود، همواره در دامان پدری مانند یعقوبِ پیغمبر جای داشت. و با فطرت نبوّت، تربیت پاک، عصمت و هوش سرشار، آمادۀ استفاده از مقام پدر بود. افکار بلند پدر و محبّت مفرطی که پدر به این طفل داشت در وجود مصفّای این پسر منعکس می‌شد و افکار بزرگی در مغز او دور می‌زد و او را برای رتبۀ بلند نبوّت و زمامداری ملّتی مهیّا می‌ساخت. پرتو نور نبوّت پدر همیشه شعور باطنی او را تحریک و ترقّی می‌داد و لذا شبی خوابی دید:

رؤیای ملکوتی

قرآن، سرگذشت یوسف را از این جلوۀ معنوی و رؤیای ملکوتی آغاز کرده است.

در حقیقتِ رؤیا، سخنان بسیاری است که تمام دانشمندان را حیران نموده: بعضی گفته‌اند: رؤیا عبارت است از إلقاءات فرشته و یا شیطان. خوابهای راستی که مطابق واقع باشد و تعبیر صحیحی داشته باشد از إلقاءات فرشته است که در حالِ خواب به گوش انسان می‌رساند و در صورتی که اوهام و خیالات با آن مخلوط نشود واقعیّتی دارد. و اگر مخلوط به اوهام باشد صورت دیگری دارد. و خوابهای پریشان از إلقاءات شیطان است که واقعیّتی ندارد. بعضی گفته‌اند: خواب همان خیالات و افکارِ خود انسان است که قوۀ متخیّلۀ انسان کار می‌کند و به اموری پیش‌بینی می‌کند، گاهی درست درمی‌آید و گاهی نادرست، چنانکه گفته‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شتر در خواب بیند پنبه‌دانه |  | گهی مش‌مش خورد گه دانه‌دانه |

هر کس شغلی دارد در فکر همان شغل است و در خواب نیز متناسب آن خواب می‌بیند: عالِم، خواب کتابخانه می‌بیند. حلّاج، خواب دکّان حلّاجی. زید، پدر خود را در خواب بیند و عمرو پدر خود را. ولی چون انبیاء و اولیاء، خصوصاً طفل معصومی مانند یوسف روح پاک و بی‌آلایشی دارد و قوّۀ عاقله‌اش بر قوّۀ واهمه تسلّط دارد، خواب ایشان پریشان نیست بلکه درک واقعیتی است. چنانکه در خبر آمده؛ **رؤیا جزئی از نبوّت است**([[166]](#footnote-166))، روح با صفای یوسفِ نورانی، در آن عالم پاکی و جهان وسیع ملکوتی می‌بیند: یازده ستاره و خورشید و ماه به احترام وی تواضع کردند. این رؤیای لذّت‌بخش او را شاد می‌گرداند و این نقشۀ آسمانی او را حیران می‌کند.

کودکِ روشن دلِ خوش‌ذوق که در بیت نبوّت، پاکیزه و بدون غلّ و غش رشد کرده در خواب خود تعجّب دارد که این خواب و این منظره چه تعبیر دارد. تواضع کُرات بالا برای من چه معنی دارد؟ آیا آیندۀ درخشانی را به من نوید می‌دهد و موفّقیّت بزرگی نصیب من خواهد شد؟

بالأخره خواب خود را به پدرِ خیرخواهِ خود که طهارت و پاکی را از او ارث برده اظهار می‌کند. پدر بزرگوارش که با عالم وحی ارتباط دارد و از رجال آسمانی است متوجّه شد که این خواب کشف از آیندۀ خوبی دارد، رؤیای الهی و ملکوتی و از طفل معصومی است، آیندۀ درخشانی را نوید می‌دهد، از این جهت به فرزندِ نورسِ شیرین زبانِ خود سفارش می‌کند:

﴿قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٥﴾ [یوسف:5]

**ترجمه:** ای پسرجانم خوابت را برای برادرانت مگو که نیرنگی سخت برای تو به کار می‌برند، بدون تردید شیطان برای انسان دشمنی است آشکار.(5)

**نکات:** با اینکه یک خانواده از یک درخت و ریشه تشکیل شده باز تنافر، تزاحم و خصومت میانشان بیشتر از اجانب است، به جهاتی:

1. در منافع با هم مزاحمند و بر سر یک سفره و یک نقطه همه طمع دارند.
2. کثرت معاشرت آنان را از یکدیگر ملول و آزرده می‌کند.

گویی این تنافر و تزاحم در میان شاخه‌های درختان و گیاهان نیز موجود است. شاخه‌های یک درخت و رشته‌های یک گیاه که از یک تنه می‌باشند هر چه امتداد پیدا می‌کنند از هم دورتر می‌شوند.

در برادران وخواهرانی که از پدر و مادر ثروتمند و بزرگ به وجود آمده باشند، بیشتر در منافع با هم تزاحم دارند ولی اولاد یک فقیر گمنام چنین نیستند. فرزندان یک ثروتمند و یا یک حاکم غالباً با هم نزاع دارند و گاهی جنگهای خونینی بر سر ریاست پدر و ثروت او پیدا می‌شود. حضرت یعقوب پیغمبری است بزرگ، صاحب ریاست روحانی و شیخ عشیره و وارث حضرت ابراهیم، سرمایه و حشم فراوان دارد و فرزندان او همه امید جانشینی او را دارند و همه سعادت و وضع زندگی خود را رهین توجّه پدر می‌دانند. اکنون می‌بینند این پدر دل به کودکِ زیبای شیرینِ خود یوسف داده و شب و روز با او انس گرفته، مبادا ریاست روحانی و وراثت ابراهیمی به او منتقل شود. مبادا در میان قبیله جانشین پدر گردد. هر هفته که آثار نبوغ، عظمت و زیباییِ جمالِ یوسف بیشتر می‌گردد برای برادران احتمال خطر بیشتری است. به اضافه یوسف فرزند مادر ایشان نیست و مادرِ وی هووی مادر ایشان است و رشک و حسادتی که میان هووها می‌باشد به فرزندان ایشان نیز منتقل می‌گردد.

این برادران نمی‌توانند الفتِ پدر را با برادرِ نامادری خود، برخود هموار کنند، به اضافه رنج کار صحرا، گلّه و حشم و داد و ستد همه بر عهدۀ ایشان است. ولی برادرِ نامادریِ ایشان در دامنِ پدر، در ناز نعمت. طبعاً حسد می‌برند و گوشه می‌زنند. یعقوب هم مرد عالم و پیغمبری با تجربه می‌باشد، بدبینی آنان را حس می‌کرد. اگرچه پدر بزرگوار باید محبت خود را نسبت به همه، یکسان به کار برد. و یقیناً همین کار را می‌کرده. ولی طبعاً باید به طفل بیشتر برسد.

به هرحال برکت‌دادن و قانون وصایت و تعیینِ جانشینِ روحانی نیز اهمّیّت دارد و محلِّ طمع همۀ برادران است. پس چه حالی خواهند داشت فرزندانِ یعقوب هرگاه برکت و وصایت خود را در حق یوسف اجرا کند و آن مردان رشید زحمتکش را محروم کند. این پدر باید کاری کند که حسّ برادران تحریک نشود و بزرگترین محرّک برادران همین خوابِ یوسف است که اگر منتشر شود باعث عداوت برادران خواهد شد. ولذا حضرت یعقوب فوراً به او فرمود: ای فرزند عزیزم، مبادا خواب خود را برای برادران بگویی و به این سبب در حقّ تو فکر بدی کنند و تو را گرفتار کنند، خصوصاً که شیطان نیز وسوسه می‌کند و فتنه را دامن می‌زند.

﴿وَكَذَٰلِكَ يَجۡتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيۡكَ مِن قَبۡلُ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦﴾ [یوسف:6]

**ترجمه:** و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از حقایق مشکلات به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند چنانکه پیش از این بر دو جدّت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، به راستی که پروردگار تو دانای حکیم است.(6)

**نکات:** معلّم و مربّی طفل باید در پرورش و تربیت او، او را متوجّه افکار بلند کند و افکار بلندی که در مغز طفل پدید می‌آید تقویت نماید، بهترین وسیلۀ ترقّی، افکار و مقاصِد بلند است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همّت بلنددار که مردان روزگار |  | از همّت بلند به جائی رسیده‌اند |

کسی که فکرِ بلند و هدف عالی دارد به مقامات بلند می‌رسد. عللِ عقب‌ماندگی و بی توفیقی اکثر مردم کوته‌نظری و کوته‌فکری است. حضرت یعقوب چون خواب فرزند خود را شنید، متوجّه شد که فکر بلند و معنویّتِ بزرگی در مغز این کودک زیبای شکر لب، دور می‌زند که چنین خوابی دیده وباید آن را تقویت کند و او را امیدوار سازد. و چند نکته را به او خاطرنشان ساخت:

1. ﴿يَجۡتَبِيكَ رَبُّكَ﴾؛ فکر طفل معصوم را متوجّه پروردگارش نمود که در هر قدمی، اساس پیشرفت و ترقّی، توکّل و اعتمادِ بر عنایت پرورگار است. اگر کودکی فهمید که خیری نیست جز از طرف پروردگارش، بزرگترین درهای خوشبختی برای او باز شده و این فکر، تمامِ حرکات او را از انحراف حفظ می‌کند و تمام مشکلات را برای او آسان می‌کند و یک چشمۀ سرشاری از معنویّات، اخلاق و اعمال نیک در دل او وارد می‌شود که روز به روز رفتار او زیباتر می‌شود. این است که حضرت یعقوب او را امیدوار به پروردگارش کرده و می‌گوید: خدا تو را برمی‌گزیند، یعنی مقام نبوّت به تو عطا می‌کند.
2. ﴿وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ﴾؛ او را به اهمّیّت علم و دانش متوجه می‌سازد. یعنی از این خوابِ تو چنین می‌فهمم که مشکلات و گرفتاریهای سیاسی و غیرسیاسی به دست و فکر تو حلّ می‌شود. علاج قحطی و گرفتاری ملّت گرسنه و آبرودادن به فامیل و قضایای عجیب را تو با علمِ خود کشف می‌کنی. از این بیان معلوم می‌شود که پس از توحید و خدا شناسی که باید در فکرِ طفل پرورید و تقویت کرد، فکر دانش و علم است.

بعضی ﴿تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِ﴾ را به معنای تعبیرخوابها و منحصر به آن دانسته‌اند. و این اشتباه است، زیرا احادیث جمع احدوثه می‌باشد و آن به معنی عجیب و مشکل و اُعجوبه است و تأویل هم به معنی کشف واقعیّات است از مادۀ أول یعنی برگشت از ظاهر کلام به حقیقت و کیفیّت آن. و اگر أحادیث جمع حدیث باشد معنی چنین می‌شود: خدا مآل و واقع اخبار را به تو یاد می‌دهد.

1. ﴿وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ﴾. یوسف عزیز را متوجّه می‌کند که خدا از چیزی در حقّ تو دریغ ندارد و نعمت کامل و فیض خود را از کمال، جمال، ملک، مال و مقام به تو عنایت می‌کند. اگرچه نعمتِ کامل، همان دینِ حقّ و علم و دانش است و بلکه در این آیه نبوّت است.
2. ﴿كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيۡكَ...﴾ چیزی که بسیار اهمّیّت دارد: توجّه دادن طفل است به عظمت و بزرگی آباء و اجدادش، البتّه در صورتی که پدران طفل از صلحاء، اتقیاء، مصلحین و مجاهدین باشند. و در اینجا حضرت یعقوب، یوسف عزیز را متوجه می‌کند که پدرانِ تو مقام ارجمندِ روحانی و عظمتِ نبوّت را داشته‌اند تو نیز باید بکوشی و چراغ این دودمان باشی و موجب سربلندی پدران گرامی گردی. یکی از فصول برنامۀ تربیت و ترقّی نوباوگان، توجّه دادن ایشان است به عظمت و بزرگی اجداد و نیاکانشان اگر از صلحاء بوده‌اند، که در این صورت قهراً یک نشاط و همّتی در نفس طفل پیدا می‌شود و او را برای احراز مقام خانوادگی به کوشش وا می‌دارد.

در این آیه اگرچه پدرِ بزرگوار، خواب یوسفِ عزیزش را تعبیر نکرده، امّا به او فهمانیده که خوابِ او آثار زیادی دارد.

و نقل شده که: حضرت یوسف در سن هفت سالگی خواب دید که عصای زبرجدی به او داده شد و آن عصا را او به زمین فرو برد و هر یک از برادرانش نیز عصاهای خود را در اطراف آن در خاک فرو بردند. ولی عصای او مانند درخت تنومندی شاخ و برگ بسیار برآورد و عصاهای برادرانش به همان حالی که بودند در سایۀ آن قرار گرفتند. این خواب به گوش برادرانش رسید و از همان وقت نسبت به او بدبین شدند و با خود گفتند: این کودک از هم‌ اکنون در فکر ریاست بر ما است. و در مقام آزار او بودند. ولی حضرت یعقوب که علاقۀ مفرطی به این طفل شیرین داشت در حفظ او می‌کوشید و او را به خود نزدیک و از برادران دور می‌داشت و اوقات خود را با او می‌گذرانید. چون در سیمای او لیاقت نبوّت می‌دید. و چون به سنّ نه یا دوازده رسید و خواب سجدۀ آفتاب، ماه و ستارگان را دید، پدرش سفارش أکید کرد که مبادا برادرانش از خواب او مطّلع شوند و بر او حسد برند و در مقام اذیّت او برآیند. البتّه یعقوب نیز در اخفاء آن کوشید. ولی برخلاف انتظار این راز، از پرده برون افتاد و به گوش برادران رسید.

آیا خود یعقوب که به آیندۀ درخشان طفل معصوم امیدوار بود و از فرط نشاطی که در دلش موج می‌زد خواست بکاهد و خاطر خود را سبک کند با همسر خود که محرم رازش بود اظهار کرد و او را به کتمان سفارش نمود. ولی خود یعقوب که نتواست این سرّ را نگه دارد از دیگری چه توقّع! به هرحال چون برادرانش از خواب دوّم خبر شدند یکباره آتش حسد در درونشان مشتعل شد و با سابقۀ بدبینی دیگر نتوانستند خودداری کنند و این خواب را به خودشان تعبیر کردند و گفتند: یازده ستاره ماییم. و ممکن است در آینده یوسف بر ما ریاست کند و به جایی برسد که پدر و مادرش نیز در مقابل او تواضع کنند. این موضوع برایشان قابل تحمّل نبود و در مقام برآمدند که علاج واقعه قبل از وقوع نموده و خود را خلاص کنند.

﴿لَّقَدۡ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخۡوَتِهِۦٓ ءَايَٰتٞ لِّلسَّآئِلِينَ ٧﴾ [یوسف:7]

**ترجمه:** به یقین در زندگی یوسف و برادرانش نشانه‌هایی است (عبرت‌انگیز) برای جویا شونده و سؤال‌کنندگان.(7)

**نکات**: برادران یوسف همه بزرگ و در زندگی مستقلّ شده‌اند چنانکه خود گفتند: ﴿وَنَحۡنُ عُصۡبَةٌ﴾ولی فراموش کرده‌اند که در کودکی تا چه حدّ مورد لطف پدر بوده و از عواطف او بهره برده‌اند. و الآن هم توجه ندارند که پدر بزرگوار تا چه نسبت به آنان عدالت را مراعات می‌کند ولی فقط این را می‌بینند که یوسف خردسال مورد الطاف پدر است.

یوسف طفلی بود که از کودکی آثار نبوغ و عظمت از هر جهت در او هویدا بود. حسن صورت، جمال سیرت، قد و قامت رعنا، روی زیبایش مورد تعجّب هر پیر و برنا. به طوری خداوند قدرت‌نمایی کرده و عالم حسن و زیبایی را در قالب او ریخته که نقش زیباتر از آن تصور نمی‌شد. اصلاً حسن و زیبایی از موضوعاتی است که کسی قدرت اندازه‌گیری آن را ندارد فقط می‌شود فهمید ولی نمی‌شود وصف و بیان نمود، «یُدرَك وَلَا یُوصَف»است. در خبر از رسول خداص آمده که در شب معراج یوسف را در جمع انبیاء دیدم به مانند ماه شب چهارده بود. نوشته‌اند که بلند بالا، بازو و ساق سطبر، لطافت و صفای جسدش به اندازه‌ای بود که همه را به تعجب وا می‌داشت. و نیز در خبری آمده که خدا نیمی از حسن را به یوسف و نیمی دیگر را میان افراد بشر تقسیم کرد. در زیبایی بی‌مانند و قهرمان جمال و ضرب‌المثل زیبایی بوده و علل حسن او بظاهر از چند جهت بود:

1. از جهت وراثت زیرا جدّش اسحاق از زیبایی و جمال فوق‌العاده برخوردار بود. جدّه‌اش ساره‘ مادر اسحاق عیال حضرت ابراهیم موقعیّت تاریخی دارد که در توارات راجع به جمال او حکایاتی آمده، به اندازه‌ای که حضرت ابراهیم در مهاجرت و مسافرت خود تا جایی که امکان داشت او را از انظار پنهان نگاه می‌داشت که مبادا مورد نظر و طمع کسی بشود.
2. از جهت توالد، زیرا به تجربه رسیده که اولاد پدر پیر زیباتر می‌شوند. خصوصاً اگر مادر نیز جمیله و زیبا باشد. و البتّه مادر یوسف، راحیل، چنین بوده است.
3. آب و هوای دلکش معتدل فلسطین ساحل دریا، که طبعاً حسن‌پرور و دارای نسیم روح‌افزا و تپّه‌های معطّر پرگل و ریحان که به سرزمین شیر و عسل معروف است.
4. ید قدرت الهی بخیل نیست و به هر‌کس حسن و زیبایی می‌بخشد. منتهی وسائل زندگی و تربیت و حفظ الصّحه اگر همواره باشد. حسن خدادادی را که فرموده: ﴿وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡ﴾ را پدر و مادری می‌توانند حفظ کنند و پدر و مادر دیگر به واسطۀ فقر و جهل نمی‌توانند. یوسف در دامن پدری پیغمبر به دنیا آمده که به اوضاع تربیت و محاسن طبیعت داناست. ثروت هنگفت حضرت ابراهیم و اسحاق به دست اوست. از جهت مادّی و معنوی وسائل تربیت کودک شیرین خود را دارد. از نظر غذا، لباس و پاکیزگی.

تمام این علل دست به هم داده زیباترین فرد را در میان بشر به وجود آورده که محلّ حیرت و یکی از آیات قدرت و قلم صنع پروردگار است. ولی متأسفانه این نعمت مایۀ ناراحتی صاحبش و حسد برادرانش گردید. که: ﴿لَّقَدۡ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخۡوَتِهِۦٓ ءَايَٰتٞ لِّلسَّآئِلِينَ﴾.در دنیا هیچ نوشی بی‌نیش و هیچ خوشی بدون غم نبوده و هر نعمتی مقرون به نقمتی بوده است.

برادران یوسف از نعمت سرشارِ حسن و کمال، جمال و آثار نبوغ، عظمت و قریحۀ سرشار او و توجّه پدر به زحمتِ حسد افتادند و مایۀ غم و اندوه ایشان شد. و این درد دوایی نداشت. حسد یک مرض عجیبی است که به ضرر و زیان و هلاکتِ حاسد و گاهی محسود نیز به پایان می‌رسد. رسول خداص فرموده: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ‏»([[167]](#footnote-167)). حسد آتشی است ایمان‌سوز.

بدبینی برادران یوسف روز به روز زیاد می‌شد و از درون شعله می‌کشید. در آغاز یک آتشی زیر خاکستر بود و در دل هر یک پنهان بود وخجالت می‌کشیدند به یکدگر اظهار کنند و به آنان برمی‌خورد که با آن همه نیرو با یک کودکی رقابت کنند. ولی چون خواب منتشر شد و جلوۀ جمالش در اثر استکمال قوای تن پرتوافکن گردید این حسد درونی شعله‌ور شد و به زبان رسید تا اینکه دور هم نشستند و درد اندرونی خود را برای هم گفتند و از جمال و کمالِ یوسف و شدّت علاقۀ پدر نسبت به او اظهار بدبینی کردند، تا در نتیجه یک پیمان اتحادی علیهِ این طفل کوچک و این پدر پیر بستند. در حقیقت خانوادۀ بزرگ یعقوب مقدّمات یک جبهۀ خونینی را فراهم کردند که برادران قوی و مقتدر در یک طرف و پدرِ پیر و طفل زیبا در طرف دیگر بود و دست به دست هم دادند تا برادر کوچک و پدرِ پیر را غافلگیر کنند و آنان را از پای درآورند و از پای هم درآوردند. و به فکر هلاکتِ یوسف خردسال و داغدار کردنِ پدر افتادند. طفلی که گناهی نداشت جز جمال خدایی و استعداد سرشار. این یکی از آیات عجیبۀ خانوادۀ یعقوب است. حسد چنان شراراه کشید که تصمیم به هلاکت و اعدام برادر شیرین بی‌گناه را گرفتند. شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دیریست که تا جهان چنین است |  | بی نیش مگس کم‌انگبین است |
| یوسف که ز ماه عقده می‌بست |  | از حقد برادران نمی‌رست |
| احمد که سرآمد عرب بود |  | هم خستۀ خوار بولهب بود |
| خاموش دلا ز تیره‌گویی |  | میخور تو جگر به تازه‌رویی |

نکتۀ دیگر – جملۀ ﴿ءَايَٰتٞ لِّلسَّآئِلِينَ﴾، دلالت دارد که قصۀ یوسف و جور اخوان او، آیات عبرتی است برای حقّ‌جویان که سائل را به معنای پرسش‌ کنندگانِ حقیقت بدانیم. حتّی برای رسول خداص نیز تسلیت و عبرت است.

رسول خداص از قبیلۀ قریش ساکن مکّه، حرمِ محترم خدا و معبدِ عمومی عرب که همه ساله عشائر عرب و ایلهای چادرنشین از جنگ و خونریزی دست می‌کشیدند و برای سبک‌ کردن بار گناه پناهنده به حرم امن الهی می‌شدند و با نظر قدس و پاکی به این خانه و اهلش نگاه می‌کردند، از اهل مکّه توقع انصاف، عدالت و اخلاق داشتند، خدا پیغمبری بر ایشان مبعوث کرد، امین، راستگو، خیرخواه، چون قیام به ارشاد نمود و آنان را از بت‌پرستی، فحشاء و منکرات نهی نمود، با هم علیه او اتّحاد کردند و به قتل و غارت او و یارانش کمر بستند. با اینکه می‌دانستند و بسیاری از ایشان می‌فهمیدند که رسول خداص صادق و خیرخواه است و پیشنهادات او به نفع نوع بشر است ولی حبّ جاه، ریاست، خودخواهی و حسد مانع شد و پیروی او را برای خود یک نوع پستی و زیر دستی تلقّی می‌کردند و هر یک از حسد می‌خواستند خود رئیس و صاحب کتاب باشد. ﴿بَلۡ يُرِيدُ كُلُّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ أَن يُؤۡتَىٰ صُحُفٗا مُّنَشَّرَةٗ﴾([[168]](#footnote-168)). بطوری شعلۀ حسد شراره می‌کشید که به مرگ خود حاضر بودند: ﴿قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ﴾([[169]](#footnote-169))، که به عذاب ابدی حاضر شدند ولی برای ایمان به این شخص فقیری که یتیم بوده حاضر نشدند. رسول خداص به حال آنان تأسّف می‌خورد و دل او برای ایشان به اندازه‌ای می‌سوخت که تا نزدیک به هلاکت رسید، تا اینکه خدا به او می‌گوید: ﴿لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ﴾([[170]](#footnote-170))**–** ﴿إِن تَحۡرِصۡ عَلَىٰ هُدَىٰهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَن يُضِلُّ﴾([[171]](#footnote-171)). خدا خواست رسولِ او هلاک نشود و هر نحوی شده چراغ هدایت را در سرزمین عربستان روشن کند. او را به این قصّه‌ها تسلیت می‌داد و از تأسّف او می‌کاست. و از سرگذشت عبرت‌انگیز یوسف و یعقوبإ برای او می‌خواند که بفهمد جور و جفای خویشان و بی‌وفایی نزدیکان در مقابل ناصحِ مهربان تازگی ندارد. و چنانکه یوسف عاقبت امر پیروز شد تو ای رسول ما نیز پیروز خواهی شد. زمان ما نیز چنین است، چنانکه نویسنده چون بعضی از مسلمین و نزدیکان خود را غوطه‌ور در خرافات، شرک و موهومات دینی دیدم برای بیداری و نجات ایشان، حقایقی را با بیان و قلم اظهار داشتم و در حقیقت از وظیفۀ اسلامی و خیرخواهی خود دریغ نکردم. امّا در مقابل، اول کسانی که به هلاکت، نابودی، بدگویی و تکفیر من قیام کردند و شعلۀ حسد را بیرون دادند، عدّه‌ای روحانی‌نما و نیز خویشان همکار بودند. با اینکه می‌فهمیدند و مرا می‌شناختند که من خیرخواهم و اهلِ مکر و دکان نیستم و آنچه نوشته‌ام عین حقیقت است و با جایی زد و بند ندارم، با همۀ این احوال هر چه تهمت و افتراء بود به من زدند و حتی از حسد به قتل من حاضر شده و فتوی دادند و چاقوکش‌های آدم‌کش را در میان مسجد من فرستادند. اگر‌چه این کارها و ‌پیش‌آمدها باعث شد که توکّل من بر خدا زیادتر گردد و آگاهیم از همکارانم بیشتر شود. معلومم شد که همکارانم غرق تعصّب و حسدند و دین ایشان منطقی نیست و مذهبشان مدرک و سندی ندارد، فقط دکّانهای مذهبی تراشیده‌اند برای نان و سواری و کلِّ بر دیگران.

**نكتۀ دیگر** ـ بعضی گفته‌اند که خدا این قصّه را «أحسن القصص» فرموده برای جنبۀ تسلیت‌آمیزی و عبرت‌انگیزیِ آن، که چگونه اولادِ یعقوب برای فلاکت و اهانت به پدر بزرگوارِ خودشان و هلاکت و نابودی برادر زیبای معصوم خود اقدام کردند و چگونه حسد، ایشان را مست و غافل نمود. و به رسول خود فهمانید که باید صبر جمیل یعقوب و تحمّل بی‌شمار یوسف را پيشۀ خود کنی تا رسالت خود را به انجام برسانی. و ممکن است سائلین را جمع سائل به معنی درخواست کنندۀ مال بدانیم، زیرا در تفسیر آمده که علّت گرفتاری یعقوب به فراقِ عزیزش غفلت یکشب از صدقۀ بر مستحق بوده:

یکی از چیزهایی که در زندگی و آسایش انسان بسیار مؤثّر است صدقه می‌باشد برای رضای خدا. صدقه عبارت است از بذلِ مال و جاه، علم برای رضای خدا و این یکی از قوانین مالیِ اسلامی است. صدقاتِ مالی باید به مستحقّین برسد ولی دانش باید به جویندگان و طالبین معرفت برسد و ممکن است بگوییم هر کار خیری صدقه است، «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَة»([[172]](#footnote-172)).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده |  | به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی |

اشخاصی که قدرت علمی و یا مالی دارند باید بدون مضایقه به محتاجان و فقراء برسانند تا در سطح زندگی برابر شوند. صدقه تأثیرات معنوی دارد. انسان در هر آن، جان و مال و اولادش ممکن است به هزاران خطر برخورد و زندگی او نابود شود. هیچکس نمی‌تواند به ضررها و زیانها و دشمنانی که در کمین اویند احاطه داشته باشد، حتّی رسولان الهی. یکتا وسیلۀ دفاع از بلیّات و زیانهای ناگهانی که انسان خبر ندارد، همانا خداست که احاطۀ به همۀ امور دارد و انواع قشون بلیّات و آفات در نظر اوست. او می‌تواند از انسان دفاع کند و او را حفظ نماید. نوشته‌اند: رسم و آئینِ یعقوب این بود که هر روز گوسفندی می‌کشت و سفره‌ای برای واردین آماده می‌کرد، این عمل سنّت جدّش ابراهیم بود که برای واردین و محتاجان مهمانخانۀ عمومی داشت که بر سر سفره نمی‌نشست و غذا نمی‌خورد تا مهمانی پیدا شود و گاهی مدّتی گرسنه می‌ماند برای نیامدن مهمان. و خانوادۀ ابراهیم این سنّت را داشتند و الآن نیز بعضی عشایر عرب اولاد اسماعیل این سنّت را دارند که در همه جا مضیف خانه دارند. اتّفاقاً شبی سائلی به سرای یعقوب عبور کرد گرسنه و محتاج و سؤال کرد. ولی به واسطۀ مشاغل اهلِ خانه کسی جواب او را نداد و محروم گشت و این سبب گرفتاری این خانواده شد، زیرا خدا فرموده: ﴿وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ﴾([[173]](#footnote-173)) و نیز فرموده: ﴿وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ﴾([[174]](#footnote-174)) پس سائلی که آبروی خود را می‌فروشد و دست حاجت به سوی تو دراز می‌کند ردّکردن و یا بی‌اعتنایی به او پامال‌کردن آبروی اوست و اثرش این است که خدا ممکن است جلو قشون آفات را برای تو نگیرد و مبتلا شوی.

و بعضی علّت دیگری نیز برای گرفتاری یعقوب نوشته‌اند: در کامل ابن اثیر گوید: «قِيلَ: كَانَ سَبَبُ ابْتِلَائِهِ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بَقَرَةٌ لَهَا عُجُولٌ فَذَبَحَ عُجُولَهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَهِيَ تَخُورُ فَلَمْ يَرْحَمْهَا يَعْقُوبُ، فَابْتُلِيَ بِفَقْدِ أَعَزِّ وَلَدِهِ عِنْدَهُ، وَقِيلَ: ذَبَحَ شَاةً، فَقَامَ بِبَابِهِ مِسْكِينٌ فَلَمْ يُطْعِمْهُ مِنْهَا»([[175]](#footnote-175)).

و بعضی نوشته‌اند: سبب ابتلای او، فروختن کنیززادۀ خود بشیر بود که او را از مادر جدا نمود و او نفرین کرد، که در اواخر قصّه وقتِ آوردن پیراهن یوسف از مصر، خواهد آمد([[176]](#footnote-176)).

﴿إِذۡ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحۡنُ عُصۡبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٨ ٱقۡتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ ٱطۡرَحُوهُ أَرۡضٗا يَخۡلُ لَكُمۡ وَجۡهُ أَبِيكُمۡ وَتَكُونُواْ مِنۢ بَعۡدِهِۦ قَوۡمٗا صَٰلِحِينَ ٩﴾ [یوسف:8-9]

**ترجمه:** آنگاه که گفتند یوسف و برادرش نزد پدر ما از ما محبوب‌ترند با اینکه ما جماعتی

نیرومندیم و حتماً پدر ما در گمراهی آشکاری است(8) یوسف را بکشید و یا در یک سرزمینی نا معلوم بدور افکنید تا توجّه پدر یکجا به سوی شما باشد و پس از آن جمعی شایسته شوید.(9)

**نکات:** برادرانِ یوسف در مقام چاره‌جویی برای دفع یوسف آمدند و کنفرانسی برای اظهار دردِ خود دادند و ایشان عبارت بودند از: روبیل، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، دان، نفتالی، جاد، آشیر. ولی بنیامین که برادر مادری او و کوچک بود حتماً در این کنفرانس نبوده. اینان به اندیشۀ خام و خیال غلط که مبادا یوسف بر تمام ما ریاست کند و نبوّت به او منتقل شود و برکت را از پدر بگیرد باعث شدند که خطاهای دیگری کردند و حوادث ناگواری را بوجود آوردند. حضرت یعقوب بدبینی برادران را حسّ کرده بود و لذا یوسف را با خود نگه می‌داشت. رقابت طبیعی که میان برادران است خصوصاً برادرانی که از زنان و مادران دیگرند که همه پیر شده و یا مرده‌اند و مهر و رابطۀ آنان از بین رفته و فعلاً علاقۀ پدر منحصر شده به زن جوان. و به همین جهت روز ‌به ‌روز حسد و بدبینی برادران نسبت به یوسف بیشتر شده تا جائی که نتوانستند از اظهارِ آن خودداری کند و انجمن کرده و درد دل خود را با یکدیگر گفتند که یوسف و برادرش که کاری از آنها ساخته نیست پیش پدر محبوب‌تر از مایند. پدر ما از دسترنج ما که مردان نیرومندِ کارکن هستیم وسائل آسایش آنان را فراهم می‌کند، ما باید زحمت بکشیم و پدرمان با فرزندان کوچکش و راحیل مادرشان به عیش و خوشگذرانی بپردازد و قدرِ زحمات ما را نمی‌داند و قدرت و قوّت ما را هیچ حساب می‌کند. پدر ما گمراه شده یعنی فریفتۀ راحیل گردیده.

برادرانِ یوسف توجّهی به مقامات معنوی یوسف و نبوغ او نداشتند. ولی حضرت یعقوب روح نبوّت و استعداد الهی در او مشاهده می‌کرد و شاید از جانب خدا مأمور محافظت یوسف بود و به طور کامل می‌خواست او را تربیت کند تا نبوّت از خانۀ او قطع نشود. ولی ظهور هر گونه موهبت و عظمت معنوی، در چشم حسود مایۀ مزیدِ کینه و عداوت است.

حسد، دشمن حقّ و ضدّ عدالت و انصاف است. حسود حاضر نیست به لیاقت و حقوق محسود اعتراف کند. برادران حسودِ یوسف حتّی به پدر خود بدگویی و انتقاد کردند و او را گمراه خواندند. لابدّ مقصودشان گمراهی در دین نبوده و إلّا کافر می‌شدند با اینکه در میان آنان لاوی جدّ موسی بن عمران بوده، پس مقصودشان از ضلالت، گمراهی عرفی بوده، یعنی از روی منطق و عقل، کار نمی‌کند، بلکه مغلوب محبت یوسف و مادرش شده.

به هرحال برای اینکه آسوده ‌خاطر شوند در انجمن شده و مشورت کردند که چه کار کنند؟ و سه رأی دادند:

**اوّل:** کشتن طفل بی‌گناه.

**دوّم:** تبعید به جایی که روی پدر نبیند.

**سوّم:** انداختن میان چاهی که در مسیر قافله است که او را اسیر کرده و به قید بندگی در آورند و یوسف همیشه اسیر و بنده باشد.

نتیجۀ مشترک این آراء همان مفارقت ابدی میان پدر و پسرِ کوچک بود. ولی رأی اوّل که قتل یوسف باشد از همه بدتر و صاحبانش به بی‌باکی و سخت‌دلی متّصف بودند و اکثریّت این رأی را دادند. ولی رأی دوّم و سوّم سهل‌تر بود ولی، حق زندگی و آزادی را از یوسف سلب می‌کرد. این نظرها مجازات بدترین جنایتکاران جهان است، در حالیکه کودکِ معصوم گناهی نداشت و نسبت به آنان سوءقصدی نکرده بود و خلافی مرتکب نشده بود. فقط جنبش حسد، آنان را به این ستمکاری و قساوت وادار نمود، چنانکه بیشتر جنگها، خونریزیها و قساوتهای خانمانسوز دنیا از اثر همین حسد بوده است.

﴿قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ لَا تَقۡتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلۡقُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلۡجُبِّ يَلۡتَقِطۡهُ بَعۡضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ١٠﴾ [یوسف:10]

**ترجمه:** سخنگویی از آنان گفت: یوسف را نکشید و او را در چاهی سر راه بیندازید تا برخی از کاروانان او را بربایند اگر کاری خواهید کرد.(10)

**نکات:** در انجمنی که مملوّ از شعلۀ حسد بود با تصویب اکثریت، یوسف را محکوم به اعدام کردند که اگر این نظر إجراء می‌شد، لکّۀ ننگی بود در خانوادۀ یعقوب. ولی یک تن که شاید لاوی پسرخالۀ یوسف بوده و نسبت به او مهربانتر بوده قیام کرد و رأی اعدام را نقض نمود و نظریّه‌ای داد که همه قبول کردند و برای یوسف تضمین حیاتی بود غیر آزاد. گفت: او را در چاهی که سرِ راه کاروانها واقع شده بیندازید که بدستِ آنها بیفتد و چون کودک زیبایی است او را به عنوان بنده همراه می‌برند و جمال و کمالِ او همه جا دستگیر اوست.

مقصود برادران با این رأی عملی می‌شد ولی مشکلِ دیگری وجود داشت و آن اینکه چگونه او را از دامنِ پدر بیرون کشند، یوسفی که شب و روز مونس پدر پیر خود است و پدرش ساعتی بدون او آرام ندارد و از طرف دیگر به ایشان بدگمان شده، به چه وسیله او را سه فرسخ ببرند و در چاه بیفکنند. این طفلی که صحرا نرفته و چوپانی نکرده، بهانه‌ای برای بردن او در دست نیست. در اینجا شور دیگری کردند و رأیشان چنین شد که در آیۀ ذیل بیاید:

﴿قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَالَكَ لَا تَأۡمَ۬نَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُۥ لَنَٰصِحُونَ ١١ أَرۡسِلۡهُ مَعَنَا غَدٗا يَرۡتَعۡ وَيَلۡعَبۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ١٢﴾ [یوسف:11-12]

**ترجمه:** گفتند: ای پدر جان، تو را چه شده که ما را در بارۀ یوسف امین نمی‌دانی با اینکه ما محققاً خیرخواه او هستیم(11) فردا او را با ما بفرست تا گردش کند و بازی نماید و محققاً ما او را حفظ خواهیم کرد.(12)

**نکات:** یکی از حربه‌های دشمن تظاهر به دوستی است. برادران حسود این حربۀ خیرخواهی و دوستی یوسف را وسیله قرار دادند که پدرجان، فصل بهار است، طبیعت زندگی را نو کرده، چمنها سبز و خرّم و پر از گل، لاله، پرندگان و چرندگان به نغمه‌سرایی و نواهای دلکش مشغولند، گله‌ها در میان این دره‌ها در گردش و چرا هستند. هر‌کس برای نشاط خود، رو به صحرا می‌آورد. شما یوسف را در خانه حبس کرده‌ای. نباید پیری که خود به مناظر طبیعی اعتنا ندارد و مکرر آنها را دیده، با کودک نورس خود بماند و از لذت گردش و تفریح طفل مانع شود.

پدر بزرگوار صبح تا شب می‌خواهد به طفل عزیزش اسرار نبوّت و علوم ربانی را بیاموزد ولی جوانان دیگر حوصلۀ ماندنِ خانه را ندارند و با تیر و کمان به شکار می‌روند و با شبانانِ خود بسرمی‌برند. این جوانان با نظر تعجب به این پیر و کودک می‌نگرند که چرا از مناظر صحرا، خود را بر کنار داشتند. پس برادران همین را وسیله کرده و جمعاً به حضور پدر آمدند که این کودک را در گوشۀ منزل نگاه داشته‌ای، صحّت او دستخوش آفت می‌شود و نشاطش مبدل به کسالت می‌گردد. اکنون که چمن از سبزی آراسته و انواع مناظر روح‌افزا به وجود آمده، یوسف را با ما بفرست تا در صحرا گردش کند و در کنار چشمه‌های روان و دامنِ تپّه‌ها بازی کند. این کودک باید برای آتیه مردی اجتماعی و صحرانورد گردد. ﴿أَرۡسِلۡهُ مَعَنَا غَدٗا﴾ هر چه زودتر او را با ما روانه کن.

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحۡزُنُنِيٓ أَن تَذۡهَبُواْ بِهِۦ وَأَخَافُ أَن يَأۡكُلَهُ ٱلذِّئۡبُ وَأَنتُمۡ عَنۡهُ غَٰفِلُونَ ١٣ قَالُواْ لَئِنۡ أَكَلَهُ ٱلذِّئۡبُ وَنَحۡنُ عُصۡبَةٌ إِنَّآ إِذٗا لَّخَٰسِرُونَ ١٤﴾ [یوسف:13-14]

**ترجمه:** یعقوب گفت: محققاً من از اینکه یوسف را ببرید غمگین می‌شوم و می‌ترسم گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید(13) گفتند: اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما جمعی نیرومندیم محققاً ما از زیانکاران خواهیم بود.(14)

**نکات:** حضرت یعقوب به این پیشنهادِ بردنِ یوسف نظر خوبی نداشت و اطمینانی به فرزندان خود نمی‌کرد. امّا چه کند باید روی بدبینی خود سرپوش بگذارد و طوری سخن گوید که به این جوانانِ خود خواهِ نیرومند برخورد نکند و بدتر لجبازی و اظهار عداوت نکنند. دو عذر آورد:

**اول**: آنکه شما می‌دانید که من زمینگیرم و در این گوشۀ منزل انیسی جز این کودک ندارم و سبب نشاط من این طفل است و اگر او را ببرید من تنها می‌مانم و اندوهگین می‌گردم.

**دوم:** یوسف کودکی است نورس و بیابان مأوای درندگان است و یوسف قادر به دفاع نیست، می‌ترسم شما از او غافل شوید و گرگ او را بدرّد.

بهتر این است که شما بروید و او را با من گذارید.

فرزندان یعقوب عذر او را نپذیرفتند و از غم و اندوهِ او اندیشه نکردند. گفتند: چگونه ممکن است ما عده‌ای از جوانان نیرومند با یوسف باشیم و گرگ او را بخورد؟

حضرت یعقوب در خواب دیده بود که یوسفش گرفتار چنگال گرگان بیابان شده (در تاریخ آمده: وَإِنَّمَا قَالَ لَـهُمْ ذَلِكَ [وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ]، لِأَنَّهُ كَانَ رَأَى فِي مَنَامِهِ كَأَنَّ يُوسُفَ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَكَأَنَّ عَشَرَةً مِنَ الذِّئَابِ قَدْ شَدُّوا عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ، وَإِذَا ذِئْبٌ مِنْهَا يَحْمِي عَنْهُ، وَكَأَنَّ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ فَذَهَبَ فِيهَا فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ). و به همین جهت رفتن یوسف را خطرناک می‌دید. و شاید مقصودش از گرگان همین برادران حسود بودند و شاید بیابان فلسطین گرگ زیادی داشته. اگر چه بدترین گرگِ درّنده مردم حسودند که از هیچ جنایتی دریغ ندارند و روگردان نیستند.

به هرحال برادران قبول نکردند و گفتند: خاک بر سرِ ما، اگر با وجود ما گرگ یوسف را بخورد، چه زیانی از این بدتر و رسواتر. بالأخره پدر را قانع کردند. و مقصود از ﴿لَّخَٰسِرُونَ﴾ لهالكون و یا لعاجزون و یا غیرفائزین است.

بعضی نوشته‌اند: برادران یوسف چون دیدند پدر را نمی‌توانند قانع کنند وحس بدبینی در او دیدند، خود یوسف را دیدند که تو از پدر خود درخواست کن که روزی با ما به گردش بیایی. یوسف پاک طینت با ذهن صاف خود چه می دانست که برارانِ او دشمنِ جان اویند و لذا از پدر خود درخواست کرد تا پدر او اذن بیرون رفتن داد تا از مناظر صحرا استفاده کند.

به هر صورت قضا و قدر کار خود را کرد و خواهی نخواهی اجازۀ بردن یوسف را گرفتند و آمادۀ فردا شدند.

حضرت یعقوب جز صبر چاره‌ای نداشت زیرا اگر مانع از رفتن یوسف می‌شد ممکن بود برادران عداوت خود را علنی کنند و در همان میان خانه زد و خورد کنند و این جوانانِ مغرور در همان خانه خونریزی و رسوایی را زیادتر و آبروی چندین سالۀ خانوادۀ نبوت را ببرند. و همچنین چون یوسف را بردند در چاه انداختند او نمی‌توانست درصدد تحقیق بیشتری برآید یا بدن نیم‌خوردۀ یوسف را که به قول ایشان گرگ ربوده از ایشان بخواهد، زیرا ممکن بود آنان لجبازی کرده و بروند یوسف را در همان چاه بکشند.

برادران یوسف چون اذن بردن یوسف را به صحرا گرفتند، شبانه با خاطر جمع نقشۀ انداختن او را در چاه کشیدند و تا صبح به خود دلداری داده و جرأت این جنایت را به خود تلقین کردند که یوسف را می‌کشیم و یا از پدر دور می‌کنیم و محبتِ پدر را به خود اختصاص می‌دهیم، سپس به توبه می‌پردازیم، چنانکه تمام جنایتکاران همین افکار را در خیال می‌پرورانند و این خود بزرگترین دام شیطان است. نقشۀ شیطان این است که بشر را به گناه وا می‌دارد به امید توبه‌ای که شاید هرگز موفق نشود.

﴿فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِۦ وَأَجۡمَعُوٓاْ أَن يَجۡعَلُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلۡجُبِّۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمۡرِهِمۡ هَٰذَا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ١٥﴾ [یوسف:15]

**ترجمه:** پس چون او را بردند و اتفاق کردند که او را در مخفیگاهِ آن چاه قرارش دهند و به سوی او وحی کردیم که البته از این کارشان خبر خواهی داد و حال آنکه ایشان درک نمی‌کنند.(15)

**نکات:** چون صبح شد از خواب برخاستند و هنگام اجرای نقشه رسید. پس از تهیۀ وسایل، یوسف را با مهربانی از دامن پدر و مادر جدا کردند و تا مسافتی پدر و مادرِ مهربان او، یوسفِ عزیزِ خود را مشایعت کردند و او را نوازش داده جامۀ نو پوشانیده و سفارشش را به هریکی از برادرانش نمودند. ایشان تا جایی که برای پدر و مادر نمایان بود و دل یعقوب از مفارقت یوسف می‌‌طپید و وعده می‌دادند که شب نزدیک است و عمرِ سفر کوتاه، چند ساعت دیگر یوسف خود را در آغوش خود خواهند دید.

تا زمانی که برادران در چشم­رس یعقوب و راحیل بودند یوسف را نوازشهای گرم می‌نمودند و او را از بغل و دوش یکدیگر می‌ربودند و نمی‌گذاشتند پیاده برود و خسته شود. ولی چون از منظر خانواده دور شدند و تپه‌های بیابان فلسطین فاصله شد، آغاز بدرفتاری با این کودک بی‌گناه نموده او را از دوش به زمین افکنده و با سیلی او را در بیابان دوانیده و او به هر کدام پناه می‌برد سیلی و کتک می‌خورد و تا چاهی که سر راه کاروانها بود یعنی سه فرسخ، با سرعت، طفلِ راه ‌نرفته، را دوانیده و یا کشان‌کشان بردند. از فحوای آیه استفاده می‌شود که در سرِ چاه باز اختلاف کردند. بعضی می‌خواستند او را بکشند و یا نابود کنند و یا در میان چاه پرتاب کنند. در روایات آمده که او را پرتاب کردند ولی ظاهر آیه این است که نظرِ اکثر و یا تمامِ ایشان این شد که او را تهِ چاه بگذارند با ریسمان و یا با هر طریق دیگر.

این چاه در سر راه کاروانهای مصر بود ولی عمیق و مهیب بود. و اطراف آن ناهموار و بی‌ساختمان و دارای تاریکیهایی بوده که به ﴿غَيَٰبَتِ ٱلۡجُبِّ﴾ تعبیر شده. ممکن است در شکم چاه رخنه‌هایی بوده دارای ظلمت.

کودکی که تا چند ساعت قبل در دامن بزرگ بنی‌اسرائیل و رئیس خانواده و در آغوش پدر ومادری پرستاری شده، اکنون می‌خواهند او را با سیلی، لگد، فحش، کتک و طپانچۀ ستم، در چاهِ عمیقی سرازیرش کنند. چاهی که از حبسِ تاریک وحشتنا‌ک‌تر و نمناک‌تر بوده. حبسِ تاریک،‌ مکانی است تنگ و تاریک و از نور آفتاب محروم ولی در محل أمن و زیر نظر مأمورین و پاسبانها می‌باشد. امّا این چاه، پائینِ آن مملوّ از آب و ترسِ افتادن و سقوط می‌رود و سرِ راه مار و مور، حشرات و موذیات بیابان است.

آیا بر این طفلِ نورس در این اول منزلِ تبعید و مرحلۀ بلا چه گذشته و اندازۀ فشار و اندوهِ او چقدر بوده؟ نمی‌توان تصور کرد.

قبل از آنکه او را سرازیرِ چاه کنند بدن او را برهنه کردند و پیراهن او را از بدنش بیرون آوردند برای اینکه خونین کنند و به عنوان اینکه گرگ او را ربوده برای پدر مهربان ببرند. آیا یوسف با چشم گریان چه درخواستی از ایشان کرد؟ آیا گفت: به کودکیِ من ترحم کنید و یا به پدر پیر خود ترحّم کنید و او را از غصۀ جدایی من نسوزانید و یا بدن مرا برهنه نکنید؟ هر‌چه بود او را در چاهی که امید بیرون ‌آمدن نداشت گذاشتند. چاهی که دستگیره و جای پا به دیوارهای آن وجود ندارد و اطراف آن سنگ‌چین نیست و طفلِ کوچک قدمش به این طرف و آن طرف نمی‌رسد.

نوشته‌اند در کنارِ آب سنگی بود که یوسف پس از افتادن در آب، روی آن سنگ خود را نگه داشت. پس او را صدا زدند؟ او جواب داد. فهمیدند او زنده است. خواستند سنگ را سرِ او بزنند یهودا مانع شد.

سکوتِ مرگبار، فضای چاه را فراگرفته، فقط گاهی نالۀ او سکوت را می‌شکند. امواج غم و غصه در دلش می‌خروشد. قیافۀ زندگی در نظرش زشت و چهرۀ عالم یک چهرۀ اهریمنی شده. آیا من در این چاه زنده می‌مانم و آیا چند روز و شب در این چاه ماندَنِیَم و یا از گرسنگی و تشنگی می‌میرم و یا از اثر گزند حیواناتِ موذی دور از آغوش پدر می‌میرم؟ وسیلۀ نجات و روزنۀ امید بر او مسدود و از همه جا ناامید است.

عنایت إلهی و نوید غیبی

تا کسی نا مهربانی و آزار مردم، خصوصاً کسان و خویشان خود را نبیند متوجه خدای مهربان نمی‌شود و قدر الطاف خدای منّان را نمی‌داند. یوسِف خردسال که در چاه بلا مانده و شاید نابود گردد و یا از غصه سکته کند و حلقه‌های بلا روی قلب نازکش سنگینی و در قعر چاه از وحشت بمیرد، در اینجا استعدادِ سرشاری که در نهاد او بود گفت: «اَللَّهُمَّ يَا شَاهِدًا غَيْرَ غَائِبٍ، وَيَا قَرِيبًا غَيْرَ بَعِيدٍ، وَيَا غَالِبًا غَيْرَ مَغْلُوبٍ، اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا، وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ» و توجّه او به خدا او را مدد کرد و خدای مهربان که از حال بندگان مطلع و نگهبان است او را مورد عنایت خود قرار داد و همانجا نبوت او شروع گردید و ناگهان نور حیات بخشی به دلش باز و وحی الهی در این مکان غربت انیس او شد، در این پرتگاه خطر او را به دامن لطف و آرامش خود حفظ کرد: ﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ...﴾ یوسفا غم مخور که پایان شب سیه، سپید است و در ناامیدی بسی امید است.

انسان تا از وسائل مادی قطع نشود و نظر از غیر خدا نبندد، ارتباط با حق میسر نشود. قدمی که روی آمال و آرزو گذاشتی تو را به مبدءِ همۀ آرزوها و امیدها نزدیک می‌کند. یک طفل دوازده ساله یا نه ساله که از خانمان و زندگی بریده شده و در ته چاهی در بیابان وحشتناکی سقوط کرده، علاوه بر اینکه مشمول لطف الهی شد، به او وحی شد و غصۀ او تبدیل به شادی گردید و جبرئیل نزد او آمد که اندوهگین مباش، آیندۀ خوب و سعادتمندی داری و از قعر چاه به اوج ماه خواهی رسید و برادرانت را از این عمل وحشیانه خبر خواهی داد درحالیکه ایشان شرمسارند و تو را نمی‌شناسند، در حالیکه الآن شعور خود را از دست داده‌اندو برادرانت بنده‌وار در پیش تخت عظمت تو به زانو درآیند و از تو طلب عفو کنند. آیا در آن روز بر این برادران چه خواهد گذشت؟ ولی اکنون حجاب جهل و حسد مانع از فهم ایشان است: ﴿وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ﴾. شعور، همان روشنی ضمیر انسان و آشنایی او به وظائف است. تا وقتی نور عقل و ایمان در دل انسان می‌تابد و چراغ هدایت باطنی خاموش نشده، ممکن نیست مرتکب جنایت و گناهی شود، همانطوری که تا انسان بیدار است روح در تمام اعضاء و جوارح فرمان می‌دهد، گوش می‌شنود، چشم می‌بیند و هر عضوی به وظائف خود آشناست، همینطور تا حسّ عقل و ایمان بیدار است شعور انسان کار می‌کند و ممکن نیست آدم خردمند دیندار خلاف وظیفه کند. آن وقتی که انسان دست به جنایت می‌زند و به سوی عصیان می‌رود وقتی است که حس عقل و ایمان او بمیرد و بی‌عقل و ایمان شود و یا بگو بی شعور گردد. چنانکه رسول خداص فرموده: «لَا يَشْرَبُ الشَّارِبُ وَهُوَ مُؤْمِن‏ وَلَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِن‏»([[177]](#footnote-177)). انسان چون از خواب غفلت بیدار شد و شعور باطنی او هشیار گردید اگر گناهی کرده پشیمان می‌شودو اگر پشیمان نشد بی‌ایمان است و باید خود را معالجه کند.

﴿وَجَآءُوٓ أَبَاهُمۡ عِشَآءٗ يَبۡكُونَ ١٦ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبۡنَا نَسۡتَبِقُ وَتَرَكۡنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئۡبُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُؤۡمِنٖ لَّنَا وَلَوۡ كُنَّا صَٰدِقِينَ ١٧ وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ بِدَمٖ كَذِبٖۚ قَالَ بَلۡ سَوَّلَتۡ لَكُمۡ أَنفُسُكُمۡ أَمۡرٗاۖ فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١٨﴾ [یوسف:16-18]

**ترجمه:** و هنگام شب فرزندان یعقوب گریه‌کنان نزد پدر آمدند(16) گفتند: ای پدرِ ما، به راستی ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را در پیش متاع خود گذاشتیم پس گرگ او را خورد و تو ایمان و اعتقاد به ما نداری و سخن ما را باور نمی‌کنی و اگرچه راستگو هم باشیم(17) و پیراهن او را که به خون دروغی آلوده بود آوردند. یعقوب گفت: نفس شما کاری را نزد شما خوشنما کرده، من در این زمینه جز صبر جمیل چاره ندارم و خدا بر این مصیبتی که توصیف می‌کنید برای من مددکار است.(18)

**نکات:** یکی از کارهای بشر نیرنگ و خدعه است. برادران یوسف پس از قراردادن او در چاه توقف کردند و مراجعت را به شب انداختند که پدر احتمال واقعه‌ای را بدهد و در موقع گزارشِ خبرِ دروغ، چشم پدر روی ایشان را نبیند زیرا صورت‌های شرمسارِ خیانتکار گواهی بر دروغ ایشان است. ولی سیاهی شب پرده‌ای است. اگر هوا روشن و چشم پدر میان چشم ایشان بود، شاید نمی‌توانستند چنین تصنع شجاعانه و دروغ بزرگی را اظهار کنند و فاش بگویند که ما مسابقه رفتیم و یوسف را گرگ خورد، با اینکه قبلا خود گفته بودند ما جمعی نیرومند می‌باشیم.

این خبر را شبانه آوردند که راه تفتیش بر یعقوب بسته باشد زیرا در روز ممکن بود برود محل حادثه را ملاحظه کند. امّا شب نمی‌تواند و لذا خود ایشان می‌دانستند چنین دروغی به سهولت باور کردنی نیست، برای همین جهت پیراهن را خونین آوردند و باز گفتند: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُؤۡمِنٖ لَّنَا﴾. به هرحال چون مشمول خذلان بودند پيراهن را پاره نکرده بودند و پیراهن پاره نشده را که به خون آلوده کرده بودند آوردند. و لذا چون یعقوب مشاهده کرد دانست که دروغ می‌گویند. و لذا فرمود: «إِنَّ هَذَا الذِّئْبَ يَا بَنِيَّ لَرَحِيمٌ، فَكَيْفَ أَكَلَ لَـحْمَهُ وَلَمْ يَخْرِقْ قَمِيصَهُ!»([[178]](#footnote-178)) (اگر چه ممکن است بگوییم حضرت یعقوب از وحی می‌دانسته که یوسفش زنده است) و لذا گفت: ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞ﴾. فخر رازی نوشته: «كَانَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ وَكَانَ يَرْفَعُهُمَا بِخِرْقَةٍ، فَقِيلَ لَهُ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: طُولُ الزَّمَانِ وَكَثْرَةُ الْأَحْزَانِ. فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا يَعْقُوبُ أَتَشْكُونِي؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ خَطِيئَةٌ أَخْطَأْتُهَا فَاغْفِرْهَا لِي»([[179]](#footnote-179)).

پیرمرد خانه‌نشین در این موقع شب چاره‌ای در مقابل اجماع فرزندان جز رضا و شکیبایی ندارد و نمی‌تواند برای کشف واقع اقدامی کند و یا فرزندانِ خود را شدیدا توبیخ نماید، زیرا به دشمنی او برمی‌خاستند و احترامی که داشت از بین می‌‌رفت و نتیجه‌ای جز ویرانی زندگی و رفتن آبرو و حیثیت نمی‌گرفت. و لذا غائله را خاتمه داد. ولی آیا این پدر بزرگوار بعداً به تحقیق و تفحّص پرداخت و از شبانان و رهگذران، سراغ گمگشتۀ خود را گرفت یا خیر به تقدیر واگذاشت و به انتظار وقایع بعدی بود؟ تاریخ چیزی به دست نداده.

و مقصودِ فرزندان از کلمۀ: ﴿نَسۡتَبِقُ﴾، مسابقه در تیراندازی و اسب‌دوانی است که در دین انبیاء‡ کار خوبی بوده است.

جملۀ: **﴿**يَبۡكُونَ﴾، دلالت دارد که اگر مدّعی نزد حاکم گریه کرد حاکم نباید اعتنا کند زیرا ممکن است مانند برادران یوسف باشد.

﴿وَجَآءَتۡ سَيَّارَةٞ فَأَرۡسَلُواْ وَارِدَهُمۡ فَأَدۡلَىٰ دَلۡوَهُۥۖ قَالَ يَٰبُشۡرَىٰ هَٰذَا غُلَٰمٞۚ وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةٗۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ١٩﴾ [یوسف:19]

**ترجمه:** و کاروانی آمد پس مأمور خود را برای آب سرچاه فرستادند چون دلوش را به چاه انداخت گفت: مژده این غلامی است و او را به عنوان کالا پنهان کردند و خدا به کردارشان دانا بود.(19)

**نکات:** شبهای تلخ و تنهایی یوسف در تاریکی چاه اگر‌چه او به وحی آسمانی دلگرم شده و تحمل می‌کند ولی باز ناگوار است. آه چقدر تاریک است. هیچ صدایی از هیچ طرفی به گوش او نمی‌رسد. آیا این شبهای غم انگیز کی به پایان می‌رسد؟ آیا چند شب و روز باید در قعر چاه باشد، سه روز تا هفت روز نوشته اند. دادرسی جز فضل الهی ندارد.

نوشته‌اند که یهودا یکی از برادرانش هر روز خود را به سرچاه می‌رسانید و مقداری قوت در چاه برای او می‌انداخت. و مواظب بودند که اگر کاروانی از آن چاه بگذرد و یوسف را بیرون برد کاری کنند که یوسف دیگر به دامان پدر نرسد و نتواند خود را نجات دهد.

و از آن طرف، قافله‌هایی برای تجارت از کنعان و فلسطین و مدین به مصر می‌رفتند و قافله ‌سالاری به نام «**مالك بن ذعر»** بسیار از این راه عبور می‌کرد و خوابی دیده بود که از سرزمین کنعان متاعی به دستش می‌آید که سود فراوان برایش دارد. در این زمان کاروانِ **مالک** آمد و آبکش خود را فرستاد تا برای آنان آب بیاورد. چون دلو به ته چاه رسید، یوسف خود را در میان دلو انداخت و به طناب چسپید و از چاه مانند قرص قمری که طلوع می‌کند بیرون آمد.

چشم مرد آبکش که به جمال طفل رعنا افتاد شاد گردید و فریاد زد: ﴿بُشۡرَىٰ هَٰذَا غُلَٰمٞ﴾.

در همانجا نقشۀ بندگی یوسف آزاد و آقازادۀ محترم را در دل خود کشیدند و به فکر اینکه متاع خوبی است، برای تجارت در بازار مصر افتادند. به همین مناسبت او را پنهان کردند که دیگران در او طمع نکنند و مدّعی آقایی پیدا نکند.

معلوم می شود برده‌گیری و برده ‌فروشی یک کسب رایجی بوده و افراد بشر را مانند حیوانات در تحت نفوذ جبّارانِ دیگر قرار می‌دادند. به همین مناسبت برای یوسف جز بردگی فکر دیگری در نظر این کاروان نیامد. و فکر نکردند که این فرزند عزیزی است که از پدر و مادر جدا شده و مفقود گردیده و باید او را به والدینش برگردانند. اگر میخواستند قضیه را بدانند باید به حکم عقل و انصاف تحقیق کنند، باید از خود طفل سؤال کنند: تو کیستی؟ چرا در چاه زندانی شده‌ای و سبب اصلی آن چیست؟ مسلماً او جواب می‌داد که فرزند یعقوب از نوادۀ ابراهیم خلیل هستم، برادرانم به نام تفریح و گردش مرا به باغ و صحرا بردند و با اصرار از پدرم جدا کردند و با ظلم و ستم مرا برهنه کرده و در این چاه پنهان کردند.

آیا یوسفِ گرفتار، از این قافله درخواستی کرد که به خاطرِ انصاف و انسانیت و جوانمردی مرا به پدر پیرم برسانید که از محلّ و مأوای من خبر ندارد. در تاریخ چیزی ذکر نشده. آنچه مسلّم است کاروانیانِ سود‌پرست، به عنوان سرمایۀ تجارتی که مفت به دست آورده‌اند به او نگاه کردند. ولی خدا، یوسف را مشمول عنایت خود نموده و این بندگیِ او را مقدمۀ سلطنت، سعادت و نجاتِ بنی‌اسرائیل قرار داد.

به هرحال یهودا به عادت هر روز بر سر چاه آمد و از یوسف جستجو کرد و او را نیافت. ولی کاروانی را در کنار چاه دید. به سوی کاروان شتافت و از یوسف جستجو کرد و او را دریافت و این خبر را برای برادرانِ خود برد که اکنون تبعیدِ یوسف وسائلِ آن فراهم شده، برادران نیز پس از شنیدن این خبر فوری خود را به کاروان رسانیده، اظهار داشتند: این طفل گریزپا، غلامزادۀ ما است و بد اخلاق و فراری است، این طفل از دست ما گریخته و در چاه پنهان شده و ما حاضریم او را به هر قیمتی باشد بفروشیم.

برادران ترسیده بودند که مبادا یوسف خود را معرفی کند و «مالک بن ذعر» او را به پدر بازگرداند و اینان رسوا و روسیاه شوند. به همین جهت بسیار مراقبت کردند. و چون یوسف به دست کاروان افتاد فوری خود را به کاروان رسانیدند و با سابقه‌ای که فرزندان یعقوب در این سرزمین داشتند، هیچ کس احتمال دروغ دربارۀ آنان نمی‌داد و آنان را به چنین خیانتی متّهم نمی‌کرد. و لذا این برادران با عجله آمدند تا اگر یوسف اظهاری کند اینان دستجمعی تکذیب کنند و به هر وضعی شده او را به عنوانِ بندگی بفروشند. و شاید قبلاً نیز او را تهدید کرده بودند که مبادا خود را معرّفی کنی و گر نه تو را می‌کشیم.

یوسفِ خردسال در مقابل این مردان بزرگ چه کند؟ خصوصاً که گفتار و سخنان برادرانش به سود کاروان بود.

این کاروان متاع زیبایی را دیده و می‌خواهد آن را مالک شود و به قیمت گران بفروشد و لذا چون بزرگانِ این سرزمین یعنی برادران یوسف، او را بندۀ خود معرّفی کردند، دیگر کسی گوش به سخن یوسف نمی‌داد.

حال آیا یوسف از خود دفاعی کرده و یا می‌توانسته دفاعی کند یا خیر؟ چیزی در آیه نیست. ولی مفسّرین نوشته‌اند که برادران قبلاً به او سفارش کردند که تو باید به بندگی ما اعتراف نمایی. یوسف که هنوز صورت او از پنجۀ ستم سرخ است و دیده که برادران می‌خواهند او را بِکُشند، چگونه می‌تواند از دستورِ برادران سرپیچی کند؟ زیرا به طور مسلم اگر با کاروان نمی‌رفت برادران، او را می‌کشتند. و لذا با این مقدّمات، اعترافِ یوسف به بندگی حتمی بود.

برادرانِ یوسف می‌خواستند یوسف را به عنوان بندگی از کنعان دور کنند که دیگر کسی نتواند از او خبری بگیرد و پدرش را خبر کند. و به همین مناسبت فوراً یوسف را به قیمت ارزانی یعنی به چند درهم(که در خبر آمده 20 درهم) فروختند. برادران، او را تحقیر کردند که کاروان سخن او را مورد اعتناء قرار ندهد و پس از مفارقت، مقصود آنان عملی شود.

﴿وَشَرَوۡهُ بِثَمَنِۢ بَخۡسٖ دَرَٰهِمَ مَعۡدُودَةٖ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰهِدِينَ ٢٠﴾ [یوسف:20]

**ترجمه:** و او را به بهای کمی به چند درهمی فروختند و دربارۀ او بی‌رغبت و بی‌اعتناء بودند.(20)

**نکات:** ﴿شَرَوۡهُ﴾ به معنای فروختند آمده و به معنای خریدند نیز آمده، آیا این ضمیر جمع به کجا برمی‌گردد؟ اگر ضمیر جمع به برادرانِ یوسف برگردد به معنای فروختند می‌شود. و اگر ضمیر جمع به کاروان برگردد به معنای خریدند می‌شود.

یکی از دانشمندانِ معاصر ضمیر جمع را به کاروان برگردانیده ولی جمله را به معنای فروختند گرفته به این معنی که کاروان او را به قیمتِ کمی در مصر فروختند. ولی این اشتباه است زیرا برخلافِ طمع کاروانیان است، کاروانی که او را متاع خوب و پرفایده دیده و او را پنهان نموده که مبادا کسی آنرا از چنگ درآورد، حال چه شد که او را به ثمن بخس فروخته؟

فاضل معاصر برای گفتۀ خود سه دلیل آورده که عبارتند از:

1. می‌گوید: برادرانِ یوسف گفتند: ﴿يَلۡتَقِطۡهُ بَعۡضُ ٱلسَّيَّارَةِ﴾، دیگر معنی ندارد که خودِ آنان بیایند و او را از چاه بیرون آورده بفروشند. جواب این دلیل، آن است که: برادران، او را از چاه بیرون نیاوردند ولی پس از آنکه دیدند کاروان او را از چاه بیرون آورده برای اینکه مبادا یوسف سخنی بگوید و آزاد شود، آمدند او را به عنوانِ بندۀ گریزپا فروختند.
2. می‌گوید: او را پنهانش کردند ﴿وَأَسَرُّوهُ﴾، چگونه یوسفِ پنهان شده را، برادران فروختند؟ جواب این است که برادرانِ یوسف، بزرگان آن سرزمین و قوی پنجه بودند و می‌دانستند که کاروان او را پنهان کرده. لذا آمدند طبقِ میلِ کاروان او را به ثمن بخس فروختند. و کاروانی که یوسف را از ترس پنهان کرده بود با خرید او، از ترس نجات پیدا کرد و علناً یوسف را متاع و کالای خویش نمود.
3. می‌گوید: ضمیرهای جمع در جملات ﴿وَأَسَرُّوهُ﴾، ﴿فَأَرۡسَلُوا﴾ و ﴿شَرَوۡهُ﴾ همه به کاروان برمی‌گردد؟ جواب این است که ما قبول می‌کنیم که ضمیرها همه به کاروان برمی‌گردد ولی ﴿شَرَوۡهُ﴾ را ما به معنی خریدند می‌گیریم یعنی کاروان او را به ثمن بخس خریدند.

پس این دلائل هیچیک منافات ندارد با اینکه برادرانِ یوسف، او را فروخته باشند. خصوصاً که با تورات موافق باشد اشکالی ندارد. زیرا تورات نیز گفته که یوسف را برادرانش فروختند و تمام مطالب تورات که باطل نیست.

پس نتیجه اینکه برادرانش از حسد و برای تحقیرِ او و برای اینکه او را از وطنش دور کنند به ثمنِ بخس فروختند. ولی کاروان، او را در مصر به قیمتِ گران فروخته است. و حضرتِ یوسف دو مرتبه معامله شده نه یک مرتبه.

﴿وَقَالَ ٱلَّذِي ٱشۡتَرَىٰهُ مِن مِّصۡرَ لِٱمۡرَأَتِهِۦٓ أَكۡرِمِي مَثۡوَىٰهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗاۚ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلِنُعَلِّمَهُۥ مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢١﴾ [یوسف:21]

**ترجمه:** و آنکه در شهرِ مصر یوسف را خرید به زنش گفت: مقدمِ او را گرامی دار و پذیرایی کن، امید است ما را نفعی دهد و یا او را فرزند خود قرار دهیم و بدین گونه ما یوسف را در زمین تمکّن دادیم و برای اینکه بیاموزیم او را تحقّق و حلِّ مشکلات را و خدا بر امر خود مسلّط است ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.(21)

**نکات:** چند روزی است که یعقوب پدر دلباخته، که تمام لذتهای زندگی را از سخن شیرین یوسف عزیزش دریافت می‌کرد و ضعف پیری را به مشاهدۀ جمال او جبران می‌کرد، هر روز صبح ستارۀ سحری او، یوسف بود و چشمِ او را روشن می‌کرد، اکنون در میان غم و اندوهی فرو رفته، آن شیرین ‌زبانیهای یوسف دیگر پردۀ گوش او را مترنّم نمی‌کند و آن گرمی که از نشستن یوسف در دامنش بر دِل سردش می‌رسید و حرارت به او می‌بخشید از او ربوده شده. دیگر نه دامنش گرم و نه دلش خوش ونه جوش و خروش زندگی دارد.

این روزها که کاروان مصر به راه می‌افتد و مایۀ امید او را با وضع قساوت و جفا می‌برد، طفل نورس او را بالای شتری کت‌بسته از او دور می‌کنند، طنابهای امید یعقوب کششِ بیشتری برداشته و دل‌آگاه او هراسِ بیشتری دارد.

هرچند بیابانِ سرِ راهِ یوسف وسیع‌تر می‌شود برایش زندگی تاریک‌تر می‌گردد، زیرا شخص غریب و گرفتار میان بیابان خود را می‌بازد و دست و پای او می‌لرزد. به دستور برادرانش، کَتِ او را بسته‌اند. طفلی که بیابان ندیده و راهی نرفته به بستنِ دست او احتیاجی نبود ولی محض سفارش برادرانش این کار را کرده‌اند.

از کنعان تا مصر دوازده روز راه است. آیا در این مدت به این طفل چه گذشته؟ از برگشت به آغوش پدر و مادر مأیوس، به سرنوشت آیندۀ خویش فکر می‌کند وخاطرات ناراحت‌کننده‌ای دارد. آیا عاقبت این سفرِ اجباری چه خواهد شد؟ آیا من طاقتِ بندگیِ مخلوق را دارم؟ آیا به سرنوشتی بدتر از چاه نشینی دچار خواهم شد؟ آیا ممکن است با یک وسیله‌ای پدرم را خبر کنم؟ آیا دیگر امکان دارد روی پدرم را ببینم و چند قطره اشک نثارِ قدمش کنم؟

کاروان جز فروش دربارۀ یوسف نظری ندارد. برده ‌فروشی که یکی از تجارتهای شوم بوده، در هر شهری بازار مخصوصی داشته که بردگان و اسیران را در آنجا به معرض فروش می‌گذاشتند. یوسف چون کودک زیبا و قابل توجهی بوده، او را در آن بازار به رسم مزائده حراجش نمودند. بدیهی است که یوسف قدرت دفاع ندارد که بگوید من بنده نیستیم. پس اجباراً باید تسلیم گردد.

خانواده‌های اشراف و بزرگان، بنده‌های خوش‌صورت را برای خدمتِ خانه می‌خرند و اگر طفل باشد بهتر می‌پسندند، برای آنکه به ذوق خود، او را تربیت کنند. مشتریان بسیاری برای یوسف پیدا شد. مردم چه می‌دانند که این طفلِ نمکین را برای چه هالۀ غم واندوه گرفته؟، چه تلخیها و زحمات به او رسیده. طفلی که از آزادی کامل بهره‌مند بوده، اکنون گرفتارِ مردمِ پول‌پرست شده و مانند بندگان او را در معرض فروش آورده‌اند.

خزانه‌دارِ پادشاه مصر که نام او قطفیر و یا ازفیر بود، در فکر غلام لایقی بود. به وی اطلاع دادند که غلامِ خوش‌سیمایی در معرض فروش است. خزانه دار که لقبش «عزیز» بود، دید، که غلامِ کنعانی، با لباس نامطلوب و غبارآلوده و نامرتب امّا بسیار زیبا و مانند قرص قمر، توجه او را جلب نموده.

خزانه‌دار، او را به چهل لیرۀ طلا و دو جامۀ مصری و هم وزنش پول نقره خرید. سپس او را به خانه برد و به همسرش سپرد. عزیز مصر مردی است عِنّین و از عمل جنسی محروم ولی زیباترین زنان مصر را که نام او راعیل و به زلیخا ملقّب است به ازدواج درآورده. شوهری که از انجام تقاضاهای جنسی عاجز است در برابر زوجه‌اش شکسته و ذلیل است و به هر وسیله می‌خواهد رضایت همسرش را به دست آورد. آن هم همسری مانند زلیخا. و لذا این کودکی که به نظر او بسیار زیبا و نجیب آمد با هر قیمتی خرید تا در خانه اسباب أنس، ألفت و سرگرمی زلیخا باشد.

خزانه‌دار چون یوسف را به خانه آورد وعدۀ خوشی نیز به زلیخا داد که ما ممکن است او را فرزند خود بگیریم و آرزوی فرزند خواهی را به وجود او تأمین کنیم و لذا گفت: ﴿أَكۡرِمِي مَثۡوَىٰهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗا﴾. ممکن است در صورت لیاقت و شایستگی او را به فرزندی قبول کنیم و دودمان خود را به واسطۀ او پا برجا کنیم. و مقصود او از جملۀ: ﴿عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ﴾، این بود که این کودکِ زیبای لایق را به پادشاه مصر، معرفی و هدیه کند و مقامی کسب کند.

تحوّلاتِ سریع

در جملۀ: ﴿وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِ﴾، ضمیر ﴿أَمۡرِهِ﴾ ممکن است به الله برگردد. و ممکن است برگردد به یوسف. زیرا انسان گرچه موجودِ آزادِ خودمختار است، امّا در عین حال چنان روزگار با او بازی می‌کند و دست تقدیر او را زیر و رو می‌کند که گویا مجبور است و بدون اینکه بخواهد یا نخواهد، ناگزیر است به ناتوانیِ خود اعتراف کند. اگر انسان وسایل زندگی برایش فراهم شود و استقلال بیشتری پیدا کند، غفلت بر او مستولی می‌شود و برای خود شخصیّتی توهّم می‌کند و در یک پرتگاه اخلاقی واقع می‌شود. و لذا خدا مقدرات را طوری می‌گرداند که گاه‌گاهی او به زانو درآید و به ناتوانی خود اعتراف کند و از کبر پیاده شود.

یوسفِ آواره و اسیر که در چاه بدون پیراهن بسر برد و در پایتخت مصر در ردیف بردگان آمد، اکنون در بهترین کاخهای مصر و در نرم‌ترین لباس و ظریفترین بستر و عالیترین غذاها وارد شده. او، مانند سایر غلامان که از خواب و خوراک بهرۀ غلامانه داشته باشد، نیست. زیرا صاحب کاخ به فراست، آثار نجابت و بزرگی در یوسف دیده و مجذوب وی شده و به بانوی حرم سفارش أکید کرده که او را گرامی بدار: ﴿أَكۡرِمِي مَثۡوَىٰهُ﴾ تا فرزند ما و وارث ثروت ما گردد. الآن یوسف مانند یکی از وزیرزادگانِ مصری از زندگی برخوردار است.

برادرانِ یوسف با همه سعی و نیرو او را به چاه سرازیر کرده و بند و زنجیر بندگی بر او نهادند. از مهدِ عزّت، او را سرنگون کردند. همین سقوط و انحطاط نردبانِ عزّت و اعتبارِ او شد. روزی که کاروان مَدیَن او را با آن خواری بر شتر حمل می‌دادند گویا به سوی حجلۀ سعادت و عزت می‌برند و برادرانِ او، او را به سوی عزّت و سلطنت پرتاب کردند، ﴿وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾، مصداق پیدا کرد.

خدای‌تعالی چاه تاریک را گویا مقدمۀ گلستانِ پر از روح و ریحان کرد و زنجیرِ عبودیّت او را تبدیل به تاج و تخت فرمانروایی نمود و قوم بنی‌اسرائیل را از بیابانگردی و چادر‌نشینی نجات و شهرنشین نمود.

هر فشار و بلایی، خیر و سعادتی در دنبال دارد: ﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾([[180]](#footnote-180)).

یوسف اکنون وارد پایتخت کشور باستانی مصر شده و در یک خانوادۀ معروف بزرگی که متعلّق به رئیس دارایی وخازنِ مُلکِ مصر و یا رئیس افواج سلطنتی است منزل کرده و عزیز مصر با دلی پر از مهر و امید، به وی علاقمند شده است. مصر و دستِ ملاطفت و محبّت عزیز و زلیخا، بهترین وسیله‌ای شده برای اینکه استعداد یوسف به ظهور برسد. یوسف اگر در میان ایل خود بزرگ می‌شد، سرما و گرمای بیابان ملاحت و حسن طلعت او را از بین می‌برد و شاید عاقبت به ریاست یک عده بیابانگرد صدنفری نائل می‌شد. امّا اکنون به شهری آمده که او را در تاریخ بشریّت نابغه کند و دلهای را شیفتۀ او کند و قهرمان مسلّم عالم در حسن و زیبایی به شمار رود و فکرِ بلندِ او را باعثِ سلطنت و نبوّت کند.

فرزندِ یعقوب نه تنها دل عزیز را تصرف نمود، بلکه با آن حسن، ملاحت و نجابت، قلب همسر او را نیز مجذوب کرده است. روزی که یوسف قدم در خانۀ عزیز گذاشت زلیخا او را با دیدۀ پرمهر و فرزندی و محبّت سادۀ بی‌آلایش، مانندِ نظرِ پرشوری که مادرِ مهربان به فرزند خود دارد، نگاه می‌کند. زیرا یوسف سنّش از هفت کمتر و از دوازده سال بیشتر نبوده و مسلّم به حدّ بلوغ نرسیده بود. کودکی، زیبایی و غربت دست به هم داده و زنها طبعاً به کودک زیبا و به غریب مهربانند زیرا با احساسات رقّت‌آمیز زنانه موافق است و عواطف سرشار زنان را به حدّ کامل تهییج می‌کند. خصوصاً زنی که فرزند ندارد به وجودِ این طفل زیبا نومیدیش به امیدواری و کسالتش به نشاط مبدّل می‌گردد.

روزهای اول بلکه تا چند سال زلیخا با چشمِ پاک و معصوم به یوسف نگاه می‌کرد. مناعت طبع یک خانم محترمی چون زلیخا مانع است که نسبت به بندۀ زر خرید، نظرِ شهوترانی داشته باشد.

با دست ملاطفت و توجّه کاملِ عزیز، غبار پژمردگی و کدورت یوسف، برطرف شد و با کمک آب و هوای مصر، قیافۀ زیبای نورانی و چشمان درخشان و جمال گیرندۀ قشنگ و نیرو و طراوتِ جوانیِ یوسف، او را، مانند یک فرشتۀ ملکوتی جلوه می‌داد. و باید گفت یوسف شاه شمشاد قدان و خسرو شیرین‌دهنان شد. امّا به حکم وراثت، اصالت و پاکیِ روح و تربیت صحیح پدر، معرفت به خدا و تمالک نفس، در تمام دوران زندگی خود یک قدم به طرف آلودگی برنداشت. بلکه هر چه به رشد بدنی او افزوده می‌شد، قدرتِ روحی و بلندیِ نظر او زیادتر می‌شد و با همان خلوص و مجاهدتِ نفس به زندگی ادامه می‌داد ومَثَلِ اعلای پاکدامنی، قدس و نیکوکاری بود. جوانی که به حسب ظاهر تمام وسائل عیش و نوش برایش فراهم است و در اوج قدرت و نشاطِ زندگی است، از فکر دینی و حدود مقررات خارج نگردد و با نفسِ بدکیشِ خود همواره در مبارزه باشد که نبرد در جبهۀ جنگ خونین بسی آسانتر است. جلوگیریِ نفس از شهوات و تقاضاهای دورۀ جوانی بسیار مشکل است چنانکه رسول خداص به جوانان مجاهد فرمود: «قَدْ رَجَعْتُمْ مِنْ الجِهَادِ الأَصْغَرِ فَعَلَیكُم بِالجِهَادِ الأَكْبَرِ»([[181]](#footnote-181)). یوسف در محیطی است که ممکن است هر پهلوانی را آلوده کند ولی در عین حال خود را حفظ کرد. تردیدی نیست به حکم عدالت الهی باید یوسف به بهترین پاداش نایل گردد و لذا حقّ‌تعالی در وصف او فرموده:

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٢٢﴾ [یوسف:22]

**ترجمه:** و چون یوسف به سن رشد و کمال رسید، حکمت و علم به او دادیم و بدینگونه نیکوکاران را جزاء می‌دهیم.(22)

**نکات:** یوسف در اثر پاکدامنی و طهارت، خدا به او علم و حکمتی داد که دقیق‌ترین مطالب را درک می‌کرد و پیچیده‌ترین مشکل را حل می‌نمود. و گره‌های سیاسی را با تدبیرِ خود می‌گشود. یوسفی که به نشاط جوانی رسیده و نگاه های زلیخا کم‌کم نسبت به او عوض شده و عاشق دلباختۀ او گردیده و مانند اسیر، فانی در جمال معشوق گردیده. اگر زلیخا اول به او آمرانه رفتار می‌کرد، اکنون با نظر عاجزانه به مرکز آمال نظر می‌کند. نظری که سراسر تضرع و التماس است.

یوسف مانند گل معطر و خرّم، آثار جوانی در او پیدا گردیده و مصرِ باستان که بهرۀ وافری از تمدن دارد، جمالِ یوسف را از زیر پرده بیرون آورده و لیاقت کم‌نظیری که خدا در وجود او نهاده خودنمایی کرده است.

این جوانی و این جمال و آن ناز و نعمتِ خانۀ عزیز و آن صورت زیبای زلیخا تقاضا داشت که یوسف از حد اعتدال، تقوی و رسومِ خدا پرستی منحرف گردد. زیرا هر یک از این امور برای انسان بزرگترین فتنه و آزمایش است، چنانکه شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّ الشّباب والفراغ والجدة |  | مفسدة للمرء أیّ مفسدة |

یوسف در زندگی به آزمایشهای بزرگی مبتلا شد. گرفتاریهایی که زندگی معنوی و روحیِ او را در پرتگاه خطر انداخته. چنین جوانی که در اوج قدرت، تمام وسائل عیش و اسبابِ شهوترانی برایش مهیّاست. از آن طرف زلیخا قهرمان جمال به دور او می‌چرخد و هر ساعت حاضر است خود را قربان او کند، در هر نشست و برخاست و رفت و آمد، در برابر همۀ ملاطفتها و خدمتها، توقّع یک نگاه مهرآمیز و یک تبسّمِ روح‌بخش دارد. ولی عفّت طبیعی و حیا که خاصیت طبع ساده و نورس و نجیب یوسف است، یک مناعت و خودداری به او بخشیده که هر ساعت از بی‌اعتنایی، عاشق خود را می‌کُشد. و در مقابلِ عاشقِ دلباختۀ خود مقاومت به خرج می‌دهد.

شعله‌های عشقِ زلیخا چنان پرهیجان بود که همۀ این موانع را می‌سوخت و همۀ این پرده‌ها را کنار می‌زد و این سدّهای محکم را می‌شکست. در اینجا خدای‌تعالی دو سدّ بزرگ میان عاشق و معشوق گذاشت. یکی سدِّ حکمت و درستی و درست ‌فهمی و دیگر سدّ دانش و معرفت: ﴿ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾. گرچه یوسف بندۀ زرخرید بود و زلیخا نسبت به او بانوی حرم و نفوذ کاملی داشت ولی نور نبوّت و هیبت دین، او را در نظر زلیخا، بزرگ جلوه می‌داد. و زلیخا با همۀ حشمت و جاه در تحت نفوذ معنوی یوسف قرار گرفته و نمی‌توانست برخلاف رضای او، بر او تحمیلی کند.

عشق زلیخا طوفانهای خطرناکی در او ایجاد کرده. اگرچه برای یوسف عیب نیست که زنی عاشق او بشود و فدای او گردد. تمام زنان امّتها باید پیغمبر خود را دوست بدارند وجان، فدای او کنند. ولی زلیخا و عشق او شهوانی بود نه دینی. و چون می‌دید یوسف در اوج عفّت است و یک نظر و نگاه جانبخش از آن چشمان فتّانش به او نمی‌کند، ناچار شد به هر وضعی شده او را بفریبد، تا از او کامیاب شود. ولی یوسفی که دلش از نورِ حکمت و دانش پر و پابند مقرّرات دینی است، جلوه‌های زلیخا و مکر او در او اثر نمی‌کرد. وقتی روح بزرگ شد، انسان می‌تواند خود را از خطر احساسات شهوانی نجات دهد.

﴿وَرَٰوَدَتۡهُ ٱلَّتِي هُوَ فِي بَيۡتِهَا عَن نَّفۡسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلۡأَبۡوَٰبَ وَقَالَتۡ هَيۡتَ لَكَۚ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ رَبِّيٓ أَحۡسَنَ مَثۡوَايَۖ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣﴾ [یوسف:23]

**ترجمه:** همان زنی که یوسف در خانۀ وی بود او را به خویش دعوت کرد و درها را محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام، یوسف گفت: پناه بر خدا (من به سرپرست خود خیانت نمی‌کنم) زیرا او حق تربیت به گردن من دارد و مقام مرا نیک نمود، به درستی که ستمکاران رستگار نمی‌شوند.(23)

**نکات:** زلیخا با اینکه یک خانم محترم و آبرومند مصر بود، شعلۀ عشق، او را گرفتار و هستی او را گرفت. آن همه حیا و عفّت که حق‌تعالی در نهاد زن آفریده در شراره‌های عشق، نابود گردید. زلیخا ابتدا با زبانِ یک عاشق دلباخته با او وارد گفتگو شده و مقصودِ خود را با کنایه و اشاره اظهار می‌داشت، تا بلکه شرارۀ عشقِ او در یوسف اثر کند.

برای عاشقِ دلسوخته بهترین وسیله و برّنده‌ترین سلاح این است که شورِ عشقی در مغز معشوق تولید کند تا متقابلاً شراره‌های عشق یکدیگر را طوفانی کنند. ولی هر‌کس فهمید معشوق شده متکبّر می‌شود و به عاشقِ گرفتار اعتنا نمی‌کند. پس باید عاشق عشقِ خود را پنهان کند تا بتواند جلبِ توجّه معشوق کند و این هم بسیار مشکل است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر گویم دهان و لب بسوزد |  | و گر پنهان کنم جانم بسوزد |

برای عاشق آنگاه بدبختی عجیب فراهم می‌شود که معشوق اعتناء نکند و کناره‌گیری کند و هیجانِ افکارِ سوزندۀ عاشق را با افکارِ خود پیوند ندهد و برابر دیده‌های پر از امید عاشق تبسّمی نکند. در این صورت شعلۀ سوزندۀ عشق دوباره به درونِ دلِ عاشق برمی‌گردد و او را آتش می‌زند.

زلیخا به جهت عشق به یوسف، بسیار بیچاره و بدبخت شد. زیرا عفّت و مناعِت این جوان زیبای عبرانی که او را سرد و کناره‌گیر و بی‌اعتنا جلوه می‌داد، امواجِ خروشانِ عشقِ زلیخا را که به سنگهای ساحلی وجودش برخورد می‌کرد، دوباره برگشت می‌داد و او را زیر تلاطم موجهای خود غرق ناامیدی می‌کرد.

فشار عشق زلیخا، او را واداشت تا تمام حجابهای اخلاقی و معنوی که میان او و یوسف بود درید:

**اول**: مناعت طبع زن.

**دوم**: بزرگی او که بانوی حرم بود.

**سوم**: زیبایی.

**چهارم**: حسّ مادری.

**پنجم**: ترسِ از شوهر.

**ششم**: خوف از بدنامی.

**هفتم**: ترسِ از بی‌اعتنائیِ یوسف.

ولی زلیخا گمان نمی‌کرد که با چنین زیباییش، یوسف که در حالِ جوانی و قوّتِ نیروی شهوانی است باز از او خودداری کند. وی خیال کرد شاید یوسف از فاش‌شدن قضیّه خجالت می‌کشد و کناره‌گیری می‌کند. و کناره‌گیری یوسف را حمل به ریاکاری و یا ظاهرسازی و یا خوف می‌کرد زیرا جوانان اکثراً چنین‌اند. و خصوصاً که هر زنی که زیباست گمان نمی‌کند مردی او را دوست نمی‌دارد. زلیخا باور نمی‌کرد یوسف قلباً عفیف و در خلوت هم جوابِ منفی، خواهد داد.

این بود که زلیخا برای رفع نگرانیِ یوسف، یک عمارتِ مخصوص و معیّنی ساخت و فکر او را از این جهت راحت کرد. و در این عمارت نقشه‌های مختلفی در اثر عشق کشید.

امّا یوسف از وقتی که فهمید زلیخا عاشق اوست و با نظرِ آلوده و غیرعفیف به او نگاه می‌کند، در برابر او همواره سر به زیر بود و به او نگاه نمی‌کرد تا نگاهِ فتّان او شرارۀ عشق زلیخا را شعله‌‌ور نکند. اگرچه یوسف سرتا قدم مثال أتمِّ زیبایی بود و از هر بن موی خود، شرارۀ عشق بر زلیخا می‌دمید. ولی چشمانِ محبوب و نگاهِ گرم او، اثر دیگری دارد. چشمِ جادوگرِ زیبا، با زیر و بالاشدنِ مژگان، دلِ عاشق را زیر و رو می‌کند و او را به هیجان می‌آورد و او را می‌رباید. گردشِ چشمانِ معشوق، آتش‌افکن در دلِ عاشق است. جنبشِ مژگانِ معشوق، بیانِ سحرآمیزی می‌خواهد که بزرگترین ناطق از بیان آن عاجز است و قلمِ تواناترین نویسندگان در برابر آن سرشکست و ناچیز است. بنابراین یوسف باید به زلیخا ترحّم کند و سر به زیر افکند تا زلیخا آرزوهای خود را در چشمِ یوسف ملاحظه نکند و هم یوسف التماسهای عاشقانۀ او را نبیند.

زلیخا شاید گمان می‌کرد چون یوسف جمال زیبای او را ندیده، بی‌اعتنایی می‌کند. و لذا در آن ساختمان نقشه‌هایی از زیبایی و دلفریبی و حالتِ نیم‌عریانیِ خود کشید تا بتواند یوسف را متوجّه خود کند.

بعضی گفته‌اند زلیخا کف عمارت و سقف و دیوارهای آن را آئینه‌کاری کرد، به طوری که یوسف هر طرف نظر کند زلیخا را ببیند و به او توجّه کند و تقاضای او را جواب دهد.

نوشته‌اند که زلیخا عمارتی بناء کرد که یک رکنش بلور و رکن دیگرش زمرّد و رکن سومش نقره و رکن چهارم عقیق وتمام دیوارها را جواهرنشان و زرنگار و مجسمه‌های پرندگان و سایر حیوانات نصب کرده بود. و درختهایی از طلا و نقره ساخته بود که بار آنها جواهر و چنین وچنان بود و اندرونِ آن عمارت، اطاقِ بلوری ساخته بود که تمام دیوارها و سقف و کف آن آئینه بود. پس از آن، زلیخا، خود را آرایش کرد و به اقسام زینتها خود را زینت داد. سپس یوسف را به آن اطاق دعوت کرد. آنحضرت تا نظرش بر این اوضاع افتاد، عرض کرد: خدایا به عصمت خود مرا نگاه دار.

اکنون محفلی از پادشاه جمال و ملکۀ زیبایی و عشق تشکیل گردیده و باید اسرار محبّت و رازهای عشق در اینجا بازگو شود:

راز و نیاز زلیخا با یوسف

هیچ قلم توانا و بیان شیوا نمی‌تواند اسرار و راز و نیاز این محفل عشق را کَما هُوَ حقّه اداء کند. در محفلِ زلیخا که با تشریفات و مقدماتی به وجود آمده، عاشق دلباخته در برابر معشوق سرسنگین، جز با زاری و تضرّع و صدای لرزان چه بگوید؟ ناطقِ این بزم پر آشوب، چشم است اگر تابِ دیدن داشته باشد و دل است اگر هیجان نباشد. خدا حال زلیخا را بکلمۀ: ﴿قَدۡ شَغَفَهَا حُبًّا﴾، بیان نموده است. ما در اینجا یک پرده از مذاکرات را چنانکه نوشته‌اند بیان می‌کنیم:

زلیخا: ای دوستِ عزیز، ای نورِ چشم من، ای آرامشِ دلم، این عمارتِ مجلّل باشکوه را برای تو ساخته‌ام.

یوسف: خدای‌تعالی در بهشت برای بندگان خود عمارتی ساخته که از این، مجلّل‌تر و با شکوه‌تر است. این ویران می‌شود ولی ویرانی در آن، راه ندارد.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، خواهش می‌کنم به تقاضای من جواب مثبت بده و خود را یک لحظه در اختیار من بگذار.

یوسف: می‌ترسم خدای­تعالی مرا با این عمارت به زمین فرو برد.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز چقدر بوی خوشت، جان مرا معطّر نموده.

یوسف: کاش پس از سه روز از مردنِ من بر بالینِ من می‌آمدی و از بوی نفرت‌آمیزِ من گریزان می‌شدی.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، چشمان زیبایت چه قدر قشنگه.

یوسف: این چشمان من پس از قرار گرفتنِ سه روز در قبر گندابی شود و بر گونه‌های بی‌نورِ پژمرده ام جاری گردد.

زلیخا: ای یوسف عزیز، این موهای سیاه و برّاق تو چه قدر قشنگ است.

یوسف: اوّل چیزی که در گور از دستم می‌رود و روی خاک می‌ریزد، همین مویم است.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، روی زیبای تو چقدر قشنگ است.

یوسف: خدایی که این صورت را به من عطا نموده، بهتر و جمیل‌تر است.

زلیخا: ای یوسف عزیز، قامتِ رعنای تو چقدر زیباست.

یوسف: خدای بزرگ، این قامت را، به من عطا کرده.

زلیخا: ای عزیز دلم، چرا اینقدر خونسرد و سنگ دلی و در برابرِ این سوز و نوازِ من، بی‌اعتنائی؟.

یوسف: برای آنکه رضای خدا را می‌جویم.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، همۀ کنیزان و گنجهای خود را در راه خدا می‌دهم تا از ما خشنود گردد.

یوسف: پروردگارِ من، رشوه نمی‌پذیرد.

زلیخا: من شنیده‌ام خدای‌تعالی یک ذرۀ ناقابل را قبول می‌کند و ثواب جزیل می‌دهد؟.

یوسف: خدا از پرهیزکاران و بندگان شایسته می‌پذیرد نه از دیگران.

زلیخا: اگر می‌فرمایید من اسلام آورده، دست از دینِ خود بردارم؟

یوسف: این موضوع به اراده و مشیتِ خداست و تو مختاری.

قرآن، اظهارات عاشقانۀ زلیخا را با یک کلمۀ مختصر که یک دفتر معنی دارد، تعبیر کرده به ﴿هَيۡتَ لَكَ﴾. ولی یوسف در برابر این اظهارات عاشقانه، سه جمله می‌گوید که جوابِ کامل و عذری موجه است:

1. جملۀ: ﴿مَعَاذَ ٱللَّهِ﴾، در این جمله کار زلیخا را از نظر خدا سنجیده و خود را در پناه خدا قرار داده و می‌خواهد بگوید: این کار برخلاف رضای خداست. زن و مرد اجنبی در لذّتهای جنسی آزاد نیستند. خصوصا زنی که شوهر دارد. ثانیاً: از جهت دین هم اعتقاد نیستیم. ثالثاً: تو ای زلیخا، فانی در احساسات شهوانی شده‌ای و من فانی در محبّت و اطاعت خدا. تو در پست‌ترین درجۀ شهوات و من در بلندترین درجۀ عبودیت و این کاری که می‌گویی نشدنی است.
2. جملۀ: ﴿إِنَّهُۥ رَبِّيٓ أَحۡسَنَ مَثۡوَايَ﴾. چون زلیخا معتقد به توحید و عقاید دینی نیست، به او می‌گوید حقّ شوهرت را باید حفظ کنی و من باید حق پذیرایی و نمک را حفظ کنم و احسانِ او را ندیده نگیرم. من دست‌پروردۀ نعمت اویم و باید شکرگزار او باشم نه خیانتکار به او. هر حیوانی نسبت به منعم خود وفادار است.
3. جملۀ: ﴿إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾. که مفادِ آن معلوم است.

﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٢٤﴾ [یوسف:24]

**ترجمه:** و به طور محقّق زلیخا قصدِ بدی به یوسف کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصدِ زلیخا می­کرد، بدین‌گونه تا بدی و زشتی از او بگردانیم زیرا او از بندگان مخلص ما بود.(24)

**نکات:** جملۀ: ﴿هَمَّتۡ بِهِ﴾، به معنی این است که زلیخا نسبت به یوسف قصدی کرد امّا متعلق قصد ذکر نشده و همچنین جملۀ: ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾، یوسف قصدی نسبت به زلیخا کرد که ذکر نشده چه قصد کرد؟. امّا از سیاق عبارت معلوم است که قصد او شهوت‌رانی نبوده زیرا صریحاً یوسف پیشنهاد او را رد کرد و زلیخا نیز که آخرین نقشه‌های خود را برای وصال و کامیابی به کار بست؛ از ساختن عمارت، نمایشات دلفریب، وسائل آسودگیِ خاطرِ یوسف و رفعِ نگرانی او ولی در برابر همۀ این مساعی جز سردی و بی‌اعتنایی از یوسف چیزی ندید.

یوسف از این پرتگاه خطر، با فکرِ بلند و قدرتِ فوق‌العاده، خود را رها کرد و به جای آنکه خود را ببازد و دل از کف بدهد و تسلیمِ هوی و هوس بشود، عذرهای موجّهی اظهار داشت. و در تاریخِ عفّت و مردانگی، او یک نمایش معجزه آسایی دارد. و از خود شجاعتی اظهار داشت که از شجاعت‌های پهلوانان جهان در نبردهای خونین، شگفت‌انگیزتر است تا جایی که برای زلیخا نصیحت نمود. همانطوری که ناز و غمزه و دلربایی زلیخا در یوسف اثر نکرد، همانطور پند یوسف در زلیخا اثر نکرد.

در این میدان مبارزه، نبرد مهیبِ وحشتناکی در عین خلوتی انجام شد. در این عمارتی که به نیروی عشق ساخته شده و از در و دیوارِ آن جمال می‌بارد، از یک طرف آواز حزین دلخراش زلیخا سکوتِ عمارت را برهم می‌زد و از طرف دیگر منطق و برهانِ یوسف.

در این فضای آرام، دو لشکر نیرومند مشغول مبارزه بودند: در یک جبهه امواج مهیب عشق و در جبهه دیگر سپاه عفت، عصمت، نیروی مردانگی و عبودیت جای گرفته است.

میدان بر زلیخا تنگ آمد و دانست که به رضا و رغبت، حریف تسلیم نمی‌شود و ممکن است همیشه در سوزِ عشق بسوزد و دستش به دامان یوسف نرسد و در حقیقت شکست خورد. و خواست تلافی کند و معشوق سنگدل خود را از میان بردارد و جان خود را خلاص کند. مختصر اینکه یا یوسف را بکُشد و یا کاری کند که او را رسوا کند و به کتک‌کاری و یا مکر دیگری چنگ زند.

یوسفِ پاک نیز چون حریف را شکست‌ خورده و در تغییر حال و احتمال حمله و خطر دید، فکر کرد که مقاومت در برابر او موجب رسوایی و خطر دیگری می‌باشد و به واسطۀ برهان پروردگار که الهام باشد فهمید که باید میدان را خالی و فرار کند. این برهانِ پروردگار راهنماییِ الهی بود که او را از خطر نجات داد.

بعضی نوشته‌اند که یوسف می‌خواست دامن خود را ملوّث کند، دید زلیخا برای خاطر عمل زشت، پرده‌ای روی بت خود انداخت، یوسف از عمل او متنبه شد و راه عذر به دستش آمد و گفت: تو از بت‌ بی‌شعوری خجالت می‌کشی، من چگونه از خدای حاضر و ناظر حیا نکنم؟. ولی به نظر ما چنین چیزی درست نیست زیرا: ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾ در لغت عرب به معنی قصد بد کردن است که کتک‌کاری و مقاومت در مقابل حمله باشد و همچنین: ﴿هَمَّتۡ بِهِۦ﴾، پس سعی در شهوت‌رانی نبوده زیرا زلیخا سعی خود را برای شهوت کرده بود و نتیجه نگرفته بود دیگر ﴿هَمَّتۡ بِهِۦ﴾ معنی نداشت جز تلافی شکست و حمله برای قتل و ضرب. و البته در تفاسیر چیزهایی نوشته‌اند که برخلاف تمجید الهی و تقوای یوسف و بر خلاف ظاهر قرآن است.

بنابراین مقصود از: ﴿هَمَّتۡ بِهِۦ﴾ این است که زلیخا پس از ناامیدی از وصال، عشقِ او را تبدیل به یک کینه و عداوتِ شدیدی شد و قصد کرد که یوسف را بکشد و از رنج عشق او خلاص گردد. علی هذا قصد هرزگی و بی‌عفتی نبوده ولذا ﴿لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَ﴾ آمده که مقصود از سوء همان قتل و ضرب باشد. و مقصود از فحشاء، همان بی‌عفتی و ناپاکی باشد.

و اگر مقصود از ﴿هَمَّتۡ بِهِ﴾ قصد قتل و عناد نباشد سوء و فحشاء به یک معنی می‌شود و برخلاف عطف است، زیرا ظاهر عطف اثنینیّت را می‌رساند. ولذا باید گفت: ابداً یوسف قصد زنا نکرد و فقط قصد حملۀ متقابل کرد ولی فوری از حمله، منصرف شد برای فرار به الهام پروردگار و برهان پروردگار.

و از این جهت حق‌تعالی فرموده: ﴿إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾. که اگر قصد همخوابی کرده بود از مخلصین خارج بود.

و **برهان** در اینجا وحی جدید بود.

پس وقتی خدا و زلیخا و عزیز و زنان مصر و یوسف، همه به پاکی و عصمت یوسف شهادت دادند، دیگر هیچ مفسّری حق ندارد جملۀ: ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾([[182]](#footnote-182)) را به معنی قصدِ شهوت بگیرد:

امّا شهادت یوسف، چنانکه فرموده: ﴿هِيَ رَٰوَدَتۡنِي عَن نَّفۡسِي﴾([[183]](#footnote-183)) و ﴿رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِ﴾([[184]](#footnote-184)).

امّا زنان مصر که گفتند: ﴿حَٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمۡنَا عَلَيۡهِ مِن سُوٓءٖ﴾([[185]](#footnote-185)).

امّا عزیز مصر آنجا که به زلیخا گفت: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرِي لِذَنۢبِكِ﴾([[186]](#footnote-186)).

امّا زلیخا که می‌گوید: ﴿وَلَقَدۡ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ فَٱسۡتَعۡصَمَ﴾([[187]](#footnote-187)) و ﴿ٱلۡـَٰٔنَ حَصۡحَصَ ٱلۡحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾([[188]](#footnote-188)).

امّا خدا که فرموده: ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾([[189]](#footnote-189)). ونیز خدا فرموده: ﴿فَصَرَفَ عَنۡهُ كَيۡدَهُنَّ﴾([[190]](#footnote-190)). و نیز، خدا او را از محسنین شمرده در جملۀ: ﴿وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾. و او را از متّقین شمرده در جملۀ: ﴿وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ﴾.

و امّا شیطان می‌گوید: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ , إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾([[191]](#footnote-191)).

معلوم می‌شود که این دانشمندان روی دست شیطان زده‌اند، زیرا به شهادتِ شیطان، یوسف بی‌گناه است. و لذا خوارزمی گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كنت امراءا من جند إبلیس فارتقی |  | بي الدهر حتّی صار إبلیس من جندي |
| فلو مات قبلي كنت أُحسِنُ بعده |  | طرائق فسق لیس یحسنها بعدي |

مخفی نماند که جملۀ: ﴿لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِ﴾، دلالت دارد که حضرت یوسف دارای غضب و سایر صفات بشری بوده و قدرت بر ضرب و شتم داشته ولیکن وحی الهی او را باز داشته است. و به اضافه جملۀ: ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾، معنی ندارد مگر اینکه مضافی مقدر باشد. عدّه‌ای گفته‌اند «همّ بزناها!» ولی دلیلی ندارند. ولی ما دلیلی داریم که مقدر «همَّ بزجرها» و یا «ضربها ومنعها» ﴿لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِ﴾ باشد. که یوسف ارادۀ دفع و ضرب کرد و برهان پروردگار او را منع کرد و به او گفت صلاح نیست، زیرا منجر به قتلِ یوسف و یا پاره‌ شدنِ پیراهنش از جلو می‌شد و این صلاح نبود و خدا او را اعلام کرد که فرار کند تا پیراهن تنش پاره و ممزق از خلف باشد «ویصیر دلیلا علی أنّها هي الخائنة» و اگر هم به فرض ما قبول کنیم که ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾؛ «هم بجماعها» باشد، باز هم دلیل بر پاکی یوسف است. زیرا معلوم می­شود میل بشری داشته، منتهی برهان ربّ و نهْی الهی او را بازداشت، و به صِرْف میلِ بشری گناه واقع نمی‌شود. بلکه به مقتضای دین، خود جلو میل نفسش را گرفته است.

﴿وَٱسۡتَبَقَا ٱلۡبَابَ وَقَدَّتۡ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٖ وَأَلۡفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلۡبَابِۚ قَالَتۡ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ أَوۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢٥ قَالَ هِيَ رَٰوَدَتۡنِي عَن نَّفۡسِيۚ وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٖ فَصَدَقَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٢٦ وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ فَكَذَبَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٢٧ فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ قَالَ إِنَّهُۥ مِن كَيۡدِكُنَّۖ إِنَّ كَيۡدَكُنَّ عَظِيمٞ ٢٨ يُوسُفُ أَعۡرِضۡ عَنۡ هَٰذَاۚ وَٱسۡتَغۡفِرِي لِذَنۢبِكِۖ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ ٱلۡخَاطِ‍ِٔينَ ٢٩﴾ [یوسف:25-29]

**ترجمه:** و یوسف و زلیخا (برای رسیدن) به در (از هم) پیشی گرفتند و زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید و هر دو نزدِ در، آقای زلیخا را (شوهر او را) یافتند. زلیخا گفت: پاداش کسی که قصد بدی نسبت به خانوادۀ تو کرده، چیست؟ جز اینکه زندانی شود و یا شکنجۀ سختی‌کشیدن؟(25) یوسف گفت: این خانم مرا به خویش خوانده. و شاهدی از بستگان زلیخا حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش‌رو دریده زلیخا راست می‌گوید و یوسف از دروغگویان است(26) و اگر پیراهن او از پشت سر سرتاسر دریده شده، زلیخا دروغ می‌گوید و یوسف از راستگویا است(27) پس چون آقای او دید پیراهن یوسف از پشت دریده گفت: به راستی این کار از مکرِ شما زنان است زیرا مکرِ شما بزرگ است(2) ای یوسف از این اعراض کن و بگذرو ای زلیخا از گناه خود استغفار کن به راستی که تو از خطاکاران بوده‌ای.(29)

**نکات:** زلیخا در این بزمِ محرمانه هر‌چه سعی کرد یوسف را شکار کند، نتوانست. افکار پریشانی به او هجوم می‌آورد که نمی‌فهمید چه می‌کند. یوسف تمام پیشنهادات او را رد کرده و چون تقاضای او را اجابت نکرد یک آتش کینه و اندیشۀ انتقامی در دلِ او بوجود آمد وخواست موجودی که او را بیچاره کرده یکباره خورد و نابود کند.

چون عشق با ناامیدی توأم شود یک حسِّ انتقام و کینۀ شدیدی تولید می‌کند. عشق از شدّتِ هوای نفس و مخالف عقل است و کارهای عاشق عقلانی نیست. برعکسِ آن عفّت از جنود عقل و کارِ او طبقِ دستورِ عقل است. و لذا زلیخا که در عشقِ خود نسبت به یوسف موفق نشد، قصدِ حملۀ به یوسف کرد. و حضرت یوسف به الهام الهی و امر عقل دید حمله کار خوبی نیست و باعث رسوایی است و لذا به طرف در فرار کرد.

آیه می‌گوید: هر دو به طور مسابقه و پیشدستی به سمتِ درب دویدند. مسلم است که قصد یوسف گریز بوده که از این بزمِ جنون‌آمیزِ عشق و پرتگاهِ مهیب فرار کند. حال، زلیخا برای چه به طرف در می‌دود؟ مسلّم است که چون یوسف فهمید زلیخا قصد اذیّتِ او دارد، از پیش‌روی او دوید و زلیخا به دنبال او که مانع فرارِ او شود و یا زودتر خود را به خارج درب برساند و فریاد تهمتِ خود را دربارۀ یوسف، بلند کند و بدین وسیله از او انتقام کشد و این بود که زلیخا، یقۀ یوسف را از پشت سر گرفت و کشید که خود را زودتر از یوسف به درب برساند و یا او را به داخل بکشد و آزار کند و یا زودتر به خارج رود و جنجال برپا کند.

تهمت ناروا

زلیخا که تا دقیقۀ پیش، خود را داشت نثارِ قدم یوسف می‌کرد، اکنون با دیدۀ پر از خشم و کینه به او نگاه می‌کند. و نقشۀ افتراء و تهمت به او را می‌کشد، تهمتِ بی‌ناموسی: یوسف جوانی است در سنّ هیجان و شهوت، زلیخا هم خانمی است بسیار زیبا، این جوان متمایل شده به خانم خود! و این تهمت چیزی است که مردم به زودی باور می‌کنند. یوسف هم که در اینجا غریب و به عنوان بندۀ زرخرید است. نه عشیره‌ای دارد که از او دفاع کند و نه استقلالی. و فقط در اثر امانت و درستکاری مورد توجه گردیده. اکنون این تهمت به کلی او را نابود می‌کند. زیرا به ولی نعمتِ خود خیانت ناموسی کرده که هیچ­گونه قابل عفو و اغماض نیست.

یوسف و زلیخا وقتی دم در هر دو نفر با وضع پریشان و نامناسب و نفس‌زنان رسیدند ناگهان تصادفِ عجیب این بود که عزیز مصر رسید و این دو با او روبرو شدند. زلیخا بی‌معطّلی فریاد زد: ﴿مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ أَوۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾([[192]](#footnote-192)). عزیز مصر از این منظره و اقرار زلیخا هزار گونه اندیشۀ باطل در دلِ خود راه می‌دهد. شوهری که حق دارد کاملاً بررسی کند و شدیداً یوسف را مجازات کند.

و ممکن است بگوییم زلیخا این نقشۀ تهمت را کشید برای رام‌کردن یوسف. زیرا زلیخا بر شوهرِ خود عزیز مصر، تسلّط کامل داشت. و این قبیل رؤساء زنانشان بر ایشان تسلط دارند. و زلیخا می‌خواست وقتی که عزیز تصمیم سویی و مجازات شدیدی برای یوسف در نظر بگیرد و با او مشورت می‌کند، او واسطه شود، به شرطی که یوسف از او اطاعت کند و کام او را برآورد و خصوصاً در زمان و مکانی که رابطۀ با اجنبی این قدرها زننده نباشد و مانند بعضی از مردمان امروزه مطیعِ خانم زیبای خود باشند.

تبرئۀ یوسف

یوسف و زلیخا با رنگ پریده و پیراهن دریده و نفس‌زنان دمِ درب با عزیز مصر تصادف کردند. مگر زلیخا ملاحظۀ فرصت را نکرده بود؟ مگر نگهبانی دم درب نگذاشته بود؟ مگر این عشقبازی در منزل خصوصیِ خود که محلّ رفت و آمد عزیز نباشد، شروع نشده بود، چگونه این تصادفِ عجیب رخ داد؟

عزیز با این وضعیّت کاملاً بدگمان و نگران شد. زلیخا با کمال بی‌حیایی، پیشدستی کرد و نسبت به یوسف اعلام جرم کرد.

یوسف که از حیا و شرمِ طبیعی نمی‌خواست زلیخا را رسوا کند، ساکت بود. ولی زلیخا یک زندان يا عذاب سختی برای یوسف درخواست کرد. یوسف ناچار شد از خود دفاع کند و لذا فرمود: ﴿هِيَ رَٰوَدَتۡنِي عَن نَّفۡسِي﴾. که من تقصیری ندارم، زلیخا مرا به خود دعوت کرد.

عزیز که مدتها یوسف را آزموده و پاکیِ فطرت و بلندیِ نظر و مقام و صحّت عمل او را سنجیده، چندان سوءنظری به او پیدا نخواهد کرد. ولی روی موازینِ محاکمه باید عمل کند.

عزیز در اینجا باید تحقیق کند و یوسف هم که در مجلس محرمانه و در همین مجلس محاکمه، شاهدی ندارد، باید خدا کمکش کند. برای صدق یوسف در این حال شاهدی از غیب رسید: یکی از بستگان زلیخا گفتگوی مؤثّری کرد و آثار جرم را معین نمود.

آیا این گواه چه کس بود و از کجا آورده شد؟ بعضی گویند: اعجاز یوسف بوده و کودکی سه ماهه میان گهواره چنین گواهی داده و این طفل پسر خواهر زلیخا بوده. بنابر‌این ممکن است این طفل در همان محفلِ سرّی زلیخا بوده.

بعضی گفته‌اند: این گواه، مرد بزرگوار حکیمی بوده و از خارج منزل به همراه عزیز آمد و این قول درست‌تر به نظر می‌رسد زیرا شهادت طفل سه ماهه دلیل قطعی است، دیگر ذکر قرائن لازم نبود.

شهادتی که این مرد أداء نموده، یک دستور کشف حقیقت بوده که به عزیز داده که در محاکمات، بیان امارات و دلائل کشف جرم، بسیار اهمیت دارد. که در اینجا اگر پیراهن یوسف که در این بزم سرّی دریده شده، در صورتیکه یوسف مهاجم و زلیخا مدافع باشد، باید یقه از جلو دریده شود. و اگر زلیخا مهاجم و یوسف گریزان و زلیخا او را تعقیب کرده، یقۀ او را از پشت سر گرفته و پیراهن از پشت سر دریده شده، بنابراین، اکنون که پیراهن از پشت سر دریده شده دلیل محکمی است برای قطع محاکمه. اگر‌چه در اینجا قرائن دیگر نیز بوده، از آن جمله:

1. یوسف به ظاهر امر، عبد است و عبد چنین تسلّطی ندارد.
2. دویدن تند یوسف و نفس‌نفس زدنِ او برای خروج.
3. زینت زلیخا و نبودن زینت در یوسف.
4. ساختمان خلوت از طرف زلیخا.
5. عِنّین‌بودن شوهر زلیخا.
6. زیبایی فوق‌العادۀ یوسف.
7. عدمِ تصریحِ زلیخا به جنایت.

در جملۀ: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۡ أَهۡلِهَآ﴾، کلمۀ: ﴿مِّنۡ أَهۡلِهَآ﴾ دلالت دارد که با اینکه شاهد از اقرباء و فامیل زلیخا بوده ولی عَلَیهِ زلیخا شهادت داده. پس یوسف صادق است.

در اینجا عزیز فهمید و یقین حاصل کرد که یوسف بی‌گناه است و فورا او را تبرئه کرد. و زلیخا را مجرم تشخیص داد. ولی پاداشی دربارۀ یوسف قائل نشد، فقط سفارش کرد از این قضیّه صرف‌نظر کن و ندیده بگیر. و به زلیخا سفارش کرد توبه کن.

بنابراین، در محاکمه‌ای که انجام شد زلیخا شکست خورد و پاکی یوسف ثابت گشت. زلیخا نتوانست با تهدید و تهمت یوسف را رام خود کند. و عزیزِ مصر هم نخواست در اندرون خانۀ خود کش‌مکش باشد وباعث اوقات تلخی و ناراحتی و بگو مگو فراهم شود. و لذا به یوسف سفارش کرد که این موضوع را ندیده بگیر.

چگونه عزیز به فکر نیفتاد که در این موضوع چاره‌ای کند، مثلا یوسف را از منزل خارج کند و به منزل دیگر ببرد و فکر نکرد بودنِ یوسف و زلیخا در میان آتش سوزان شهوت، مفاسدی دارد؟.

معلوم می‌شود در مصر باستان خیلی اهمّیّت به مسئلۀ ناموس نمی‌دادند و زنان تسلّط کاملی بر مردان داشته‌اند.

حضرت یوسف می‌توانست پس از تبرئۀ خود، بر ضدّ خانم آلودۀ عیّاش تبلیغ کند و آبروی او را ببرد و انتقام خود را از او بگیرد و البته خانم‌ هم درصدد تلافی و عداوت برمی‌آمد. که در این صورت زندگی بر صاحبِ کاخ تلخ می‌شد. ولی چون عزیز گفت: ﴿يُوسُفُ أَعۡرِضۡ عَنۡ هَٰذَا﴾. یوسف هم دیگر درصدد تلافی برنیامدو زندگیِ داخل کاخ، به حال عادی برگشت. ولی خانم افسارگسیخته چنانچه آینده‌ نشان می‌دهد برای کام‌گرفتن خود، باز درصدد توطئه و تهدید برآمد. ولی سرانجام موفّق نشد.

﴿وَقَالَ نِسۡوَةٞ فِي ٱلۡمَدِينَةِ ٱمۡرَأَتُ ٱلۡعَزِيزِ تُرَٰوِدُ فَتَىٰهَا عَن نَّفۡسِهِۦۖ قَدۡ شَغَفَهَا حُبًّاۖ إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٣٠ فَلَمَّا سَمِعَتۡ بِمَكۡرِهِنَّ أَرۡسَلَتۡ إِلَيۡهِنَّ وَأَعۡتَدَتۡ لَهُنَّ مُتَّكَ‍ٔٗا وَءَاتَتۡ كُلَّ وَٰحِدَةٖ مِّنۡهُنَّ سِكِّينٗا وَقَالَتِ ٱخۡرُجۡ عَلَيۡهِنَّۖ فَلَمَّا رَأَيۡنَهُۥٓ أَكۡبَرۡنَهُۥ وَقَطَّعۡنَ أَيۡدِيَهُنَّ وَقُلۡنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٞ كَرِيمٞ ٣١﴾ [یوسف:30-31]

**ترجمه:** و جمعی از زنان در شهر گفتند: زن عزیز با غلام خود مراوده و کامرانی می‌کند، این

جوان دل او را از محبّتِ خود شکافته و او را شیفته نموده، به راستی ما او را در گمراهیِ آشکاری می‌بینیم(30) پس چون زلیخا مکر و بدگویی آنان را شنید به سوی ایشان فرستاد ایشان را دعوت کرد و پشتی برای آنان آماده ساخت(پس از آوردن و چیدن اقسام میوه‌ها) و به دست هریک آنها کاردی داد و به یوسف گفت: به سوی ایشان بیرون بیا. پس، چون زنان او را دیدند او را بزرگ شمردند و(دل از کف داده وبه جای میوه) دست‌های خود را بریدند و گفتند: ﴿حَٰشَ لِلَّهِ﴾ این بشر نیست، نیست این مگر فرشتۀ کریمی.(31)

**نکات:** آوازۀ جمالِ یوسف و عشقِ زلیخا در میان زنان مصر منتشر شد. عشق با اینکه مرموز و اسرارآمیز است ولی شعله‌های سوزانی دارد که با همۀ احتیاط کاری عاشق، باز از پرده بیرون می‌افتد. چون شوهر و فامیل زلیخا به واسطۀ پاره شدنِ پیراهن یوسف، قضیه را کشف کردند، کم‌کم این رازِ درونی به گوش زنان مصر رسید. طبع زن در این قضایا مو شکاف است. خصوصاً زنان رؤساء که پولِ زیاد در تحت اختیارشان می‌باشد و همواره به فکرِ زینت، عیش و نوش، آرایش، ذکرِ جمال و خوشگلی این و آن می‌باشند.

زلیخا که زنی با جمال و قهرمان زیبایی بود، در میانِ زنانِ اعیان مورد حسد بود و در اینجا زمینه‌ای به وجود آمد که زنان از او عیبجویی کنند و او را به باد مسخره گیرند. لذا این موضوعِ تازه و شیرینِ جوانِ زیبای عبرانی نُقلِ مجالس ایشان شد.

زلیخای بیچاره که هنوز از دردِ عشق می‌سوخت، هدفِ ملامت و سرزنش زنان مصر که گردید که: وای چه زن بوالهوسی است! عاشقِ بنده و خدمتکارِ خود شده. او شوهر به این خوبی و مهمّی دارد چرا دلباختۀ یک جوانِ غریبی شده؟! معلوم می‌شود او بوالهوس و گمراه است. و سخنانِ بسیاری از این قبیل، دربارۀ او نقل می‌شد و دهان به دهان می‌گشت.

اوّل، این قضایا وردِ زبانِ عدّه‌ای از زنانِ خواصّ بود مانند زنِ سفره دار و زنِ میرآخور و زنِ شرابدار و زنِ رئیس زندان. ولی کم‌کم زنان دیگر نیز آگاه شدند.

زلیخا در مقام جواب برآمده تا اینکه چهل تن از زنانِ مصر را دعوت کرد:

پاسخ زلیخا به زنان مصری

زلیخا تصمیم گرفت به زنان مصر بفهماند من در دلباختگیِ خود به یوسف حق دارم و از ملامتِ ملامت‌کنندگان هراسی ندارم، زیرا اگر شما جای من بودید بدتر از من و بیچاره‌تر از من می‌شدید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرکه تماشای روی چون قمرت کرد |  | سینه سپر کرد پیش تیر ملامت |

با اینکه ملامت و سرزنش تلخ است و روح انسان را معذّب می‌کند، امّا در برابر عشق در عین تلخی لذّت بخش است. شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أجد الملامة في هواك لذیذة |  | حبّا لذكرك فلیلمني اللُّوَّم |

زلیخا در نظر گرفت به زنانِ مصر و ملامتِ ایشان جواب دهد ولی با چه زبانی می‌توانست عذر موجّهی بیاورد؟ خواست برای آنان بیان کند که شما حق دارید مرا ملامت کنید زیرا هنوز روی زیبای یوسف را ندیده‌اند. و بهترین جوابی که به نظر زلیخا آمد این بود که عدّه‌ای از زنان را دعوت کند و یک مرتبه یوسف را به آنان نشان دهد و جواب ایشان را کف مشتشان بگذارد و لذا در وقتِ غیبتِ عزیز، چهل نفر از زنانِ بزرگ مصر را دعوت کرد و یک خوان ملوکانه گسترد و میوه‌های رنگارنگ در آن چید و برای هرخانمی یک پشتی گذاشت.

پس از آن، زنان حاضر شدند و خیلی میل پیدا کردند تا این جوانِ زیبا را که وصفش را شنیده‌اند ببینند وبلکه او را متمایل به خود کنند. و هر یک به خیالِ خود درصدد آنست یوسف را شکار کند و لذا با تمام آرایش در آن مجلس، مهیّای دیدنِ رخسارۀ یوسف گشتند.

زلیخا به دست هر یک از زنان کاردی داد که با آن، میوه صرف کند. و چون زنان کاردها را به دستی و میوه را به دست دیگر گرفتند، در این حال زلیخا به یوسف گفت رخ بنماید و جمالِ دل آرای خود را در میان مجلس، تابان کند.

تا حضرت یوسف با آن چهرۀ زیبا وارد شد و چشم زنانِ مصری به او افتاد همه خود را باختند و دل از کف دادند و از کثرت جذّابیّتِ یوسف، همه مجذوب شدند و از خود بی‌خود و به جای میوه دست‌های خود را بریدند و زیبایی اعجاب‌انگیزِ یوسف را بسیار بزرگ دانستند و حالشان حال وجد و شعفی شد که همه حیض شدند. وبا دست و دامن خونین همه به ستایش او زبان بگشودند و ﴿حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا﴾ گفتند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرش به بینی و دست از ترنج بشناسی تو بدین جمال وخوبی اگرم ز در درائی |  | روا بود که ملامت کنی زلیخا را أرنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی |
|  |

در تفسیر آیۀ: ﴿أَكۡبَرۡنَهُۥ...﴾ نوشته‌اند که زنانِ مصری بادیدن یوسف حیض گردیدند. آری مشاهدۀ جمال یوسف در زن، تحریک شهوت می‌کند و در اثر آن ممکن است چنین شود زیرا نشاطِ شدید برای او فراهم می‌شود. گویند حضرت جواد وقتی در شب عروسی وارد حجلۀ زنش امّ‌الفضل گردید، آن از کثرت خوشی و نشاط، حیض گردید.

به هرحال، چون زنان مصری به خود آمدند، دستها را بریده و مجروح، دل از دست داده، خود را باخته و لباسهای شیک زرنگار را کثیف و خون آلود دیدند. لذا محشری برپا گردید.

نتیجۀ مجلس و نقشۀ زلیخا

مجلس زنان مصری همه از شاهزادگان و طبقۀ اول و خانمهای رؤسا بودند. این وضعی که به خود گرفتند قابل پرده‌پوشی نبود. فامیل‌ها و رفقای ایشان پرسش می‌کردند: خانم چرا دست شما مجروح شده؟ این چه وضع سر و لباسی است؟ یک هیاهو و جنجالی در شهرِ مصر برپا گردید. و مقصودِ زلیخا از دعوت و این مجلس چیزها بود:

1. رفع تهمت از خود و خود را مظلوم و حق به جانب‌نمودن.
2. به فسادکشیدن یوسف و آشناکردن او به عشق‌بازی و بازکردن روی او. که به خیال خود حیا و عفّت را از او ببرد.

حیا و عفّت در هرفردی یک غریزه و فطرت الهی است که او را از فساد و شهوات حفظ می‌کند. بزرگترین وسیله برای بی‌حیا و بی‌آبروکردنِ افراد، محیط فاسد و معاشرت است.

آن مرز طبیعی که بینِ مرد و زن است با تشکیل مجالسِ مختلط و فسادانگیز شکسته می‌شود. بی‌پروایی و فساد موجب آلودگی است و مجالسِ مختلط و رقصهای مزدوج، از بین‌بردن و شکستنِ یک سدّ طبیعی و غُرُق الهی است.

اینها انسان را از قلعۀ امن، آسایش عفّت و حیا خارج می‌کند و به میدانِ هرزگی و فساد و رنج وارد می‌سازد. انسانی که خدا به او جامۀ حیا و عفت داده و هر نوع پوشاکی که او را بپوشاند برایش فراهم ساخته نباید لخت و عریان میان خیابان سرگردان باشد. نباید جوانان و دوشیزه گان در اثر اختلاط بی‌عفت و بی‌حیا شده، در نتیجه به فساد مبتلا شوند.

زلیخا که در بزم محرمانۀ خود همۀ موانع را برداشته و بی‌پرده، خود را در دامن یوسف انداخته و ﴿هَيۡتَ لَكَ﴾گفته بود. ولی جز سکوت و تنفّر و حیا و عفت چیزی از یوسف ندیده بود، خیال کرده بود چون یوسف، جوان محجوبی است که مجلسهای طرب و عشقی را ندیده و لذت مستی را نچشیده، از این جهت حیا و عفّت به خرج داده. حال می‌خواهد با این گونه مجلسِ زنانه کم‌کم یوسف را عادت دهد و به دام بکشد و او را به بی‌عفّتی وادار کند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لوح پسر چون رخ او ساده بود |  | منصرف از میلِ بت و باده بود |
| لذّت مستی نچشیده هنوز |  | کش مکش عشق ندیده هنوز |
| لاجرم از حجب جوابی نداد |  | یافت خطابیّ و خطابی نداد |

و لذا زلیخا زیباترین زنان مصر را دعوت کرده، بزم عیش فراهم نمود و یوسف را در آن، شرکت داد.

زلیخا ابتدا می‌خواست به تنهایی از جمال یوسف بهره برد و از آفتاب و ماهِ آسمان هم دریغ داشت که چهرۀ نازنین یوسف را در آغوش کشند. ولی دید این نعمت را به تنهایی نمی‌شود مصرف کرد و بازوی وی قدرتِ چیدن میوه از این درخت را ندارد. از این رو در فکر افتاد تا جمعی را با خود شریک کند. مسلک اشتراکی از همین جا سرچشمه گرفته! اشخاصی که به لذّت دنیا طمع، حریصند و نیروی رسیدن به آن را به طور اختصاص ندارند می‌خواهند با همدستیِ عموم اسبِ شهواتِ خود را برانند. ولی زلیخا نتیجه‌ای نگرفت و باز یوسف عفّت به خرج داد.

1. تهدیدِ یوسف که به عزیز و سایر رؤسا بفهماند وجودِ یوسف موجب فتنه، فساد و جنجال است. و کاری کند و او را متّهم سازد و به زندان افکند. و حاصل آنکه با اذیّت و آزار به وصالِ یوسف برسد چنانچه از آیۀ ذیل استفاده می‌شود.

﴿قَالَتۡ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِي لُمۡتُنَّنِي فِيهِۖ وَلَقَدۡ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ فَٱسۡتَعۡصَمَۖ وَلَئِن لَّمۡ يَفۡعَلۡ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسۡجَنَنَّ وَلَيَكُونٗا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ٣٢ قَالَ رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِۖ وَإِلَّا تَصۡرِفۡ عَنِّي كَيۡدَهُنَّ أَصۡبُ إِلَيۡهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٣ فَٱسۡتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنۡهُ كَيۡدَهُنَّۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٣٤ ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ ٣٥﴾ [یوسف:32-35]

**ترجمه:** زلیخا به زنان مصری گفت: این است آن کس که دربارۀ او مرا سرزنش می‌کردید، به یقین من به جهت کام از او با او مراوده کردم، او به عفّت و عصمت چنگ زد و البتّه اگر دستور مرا بجا نیاورد باید زندانی گردد و به خواری و ذلّت بیفتد(32) یوسف گفت: پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چیزی که این زنان می‌خواهند و اگر کید و دامِ اینان را از من نگردانی بدانها شیفته گردم و از نادانان گردم(33) پس پروردگارِ او او را اجابت کرد و کید و مکرِ زنان را از او گردانید زیرا او شنوا و داناست(34) و پس از این آیاتی که دیدند در فکرشان آمد که او را تا مدّتی زندانی کنند.(35)

**نکات:** چون زنان مصری از جهت دیدن جمال یوسف، خود را باختند و خود را خراب کردند، فوری زلیخا جوابِ ملامتهای مکرّر ایشان را با یک جمله بیان کرد که: این همان فرشتۀ زیبایی است که مرا ملامت می‌کردید. لذا همۀ زنان، ملامتهای خود را پس گرفتند و به او حق دادند و به طوری تسلیم او شدند که او رازِ دل خود را فاش کرد و آشکارا گفت که: من او را به خود دعوت کردم و او عفّت ورزید و اگر یوسف دعوت مرا انجام ندهد او را با خواری زندانی خواهم کرد. البتّه این سخن را به زنان گفت: تا یوسف بشنود و بترسد و در مقابلِ او رام شود.

آیا اعترافِ زلیخا را به این کار زشت، در مقابلِ آن همه زنان مصری به چه باید حمل کرد؟ آیا چرا عزیز مصر جلوگیری نکرده و چرا زنِ خود را تا این حدّ آزاد گذاشته؟ معلوم می‌شود رؤسای آنروز خیلی در بند عفّت زنان خود نبوده‌اند.

اظهار علاقۀ زنانِ مصر به یوسف

در اثر جشن زلیخا، علاقمندان و دلباختگانِ یوسف، زیاد شدند و خطر شهوت‌رانی در اطراف یوسف به وجود آمد. و همۀ زنان اعیان خواستار او شدند.

زلیخا که در آن مجلس علناً اظهار کرد اگر یوسف خواستۀ مرا اجابت نکند زندانی می‌شود، زنان مصری سخن زلیخا را بد ندانستند زیرا فهمیدند که هر‌که یوسف را ببیند بی‌طاقت می‌گردد و صبر و آرامش از کفش خارج می‌شود.

زنان مصری با همدستی زلیخا و یا زیرپرده شروع کردند به نامه‌نویسی و اظهار عشق به یوسف و ملاقات او را خواستن. و هر یک نامۀ محرمانه به او نوشته و آرزوی وصال کردند. زلیخا از مهمانانِ خود تقاضا کرد که هر‌یک جداگانه یوسف را ملاقات کنند و از او درخواست کند که حاجت زلیخا را برآورد. ولی آن زنان هر کدام یوسف را ملاقات کردند، صحبت خود را به میان آوردند و یوسف را به خویش دعوت کردند. یوسف در میان یک گِردبادی از شهوتِ زنان مصری افتاد و پرتگاه خطری در برابر خود دید و لذا از صمیم دل به خدا پناه برد و به درگاه خدا نالید و درخواست زندان کرد و گفت: ﴿رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِ﴾([[193]](#footnote-193)).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دید کزین بوسه فنا می‌شود |  | بوالهوس و دل به هوا می‌شود |
| دید اگر لطفِ الهی از او |  | دست نگیرد به خطا می‌شود |

عظمت مقام حضرت یوسف و نیروی عقل او، از اینجا معلوم می‌شود که چنان مستحکم بود که شکست در ارادۀ عقلانی و عفّت‌ورزی او وارد نیامد.

عشق، نیرویی است شهوانی نفسانی و چنانکه در کتاب **عشق و عاشقی** تشریح کرده‌ام: عشق، شدّت میل نفس است. و حکماء گفته‌اند: العشق من فعل النّفس. افلاطون گفته: العشق قوّة غریزیّة متولّدة من وساوس الطّبع وأشباح التّخیّل.

علی در خطبۀ: 108 نهج‌البلاغه فرموده: «مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ»**([[194]](#footnote-194))**. از این بیانات معلوم می‌شود که عشق ضدّ عقل و منافی با اوست. و لذا شعرا بین عشق و عقل جنگ انداخته و آنرا ضدّ این می‌دانند. مثلاً مولوی در مثنوی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشق آمد عقلِ او آواره شد |  | صبح آمد شمعِ او بیچاره شد |
| از درِ دل چونکه عشق آید درون |  | عقل رخت خویش اندازد برون |
| عاشق از حق چون غذا یابد رحیق |  | عقل آنجا گم شود گم ای رفیق |

کارهای عاشق عقلانی نیست. عاشق می‌خواهد خود را فانی کند و خود را بسوزاند و هر چه دارد نثارِ قدم معشوق نماید. ولی عقل این کارها را روا نمی‌داند. و هر نیرویی که در انسان است اگر مطیعِ عقل نباشد انسان را به فساد و هلاکت می‌کشاند.

به هرحال یوسف و عظمتِ نفس او مورد اعجاب تمام عقلاء شده و یکی از معجزات است. و می‌توان دلیل بر نبوّت او باشد. بعضی گفته‌اند: نتیجه‌ای که از این عفّت و خودداری عاید یوسف شد این است که علم تأویل‌الأحادیث به او عنایت شد. ولی این سخن به نظر ما صحیح نیست زیرا ما می‌گوییم چون عقل یوسف کامل بود می‌توانست احادیث یعنی مشکلات را حل کند و تحقّق یعنی تأویل مشكلات را در خارج به چه کیفیّت پیش‌بینی کند.

و اینکه تأویل الأحادیث را به معنی تعبیر خواب گرفته‌اند آن نیز صحیح نیست، زیرا تعبیرِ صحیح از خواب‌نمودن باز دلیلِ عقلِ کامل است و عفّت یوسف نتیجۀ عقل کامل و معرفت او بود. پس تمام این نتایج از عقل است.

یوسف از شرارۀ آتش شهوتِ زنانِ مصری و خانمهای اعیان هراسید. زیرا دانست اساس سعادت او را نابود می‌کند و به خدا نالید و زندان تاریک را بر خوشگذرانی و شهوترانی ترجیح داد. و خدا خواست که او را حفظ کند و لذا عزیز مصر و بعضی از زمامداران مصر را متوجه کرد که زنان و دخترانشان به یوسف علاقمند شده‌اند و باید جنجال شهوت را خاموش کنند. و لذا تصمیم گرفتند او را مدّتی زندانی کنند.

یوسف عفّت ورزید و موقّتاً به زندان افتاد. ولی اگر شهوت‌رانی کرده بود چند روزی در بهترین پارکها به عیش و عشرت می‌گذرانید و مانند سایر اهل عیش و نوش و حکّام بود. و فرضاً اگر یک جوان هواپرست بود از روز اول که وارد منزل عزیز مصر شده بود به نظر شهوت به خانم او زلیخا نگاه می‌کرد و همان دفعۀ اول که زلیخا می‌فهمید که یوسف او را دوست دارد، ناز می‌کرد و اظهار تنفّر می‌نمود و به عزیز دستور می‌داد او را بیرون کند. و اگر پس از مدتی ماندن، زلیخا نسبت به او اظهار عشق می‌کرد و او خود را تسلیم شهوت زلیخا می‌کرد، در نتیجه چندی با این خانم به عیّاشی می‌گذرانید و تا چندی که آب و رنگ جوانی داشت آلت اطفاء شهوت خانم بود و سپس از او سیر می‌شد و در نتیجه یوسف یک پیر غلامِ ننگین خائنِ دست خوردۀ منزلِ خانمِ مصری می‌شد و چه عاقبت بدی در دنیا و آخرت داشت. ولی عفّت ورزید و در نتیجۀ زندانِ موقّت بهره‌هایی برد که از آن جمله:

1. خوش‌نامی و لذا در جهان، قهرمانِ عفّت و عصمت شد و هر‌کس به افتخار نام او کتابی نوشت. و از همه بهتر که خدا به نام او سوره‌ای به رسول خود نازل کرد و یوسف را مقتدای او نمود، چنانکه در سورۀ انعام آیۀ 90 فرموده: ﴿فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ﴾([[195]](#footnote-195)).
2. حقّ‌تعالی قصّۀ او را ﴿أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ﴾ خوانده و قصّۀ او را ﴿عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ قرار داد.
3. در کشور با عظمت و باستانیِ مصر، ریاست و زمامداری نصیبِ او شد.
4. ملّت مصر را از خطر قحطی و فنا نجات داد.
5. خانواده و فامیل خود را از زحمت و سختی و گرسنگی و بیابانگردی نجات داد و آنان را در تمدّن و شهرنشینی وارد نمود.
6. افتخار تاریخی برای بنی‌اسرائیل گشت و خانوادۀ یعقوب را در جهان سربلند نمود.
7. سرمشق و حجّت برای جوانان بشری و انسانی گردید که نتوانند عذری بیاورند و بگویند ما چون در محیطِ فاسد بودیم به ناچار فاسد شدیم؟ به ایشان گفته می‌شود: مگر یوسف، گرفتارِ محیط فاسد نشد. پس چرا توانست خود را حفظ کند؟ مگر او بشر و جوان نبود که عفّت او آوازۀ جهانی پیدا کرد.
8. موردِ سیاست و عذاب و شکنجۀ عزیز مصر نشد.
9. از غضب حق و آتش دوزخ خود را حفظ کرد و به درجاتِ صدّیقین، انبیاء مرسلین نایل شد.

10- علم حل مشکلات و تعبیر خواب و تحقّق‌دادن واقعیّات نصیب او شد.

اگر‌چه آن اندازه از عفّت‌‌ورزی در خور قدرت مردم عادی شاید نباشد ولی به طور یقین همیشه عفّت‌ورزی و پاکدامنی نتیجه‌های خوب دارد ولی بی‌بندوباری و شهوت‌رانی برعکس نتیجه‌های بد دارد.

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجۡنَ فَتَيَانِۖ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعۡصِرُ خَمۡرٗاۖ وَقَالَ ٱلۡأٓخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحۡمِلُ فَوۡقَ رَأۡسِي خُبۡزٗا تَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِنۡهُۖ نَبِّئۡنَا بِتَأۡوِيلِهِۦٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٦ قَالَ لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَاۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓۚ إِنِّي تَرَكۡتُ مِلَّةَ قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ٣٧ وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشۡرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ عَلَيۡنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ٣٨﴾ [یوسف:36-38]

**ترجمه:** و با یوسف دو جوان وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من خود را درخواب دیده‌ام که برای شراب انگور می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیده‌ام بر سر خود نان حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند، (ای یوسف) تعبیر و حقیقت خواب ما را بگو، زیرا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم (36) یوسف گفت: هیچ طعامی که روزی شماست، برایتان نمی‌آورند مگر اینکه قبل از آمدنش شما را به حقیقت آن با خبر کنم. اینها از چیزهایی است که خدا به من آموخته زیرا من رها کردم آئین قومی را که ایمان به خدا ندارند و به آخرت کافرند (37) و پیروی کردم ملّت و دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب را، برای ما روا نباشد که چیزی را شریکِ خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولیکن بیشتر مردم شکر نمی‌گزارند.(38)

**نکات:** چون خبر مجلس عشقبازی پرشور زنان مصری به وسیلۀ آنان که شرکت داشتند و به وسیلۀ خدمتگزاران قصر، خارج و در پایتخت منتشر شد و به گوش بعضی رسید، در محافل سیاسی و غیرسیاسی، به عنوان یکی از اخبار مهم گفتگو می‌شد. و لابد مخالفینِ عزیز و بلکه مخالفینِ دولت برای انتقاد و کوبیدن و حداکثر استفادۀ از آن، یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کردند. لذا مشکل عجیبی برای عزیز بوجود آمد و زلیخا نیز سرافکنده و شکست‌ خورده از کار درآمد و برای خود و عزیز آبرویی نگذاشت.

قهراً عزیز برای حفظ آبروی خود با عده‌ای مشورت کرد چه بکند که آبروی دولت نرود و دیگر چنین قضایا تکرار نشود و سه راه برای جلوگیری از رسوایی به نظر می‌آمد:

1. مجازاتِ بانوی شهوترانِ خودخواه که این سرو صدا را ایجاد کرده یعنی زلیخا.
2. کنترلِ مجالس و محافل و قدغن اکید که چنین سخن ذکر نشود و این کار ممکن بود به عکس نتیجه دهد.
3. زندانی‌کردن غلام کنعانی.

طبق عدالت باید راه اول را انجام دهند ولی چون عزیز و سایر رجالِ دولت تحت تسلّط بانوهای خود بودند عملی نشد. و راه سوّم که همواره در دنیا مظلوم‌کشی رواج بوده سهل‌تر به نظرشان آمد. و از آنجایی که باید دعای یوسف اجابت شود، زندان‌کردن او عملی شد.

تقصیر یوسف چه بود جز پاکی و عفّت؟! شاعر گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیگناهی، کم گناهی نیست در دیوانِ عشق |  | یوسف از دامانِ پاک خود به زندان رفته است |

گناهان یوسف از این قرار است:

1. غریب و بی‌یاور است.
2. سالها با کمال درستی و نجابت کارهای داخلی عزیز مصر را انجام داده است.
3. به بانوی کاخ به چشم خیانت نظر نکرده است.
4. به هوسرانی های خانم کاخ جواب منفی داده است.
5. چون بانو به او بی‌پرده گفت: هَيْتَ لَكَ، او به صاحبخانه خیانت نکرده است.
6. چون بانوی حرم عصبانی شد با او زد وخورد نکرده است.
7. سفارش عزیز مصر را عمل نمود و از گناهِ بانوی خطاکار صرفنظر کرد.
8. تهدید بانو در وی اثری نکرد.
9. تن به شهوت‌رانی با خانمهای مصری نداده است.
10. علم و تقوی داشته است.

آری. پس از این همه نشانه‌های تقوی و نجابت، باز مصلحت دانستند او را زندانی کنند.

یوسف در نتیجۀ ارادۀ جابرانۀ عزیز مصر و فشار زلیخا زندانی شد. معلوم نیست آیا مجلس محاکمه‌ای و قانونی ولو ظاهرسازی، در کار بوده یا خیر؟

از آیه استفاده می‌شود که نظر همۀ رؤساء، زندانی‌کردن یوسف بوده اگرچه ابتدا زلیخا وعده داد. و ممکن است محرّک اصلی او بود و او فشار آورده است.

زندانی‌کردنِ حضرت یوسف کار بسیار زشتی بوده. زندانِ یوسف محلّی بوده که خائنینِ به دولت را در آنجا بازداشت می‌کردند.

هنگامِ زندانی‌کردن یوسف دو نفر جوانی که نوشته‌اند شغلشان شرابدار و سفره‌دارِ پادشاه بوده نیز با او در آنجا بازداشت نمودند. شرابدار پس از تحقیق تبرئه شد و سفره‌دار به اعدام محکوم شد.

حادثۀ زندان حضرت یوسف

زلیخا زنانِ اعیانِ مصر را که دعوت کرده بود، پس از اتمامِ مجلسِ عیش و نوش از ایشان خواهش کرد که شما مرا یاری کنید و یوسف را راضی کنید که با من مهربانی و مرا اطاعت کند و گر نه او را تهدید به زندان کنید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زلیخا ز نو برگشادی زبان |  | چنین گفت کی بانوان جهان |
| شما تن‌به‌تن مر مرا خواهرید |  | زجان بر تنِ من گرامی‌ترید |
| ز راز من آگاه شد هوشتان |  | شنید این همه داستان گوشتان |
| شب و روز ترسم از این بود و باک |  | که گردد مرا پردة راز چاک |
| کنون چاک شد پردۀ راز من |  | پدید آمد انجام و آغاز من |
| چو شد رازِ من نزدتان آشکار |  | چو گل پیش چشم من اکنون چه خار |
| که در عشقِ یوسف چنان گشته‌ام |  | که بدخواهِ جان و روان گشته‌ام |
| تن وجانم از عشق آن حورزاد |  | چه کشتی به دریای موج، اوفتاد |
| نکرد او دمی مهربانی پدید |  | به گیتی چو او سنگدل کس ندید |
| کنون از شما هر یکی تن به تن |  | همی هر زمان رنجه باید شدن |
| به نزدیک یوسف به پیغام من |  | از او صحبت جستن کام من |
| مگر بشنود گفتگوی شما |  | شود خرّم از آبروی شما |
| و گر نشنود هیچ اندرز و پند |  | دهیدش بشارت به زندان و بند |
| که در بند و زندانش چندان کنم |  | که آن پیکر پاک بی‌جان کنم |
| بریزم گل حسن وی را ز بار |  | بر او خواری آرم فزون از شمار |
| پس آنکه به نوبت از آن انجمن |  | شدند آن زنان پیش او تن به تن |
| که بانو به جان دوستدار توست |  | دلش روز و شب خواستار توست |
| ز بهر تو خواهد همه جان خویش |  | به دست تو داد است سامانِ خویش |
| ز عشقِ تو در مصر شیدا شده است |  | میانِ زن و مرد رسوا شده است |
| تو را نیست با وی دلِ سازگار |  | نخواهی که باشد زلیخات یار |
| زلیخا شکر بارد از گفتگوی |  | گهر بارد از وی گهِ جستجوی |
| همه نیکوان خاک‌پای ویند |  | به فرمان و پیوند و رأیِ ویند |
| نباید همی کردنت سرکشی |  | که از سرکشی کس نبیند خوشی |
| وگر دل بتابی زگفتار او |  | نگردی به گفتار او یار او |
| ازو بند و زندانت خواهد رسید |  | بلای فراوانت خواهد رسید |
| همی گفت یوسف که: زندان رواست |  | دلم سوی بند و به زندان هواست |
| اگر با زلیخا شوم ساخته |  | ز یزدان شوم پاک پرداخته |
| بگو هرچه خواهی بکن گر رواست |  | که یزدانِ من، بر من و تو گواست |
| زنان چون شنیدند گفتار او |  | ندیدند شایسته رفتارِ او |
| ندیدند با او دل مهربان |  | بدیشان چنین آمد از او گمان |
| دلش سوی جُز او گراید همی |  | به مهرِ زلیخا نشاید همی |
| بدین ظن زنان جمله دیدند فرض |  | بدو خویشتن جمله کردند عرض |
| جدا هر یکی گفت: خواهی مرا |  | که معشوقه و دوست باشم تو را |
| همی گفت یوسف: مرا هیچ کس |  | نشاید به جز مهر دادار و بس |
| کسی کو گریزد ز خورشید و ماه |  | چگونه کند سوی اختر نگاه |
| بگفت این و سر کرد بر آسمان |  | چنین گفت: کای کردگارِ جهان |
| گوا باش بر من که زندان و بند |  | گزیدم بر این کارِ ناسودمند |
| مرا خوشتر آید به زندان درون |  | به زیر زنخ دست‌کردن ستون |
| زنان بازگشتند از او ناامید |  | شده رویشان چون گلِ شنبلید |
| به نزد زلیخای فرّخ شدند |  | ز یوسف همه داستانها زدند |
| بگفتند دل، زو بپرداز پاک |  | مکن خویشتن را به عشقش هلاک |
| که او را سرِ مِهر و پیوند نیست |  | وزین داستان بر دلش پند نیست |
| سخن از خدایست و بیم از خدای |  | ندارد روانَش سوی عشق، رای |
| همی بند و زندان کند آرزو |  | بس آشفته رایست و شوریده خو |
| به زندان ورا چند گه بازدار |  | که فرجام، نرمش کند روزگار |
| چو یک چند ماند به زندان درون |  | کند سختی و بی‌کسی آزمون |
| فراوان شفاعت فرستد تو را |  | به مهر و دل و جان پرستد تو را |
| زلیخا چو بشنید گفتارشان |  | پسندید گفتار و کردارشان |
| چنین گفت پس ای شفیقان من |  | به سختیّ و غصّه رفیقان من |
| یکی چاره خواهم کنون ساختن |  | یکی کید و نیرنگ پرداختن |
| چو خواهم شما را به نزد عزیز |  | ندارید خوارم، کنیدم عزیز |
| به گفتارِ من بر گواهی دهید |  | وزین غم دلم را رهائی دهید |
| زلیخا سپس جامه بر تن درید |  | خروشِ عظیم از گلو برکشید |
| طپانچه همی کوفت بر روی خویش |  | غریوید بسیار از دردِ خویش |
| خبر یافت زان بانگ وزاری عزیز |  | دلش را نه هُش ماند و نه حال نیز |
| به نزدِ زلیخا شتابید زود |  | بپرسید ازو گفت برگو چه بود |
| زلیخا چنین گفت: کی خیره‌مرد |  | مرا از تو رنج است و تیمار و درد |
| خریدی غلامی چنین بی‌خرد |  | مبادا کسی کو چنین پرورد |
| نکردی مر این بی‌خرد را ادب |  | از او لاجرم روزِ من گشت شب |
| دگر باره امروز از این بد نشان |  | مرا تیره شد جان و بخت و روان |
| بفرمای تا خوار و زار و نژند |  | مر او را به زندانِ ظلمت برند |
| ببندند وی را به بند گران |  | بماند دژم سال چند اندران |
| ببردند او را به زندان نژند |  | نهادند بر پای او زود بند |
| عبادتگهی ساخت و آنجا نشست |  | دل اندر نهاندار دادار بست |
| رخ و دیده بر خاکِ تیره نهاد |  | سپاسِ جهان آفرین کرد یاد |
| کز اهریمن بد نگه داشتش |  | به چنگال ابلیس نگذاشتش |

حضرت یوسف به جرم پاکدامنی و عفّت، زندانی شد و معلوم شد سرنوشت مردمِ مصر بسته به رأی و هوسِ خانمهای هوسناک است. و گناهکار بر بی‌گناه چیره شد و یوسف عزیز زندانی گردید و روزگارِ دون‌پرور، مجرم را در ناز، نعمت و سرکشی رها کرد.

یوسف با دو تن از اعضای مقصّر دربار زندانی شد. ملاحت و زیباییِ یوسف، زندانیان را سرگرم نمود. زندان به وجود یوسف گلستان گردید. روی زیبای او با اخلاق نیکوی او باعث شد که هر‌کس وارد زندان شود بگوید: آنجا که تویی عذاب نبود. آنجا، نیکوکاریِ یوسف را هر‌کس‌ می‌دید به او علاقمند می‌شد. آثارِ زهد و روحانیّت نیز از او دیدار می‌شد و لذا دو نفر مأمورِ دربار که تحصیل کرده بودند، بهتر مقام یوسف را می‌شناختند. این دو نفر فعلاً متّهم به خیانت و در خطر اعدام واقع شده و افکارشان مغشوش و در خواب و بیداری راحت نیستند و می‌خواستند عاقبتِ کار خود را بدانند. و لذا خوابی که دیده بودند با این جوانِ روحانی در میان گذاشتند:

یکی از دوجوان، خواب‌دیده انگور می‌فشارد که شراب کند و دیگری خواب دیده که طَبَقِ نانی بر سَر حمل می‌دهد و پرندگانی از آن می‌خورند.

چون این دو جوان خواب خود را برای حضرت یوسف بیان کردند، حضرت یوسف قبل از آنکه خواب ایشان را تعبیر کند بنا کرد ایشان را به سوی توحید تبلیغ‌نمودن.

اوّلاً برای اینکه درست به وی اعتقاد پیدا کنند، آن حضرت یک معجزه‌ای که نشان نبوّت بود به آنان نشان داد و فرمود: هر طعامی که برای شما بیاورند پیش از آنکه به دست شما برسد، از خصوصیّات آن شما را خبر می‌دهم ﴿لَا يَأۡتِيكُمَا طَعَامٞ تُرۡزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأۡتُكُمَا بِتَأۡوِيلِهِۦ قَبۡلَ أَن يَأۡتِيَكُمَا﴾بنابر‌این که ضمیر ﴿بِتَأۡوِيلِهِ﴾ به طعام برگردد. ولی به نظر ما این خلاف ظاهر است و ضمیر به همان رؤیا برمی‌گردد. ولی چون طعام اقرب است احتمال داده‌اند که ضمیر به آن برگردد و مربوط به آن باشد. و در این صورت آن دو نفر از اینکه چنین غیبی از یک نفر زندانی بشنوند، بسیار تعجّب کردند و چون حضرت یوسف از خصوصیّات آن طعام خبر داد و پس از آوردنِ طعام دیدند او راست گفته، علاقه‌شان به یوسف چند برابر شد. چون توجه ایشان جلب شد حضرت یوسف فرمود ﴿ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓ﴾ «این از علومی است که پروردگار به من آموخته.»

و روحانی باید در مقام تبلیغ سه چیز را مراعات کند:

**اول:** خوب است تصدیقنامه داشته باشد تا مورد اطمینان گردد. اگر‌چه معجزۀ حضرت یوسف تصدیق خدایی بوده و هیچ ارتباطی با تصدیق نامه‌های دیگر ندارد.

**دوم:** باید به گفته‌های خود معتقد باشد و از روی عقیده تبلیغ کند نه برای پول. کسی که برای پول اسلام را ترویج می‌کند ممکن است دینِ دیگری پول بیشتری به او دهد و فردا مبلّغ دین دیگر شود و به علاوه وقتی برای پول تبلیغ می‌کند چون مردم اکثراً طالب حق نیستند او نیز حق را بیان نخواهد کرد و لذا قرآن می‌فرماید: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسۡ‍َٔلُكُمۡ أَجۡرٗا وَهُم مُّهۡتَدُونَ﴾. یعنی: «پیروی کنید آنکه از شما اجر نمی‌خواهد و چنین اشخاصی هدایت‌یافتگانند». مفهوم آیه این است که آنان که مزد می‌خواهند هدایتی نیافته‌اند تا دیگران را هدایت کنند. و البته انبیاء هیچکدام برای هدایت مردم پول نمی‌خواستند. آری، هر‌کسی که برای پول وعظ و تبلیغ می‌کند ناچار تبلیغ او باید مطابق میل مردم و مستمعین باشد و چون اکثر مردم از حق گریزانند او نیز سخن حق را نمی‌گوید. بنابراین، اجرت در مقابل منبر اگر مطالب دینی گفته شود حرام است، زیرا امر به معروف و نهی از منکر مانند نماز عبادت است و در عبادت قصد تقرّب به خدا واجب بوده و کسی حق ندارد در مقابل عبادت پول بگیرد. و امّا اگر در منبر مطالب غیردینی به نام دین باشد، آن به منزلۀ کفر است و حرمت آن، شدیدتر است. حضرت یوسف برای اینکه حُسن عقیدۀ خود را بیان کند فرمود: ﴿إِنِّي تَرَكۡتُ مِلَّةَ قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾. و با اینکه ملّت مصر وخصوصاً این دو نفر بت‌پرستند و از ملّت بی‌ایمانند، می‌بینند او صریح می‌گوید من از ملّت خدانشناس بیزارم. این دو رفیق که سالها در محیط بت‌پرستی بودند قهراً در عقیدۀ خود متزلزل می‌شوند و تا تردید و تزلزل پیدا نکنند به دنبالِ تحقیق و جستجو نمی‌روند.

**سوم:** مروّج دین باید حسن سابقه و حسب و نسب پاکی داشته باشد زیرا روحیّۀ مروج دینی اگر سرچشمۀ آن خون‌نژادی و رحم پاکیزه و شیر حلال باشد در مستمعین مؤثر است. ولذا حضرت یوسف به آن دو نفر فرمود: ﴿وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ﴾.و چون شرایط مبلّغی مراعات نشده، بسیاری از مردم بی‌خبر از اسلام و قرآن، مبلّغ شده و عوام بیچاره را به خرافات وموهومات عقائد سوق داده‌اند و کار به جایی رسیده اگر کسی یکی از حقایق اسلامی را بیان کند، مردم او را کافر می‌شمرند. تا اینجا حضرت یوسف دو رفیقش را متوجّه کرد که مرام توحیدی در دنیا موجود استولی هیچ­گونه انتقادی نکرد برای آنکه ذهن آنان را متوجّه کندو پس از این، شروع کرد به مقایسۀ بین توحید و شرک:

﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَم ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾

[یوسف:39-40]

**ترجمه:** ای دو رفیق زندانی آیا چند ارباب جداجدا بهتر است و یا خدای یگانۀ قهار(39) شما نمی‌پرستید و نمی‌خوانید غیرخدا را مگر نامهایی که خودتان و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید، خدا دلیلی بر آنها نفرستاده، حُکمی نیست مگر برای خدائی که دستور داده جز او را نپرستید، دین پابرجا و راست همین استولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.(40)

**نکات:** حضرت یوسف فقط به اثبات توحید پرداخت که اصل و پایۀ تمام عقائد حقّه همین یکی است. و دو دلیل برای آن ذکر کرد:

1. اینکه عقیدۀ صحیح باید رهبر به اتحاد و یگانگی باشد نه موجب تفرقه و جدایی. شما که غیرخدا را می‌پرستید و یا می‌خوانید وباب الحوائج‌ها و معبودهای متعدّد دارید سبب تفرقه و نفاق جامعه می‌شوید. شما ارباب متعدد قائل شده‌اید و ارباب جمع ربّ است و ارباب متعدّد غلط است. آیا ارباب متعدد بهتر است و یا خدای واحد قهار که خالق تمام این اربابهاست. ﴿ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ﴾؟
2. معبودها و باب الحوائج‌ها و ملجأهای شما مخلوق­اند. و شما نام معبود و إله روی آنان گذاشته‌اید و شما این عناوین را خود برای آنان قائل شده اید. شما و پدرانتان این نامها و عناوین را تراشیده‌اید و از طرف خدا و عقل دلیلی ندارد.

یوسف با منطق صحیح و دلائل عقلی بین شرک و توحید مقایسه کرد. زیرا عقیده را نمی‌توان به کس تحمیل کرد زیرا عقیدۀ تحمیلی و یا تقلیدی ارزشی ندارد. آیا سزاوار است انسان برای مخلوقی مانند خود کرنش و او را عبادت کند و از مخلوقی تملّق گوید؟ البتّه خیر.

حضرت یوسف پس از دعوت به توحید، خوابهای ایشان را تعبیر نمود.

از سخن‌گفتن حضرت یوسف با آن دو نفر معلوم می‌شود، آن دو نفر در عین حال که بت‌پرست بودند خدا را قبول داشته‌اند، زیرا آن حضرت به ایشان گفت: ﴿ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ﴾. آری تمام کسانی که در عبادات و حوائج خود توجّه به غیرخدا دارند، چه بت‌ پرست و چه آدم‌‌پرست، همه خدای قهّار را قبول دارند ولی تمثال یک پیغمبر و یا امامی و یا بندۀ صالحی را محترم می‌شمارند و تا سرحدّ عبادت از او تقدیس کرده و وجود او را مؤثّر در سعادت و خیرات خود می‌دانند مانند بت‌پرستان که می‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾([[196]](#footnote-196))و خدای قهّار را قبول داشتند. ولی حضرت یوسف پس از اثبات بطلان این کارها و عقاید، به ایشان فهمانید که فقط خدای واحد قهّار، فرمانروای هستی است و دیگری اثری ندارد نه در تکوین و نه در تشریع و فرمود: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾([[197]](#footnote-197)). و فرمود: همان خدای واحد ﴿أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾([[198]](#footnote-198))، او خود امر نموده که در نزد غیر او کرنش نکنید. و دین پابرجا و منطقی همین است که فرمود: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾([[199]](#footnote-199))ولیکن دکانداران دینی نگذاشتند مردم بفهمند. این است که فرمود: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.

﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسۡقِي رَبَّهُۥ خَمۡرٗاۖ وَأَمَّا ٱلۡأٓخَرُ فَيُصۡلَبُ فَتَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِن رَّأۡسِهِۦۚ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ٱلَّذِي فِيهِ تَسۡتَفۡتِيَانِ ٤١ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ مِّنۡهُمَا ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ ذِكۡرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجۡنِ بِضۡعَ سِنِينَ٤٢﴾ [یوسف:41-42]

**ترجمه:** ای دو رفیق زندانی یکی از شما به ربّ خود (یعنی به سرپرست خود) شراب می‌نوشاند و امّا دیگری پس به دار آویخته می­شود و پرندگان از سر او می‌خورند، حقیقت امری که در آن فتوی خواستید چنین مقدر شده(41) و یوسف به یکی از آن­دو تن که گمان می­کرد نجات می­یابد، سفارش کرد که مرا نزد سرپرست و سرورت یادآوری کنولی شیطان یادآوری نزد سرورش را از یاد او برد، پس یوسف چند سالی در زندان ماند.(42)

**نکات:** حضرت یوسف پس از تبلیغِ توحید، به تعبیرِ خواب پرداخت و گفت یکی از شما دو نفر ساقی پادشاه می‌شود و به او شراب می‌نوشاند و دیگری محکوم به اعدام می‌شود و بر دار می‌رود.

حضرت یوسف تصریح نکرد که آنکه بر دار می‌رود کدام یکی از ایشان است و در تعبیر، اعدام را مؤخّر انداخت برای اینکه ایشان افسرده نشوند. ولی ساقی به گمان خود درک کرد که او ناجی است. پس حضرت یوسف همان وقت تعبیر و یا وقت بیرون رفتن او از زندان به او گفت: مرا در پیشِ پادشاه یاد کن و بی‌تقصیری مرا تذکّر ده، تا وسیلۀ نجات من از زندان فراهم شود. وضمیر ﴿ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ﴾، برمی‌گردد به خودِ ساقی. یعنی خود ساقی گمان کرد که او نجات خواهد یافت. بعضی از مفسّرین، ضمیر را به یوسف برگردانیده‌اند و ظن را به معنی علم گرفته‌اند و این برخلاف ظاهر است. یوسف به وسیلۀ ساقی خواست نجاتِ خود را از زندان فراهم کند و این، اشکالی ندارد. بعضی‌ها خیال کرده‌اند این کار، برخلافِ خداشناسی و برخلافِ توکّل است وروایاتی را نقل کرده و سند قرار داده‌اند. ولی به نظر ما تمام آن اخبار مجعول است. مثلاً از رسول خداص روایت کرده‌اند که فرمود: از برادرم یوسف عجب دارم که چگونه به مخلوقی استغاثه کرد اگر این سخن را به او نگفته بود و از او درخواست کمک نمی‌کرد چند سالی در زندان نمی‌ماند([[200]](#footnote-200))! و بعضی روایت کرده‌اند که جبرئیل به یوسف نازل شد و گفت: یوسفا کی تو را زیبا و خوشگل‌ترین مردم خلق کرده؟ یوسف گفت: پروردگارم. کی ‌تو را از میان برادران، عزیز پدرت کرد؟ پروردگارم. کی تو را به توسط کاروان نجاتت داد؟ پروردگارم. کی تو را از سنگِ پرتاب شدۀ در چاه حفظ کرد؟ پروردگارم. کی تو را از مکرِ زنانِ مصری نگاه داشت؟ پروردگارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا می‌فرماید چه باعث شده که حاجت خود را به مخلوقی عرضه داشتی و فقط به من اظهار نکردی؟ اکنون برای این کلمه سالها در زندان بمان. پس یوسف در اثر این عتاب شروع به گریه و ناله کرد و در و دیوار زندان با او هم‌ناله شدند، تا زندانیان از گریۀ او پریشان شدند و با او قرار کردند یک روز بگرید و یک روز ساکت باشد. در آن روزی که ساکت بود چنان درد در دلش می‌پیچید که از روزِ گریه بر او سخت‌تر بود. و عجب این است که بعضی از مفسّرین گول این روایات را خورده و به بزرگانِ خود بسته‌اند.

به هرحال این یوسف که فرمود: ﴿ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ﴾، بی‌اشکال است، زیرا توسل به اسبابی ظاهری ممنوع نیست و بر خلاف توکّل نمی‌باشد. موحّد کسی است که به اسباب ظاهری چنگ بزند ولی مسبب‌الأسباب یعنی خدا را مؤثر بداند زیرا خدا این همه اسباب و وسائل برای بشر فراهم کرده، ما اگر خرمنِ خود را در میان آفتاب بگذاریم خشک شود آیا اشکالی دارد؟ و اگر برای بیمارِ خود، دکتر بیاوریم آیا برخلاف توحید است؟. طبق آیۀ: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ﴾([[201]](#footnote-201))، افراد بشر باید در رفعِ گرفتاریِ یکدیگر، تعاون کنند. می‌توان گفت وظیفۀ شخصِ بی‌گناهی که به زندان رفته این است که با تمسّک به وسائل ظاهری، بی‌تقصیریِ خود را ثابت کند. یکی از وسائل ظاهری، گرفتنِ وکیل و یا تذکّر به مردم خیرخواه است. حال یوسف کاری برخلاف انجام نداده تا مورد عتاب و خطاب الهی شود. مثلاً اگر کاروانان مصر، دلوی در چاه انداختند برای بیرون‌ آوردن آب و حضرت یوسف به آن چنگ بزند آیا برخلاف توحید است؟ و یا اگر رسول خداص بیمار شد به دکتر مراجعه بکند آیا برخلاف توحید است؟ گمان این است که روایاتِ مجعوله را کسانی جعل کرده‌اند برای روضه ‌خوانی و مجلس‌گرم ‌کردن. توسّل به وسایل، گاهی واجب می‌شود، منتهی این است که مردمِ موحّد اسبابِ عادیه را آلات و ابزار از فیض الهی می‌دانند ولی مؤثِّر در هر حال و هر چیز را فقط ارادۀ الهی می‌دانند.

ساقی پس از بیرون رفتن از زندان، یوسف را فراموش کرد، قرآن گوید: ﴿فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ﴾. خدای‌تعالی به انسان قوایی داده و در باطن او گذاشته که دانشمندان بزرگ را متحیّر نموده، از آن جمله قوّۀ حافظه و ضدّ آن نسیان را قرار داده است.

قوۀ حفظِ خاطرات که هر‌کس به اندازه‌ای در باطن خود کتابخانه‌ای از یادداشتها و خاطرات خود دارد و به وسعت معلوماتش، اطاقها و قفسه‌ها در ذهن خود دارد که در موقع حاجت، اوراق و صفحات آنرا احضار می‌کند، هر صفحه و سطرِ معلومی را، نظر می‌اندازد، ممکن است در این کتابخانه قرآن مجید و صدها کتب دیگر باشد. یکدستِ نامرئی بر صفحۀ خاطرات هر‌کس مسلّط است که به مقتضای اوصافِ باطن و فطرتِ او متّصل مشغول نقاشی و نوشتن است و نمایشی از پرده‌های مختلفِ زندگی در آنجا می‌نگارد. آیا این کتابخانۀ نامرئی کجاست؟ و کارکنان آن کیانند که در موقع حاجت در به روی انسان می‌گشایند و آنچه بخواهد جلو او می‌گذارند؟ این را قوّۀ حافظه می‌گویند و بسیاری از آنچه در این کتابخانه بوده در اثر عدم توجه به کلّی نابود و فراموش می‌شود. این کتابخانۀ نامرئی باطنِ انسان، دزدی دارد که گاهی کتابی و یا چیزی را می‌دزدد و می‌برد. در اینجا خدا دزد این کتابخانه را شیطان نامیده و فرموده: ﴿فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ ذِكۡرَ رَبِّهِ﴾، یعنی شیطان به آن ساقی فراموشی داد که او به سرپرست خود بی‌تقصیری یوسف را بگوید. پس ضمیر ﴿أَنسَىٰهُ﴾ و ﴿رَبِّهِ﴾ به ساقی برمی‌گردد. ولی بعضی طبق روایات مجعوله ضمیر «هاء» را به یوسف برگردانیده‌اند و گفته‌اند: یوسف خدا را فراموش کرد و شیطان خدا را از ذهن او برد و در نتیجه چند سالی در زندان بماند. درحالیکه به نظر ما حضرت یوسف از این نسبت مبرّا و مقام شامخ حضرت یوسف، عالی‌تر از این است. و دلیل بر اینکه ضمیر به ساقی یعنی ﴿لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ﴾برمی‌گردد، این است که در چند آیۀ بعد فرموده: ﴿وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ...﴾یعنی آنکه نجات پیدا کرده بود پس از مدّتی که یادش آمد، به پادشاه گفت: مرا نزد یوسف بفرستید تا خبر تأویل خواب شاه را از یوسف بگیرم و بگویم. پس آن کس که فراموش کرده همان است که پس از مدتی یادش آمده. پس ساقی بی‌وفایی کرد، چون بی‌تقصیریِ یوسف را نزد سرپرست خود ذکر نکرد و فراموش نمود یادآوری کند و نکرد.

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖۖ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ أَفۡتُونِي فِي رُءۡيَٰيَ إِن كُنتُمۡ لِلرُّءۡيَا تَعۡبُرُونَ ٤٣ قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمٖۖ وَمَا نَحۡنُ بِتَأۡوِيلِ ٱلۡأَحۡلَٰمِ بِعَٰلِمِينَ ٤٤ وَقَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنۡهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأۡوِيلِهِۦ فَأَرۡسِلُونِ ٤٥﴾ [یوسف:43-45]

**ترجمه:** و پادشاه گفت: محقّقاً من در خواب می‌بینم هفت گاو فربه را كه آنها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشۀ سبز و دیگر هفت خوشۀ خشک می‌بینم، ای بزرگان دربار اگر تعبیر خواب می‌دانید دربارۀ این خواب من نظر دهید (43) گفتند: این خوابهای پریشان است و ما به سرانجامِ خوابهای آشفته دانا نیستیم(44) و یکی از آن دو نفری که از زندان نجات یافته بود و پس از مدتی به یاد یوسف افتاد گفت: من شما را به تأویل این خواب آگاه می‌کنم پس مرا بفرستید.(45)

**نکات:** پادشاهان مصر در زمان حضرت یوسف مردمی دلیر و چادرنشین بودند که مصر را تصرف کرده و سلطنت می‌کردند و لذا اهل مصر ایشان را ملعون و زورگو می‌دانستند. و چون منفور بودند و معلوماتی نداشتند، خیالاتِ خود را که در خواب می‌دیدند، اهمیت می‌دادند و پاره‌ای از امور در خواب بر ایشان مکشوف می‌شد. پادشاهی که فکرش ادارۀ مملکت است، گرانی و فراوانی در نظر دارد زیرا صلاح مردم مربوط به همین دو چیز است. و چاق و لاغری گاوها و یا سبز و خرمی خوشه‌ها، در گرانی، ارزانی، قحطی و عدم قحطی، مؤثر می‌باشد.

در تورات سفر پیدایش باب 41 خوابی که شاه دیده چنین می‌گوید: و واقع شد چون دو سال سپری شد فرعون خوابی دید که اینکه بر کنار نهر ایستاده که ناگاه از نهر هفت گاوِ خوب صورت فربه گوشت برآمد بر مرغزار می‌چریدند و اینکه هفت گاو دیگر بد صورت و لاغر‌گوشت در عقبِ آنها از نهر برآمد، به پهلوی آن گاوان لاغر به کنار نهر ایستادند و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند و فرعون بیدار شد، باز بخسبید و دیگر باره خوابی دید که اینک هفت سنبلۀ پر و نیکو بر یک ساق برمی‌آید و اینک هفت سنبلۀ لاغر از باد شرقی پژمرده بعد از آنها می‌روید سنبلهای لاغر آن هفت سنبلۀ فربه پُر را فرو بردند و فرعون بیدار شد که اینک خواب است.

امّا قرآن در یک عبارت کوتاه، تمام آنچه در تورات طول داده بیان کرده است.

ظاهر عبارت: ﴿إِنِّيٓ أَرَىٰ﴾می‌فهماند که شاه مصر مکرّر این خواب را دیده زیرا یک مرتبه را رأیتُ می‌گویند. چون مکرّر دیده اهمیت داده و در مقام استفتای از تعبیر آمده زیرا خوابِ مکرّر موجب وحشت و اضطراب او شده بود.

در آن زمان مصریان بت‌پرست بودند و دانشمندان مروّج بت‌پرستی دو دسته بودند: یکی حکماء و فلاسفه و دیگر ساحران و جادوگران. و اشراف و بزرگان دربار از این دو دسته انتخاب می‌شدند و لذا شاه به ایشان می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ أَفۡتُونِي فِي رُءۡيَٰيَ﴾.

روحانیت آن زمان که به دست ایشان اداره می‌شده، مرموز بوده و یکی از وظائفِ ایشان تعبیر خواب بوده، به اضافه بر عملیّات سحر. و مردم به واسطۀ تعبیر، ایشان را با عالم غیب مربوط می‌دانستند. و به واسطۀ سحر برای ایشان قدرت فوق‌العاده‌ای قائل بودند یعنی معجزه. و لذا در زمان ما نیز مردم چنین می‌باشند، تا می‌گویی رسول و یا امام، اینان کسی را در نظر می‌گیرند که غیب بداند و معجزه بکند. و به همین وسیله در آن زمان مردم را اغفال می‌کردند و مردم را مسخّر خود می‌کردند و کسی نمی‌توانست به کتابها و به مدرسۀ ایشان، دست پیدا کند. و مبنای کارِ ایشان حقّه‌بازی و چشم‌بندی و پاره‌ای از خواصّ فیزیکی و به دست‌آوردنِ گیاهان که دارای خواصّی باشد، بوده است و تا هنوز هم وقت و پول مردم را می‌گیرند.

اینگونه امور در ضمنِ مطالبِ خرافی و کرامتِ دروغی وسیلۀ تسخیر مردم بود و حتّی به مردم خداپرست نیز تأثیر کرده چنانکه همان خرافات پس از نشرِ اسلام به صورتهای مختلف باقی مانده است.

فرعونِ زمان یوسف مانند فرعونِ زمان موسی، در این وقت فرستاد به دنبال همین دانشمندانِ درباری و خوابهای خود را به ایشان گفت. در جواب گفتند: اینها خوابِ پریشان است و ما نمی‌دانیم.

ساقیِ شاه در این موقع به یاد یوسف رفیقِ زندانیِ خود و استادیِ او در تعبیر خواب، افتاد و به فرعون گفت: امروز به خاطرم آمد آن زمانی را که شاه بر من غضب نمود و مرا با رئیس خبّازان در زندانِ افواج خاصّه حبس نمود، در زندان من و او در یک شب خواب دیدیم و غلامِ عبرانی در آن زندان با ما بود. من و غلام سردار افواج خاصّه، خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او برای ما تعبیر کرد و بعینه موافق تعبیری که برای ما کرد واقع شد. پس مرا بفرستید تا یوسف را بیاورم تا خواب شما را تعبیر کند. لذا او را نزد یوسف فرستادند و بالنّتیجه مقدّماتِ آزادیِ یوسف فراهم شد.

به هرحال فرعون، از خوابِ خود بسیار در وحشت بود و از دانشمندانِ درباری مأیوس بود. و در این موقع ساقی وقت را غنیمت شمرد و بالحق قاطع گفت: ﴿أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأۡوِيلِهِۦ فَأَرۡسِلُونِ﴾.

شاه از پیشنهاد ساقی خرسند شد و فوری فرمان داد تا ساقی به زندان رود. و تعبیر خواب را از یوسف سؤال کند.

از جوانمردی و بلندنظری یوسف همین بس که چون: این رفیق فراموشکار به وی احتیاج پیدا کرد و عاجزانه به وی مراجعت کرد، یوسف بدون آنکه رو ترش کند و از بی‌مهری او و دستگاه شکایت کند، با کمال خوشرویی به سخنان او گوش داد. او گفت: علمای دربار از تعبیرِ آن اظهار عجز کرده و فرعون را مأیوس کرده‌اند و من به یاد شما افتادم و شاه را از وجود شما و علم شما آگاه نمودم. شاه مرا برای حلّ این مشکل به حضور شما فرستاده و اینک منتظرِ بازگشت من است.

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفۡتِنَا فِي سَبۡعِ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعِ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖ لَّعَلِّيٓ أَرۡجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٤٦ قَالَ تَزۡرَعُونَ سَبۡعَ سِنِينَ دَأَبٗا فَمَا حَصَدتُّمۡ فَذَرُوهُ فِي سُنۢبُلِهِۦٓ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّا تَأۡكُلُونَ ٤٧ ثُمَّ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ سَبۡعٞ شِدَادٞ يَأۡكُلۡنَ مَا قَدَّمۡتُمۡ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّا تُحۡصِنُونَ ٤٨ ثُمَّ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَامٞ فِيهِ يُغَاثُ ٱلنَّاسُ وَفِيهِ يَعۡصِرُونَ ٤٩﴾ [یوسف:46-49]

**ترجمه:** یوسف ای بسیار راستگو ما را نظر بده دربارۀ هفت گاوِ فربه که هفت گاوِ لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشۀ سبز و دیگر هفت خوشۀ خشک، باشد که من به سوی مردم برگردم شاید ایشان بدانند(46) یوسف گفت: هفت سال پی در پی زراعت می‌کنید پس آنچه را درو کردید در خوشه‌هایش واگذارید به جز کمی از آنچه می‌‌خورید(47) آنگاه بعد از آن، هفت سال سخت می‌آید که آنچه را از پیش برای آن اندوختید بخورند مگر اندکی از آنچه که نگاه می‌دارید(48) سپس بعد از آن سالی می‌آید که مردم، در آن، باران داده شوند و در آن (میوه‌جات و غیره را) می‌فشارند.(49)

**نکات:** با آنکه یک فرد زندانی هر چه بیشتر به آزادی خود علاقه دارد که هر چه زودتر از فضای تنگ و خفه‌کنندۀ زندان خلاص شود و از مجاورتِ جنایتکاران رها شود و از آزادی و فضای وسیع استفاده کند، حال برای یوسفِ گرفتار، بهترین فرصت پیش آمده با این حال سخنی نگفت. در حالیکه او می‌داند غیر از خودش کسی از عهدۀ تعبیر این خواب برنمی آید و فرعون با کمال بی صبری منتظر تعبیر خواب است و اگر می‌گفت مرا آزاد کنید تا تعبیر کنم، مسلّماً آزاد می‌شد ولی این شرط را نکرد. زیرا:

**اولاً:** اطمینان داشت که چون مشکل فرعون حل شود به ملاقات فرعون نائل خواهد آمد و مقدمۀ آزادی او فراهم خواهد شد.

**ثانیاً:** حضرت یوسف نمی‌خواهد آزاد شود مگر پس از ثبوت بی‌گناهی خود. و لذا بعداً خواهد آمد که چون شاه او را برای ملاقات خواست، او گفت: اول از زنان تحقیق کنید و بی‌گناهی من ثابت شود، سپس خدمت می‌رسم. و لذا آن حضرت تعبیر را در گرو آزادی خود نگذاشت.

از رسول خداص روایت شده که فرمود: من تعجب دارم از یوسف و صبر و کرمش، خدا او را بیامرزد چون راجع به تعبیرِ خواب از او پرسشی کردند، بی‌مضایقه پاسخ درست داد و اگر من به جای او بودم به آنان خبر نمی‌دادم تا شرط کنم مرا از زندان خارج کنند([[202]](#footnote-202)).

به هرحال یوسفِ خیرخواه گفت: تعبیر خواب، این است که هفت سال فراوانی در پیش دارید که زراعت نیکو می‌آید، سپس هفت سال دیگر قحطی و خشکسالی شود که محصول و اندوخته‌های این هفت سال را تباه کند و به مصرف آورد و پس از چهارده ‌سال، محصول به حال عادی گردد. و پس از تعبیر خواب دستور داد که باید در این هفت سالِ فراوانی، زراعت بسیار کنید و آنرا در غلافِ خوشه انبار کنید تا فاسد نشود و در سالهای قحطی آنرا مصرف کنید تا به فراوانی برسید. و اگر بخواهید مردم مصر در سالهای قحطی تلف نشوند باید این کار را بکنید.

فرق پیشوایانِ دین با زعمای دیگر

پیامبران و هادیان دینی در مقابل ارشاد و خیرخواهی، مزد و اجرتی نخواهند و محض رضای خدا و علاقۀ به اصلاح عمومی مردم، به راهنمایی می‌پردازند و می‌گویند: ﴿مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍ﴾([[203]](#footnote-203)). اکنون حضرت یوسف، هفت سال است در زندان به حالِ غربت مانده و فعلاً محلِّ احتیاج و طرف مشورت‌ شده. بی‌مضایقه و بدون اینکه از او عذرخواهی کنند و از ستمهایی که به او شده جلوگیری کنند، تعبیرخواب را گفت. و به علاوه آنان را از خطر قحطی آینده مطّلع نمود و راه جلوگیری از این خطر را به آنان یاد داد. و دستورِ نگاهداری حبوبات را برای مدّت قحطی توضیح داد. در صورتی که اینها کار وزیر دارایی و کارشناسان عالی‌ رتبه می‌باشد که در برابر حقوق هنگفت و مواجب زیادی که دارند باید این فکرها را بکنند. ولی حضرت یوسف در اینجا مجانا به طور فداکاری برای جامعۀ بشریت، به منظور انجام وظیفه و خدمت به نوع از معلومات سیاسی و الهیِ خود دریغ نکرد. ولی خود بخود این عمل نیک و ارشادِ با اخلاص اثر بخشید و به زودی شاه تشنۀ ملاقات او شد. این اثر اخلاص است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو نیکی میکن و در دجله انداز |  | که ایزد در بیابانت دهد باز |

اگر حضرت یوسف از اوّل چیزی درخواست می‌کرد، ممکن بود نتیجه معکوس شود چنانکه در موضوع تذکّر ساقی تجربه کرده بود.

موضوع نگهداری غلّه در هفت سال یکی از موضوعات علمی بسیار مهم است که در دنیای امروز برای این کار مؤسّسات بزرگی به وجود آمده از قبیل ادارۀ سیلو. ولی در آنروز که علم ساختمان به این اندازه یپش نرفته بود، بهترین وسیله همان انبار کردن در خوشه بود که یوسف دستور داد.

حضرت یوسف درضمن، یک تجارتِ مهمّی نیز برای کشورِ مصر پیش‌بینی کرد که محصول هفت سالِ فراوانی را به قدری فراهم کنید تا در سالهای بعدش تمام کشور و مجاورین آن که محتاج خواهند شد و به بهای زیادی خریداری می‌کنند، در انبار موجود باشد. و نیز خاطرنشان کرد که باید مقداری از این حبوبات را برای بذر پس از خشکسالی نیز نگاه دارید: ﴿إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّا تُحۡصِنُونَ﴾.

این تدبیر برای جلوگیری از نابودی ملّتِ مصر منحصر به فرد بودو اگر آن حضرت چنین پیشنهادی را نمی‌کرد مگر پس از خلاصیِ خود و به زندان افکندن عزیز و زلیخا، می‌توانست و ممکن بود.

بدیهی است قدرت سیاسی و اقتصادیِ فرعون آنقدر نبود که چنین تدبیر عالمانه را استنباط و عملی کند.

حضرت یوسف چرا حبوبات را مورد توجه نظر قرار داد؟ زیرا حبوبات، ارزاق عمومی است و میوه‌های اشجار، حفظِ حیات را برای عموم تأمین نمی‌کند و از میان حبوبات گندم و برنج است که غلافی دارد و قابل ذخیره است و با بودن در غلاف فاسد نمی‌شود. و این طور بیان و پیش‌بینی که حضرت یوسف نمود، استنباطِ هر‌کس نبود.

فرستادۀ شاه از این تعبیر روشن، بسیار خرّم و خوشحال شد و با لحنی گرم با یوسف خداحافظی کردو یوسف از او درخواستِ کاری نکرد که او به گوشِ شاه برساند. ولی شاه پس از شنیدنِ تعبیر، بسیار به ملاقات چنین دانشمندی که از علمای درباری عالمتر است شوق پیدا کرد. و دانشمندانِ دیگر که از تعبیر عاجز بودند چون شنیدند چنین شخص دانشمندی ناشناس و در زندان بسر می‌برد برای دیدن این شخصیّت و نابغۀ بزرگ شائق شدند.

بدیهی است فرعون که از آنچه در خواب می‌دیده سخت وحشت داشته و در حالِ انتظار بسرمی­برد، از دیدنِ ساقی که شاد و خرّم برگشته، امیدوار شد و باتمامِ بی‌صبری شرح دیدار او را با یوسف خواست؟ ساقی هم مو به مو تعبیر را به عرض رسانید.

وقتی شاه بشنوَد هفت سال پی‌ در پی در مصر قحطی خواهد شد پشت او خواهد لرزید و به فکر چاره خواهد شد. آری مقام مسؤولی که حفظِ مملکت و نگهداریِ ملّت با اوست حقّ دارد از چنین خبری وحشت کند. ولی وقتی که تدبیرِ حکیمانۀ حضرت یوسف را شنید، جانی در کالبدش دمیده شد. ولی تعجّب، او را فراگرفت که این زندانی کیست که از تمام علمای مملکت عالم‌تر است؟ آیا چنین دانشمندی در مملکتِ من باید در زندان بسرببرد؟ آیا این نابغۀ بزرگ چه تقصیری کرده و چه کس باعث شده که او سالها در زندان دولت من بماند؟

چون از ساقی شنید که چندین سال قبل او را در زندان دیده است، خیلی عجیب به نظرش آمد که چرا چنین فردی در زندان مانده است؟ این مردِ فوق‌العاده و بزرگ را باید ببینم و به وضع او رسیدگی کنم و از فکر دوراندیش و علمِ سرشار وی استفاده کنم و چرا تا به حال از وجود چنین شخصی به نفع ملک و ملّت استفاده نشده است؟!

و معلوم است که سایر علمای درباری که چنین تعبیرِ قاطع و سیاستِ بلندی را شنیدند همه تشنۀ زیارت او شدند. اینان بیش از فرعون به عظمت او پی بردند و در محافل علمی همه جا سخن از تعبیِر خوابِ فرعون و معبّر زندانی است.

این تعبیر اِعجاب‌انگیز بزرگترین خبر روز شده همه منتظرند که وسیلۀ ملاقات این عالمِ ناشناس فراهم شود، تا از علمِ او استفاده کنند. این است که شاه به دنبال حضرتش فرستاد:

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦۖ فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرۡجِعۡ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسۡ‍َٔلۡهُ مَا بَالُ ٱلنِّسۡوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعۡنَ أَيۡدِيَهُنَّۚ إِنَّ رَبِّي بِكَيۡدِهِنَّ عَلِيمٞ ٥٠ قَالَ مَا خَطۡبُكُنَّ إِذۡ رَٰوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفۡسِهِۦۚ قُلۡنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمۡنَا عَلَيۡهِ مِن سُوٓءٖۚ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡـَٰٔنَ حَصۡحَصَ ٱلۡحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفۡسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٥١ ذَٰلِكَ لِيَعۡلَمَ أَنِّي لَمۡ أَخُنۡهُ بِٱلۡغَيۡبِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي كَيۡدَ ٱلۡخَآئِنِينَ ٥٢ ۞وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥٣﴾ [یوسف:50-53]

1. - و نیز به آن قاعده­ی: «لا مُحَرَّم مع الضرورة»: «به هنگام ضرورت چیزی حرام نیست». یا قاعده­ی «الـمُحَرَّمُ يُباحُ عند الضرورة»: «به هنگام ضرورت امر حرام مباح می­شود» می­گویند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - متفقٌ عليه، ائمه شش­گانه حدیث همگی آن­را روایت کرده­اند. و نگا در مصادر شيعه: حر عاملی، **وسائل الشيعة** (23/337 – 338، ش: 29686 و29687 و29688). [↑](#footnote-ref-2)
3. - نگا: طبری، **جامع البيان** (6/145)، چاپ الحلبي، واحدي، **أسباب النزول** (ص: 224-225)، سيوطي، **الدر الـمنثور** (3/37-38) و ابن هشام، ا**لسيرةالنبوية** (2/563) [↑](#footnote-ref-3)
4. - ای محمد چه کسی امروز مرا از کشتن تو باز می­دارد؟ [↑](#footnote-ref-4)
5. - چه کسی امروز مرا از کشتن تو بازمی­دارد؟ [↑](#footnote-ref-5)
6. - «هیچ­کس؛ و من گواهی می­دهم که معبود برحقی جز الله نیست و محمد فرستاده­ی اوست». أمين الإسلام طبرسی، **إعلام الورى بأعلام الهدى** (ص: 78-79)، مجلسی، **بحار الأنوار** (20/3- 4)، به نقل از إعلام الورى و **الـمناقب** ابن شهر آشوب مازندراني. و مانند آن در مصادر اهل سنت آمده است: **تفسير الطبري**(6/146)، الواحدي، **أسباب النزول** (ص: 223-224)، **سيرة ابن هشام** (3/205-206) و السيوطي، **تفسير** **الدر الـمنثور** (3/36) [↑](#footnote-ref-6)
7. - شیخ حسین الموید –یکی از شیعیان هدایت یافته به حق، توحید و سنت- مقاله­ای علمی ومفید، پیرامون وجود پیامبران در فاصله­ی زمانی میان عیسی÷ و محمد ص ارائه داده است که مناسب دانستیم برای روشن شدن این مسئله، آن را برای خوانندگان گرامی نقل کنیم:

   «جمعی از علما بر این باورند که در فاصله­ زمانی میان عیسی ÷ و پیامبر ما محمد صپیامبرانی وجود داشتند و در این دیدگاه به آیات سوره­ی «یس» استدلال کرده­اند که می­فرماید: ﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا أَصۡحَٰبَ ٱلۡقَرۡيَةِ إِذۡ جَآءَهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ١٣ إِذۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمُ ٱثۡنَيۡنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزۡنَا بِثَالِثٖ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيۡكُم مُّرۡسَلُونَ١٤﴾ [يس:13-14]: «و برای ايشان بزن مثل اصحاب آن قريه را که پيامبرانی برايشان آمدند. هنگامی که بسوی ايشان دو رسول فرستاديم پس آن دو را تکذيب کردند پس ايشان را به فرستادن سومی عزيز نموديم پس گفتند: محققا ما فرستادگان بسوی شماییم». مفسران گفته­اند: این آیات حکایت از داستان سه پیامبر دارند که پس از عیسی ÷ فرستاده شدند. و برخی از مفسران این دیدگاه را رد کرده و گفته­اند: آن­ها پیامبر نبودند و بلکه از حواریون و شاگردان عیسی÷ بودند که آن­ها را برای دعوت توحید و ایمان به خداوند یکتا و ترک عبادت بت­ها فرستاد. اما این دیدگاه با ظاهر آیاتی که در مورد این داستان وارد شده­اند، سازگاری ندارد علاوه بر اینکه ظاهر این عبارت: ﴿ٱلۡمُرۡسَلُونَ﴾ بیانگر این مطلب است که آن­ها رسولانی از جانب الله متعال بودند و همچنین ظاهر آیه­ی ذیل نیز بیانگر و موید این مطلب است؛ الله متعال می­فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهِمۡ قَبۡلَكَ مِن نَّذِيرٖ٤٤﴾ [سبأ: 44] «و پيش از تو سوی ايشان بيم­دهنده­ای نفرستاديم». در این آیه، ارسال (فرستاده شدن) منتسب به الله متعال است و این امر ظهور دارد بر این­که آن­ها پیامبرانی بودند که خداوند ایشان را مبعوث کرده بود. علاوه بر این، دلالت این کلام الهی نیز بر این مساله واضح و روشن است؛ الله متعال می­فرماید: ﴿قَالُواْ مَآ أَنتُمۡ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا وَمَآ أَنزَلَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مِن شَيۡءٍ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَكۡذِبُونَ١٥﴾ [يس: 15] «اهل قريه گفتند: نيستيد شما مگر بشری مانند ما و خدای رحمن چيزی نازل نکرده، نيستيد شما مگر دروغ­گويان». اگر آن­ها فقط دعوتگرانی بودند که عیسی ÷ برای رساندن دین مسیحی به آن قریه فرستاده بود، دیگر جایی برای اعتراض مردم قریه بر بشر بودن این دعوتگران نبود؛ چرا که چنین اعتراضی از سوی کفار متوجه مدعیان نبوت و کسانی بوده که از سوی خداوند فرستاده شده­اند و هیچ­گاه در مورد دعوتگران و صالحانی غیر از پیامبران چنین اعتراضی نبوده است.

   بلکه صحیح آن بود که در رد دیدگاه گروه اول از مفسرین گفته­ می­شد: این­که زمان بعثت این رسولان سه­گانه بعد از عیسی ÷ بوده، ثابت نشده است. چنانکه در آیات، دلیلی بر زمان مشخص فرستاده شدن آن­ها وجود ندارد. بنابراین ممکن است بعثت آن­ها قبل از عیسی÷ بوده باشد علی الخصوص که خداوند متعال می­فرماید: ﴿إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ خَٰمِدُونَ٢٩﴾ [يس: 29] «(کیفر آن­ها) نبود مگر يک فريادی که ناگهان خاموش شدند». و این بر نابود شدن این شهر با آن فریاد دلالت دارد و این واقعه­ی مهمی است و از جهت تاریخی مورد توجه بوده و نقل و پخش خبر آن­، انتظار می­رود چنانکه واقعه­ی ابرهه چنین بود؛ اما با این­که این فاصله­ی زمانی بخشی از تاریخ است، اما نشانی از این واقعه –چنانچه در عصر عیسی÷ یا بعد از او بوده باشد- در این تاریخ ذکر نشده است. و هیچ خبری از زمان وقوع آن در تاریخ مذکور درج نشده است و این خود بیانگر آن است که این واقعه در تاریخی بسیار پیش­تر از این رخ داده است.

   چنانکه در بعثت پیامبری به نام خالد بن سنان، به احادیثی استدلال می­کنند که این روایات را شیعه و سنی نقل کرده­اند. اما این روایات محل مناقشه می­باشد بویژه آن دسته از روایاتی که نبوت وی را نزدیک به نبوت پیامبر ما محمد صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم بیان می­کند و این با کلام الهی منافات دارد که می­فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖۖ فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ١٩﴾ [المائدة: 19] «ای اهل كتاب! پيغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدّت زمانی كه ميان پيغمبران بوده است، (حقایق را ديگرباره) بيان می­كند، تا اين كه (در روز رستاخيز) نگویید: مژده دهنده و بيم دهنده­ای (از پيغمبران) به سوی ما نيامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اينک پيغمبر) مژده دهنده و بيم دهنده­ای (محمّد نام) به سوی­ شما آمده است (وعذری برای شما نمانده است). و خداوند بر همه چيز توانا است.»

   این آیه، واضح و آشکار دلالت بر آن دارد که بعثت پیامبر ما محمد ص پس از انقطاع بعثت انبیا بوده است و منظور از «الرسل» در این آیه معنای عام آن می­باشد که انبیا را هم شامل می­شود و معنای خاص آن که بوسیله­ی آن، نبی از رسول متمایز می­گردد، مراد نیست؛ و صحیح نیست که گفته شود این آیه بر انقطاع رسولان و نه انبیا دلالت می­کند و وجه دلالت آیه به معنای عام آن، استدلال در برابر اهل کتاب است که بهانه نیاورند، بشارت دهنده و بیم دهنده­ای نزد ما نیامده است؛ و به عبارت دیگر نگویند: مُبلغی از سوی خدا چه نبی یا رسول به سوی ما نیامده است. چراکه هریک از رسول و نبی بشارت دهنده و بیم دهنده می­باشد. بنابراین آیه می­گوید: ما برای شما پس از فاصله زمانی میان بعثت پیامبران، رسول خود را فرستادیم تا این­که چنین استدلال نکنید: بشارت دهنده و بیم دهنده­ای به سوی شما نیامده است. واضح و روشن است اگر در این مدت نبی از انبیا به سوی آن­ها فرستاده شده بود حتی اگر رسول نبود اما به هر حال بشارت دهنده و بیم دهنده­ای به سوی آن­ها فرستاده شده بود و دیگر صحیح نبود به آن­ها گفته شود: ما رسول خود را در فاصله زمانی انقطاع بعثت، به سوی شما فرستادیم تا چنین استدلال نکنید که بشارت دهنده و بیم دهنده­ای به سوی شما نیامده است.

   آری، این آیه دلیل مناسبی برای این مساله نیست که زمان فترت و به عبارتی فاصله زمانی انقطاع بعثت همان فاصله زمانی میان عیسی و محمد عليهما الصلاة والسلام بوده است؛ زیرا فترت بر زمانی بسیار کمتر از این مدت (بین عیسی و محمد إ) نیز صدق می­کند بنابراین استدلال به آن بر نفی بعثت پیامبری در خلال تمام این مدت، ممکن نیست.

   به طور خلاصه، دلیل معتبری مبنی بر بعثت پیامبری میان عیسی و محمد عليهما الصلاة والسلام وجود ندارد بلکه روایتی که مسلم از ابوهریره س ذکر می­کند، بر عدم بعثت پیامبری در این مدت دلالت دارد. ابوهریرهت از رسول خدا ص روایت می­کند که فرمودند: **«وليس بيني وبين عيسى نبي»**: «بین من و عیسی هیچ پیامبری نبوده است.» و دلالت این حدیث بر نفی وجود پیامبری در این مدت، واضح و آشکار است. و نیز اقتضای دلیل عقلی نیز همین قول می­باشد؛ چراکه وجود پیامبر یا پیامبرانی بین عیسی و محمد عليهما الصلاة والسلام – که در واقع فاصله زمانی متشکل از یک تاریخ را تشکیل می­دهد که – عادتا باید تاریخی را به دنبال داشته و بلکه تاریخ آن ذکر می‌شد؛ چراکه تمام عوامل و انگیزه­های نقل تاریخ آن وجود داشته است به ویژه این­که حرکت و دعوت این پیامبر به همراه یاران و وجود مخالفان و معجزاتی بوده که اثراتی را در جامعه به دنبال داشته و معمولا بر سر زبان­ها قرار گرفته و تاریخ، آن­ها را ثبت می­کند ولو این­که به صورت بریده و ناقص باشد. اما اثری از این مهم در تاریخ وجود ندارد. و این خود به عدم تحقق آن اشاره دارد. علاوه بر این عدم ذکر قرآن کریم از وجود پیامبر یا پیامبرانی در فاصله زمانی میان عیسی و پیامبر ما عليهما الصلاة والسلام دلیل دیگری بر نفی این قضیه می­باشد. اما دیدگاه صحیح در مورد پیامبر خدا یحیی ÷ این است که در زمان عیسی ÷ فوت شد و نبوت وی تا بعد از عیسی÷ استمرار نداشت». [مُصحح] [↑](#footnote-ref-7)
8. - «سرزمین­ها و ساکنان آن تغییر کرده­اند و چهره­ی زمین غبار آلود و زشت شده است. هر رنگ و طعمی تغییر کرده است و گشاده­رویی اندک شده است». مجلسی، **بحار الأنوار** (ج: 11، ص: 218- 219) [↑](#footnote-ref-8)
9. - ابوجعفر و ابوعبدالله إ می­گویند: «اگر به محاربه با خداوند و تلاش برای ایجاد فساد در زمین برخیزد و به جنگ روی آورد، کشته می­شود و اگر بجنگد و مالی را تصاحب کند، کشته شده و به دار آویخته می­شود و اگر مالی را تصاحب کند و نجنگیده باشد، دست و پایش برخلاف هم قطع می­شود و اگر به محاربه با خداوند و تلاش برای ایجاد فساد در زمین برخیزد و نجنگد (بدون جنگ به این امور روی آورد) و مالی را تصاحب نکند، تبعید می­شود؛ و ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و سدی و بیع بر این باورند». [↑](#footnote-ref-9)
10. - «برترین چیزی که توسل کنندگان با آن به سوی خداوند متعال توسل می­جویند، ایمان به الله و رسولش و جهاد در راه اوست.» [↑](#footnote-ref-10)
11. - «پروردگارا به عهد و پیمان اسلام، به تو توسل می­جویم.» [↑](#footnote-ref-11)
12. - «و به ربوبیتت به تو توسل می­جوید.» [↑](#footnote-ref-12)
13. - «و با توحید و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم تو به تو توسل می­جویم.» [↑](#footnote-ref-13)
14. - «اعتراف به گناه را وسیله­ی حل مشکلاتم قرار دادم.» [↑](#footnote-ref-14)
15. - «پس وای بر کسانی که کتاب را با دست­های خود می‌نویسند.» [↑](#footnote-ref-15)
16. - «تو را به خداوندی قسم می­دهم که معبود بر حقی جز او نیست و تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و شما را نجات داد و آل فرعون را غرق نمود و ابرها را بر شما سایه افکند و من و سلوی را برای شما نازل کرد.» [↑](#footnote-ref-16)
17. - بغوی، **معالـم التنزيل** (3/57)، نگا: طبری، **جامع البيان** (6/232)، سيوطی، **الدر الـمنثور** (3/78) و ابن كثير، **تفسير القرآن العظيم** (2/60-61). [↑](#footnote-ref-17)
18. - «از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول خدا، اما بعد؛ نیمی از زمین برای من و نیمی از آنِ توست.» [↑](#footnote-ref-18)
19. - «از محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب، اما بعد؛ زمین از آن خداوند است و هریک از بندگانش را که بخواهد وارث آن قرار می­دهد و عاقبت از آنِ پرهیزگاران است.» [↑](#footnote-ref-19)
20. - «در جاهلیت، بهترین مردم و در اسلام، بدترین مردم را کشتم.» [↑](#footnote-ref-20)
21. - فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (ج: 12، ص: 376) [↑](#footnote-ref-21)
22. - بغوی، **معالـم التنزيل** (3/71)، نگا: ابن هشام، **السيرة النبوية** (2/665) و **حروب الردة،** كلاعی (ص: 35) و طبری، **تاريخ الأمم والـملوك** (3/225) [↑](#footnote-ref-22)
23. -عقیده و باور سلف صالح در این مورد آن است که خداوند متعال دست دارد چنانکه خود برای ذات خویش ثابت کرده است اما این صفت را بدون تکییف و تشبیه و تمثیل و تجسیم و چنانکه سزاوار و شایسته­ی جمال و جلال و عظمت خداوند متعال است، برای او ثابت می­کنند. نگا: تعلیق مُصحح در پاورقی تفسیر آیه­ی 75 سوره­ی «ص» از این تفسیر. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-23)
24. - ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٨٥﴾ [آل عمران: 85] «و هر کس که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است». [↑](#footnote-ref-24)
25. - شيخ طوسی، **الأمالي** (ص: 650). [↑](#footnote-ref-25)
26. - «و تنۀ درخت خرما را به سوی خود حرکت ده بر تو خرمای تازه فرو ریزد.» [↑](#footnote-ref-26)
27. - نگا: **تفسير علی بن إبراهيم قمی** (ج: 1، ص: 176- 177) و طبرسی، **إعلام الورى بأعلام الهدى** (ص: 115 – 116). [↑](#footnote-ref-27)
28. - نگا: بغوی، **معالـم التنزيل** (ج: 3، ص: 87). [↑](#footnote-ref-28)
29. - فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (ج: 7، ص: 59). [↑](#footnote-ref-29)
30. - البغوي، **معالـم التنزيل** (ج: 2، ص: 142). [↑](#footnote-ref-30)
31. - «خدا را به ما آشکارا نشان ده.» [↑](#footnote-ref-31)
32. - «به پیمبرشان گفتند: پادشاهی برای ما برانگیز که در راه خدا قتال کنیم.» [↑](#footnote-ref-32)
33. - «پس چون قتال بر ایشان مقرر شد.» [↑](#footnote-ref-33)
34. - مولف، روایت­های مختلفی را که در مورد این داستان ذکر شده، جمع نموده و با آمیختن آن­ها با هم، داستان را ذکر می­کند؛ اما اصل روایت را کلینی در **الكافي** (ج: 7، ص: 5- 6) و **تفسير علی بن إبراهيم قمی** در تفسیر این آیات ذکر می­کند. این داستان به صورت­های کاملا مختلف از ناحیه اشخاص متفاوت روایت شده است اما این روایات از حیث محتوا یکسان هستند. چنانکه در تفاسیر معروفی چون: **جامع البيان**، طبری **و معالـم التنزيل** بغوی و **مجمع البيان** طبرسی و... آمده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. - «پروردگارا مرا از شکر­گذاران قرار ده؛ پروردگارا آن­را رحمت قرار ده و آن­را کیفر و مجازات قرار مده.» [↑](#footnote-ref-35)
36. - طبرسی، **مجمع البيان**؛ بغوی، **معالـم التنزيل**؛ ابن كثير، **تفسير القرآن العظيم** و... ذيل تفسير آيه مذكور. [↑](#footnote-ref-36)
37. - دیدگاه صحیح­تر و سالم­تر، عدم تاویل و عدم صرف معنای لفظ از ظاهرش بدون دلیلی شرعی می­باشد. و دلایل شرعی دلالت دارند که مومنان پس از مرگ پروردگارشان را ملاقات می­کنند. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ٢٢٣﴾ [البقرة: 223] «و از الله بترسید و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان بشارت ده.» ﴿مَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَأٓتٖۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٥﴾ [العنكبوت: 5] «کسی ‌که به دیدار الله امید دارد، پس به راستی که وعده الله خواهد آمد و او شنوای داناست.» ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا١١٠﴾ [الكهف: 110] «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد.» ﴿ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ٤٦﴾ [البقرة: 46] «آن کسانی ‌که یقینا می‌دانند دیدار کننده پروردگار خویش­اند و به سوی او باز می‌گردند.» ﴿تَحِيَّتُهُمۡ يَوۡمَ يَلۡقَوۡنَهُۥ سَلَٰمٞۚ وَأَعَدَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَرِيمٗا٤٤﴾ [الأحزاب:44] «تحیت آنان در روزی‌ که با او دیدار می‌کنند «سلام» است و برای آن‌ها پاداش ارزشمندی آماده کرده است.»

    و در صحیحین از عدی بن حاتم روایت است که رسول خدا ص فرمودند: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ اللهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ، فَيَنْظُرُ أَيْمَنَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»: «هیچ­یک از شما نیست مگر اینکه خداوند متعال بدون واسطه­ با او سخن خواهد گفت؛ بنده به راست خود می­نگرد جز آنچه از پیش فرستاده نمی­بیند و به چپ خود نگاه می­کند و جز آنچه پیش­تر فرستاده نمی­بیند و پیش روی خود را نگاه می­کند و جز آتشی که در برابر او قرار دارد نمی­بیند؛ پس از آتش دوری کنید ولو با (صدقه دادن) نصف خرمایی باشد.»

    و در روایت بخاری آمده است: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ، وَلاَ حِجَابٌ يَحْجُبُهُ»: «هیچ­یک از شما نیست مگر اینکه خداوند متعال بدون واسطه و حجابی میان او و خداوند با وی سخن خواهد گفت.» و همچنین فرمودند: «وَلَيَلْقَيَنَّ اللَّهَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ، فَلَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأُفْضِلْ عَلَيْكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلاَ يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلاَ يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ»: «و هريک از شما الله عزوجل را ملاقات می­کند. در آن روز که او را ملاقات می­کند ميان او و الله عزوجل ترجمانی نيست که سخنان الله متعال را ترجمه کند. همانا الله عزوجل به او می­گويد: آيابه سوی تو پيامبری نفرستاده بودم که (احکام را) به تو برساند؟ وی می­گويد: آری (فرستاده بودی). الله عزوجل می­فرمايد: آيا به تو مال و فرزند و افزونی نداده بودم؟ می­گويد: آری داده بودی. وی به راست می­نگرد و جز دوزخ چيزی نمی­بيند و به چپ می­نگرد و به جز دوزخ چيزی نمی­بيند.»

    و مسلم از ابوهريره س روایت می­کند: «قالوا: يا رسول الله! قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ فِي الظَّهِيرَةِ، لَيْسَتْ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَيْسَ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ، إِلَّا كَمَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا، قَالَ: فَيَلْقَى الْعَبْدَ، فَيَقُولُ: أَيْ فُلْ أَلَمْ أُكْرِمْكَ، وَأُسَوِّدْكَ، وَأُزَوِّجْكَ، وَأُسَخِّرْ لَكَ الْخَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَذَرْكَ تَرْأَسُ وَتَرْبَعُ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، قَالَ: فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقِيَّ؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنْسَاكَ كَمَا نَسِيتَنِي، ثُمَّ يَلْقَى الثَّانِيَ فَيَقُولُ: أَيْ فُلْ أَلَمْ أُكْرِمْكَ، وَأُسَوِّدْكَ، وَأُزَوِّجْكَ، وَأُسَخِّرْ لَكَ الْخَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَذَرْكَ تَرْأَسُ، وَتَرْبَعُ، فَيَقُولُ: بَلَى، أَيْ رَبِّ فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقِيَّ؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنْسَاكَ كَمَا نَسِيتَنِي.....»: «مردماني گفتند: اي رسول خدا، آيا پروردگارمان عزوجل را در روز قيامت مي­بينيم؟ رسول الله فرمودند: «آيا در روز صاف و بدون ابر، مشقتی در ديدن خورشيد هست؟! گفتند: خير؛ رسول خدا فرمودند: «آيا در ديدن ماه شب چهارده که در ابرها پنهان نيست، مشکلی داريد؟! گفتند: خير؛ رسول الله فرمودند: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در ديدن پروردگارتان دچار مشکل نخواهيد شد و مشقتی نخواهيد داشت مگر به اندازه­ای که در ديدن يکی از آن­ها (ماه و خورشيد) دچار مشکل می­شويد». بنده پروردگارش را ملاقات می­كند، پروردگار می­فرمايد: آيا تو را گرامی نداشتم؟ سروری به تو ندادم؟ زن و فرزند به تو نبخشيدم؟ اسب­ها و شترها را مطيع تو نکردم؟ و کنترل و اداره آن­ها را به تو واگذار نکردم (آنان را برای تو رام نکردم)؟ بنده می­گويد: بله پروردگارم. خداوند متعال می­فرمايد: آيا به ملاقات با من ایمان داشتی؟ بنده می­گويد: خير. خداوند متعال می­گويد: همانطور كه تو مرا فراموش كردی، من نيز تو را فراموش می­كنم ...». و در صحيحين از عبادة بن صامت ت روایت است که رسول خدا ص فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»: «هرکس دیدار خداوند را دوست داشته باشد خداوند ملاقات او را دوست دارد و هرکس دیدار خداوند را دوست نداشته باشد خداوند متعال ملاقات با وی را دوست ندارد.»

    این دلایل بیانگر این مساله هستند که ملاقات خداوند متضمن رویت و دیدن ذات باری تعالی می­باشد و بر این اساس است که شیخ الاسلام ابن تیمیه / می­گوید: «اما «اللقاء» را گروهی از سلف و خلف به دیدن با چشم و مشاهده حقیقی تفسیر کرده­اند و این پس از پیمودن مسیر می­باشد. و گفتند: لقای خداوند متضمن رویت و دیدن خداوند متعال می­باشد و در برابر کسانی که رویت خداوند در آخرت را انکار می­کنند مانند جهمیه، معتزله و... به آیاتی که لقای خداوند در آخرت را ذکر می­کنند استدلال می­کنند.»

    ظاهر این دلایل بیانگر آن است که کفار در روز قیامت با پروردگارشان ملاقات می­کنند و او را می­بینند چنانکه این دیدگاه برخی از سلف می­باشد و آیات قرآن نیز بر آن دلالت دارند: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ٦ فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ٧ فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا٨ وَيَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورٗا٩ وَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهۡرِهِۦ١٠ فَسَوۡفَ يَدۡعُواْ ثُبُورٗا١١ وَيَصۡلَىٰ سَعِيرًا١٢ إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورًا١٣ إِنَّهُۥ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ١٤ بَلَىٰٓۚ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرٗا١٥﴾ [الانشقاق: 6-15] «ای انسان! بی‌گمان تو در راه (رسیدن به) پروردگارت سخت تلاش و کوشش می‌کنی، پس او را ملاقات خواهی کرد. پس اما کسی‌که نامه (اعمالش) به دست راستش داده شود، بزودی به حسابی آسان، محاسبه می‌شود. و شاد و مسرور به سوی خانواده‌اش باز می‌گردد. و اما کسی‌که نامه (اعمالش) از پشت سرش به او داده شود. پس بزودی (مرگ و) نابودی را می‌طلبند. و به (آتش) جهنم شعله‌ور در آید. بی‌گمان او در (دنیا) میان خانواده خود شادمان بود. به راستی او گمان می‌کرد هرگز باز نخواهد گشت. آری، همانا پروردگارش (نسبت) به او بینا بود.»

    اما دیدار و رویت کفار با خداوند، برای آن­ها کرامت و نعمت نخواهد بود بلکه متضمن محرومیت خواهد بود چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ١٥﴾ [المطففين: 15] «هرگز چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند) بی‌گمان آن‌ها در آن روز از (دیدار) پروردگار‌شان یقیناً محجوب و محرومند». شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «اینکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿لَّمَحۡجُوبُونَ﴾ چنین به نظر می­رسد که ابتدا خداوند را می­بینند سپس از دیدار اوتعالی محروم می­شوند و دلیل این امر آن است که می­فرماید: ﴿إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ١٥﴾ بنابراین محرومیت در آن روز است و این محرومیت بعد از رویت و دیدار می­باشد اما پس از این محرومیت، منع آن­ها از دیدار خداوند به صورت دائمی و همیشگی در دنیا و آخرت خواهد بود.» [مجموع الفتاوى 6/466]. بنابراین مومن، ملاقات و دیدار الله را دوست دارد و خداوند، ملاقات و دیدار با او را دوست دارد و کافر، ملاقات الله را دوست ندارد و خداوند متعال نیز ملاقات او را دوست ندارد و پاداش از جنس عمل می­باشد.

    اما ملاقات کامل بعد از ورود مومنان به بهشت می­باشد که پروردگار کریم و رحیمِ خود را می­بینند و در بهشت نعمتی بزرگ­تر از دیدار خداوند به آن­ها داده نشده است چنانکه احادیث صحیح بر این مطلب صحه گذاشته و اهل سنت در مورد آن اجماع کرده­اند. بنابراین انسان –مومن و کافر- در روز قیامت پروردگارش را ملاقات می­کند و تنها مومن در بهشت پروردگارش را می­بیند (و کافر از دیدار خداوند متعال محروم می­گردد). [مُصحح] [↑](#footnote-ref-37)
38. - «و نیست چیزی مگر اینکه بستایش او تسبیح می‌کند.» [↑](#footnote-ref-38)
39. - «بتحقیق برای شما به رسول خدا اقتدای نیکو نمودن است.» [↑](#footnote-ref-39)
40. - «و به غیر راه مؤمنین برود (راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد) واگذاریم او را به آنچه دوست دارد، و به دوزخ درآوریم.» [↑](#footnote-ref-40)
41. - «و (الله) پلیدی را بر کسانی‌که نمی‌اندیشند؛ قرار می‌دهد.» [↑](#footnote-ref-41)
42. - «و گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا از زمین برای ما چشمه‌ای را بشکافی.» [↑](#footnote-ref-42)
43. - «منزه است پروردگارم آیا من جز بشری پیغام‌آور هستم.» [↑](#footnote-ref-43)
44. - من هرگز مؤمنان را (از پيش خود) نمی­رانم (تا دل شما را به دست آرم). [↑](#footnote-ref-44)
45. - نگا: بغوی، **معالـم التنزيل**؛ طبری **جامع البيان**؛ رازی، **مفاتيح الغيب**، ذيل تفسير آيه 54 سوره انعام، مولف از تمام آنچه این مفسران ذکر نموده­اند چکیده­ای را بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-45)
46. - «اگر این (قرآن) حق است و از جانب توست، پس از آسمان سنگی بر ما بباران، یا عذاب دردناکی بر ما بفرست.» [↑](#footnote-ref-46)
47. - فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (13/20) [↑](#footnote-ref-47)
48. - آنچه مولف / در این زمینه ذکر می­کند یکی از عقاید شیعه­ی اعتزالی است که تاهنوز نزد مولف باقی مانده است اما عقیده­ی اهل سنت و جماعت آن است که خداوند در روز قیامت دیده می­شود چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ٢٣﴾ [القيامة: 22-23] «آن روز چهره‌هایی تازه (و شاداب) است. به سوی پروردگارش می‌نگرد». و این رویت مختص مومنان است و احادیث رسول خدا ص در این زمینه به صورت متواتر روایت شده­اند. نگا: تعلیق مصحح در هامش تفسیر آیۀ 3 از سوره بقره و تفسیر آیات 22 و 23 سوره قیامت از این کتاب. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-48)
49. - فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (13/168) [↑](#footnote-ref-49)
50. - رک: تفسير آیات سوره­های «حجر» و «ص»: ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ٣٧ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ ٣٨﴾ [الحجر: 37- 38 وص: 80- 81) «(الله) فرمود: یقیناً تو از مهلت یافتگانی \* تا (آن) روز وقت مقرر (و معین شده).» [↑](#footnote-ref-50)
51. - «پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت و (خداوند) توبه او را پذيرفت.» [البقرة: 37]. [↑](#footnote-ref-51)
52. - بلكه صحیح آن است که آیۀ کریمه فوق اینگونه ترجمه شود: «سپس بر عرش استوا کرد». یعنی: سپس بر عرش قرار گرفت.

    راجع به صفت استوای بلاکیف خداوند متعال بر عرش خویش -همانگونه که سزاوار او تعالی است-، نگا: تعلیق مُصحح در پاورقی تفسیر آیۀ 2 سورۀ رعد. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-52)
53. - «از چیز واحد و یگانه، (بیش از) یک چیز صادر نمی­شود.» [↑](#footnote-ref-53)
54. - «کسی که ذکر من او را از بیان خواسته­هایش به خود مشغول دارد، چیزی برتر از آنچه که به درخواست کنندگان (دعا کنندگان) عطا شده، به او می­بخشم.» ابن أبي شيبه در **الـمُصنَّف** (ش: 29881 و29883)؛ بخاری در **خلق أفعال العباد** (ص: 109، ش: 69)؛ بيهقی در **شعب الإيمان** (1/413، ش: 572). و حافظ عراقی در **تخريج أحاديث الإحياء در مورد این روایت می­گوید**: «این حديث: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِي السَّائِلِينَ» را بخاری در تاريخ و بزار در الـمسند و بيهقی در الشعب از عمر بن الخطاب روایت کرده‌اند. در میان راویان آن، صفوان بن أبي الصفا وجود دارد که ابن حبان وی را در «الضعفاء» و همچنین در «الثقات» ذکر کرده است». و حافظ زيلعی در **تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في تفسير الكشاف للزمخشري** می­گوید: «و در الصَّحِيح چنین آمده است: «مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِي السَّائِلِينَ». و در ترمذی در باب فَضَائِل الْقُرْآن با سند ضعيف از ابوسعيد خدری از رسول خدا ص رویات شده است: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ شَغَلَهُ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ»: «خداوند متعال می­فرماید: هرکس، خواندن قرآن وی را از بیان خواسته­هایش مشغول دارد، به او چیزی می­بخشم برتر از آنچه که به درخواست­کنندگان داده شده است.»

    و در **مُصَنَّف عبد الرازق** در كتاب الصَّلَاة چنین آمده است: «أَنا سُفْيَان عَن مَنْصُور عَن مَالك بن الْحَارِث قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِذَا شَغَلَ عَبْدِي ثَنَاؤُهُ عَلَيَّ عَنْ مَسْأَلَتِي، أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِي السَّائِلِينَ»: «چون حمد و ستایش من بنده­ام را از بیان خواسته­هایش به خود مشغول دارد به او چیزی می­بخشم برتر از آنچه به درخوات کنندگان داده شده است.» و آلبانی در **ضعيف الجامع الصغير**، ش: (6435) آن­را ضعیف دانسته است. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-54)
55. - بغوی آن­را در **تفسيرش** از أبي بن كعب، ذيل تفسير آيه 68 سورۀ انبياء روایت کرده است. و ابن عرّاق كنانی در **تنزيه الشريعة الـمرفوعة عن الأحاديث الشنيعة الـموضوعة** (ج1، ص: 285) می­گوید: «(ابن تیمیه در مورد) حديث «علمه بحالي يغنى عن سؤالي» که از خلیل الله حکایت شده (می­گوید): این حدیث موضوع است.» [مُصحح] [↑](#footnote-ref-55)
56. - مولف در مبحث دعا و اشکالات و پاسخ­های آن تماما از تفسير فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (ج: 14، ص: 128-129) استفاده کرده است و به صورت مختصر به ذکر آن­ها پرداخته است. اما بنده برای توضیح بیشتر، اشکالات و پاسخ­های آن­ها را از منبع و مصدر آن، به صورت کامل و به هدف توضیح، بیان نمودم. [↑](#footnote-ref-56)
57. - «پس رفیق خود را صدا زدند او سلاح بر گرفت و ناقه را پی کرد.» [↑](#footnote-ref-57)
58. - مولف در بیان قصه شتر و کیفیت کشته شدن آن از تفسير فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (ج: 14، ص: 162) استفاده کرده است. و رازی جنبه­های مختلف معجزه بودن شتر را چنین ذکر می­کند: «1- خروج شتر از کوه.   
    2- مذکر و مونث نبودن آن. 3- خلقت و آفرینش آن شتر بدون فرایند تدریجی آفرینش؛ و دیدگاه دوم در مورد آن این است که از این جهت آیت و نشانه­ای بود که سهمیه­ آب در یک روز از آنِ شتر و در یک روز از آنِ قوم ثمود بود. و اینکه سهمیه آب یک روزِ یک امت به شتری تعلق گیرد امری عجیب است هرچند علاوه بر این آب، آنچه بوسیله آن بدست می­آمد مانند گیاهان و علوفه مصرف می­کرد...». [↑](#footnote-ref-58)
59. - بغوی، **معالـم التنزيل** (3/268). [↑](#footnote-ref-59)
60. - مولف تفصیل این آیات را با استفاده از روایت مفصلی که مفسران به ویژه بغوی در **معالـم التنزيل** (3/ 269 – 272) ذکر کرده­اند، به صورت بسیار مختصر بیان می­کند. [↑](#footnote-ref-60)
61. - برخی از مفسران سلف (مثل زید بن اسلم) روایت کرده­اند: خونی که بر آن­ها مسلط شد، خونی بود که از بینی آن­ها بیرون می­آمد. و این دیدگاهی معقول­تر می­باشد چراکه تغییر تمام آب نیل و آب چاه­ها و دریاچه­ها به خون – عکس آیات گذشته– نشانه­ای هولناک و بر خلاف قوانین طبیعت می­باشد و در واقع چنین نشانه­ای ایمان آوردن تمام کسانی را که شاهد آن هستند، ضمانت می­کند. و این بر خلاف سنت الهی می­باشد. [↑](#footnote-ref-61)
62. - روشن است که مذهب مولف رحمه­الله در مساله رویت و دیدار خداوند، همان مذهب معتزله (و شیعیان و اباضی‌هایی که با آن­ها موافقت کرده­اند) می­باشد. کسانی که امکان دیدن ذات باری تعالی را در دنیا و آخرت نفی می­کنند. درحالی­که بقیه مسلمانان معتقد به محال بودن آن در دنیا و اثبات آن در آخرت می­باشند. در این مورد مراجعه شود به تفاسیر اهل سنت پیرامون این آیه. [مترجم]

    و نگا: تعليق مصحح در هامش تفسير آيۀ سوم از سوره بقره و تفسير این آیه که می­فرماید: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ٢٣﴾ [القيامة: 22-23]. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-62)
63. - واقعیت این است که این خداوند بود که کسب و کار در روز شنبه را بر یهودیان حرام نمود چنانکه تعدادی از آیات قرآن به این مسأله اشاره دارند. [↑](#footnote-ref-63)
64. - اهل سنت و جماعت به طور کلی به میثاق (عهد و پیمان) و عالم ذر ایمان دارند. چنانکه طحاوی در عقیده‌اش می‌گوید: «والميثاق الذي أخذه الله تعالى من آدم وذريته حق»: «و میثاقی که خداوند از آدم و فرزندانش گرفت، حق است». اما در اینکه این مساله، تفسیر آیۀ فوق [الأعراف:172] باشد، علمای اهل سنت و جماعت در مورد آن اختلاف کرده­اند؛ جمهور آنها این آیه را به آن میثاق و عهد و پیمان و عالم ذر تفسیر کرده­اند، و به احادیث و آثاری که در این زمینه روایت شده، استدلال نموده‌اند. و برخی دیگر از علما، این تفسیر را انکار کرده­اند و بین میثاق اشاره شده در آیه و میثاق ثابت شده در احادیث و روایات، تفاوت قائل شدند. و احادیثی را که به گواه گرفتن بنی‌آدم در عالم ذر تصریح دارد، تضعیف کرده­اند. و گواهی گرفتن از آنان در آیه را فطرت توحیدی تفسیر کرده­ و دلالت احادیث را در اثبات تقدیر و آفرینش چهره­های بنی آدم و جدا شدن اهل سعادت از شقاوتمندان محدود کرده­اند. و این دیدگاهی است که ابن قیم در (أحکام أهل الذمة) به آن اشاره می­کند؛ چنانکه دلالت احادیث صحیح در این زمینه را به این مفهوم محدود نموده و سپس می­گوید: «اما آثاری که اشاره دارد آن­ها سخن گفته و گواهی دادند و مخاطب قرار گرفتند و به صورت موقوف و مرفوع روایت شده­اند، اسناد آن­ها صحیح نیست... اما به طور کلی آثار و روایات بیانگرِ خروج فرزندان از پشت آدم و قرار گرفتن در دو قبضه­ی بلا کیف الهی، بسیار است و راهی برای رد و انکار آن­ها وجود ندارد و برای اثبات آن، رسیدن سلسله­ی سند به تابعین کفایت می­کند چه رسد به صحابه و چنین مواردی با حدس و گمان و تخمین مطرح نمی­گردد. اما آنچه روایات صحیح در این زمینه به آن اشاره دارند، اثبات تقدیر و این است که خداوند از علم و دانش آنچه قرار است به وجود آید، قبل از اینکه ایجاد شود، برخوردار و آگاه است. و علم و دانش هریک از فرزندان آدم از جهت شقاوت و سعادت نزد او می­باشد چه آنانی که به وجود آمده­اند و آدم آن­ها را دیده و چه آنانی که پس از وی آفریده شدند و آن­ها را ندیده است. اما اینکه آن­ها سخن گفته باشند در هیچ­یک از احادیثی که بوسیله آن­ها حجت اقامه می­شود ذکر نشده است و قرآن نیز بر آن دلالت نمی­کند.» و این دیدگاهی است که برخی از اهل علم آن­را ترجیح داده­اند از جمله شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن ابی العز حنفی و ابن کثیر و ...

    اما احادیث مرفوع و موقوف دیدگاه جمهور علما را تأیید می­کند و آن اینکه: خداوند متعال تمام فرزندان آدم را در پشت پدران­شان در قالب ذره­هایی خارج نمود و با لسان قال آنان را بر خودشان گواه گرفت که: ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ﴾؛ و پس از این، پیامبران را به سوی آن­ها فرستاد تا این میثاق را یادآور شوند. پیروان این دیدگاه بر این باورند که ظاهر قرآن بر این امر دلالت می­کند و نیز احادیث صحیح مرفوع و موقوف آن­را تایید می­کند. از جمله حدیث ابن عباس ب از رسول خدا ص که به این مساله تصریح دارد. آنجا که رسول خدا فرمودند: «أَخَذَ اللهُ الْمِيثَاقَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ بِنَعْمَانَ- يَعْنِي عَرَفَةَ- فَأَخْرَجَ مِنْ صُلْبِهِ كُلَّ ذُرِّيَّةٍ ذَرَأَهَا، فَنَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالذَّرِّ، ثُمَّ كَلَّمَهُمْ قِبَلًا قَالَ: ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ١٧٣﴾ [الأعراف: 172-173]: «خداوند متعال در عرفه از پشت آدم عهد و پیمان گرفت؛ پس تمام فرزندان وی را چون ذره­هایی از کمر وی خارج نموده و در برابر خود پراکنده نمود سپس با آن­ها سخن گفته و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، (هستی) گواهی می‌دهیم.» و (این گواهی بدین خاطر بود که مبادا) در روز قیامت بگویید: «ما از این، بی‌خبر بودیم.» یا (مبادا) بگویید: «پدران‌مان، از پیش شرک آورده بودند و ما هم فرزندانی بعد از آن‌ها بودیم، آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام دادند، نابود (و مجازات) می‌کنی؟». [مسند أحمد، ح (2455)؛ السنة، ابن أبي عاصم، ح (202)؛ سنن النسائي الكبرى (11191)؛ مستدرك الحاكم (2/544) و.... حاكم اسناد این حديث را صحیح دانسته و ذهبي و آلبانی با وی موافقت کرده­اند.]. علامه ملاّ علی قاری می­گوید: «خداوند متعال با آدمیزادگان دو میثاق و عهد و پیمان دارد؛ اول آنکه عقل با شمردن دلایل به آن دست می­یابد و دیگری آن است که عقل بدان دست نمی­یابد بلکه متوقف بر خبر کسی است که از احوال بندگان از ازل تا ابد آگاه است چنانکه پیامبران از سوی خداوند چنین خبر داده­اند. رسول خدا خبر داده و امت را آگاه نموده در ورای میثاقی که عقل­های­شان درک می­کند میثاق ازلی دیگری نیز وجود دارد؛ بنابراین از مسح پشت آدم در ازل و اخراج فرزندانش و گرفتن عهد و پیمان از آن­ها خبر می­دهد. و با این توضیح بسیاری از اشکالات برطرف می­شود. پس چنانکه باید در آن تامل کن». [مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح (1/140-141)] و آلبانی می­گوید: «روایات در این مورد به طور صحیح و مرفوع وارد شده­اند بنابراین ایمان به آن­ها و ترک جز آن­ها واجب است و نیز آثار و روایات موقوف، احادیث مرفوع وارد شده در این زمینه را تأیید می­کنند. و عدم ذکر این میثاق در برخی از احادیث، مستلزم عدم آن نیست.» و علما بر این باورند که اشهاد (گواهی) ذکر شده در آیه حقیقی است چه از سوی ارواح بوده یا اینکه از ارواح در اجساد.

    یادآوری این نکته لازم است که انکار عالم ذر به طور کلی و اینکه فرزندان آدم از پشت او خارج نشده و میثاقی از آن­ها گرفته نشده، دیدگاهی نادرست می­باشد. و احادیث و آثار آن­را رد می­کند و اتفاق اهل سنت بر خلاف آن است و بر این اساس است که حافظ ابن عبدالبر چنین دیدگاهی را به اهل بدعت نسبت می­دهد. اما علمای اهل سنت در اینکه این میثاق تفسیر آیه باشد، اختلاف کرده­اند -همانطوری که بیان گردید-. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-64)
65. - «آیا به سوی شما پیمان نفرستادیم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید زیرا او برای شما دشمنی آشکار است. و اینکه مرا بپرستید راه راست این است. و حقیقتا از شما گروهی بسیار را گمراه کرد پس آیا به عقل در نیافته بودید.» [↑](#footnote-ref-65)
66. - فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (15/56) به اختصار. [↑](#footnote-ref-66)
67. - «و نیافریدیم جن و انس را مگر برای اینکه مرا بندگی کنند.» [↑](#footnote-ref-67)
68. - بغوی، **معالـم التنزيل** (3/307) [↑](#footnote-ref-68)
69. - انفال در لغت جمع نَفْل با سکون فاء و فتح آن می­باشد. و از این جهت نافله نامیده شده که افزون بر فرض می­باشد. و انفال به معنای غنایم می­باشد و مفرد آن نَفَل می­باشد. و «النَّفَل» به معنای غنیمت و هدیه می­باشد و غنایم انفاق نامیده شده است. (نگا: لسان العرب، مادة نفل). [↑](#footnote-ref-69)
70. - و با وجود بقای آنها در سرزمین­شان همچون بحرین در زمان رسول خدا ص؛ یا اینکه از آن سرزمین گریخته و آن­را برای مسلمانان رها کرده­اند. [↑](#footnote-ref-70)
71. - الأرض الـمَوَاتْ (زمین­های موات): عبارت است از سرزمینی که اهل آن از بین رفته­اند چه مسلمان باشند یا کافر؛ یا اینکه به سرزمینی اطلاق می­شود که صاحب و مالک شناخته شده­ای ندارد. [↑](#footnote-ref-71)
72. - و ضابطه آنچه پادشاه کفار از اموال منقول و ... به خود اختصاص داده این است که آنها را از مسلمان یا کسی که با او عهد و پیمان دارد، غصب نکرده باشد. [↑](#footnote-ref-72)
73. - در مورد این تعریف نگا: **الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية،** شهيد ثانی، زين الدين بن علی بن أحمد عاملی‏ (ت 966 هـ. ق.)‏، (ط-الحديثة)، (2/84- 85). و كتاب **رياض الـمسائل في تحقيق الأحكام بالدلائل**، تأليف سيد علی بن محمد طباطبائی معروف به صاحب الرياض (ت 1231 هـ . ق.)‏، ( ط- الحديثة)، (5/254 – 255). [↑](#footnote-ref-73)
74. - سیاقی را که مولف در مورد واقعه بدر ذکر نموده و تفاصیل و اتفاقاتی را که بیان می­کند در هیچ­یک از مراجع تاریخی به طور منسجم نیافتم و گمان می­کنم آن­ها را از مرجع فارسی متاخر نقل کرده است. آری، بسیاری از مطالبی که مولف ذکر نموده در کتاب­های سیرت چون سیره ابن هشام و مغازی واقدی و ... وجود دارد. و آنچه را مولف ذکر نموده به همان صورت که عنوان کرده، ترجمه نمودم و گاهی عبارت­های مصادر معروف را چنانچه نزدیک به مطالبی بود که مولف به فارسی نوشته است، آورده­ام. [↑](#footnote-ref-74)
75. - «ای خاندان غالب، بشتابید به سوی میدان جنگ.» [↑](#footnote-ref-75)
76. - «ای گروه قریش، به یاری در برابر محمد بشتابید.» [↑](#footnote-ref-76)
77. - «اگر به این دریا وارد شوی، به دنبال تو خواهیم آمد.» [↑](#footnote-ref-77)
78. - «اين مكه است كه جگرگوشه هايش را نزد شما انداخته است.» [↑](#footnote-ref-78)
79. - «آنها قومی هستند که نه کمینی دارند و نه یاوری جز شمشیرهای­شان.» [↑](#footnote-ref-79)
80. - اینکه می­گوید: «يا مصفِّر استِه»: (ای مردک گوزو!) كنايه از راحت­طلبی است؛ چنانکه انسان دور از جنگ با بوی عطر آراسته است و اینگونه با چنین عبارتی قصد مبالغه در اهانت وی داشت که در واقع دوری از آن پاکیزگی بدن است. [↑](#footnote-ref-80)
81. - «خداوند جبار به تو سلام رسانده و می­فرماید: تو در سایه و اصحابت در گرمای خورشید هستند.» [↑](#footnote-ref-81)
82. - آیا تو بر اسلام نیستی؟ [↑](#footnote-ref-82)
83. - آری، گواهی می­دهم. [↑](#footnote-ref-83)
84. - زشت باد این چهره­ها. [↑](#footnote-ref-84)
85. - بغوی، **معالـم التنزيل** (3/344) و نگا: طبری، **جامع البيان** (13/467)؛ و مانند آن­را ترمذی در فضائل القرآن، باب ما جاء في فضل فاتحة الكتاب روایت کرده است. و می­گوید: این حديث حسن صحيح است. و أحمد بن حنبل در **الـمسند** (2/412-413)؛ و منذری می­گوید: ابن خزيمه و ابن حبان در **صحيحيهما** و حاكم به اختصار از أبوهريره از أُبَيّ روایت کرده است. و حاكم می­گوید: به شرط مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-85)
86. - بغوی، **معالـم التنزيل** (3/349-350)، و نگا: طبری، **جامع البيان** (13/496) با تعليق شيخ محمود شاكر؛ هيثمی در **مجمع** **الزوائد** (7 /27) و سيوطی در **الدر الـمنثور** (4 /51 – 52). [↑](#footnote-ref-86)
87. - این سفر به سوی مکه آغاز شد که در حدیبیه با مشرکان برخورد کردند. و این واقعه در سال ششم و نه هفتم هجری بوده است. و سفر رسول خدا در این زمان برای عمره و نه حج بوده است. [↑](#footnote-ref-87)
88. - «خدا مقرر داشته که من با رسولانم حتما غلبه خواهیم کرد حقا که خدا نیرومند و عزیز است.» [↑](#footnote-ref-88)
89. - «و حقا که لشکر ما همان پیروزانند.» [↑](#footnote-ref-89)
90. - «و نماز را به پا دارید و زکات بدهید.» [↑](#footnote-ref-90)
91. - «پروردگارا، ظالمان را نابود گردان که فتنه آنان بزرگ شده و شرارت آنها افزایش یافته و کسی را یارای دفع آنان نیست مگر تو؛ پس آنان را دفع کن ای قهار.» [↑](#footnote-ref-91)
92. - تمام این مطلب را از تفسیر فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** در ذيل تفسير آيه مذكور از سوره انفال بیان نموده است. [↑](#footnote-ref-92)
93. - «کسانی از شما که پیش از فتح انفاق کرده­ و کار زار نموده­اند با دیگران مساوی نیستند آنان به درجه و مرتبه بزرگترند از آنان که پس از فتح انفاق نموده و قتال کرده‌اند و همه را خدا وعدۀ نیکو داده و خدا به اعمالی که می‌کنید آگاه است.» [↑](#footnote-ref-93)
94. - «و پیش‌آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنانکه به نیکی و نیکوکاری پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود وایشان از خدا خشنودند وخدا برای ایشان بوستانهائی که نهرها از زیر آنها جاری است مهیا نموده در آن همیشه جاودانند این است کامیابی بزرگ.» [↑](#footnote-ref-94)
95. - خازن می­گوید: «برخی گمان کرده­اند که فرستاده شدن علی برای قرائت ابتدای سوره برائت، عزل ابوبکر از امارت و برتری وی بر ابوبکر بوده است درحالی­که چنین تصوری جهل است و توهم؛ و حدیث ابوهریره چنانکه در صحیحین آمده است بر آن دلالت دارد که ابوبکرت همواره در موسم حج آن سال امیر بوده است. ابوهريرهت می‌گويد: «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بَعَثَهُ، فِي الحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهَا قَبْلَ حَجَّةِ الوَدَاعِ، يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ....»: «قبل از حجة الوداع، همان سالی كه ابوبكر توسط رسول خدا ص بعنوان امير حجاج تعيين شده بود، به من و چند نفر ديگر مأموريت داد تا در روز عيد قربان، اعلام كنيم...». و در لفظ ابوداود و نسائی چنین آمده است: «بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِيمَنْ يُؤَذِّنُ يَوْمَ النَّحْرِ بِمِنًى: أَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ....»: «ابوبکر در روز قربان مرا با کسانی به منی فرستاد که در میان مردم اعلام کنیم: از امسال به بعد، هيچ مشركی حق ندارد به حج بيايد و هيچ شخص لخت و عريانی نمی‌تواند، كعبه را طواف نمايد.»

    اینکه می­گوید: «بَعَثَنِي أَبُو بَكْر» بیانگر آن است که ابوبکرس امیر مردم بود و حج را برای مردم اقامه داشت و مناسک را به ایشان آموزش می­داد.

    و علما در مورد فرستاده شدن علی س توسط رسول خدا ص برای اعلان برائت در میان مردم، چنین توضیح داده­اند: عادت اعراب در انعقاد عهد و پیمان و نقض آن چنین بود که معمولا عهده­دار این امر، بزرگ قبیله یا کسی از نزدیکان و خویشاوندان وی بود و در این زمینه علی بن ابی طالب نسبت به ابوبکر به رسول خدا ص نزدیک­تر بود چراکه پسر عموی رسول خدا بود. پس رسول خدا ص وی را برای این مهم فرستاد تا از جانب او اعلان برائت کند تا عادت و روش عرب را رعایت کرده باشد و (مشرکان) نگویند (و بهانه نیاورند که) رفتار پیامبر بر خلاف عادت و روش ما در عقد عهد و پیمان و نقض آن است». تفسير الخازن (2/335). [مُصحح] [↑](#footnote-ref-95)
96. - «(پس از این) هیچ­کس لخت و عریان طواف نمی­کند و هیچ مشرکی حج خانه خدا را به جای نمی­آورد؛ و هر مشرکی که تا مدتی مشخص عهد و پیمان دارد، عهد و پیمان وی تا پایان مدت باقی است و هرکس عهد و پیمانی ندارد، مدت زمان تعیین شده برای وی چهار ماه است.» [↑](#footnote-ref-96)
97. - «و اگر یکی از مشرکین از تو پناه جوید او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل أمن خودش برسان.» [↑](#footnote-ref-97)
98. - «عزیزتر، ذلیل‌تر را از مدینه خارج می‌کند.» [↑](#footnote-ref-98)
99. - کسی که این مقوله را بر زبان آورد عبدالله بن أبی سلول رهبر منافقان در مدينه بود. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-99)
100. - در این معنا احادیث صحیحی وارد شده است چنانکه بخاری در صحیحش به شماره 16 چنین روایت می­کند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الـْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِـلَّهِ ... الحديث»: «هرکس سه خصلت در وجود وی باشد، حلاوت ایمان را می­چشد: الله و رسولش از هرچیزی نزد وی محبوب­تر باشد؛ و کسی را جز به خاطر الله دوست نداشته باشد و...» و ابن ابی شیبه در الـمصنَّف: 35915 از مجاهد از ابن عباس روایت می­کند که گفت: «أَحِبَّ فِي اللهِ، وَأَبْغِض فِي اللهِ، وَوَالِ فِي اللهِ، وَعَادِ فِي اللهِ، فَإِنَّمَا تُنَالُ وِلاَيَةُ اللهِ بِذَلِكَ، لاَ يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الإِيمَانِ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلاَتُهُ وَصِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ»: «در راه خدا دوست بدار و در راه خدا دشمن بدار و در راه خدا دوستی و دشمنی کن؛ چراکه ولایت و دوستی خداوند چنین به دست می­آید؛ کسی طعم ایمان را نمی­چشد هرچند بسیار نماز بخواند و بسیار روزه بگیرد تا اینکه چنین باشد.» [↑](#footnote-ref-100)
101. - من پیامبر خدا هستم و این دروغ نیست؛ من فرزند عبدالمطلب هستم. [↑](#footnote-ref-101)
102. - «پروردگارا، انصار و فرزندان انصار و فرزندانِ فرزندان انصار را مورد مغفرت و آمرزش قرار ده؛ ای گروه انصار، آیا راضی نمی­شوید که دیگران با گوسفند و چهارپایان بازگردند و شما درحالی بازگردید که در سهم شما رسول خدا باشد.» [↑](#footnote-ref-102)
103. - «هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم.» [↑](#footnote-ref-103)
104. - مولف اطلاعات ذکر شده در مورد بولس و نقش وی در انتشار تثلیث را از تفسیر **مفاتيح الغيب** فخر رازی (16/34) اقتباس نموده است. اما روشن است که این اطلاعات دقیق و تاریخی نیست چراکه نسطور و یعقوب شخصیت­هایی بودند که پس از گذشت قرن­ها از رفع مسیح ÷ زندگی می­کردند و مَلَک اسم شخص خاصی نیست بلکه نام مذهبی است که امپراطور قسطنطین آن­را به عنوان مذهب ملکانی منسوب به ملِک (همان امپراطور) عنوان نمود. علاوه بر اینکه بولس خودکشی نکرد؛ و عقایدی که رازی به نسطور نسبت می­دهد دقیق نیست و با مطالب تاریخی که از وی معروف است، مخالف می­باشد. [↑](#footnote-ref-104)
105. - أبومنصور أحمد بن علی طبرسی، **الاحتجاج على أهل اللجاج**، تعليقات و ملاحظات سيد محمد باقر خرسان (1/16- 22)، به صورت مختصر. [↑](#footnote-ref-105)
106. - **أصول الكافي**، باب التقليد (1/53). [↑](#footnote-ref-106)
107. - «معبود بر حقی جز او نیست و از آنچه به او شرک می­ورزند، پاک و منزه است». مجلسی، **بحار الأنوار** (9/211) از **تفسير علی بن إبراهيم قمّی**. [↑](#footnote-ref-107)
108. - مجلسی، **بحار الأنوار** (8/242). و از طریق اهل سنت: بيهقی در **السنن الكبرى** (4/83)، حديث ش: (7025)؛ هيثمی در **مجمع الزوائد** (3/201) و می­گوید: گفتم: در الصحيح مانند آن ­روایت شده است اما به صورت موقوف از ابن عمر روایت شده است. و طبرانی در **الأوسط** روایت کرده است. و در میان راویان آن سويد بن عبد العزيز است که ضعيف است. [↑](#footnote-ref-108)
109. - **مسند أحمد** (5/366)؛ و محقق آن شعيب ارنؤوط می­گوید: مرتبه این روایت حَسَن لِغيره می­باشد و راویان آن از ثقات و راویان الصحیح می­باشد. و بيهقى در **شعب الإيمان** (1/419)، حديث شماره (590) روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-109)
110. - «هرکس پس از مرگ خود گنجی (مال و ثروت انبوهی) به جای گذارد، چنین مالی در روز قیامت به اژدهایی تبدیل می­شود که دارای دو نیش زهرآگین است که او را دنبال می­کند. پس وی می­گوید: وای بر تو، کیستی؟ می­گوید: من مال و ثروت تو هستم که پس از خود به جای گذاشتی؛ پس همواره او را دنبال می­کند تا اینکه دستش را می­بلعد و آن­را می­شکند سپس سراغ سایر اعضای بدنش می­رود». به روایت بزَّار چنانکه در **مجمع الزوائد** (3/64) روایت شده است. هيثمی می­گوید: بزَّار آن­را روایت نموده و می­گوید: إسناد آن حَسَن است. می­گویم: و راویان آن از ثقات هستند. و ابن خزيمه: 4/11، ش: (2255)؛ و ابن حبان: 8/49، ش: (3257) و حاكم در **الـمستدرك:** 1/546، ش: (1434) و می­گوید: بنابر شرط مسلم صحيح است. [↑](#footnote-ref-110)
111. - مولف این موارد را از تفسیر فخر الدين رازی اقتباس نموده است. **مفاتيح الغيب** (16/59). [↑](#footnote-ref-111)
112. - «و بیاد آور وقتی را که کفار در مقابل تو مکر می‌کردند.» [↑](#footnote-ref-112)
113. - «و قرار دادیم در جلو ایشان سدی و در پشت سرشان سدی پس پوشیدیم ایشان را که نمی‌بینند.» [↑](#footnote-ref-113)
114. - « محزون مباش زیرا خدا با ماست.» [↑](#footnote-ref-114)
115. - «و بر ایشان اندوه مخور.» [↑](#footnote-ref-115)
116. - «نترس و اندوه مخور.» [↑](#footnote-ref-116)
117. - «و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما برترید.» [↑](#footnote-ref-117)
118. - «خدا فرمود: نترسید زیرا من با شمایم می‌شنوم و می‌بینم.» [↑](#footnote-ref-118)
119. - «و قرار داد گفتار کفار را فروتر، و گفتار خدا همانا برتر است و خدا عزیز حکیم است.» [التوبة: 40]. [↑](#footnote-ref-119)
120. - «و زکات می‌دهند در حالیکه خاضعند.» [المائدة: 55]. [↑](#footnote-ref-120)
121. - «از این شخص و یاران وی دوری کنید که آنها از منافقان می­باشند». لفظ حدیثی که در این واقعه وارد شده چنین است که رسول خدا ص فرمودند: «دَعْهُ! فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ؛ يَقْرؤونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنْ الرَّمِيَّةِ...... الحديث»: «او را رها کنید، چراکه وی یارانی دارد که یکی از شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه وی ناچیز می­شمارد؛ قرآن را می­خوانند اما از گلوی­شان بالاتر نمی­رود؛ چنان از دین خارج می­شوند که تیر از کمان بیرون می­جهد...». صحيح بخاری (3610) و صحيح مسلم (2505). [↑](#footnote-ref-121)
122. - «خداوند متعال راضی نشده که تقسیم زکات را فرشته­ای مقرب و پیامبری مرسل به عهده گیرد بلکه خود تقسیم آن­را به عهده گرفته است». مانند این حدیث را ابوداود در سنن، كتاب الزكاة، باب مَنْ يُعْطَى مِنَ الصَّدَقَة وَحَدِّ الْغِنَى، حديث ش: (1630) روایت کرده است: «عن زِيَادَ بْنَ الْحَارِثِ الصُّدَائِىَّ قَالَ أَتَيْتُ رَسُولَ الله ص فَبَايَعْتُهُ فَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا قَالَ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَعْطِنِى مِنَ الصَّدَقَةِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ص: إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ بِحُكْمِ نَبِىٍّ وَلاَ غَيْرِهِ فِى الصَّدَقَاتِ حَتَّى حَكَمَ فِيهَا هُوَ فَجَزَّأَهَا ثَمَانِيَةَ أَجْزَاءٍ، فَإِنْ كُنْتَ مِنْ تِلْكَ الأَجْزَاءِ أَعْطَيْتُكَ حَقَّكَ»: «از زیاد بن حارث صُدائی روایت است که می­گوید: نزد رسول خدا رفته و با ایشان بیعت کردم؛ پس حدیثی طولانی ذکر نمودند که مردی آمده و گفت: از زکات چیزی به من بده. پس رسول خدا به وی فرمود: خداوند متعال در امر زکات به حکم هیچ پیامبر و کسی (جز او) راضی نشده تا اینکه خود در مورد آن حکم نموده و آن­را به هشت صنف تقسیم کرده است پس اگر تو از یکی از آنها هستی، حقت را به تو می­دهم». و منذری می­گوید: در إسناد آن عبدالرحمن بن زياد بن أنعم إفريقی وجود دارد که بسیاری از محدثین در ضعف او سخن گفته­اند. عون الـمعبود (5/39). [↑](#footnote-ref-122)
123. - از رسول خدا ص روایت است که فرمودند: «إِنِّي لَمْ أُؤمَرْ أَنْ أُنَقِّبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ»: «من ماموریت نیافتم که از قلوب مردم پرده بردارم و سینه­های­شان را بشکافم». مسلم در صحيحش، كتاب الزكاة، باب ذكر الخوارج وصفاتهم، حديث ش: (1064). [↑](#footnote-ref-123)
124. - **مسند أحمد** (3/435). و شعيب أرنؤوط در تحقيقش می­گوید**: إسناد آن ضعيف است به خاطر انقطاعی که در سند آن است**. و طبرانى در **المعجم الكبير:** 1/286، ش: (839)، هيثمى می­گوید (10/199): «در میان راویان آن محمد بن مصعب وجود دارد که أحمد او را توثیق نموده و دیگران او را ضعیف دانسته­اند. وبقيه راویان آن، راویان الصحيح می­باشد». و حاكم در **الـمستدرك**: 4/284، ش: (7654) و می­گوید: إسناد آن صحیح است. و بيهقى در **شعب الإيمان**: 4/103، ش: (4425) و عجلونى می­گوید(2/76): سند آن ضعيف است. [↑](#footnote-ref-124)
125. - این سه مورد برگرفته از تفسير **مفاتيح الغيب** فخر رازی ذيل تفسير آيه مذكور می­باشد. [↑](#footnote-ref-125)
126. - حافظ ديلمی در «مسند الفردوس»؛ و مانند آن­را حافظ بن عساكر در تاريخ دمشق (54/80) تخریج کرده است. [↑](#footnote-ref-126)
127. - روشن است که این تعمیم، غلو و بلکه به دور از واقعیت می­باشد و هیچ­یک از علمای امت چنین دیدگاهی را مطرح نکرده­اند چرا که هیچ فرقه­ای نیست مگر اینکه بدعت­هایی دارد؛ بنابر قول مولف، امت اسلامی تماما منافق خواهند بود که اظهار ایمان نموده و کفر به خداوند و روز قیامت را در باطن پنهان کرده­اند!! و با این دیدگاه هیچ مسلمانی در روی زمین باقی نخواهد ماند. علما اتفاق دارند که روایت از اهل بدعت –چنانکه بدعت وی از نوع مکفره نباشد – در صورتی که اهل صدق و امانت باشد، پذیرفته می­شود. [↑](#footnote-ref-127)
128. - مسلم در **صحيحش**، ش: (870) و (29574) ، و أحمد در **الـمسند**: 4/256، ش: (18273). [↑](#footnote-ref-128)
129. - اصل این حدیث طولانی با الفاظ نزدیک به این و بدون برخی از زیاداتی که مولف ذکر نموده، در منابع زیر روایت شده است: طبری، **جامع البيان** (14/370-372)؛ بغوی، **معالـم التنزيل** (4/77)؛ واحدی، **أسباب النزول** (ص: 290-292)؛ ابن أثير، **أسد الغابة** (1/284-285) و اشاره می­کند که آن نیز از ابن منده و ابونعیم و ابن عبدالبر قرطبی در **الاستيعاب** (1/210) روایت شده است. و هیثمی در **مجمع الزوائد** آن­را به طبرانی نسبت می­دهد و می­گوید: «در میان راویان آن علی بن یزید الهانی وجود دارد که متروک است». و سیوطی در **الدر الـمنثور** (4 /246) و هيثمی در **مجمع الزوائد** (7/21) آن­را به حسن بن سفيان و ابن منذر وابن أبي حاتم وأبي الشيخ و عسكری در **الأمثال** و ابن مردويه و أبونعيم در **معرفة الصحابة** و ابن عساكر نسبت می­دهد. و معان بن رفاعة سلمی لین الحدیث می­باشد. و علی بن زید ضعیف است. بنابراین خبر ضعیف است. ابن حجر در مورد آن می­گوید: «و اسناد این روایت خیلی ضعیف است.»

     و همچنین ذهبی در "میزان الاعتدال" و سیوطی در "اسباب النزول" و دیگران این داستان را ضعیف می­دانند. و شیخ محمود شاکر می­گوید: «این روایت تماما ضعیف است – شاهدی برای آن وجود ندارد- و در برخی از راویان آن ضعف شدید است». آلبانی در السلسلة الضعيفة می­گوید: «ضعيف جدًّا».

     و اینکه منظور از آیه ثعلبة بن حاطب باشد، صحیح نیست چراکه وی به اتفاق اهل سیرت و شرح حال نویسان یکی از اصحاب بزرگوار اهل بدر می­باشد. و از رسول خدا ص ثابت شده که فرمودند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَةَ»: «هیچ­یک از کسانی که در کارزار بدر و حدیبیه شرکت داشتند وارد آتش نمی­شوند». [صحيح مسلم، و مسند أحمد و صحيح ابن حبان و سنن ترمذی و ابن ماجه] و رسول خدا از خداوند متعال حکایت می­کند که در مورد اهل بدر فرمودند: «لَعَلَّ اللهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»: «خداوند از اهل بدر آگاه بود که در مورد آنها فرمود: هرچه می­خواهید بکنید که من شما را بخشیدم» [متفق عليه]. ابن حجر می­گوید: «کسی که در چنین جایگاهی باشد چگونه خداوند متعال او را به خاطر نفاق مجازات می­کند و در مورد وی چنین آیاتی را نازل می­کند». قرطبی در تفسیرش می­گوید: «ثعلبه بدری انصاری و کسانی که الله و رسولش به ایمان آن­ها گواهی دادند، چیزی ناصحیحی از آن­ها روایت نشده است.» و ابن حزم در المحلى می­گوید: «اثری که در آن روایت شده آیه در مورد ثعلبة بن حاطب نازل شده، صحیح نیست و بلکه باطل است. چراکه ثعلبه از اهل بدر است». و ثعلبة بن حاطب که در کارزار بدر شرکت داشت در جنگ احد کشته شد؛ اما در این روایت وی در زمان خلافت عثمان کشته شده است. و این بیانگر آن است که این ثعلبه، ثعلبه بن حاطب بدری نیست. از این گذشته هرگز از رسول خدا دانسته نشده که توبه توبه کننده­ای را که از عملکرد خود پشیمان شده، نپذیرفته باشد بلکه نپذیرفتن توبه چنین شخصی، صراحتا با امور ضروری در دین چون پذیرفته شدن توبه­یِ بنده چون توبه کند، مخالف است. بلکه رسول خدا ص توبه کسانی را که کفر آن­ها بسیار شدیدتر از این بوده پذیرفته است.

     با توجه به آنچه پیش­تر گذشت، مصداق این روایت ثعلبه بن حاطب بدری س نبوده است بلکه آنها گروهی از منافقان بودند که به توصیف مذکور در آیه متصف بودند. چنانکه حافظ بن حجر ذکر می­کند: «ابن وهب می­گوید: ابن زید در مورد این کلام الهی می­گوید: ﴿وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ٧٥﴾ [التوبة: 75] آن­ها گروهی از منافقان بودند که چون این آیات نازل شد بخل ورزیدند و با نفاق تا روزی که خداوند را ملاقات کنند مجازات شدند که نه خداوند به سوی آن­ها باز خواهد گشت و نه برای آنان مغفرت و آمرزش و بخششی خواهد بود چنانکه ابلیس با ابا ورزیدن از توبه به این امر گرفتار آمد». [مترجم. إضافه و تصرف از مُصحح] [↑](#footnote-ref-129)
130. - «خداوند در آنچه بخشیدی و در آنچه باقی گذاشتی برای تو برکت دهد.» [↑](#footnote-ref-130)
131. - فخر رازی، **مفاتيح الغيب**. و مانند آن در **معالـم التنزيل** بغوی (4/79) و **جامع البيان** طبری (14/383-388) و **الدر الـمنثور** سيوطی (4/249-250) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-131)
132. - بخشی از حدیث طولانی است که حاکم در **الـمستدرك** (4/87) آ­ن­را روایت کرده و می­گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است و شیخین آ­ن­را تخریج نکرده­اند». اما ذهبی در **التلخيص** بدان تعلیق زده و می­گوید: **«**هيثم بن حماد متروكاست»**.** و هیثمیدر **مجمع الزوائد** (8/215) آن­را روایت کرده و می­گوید: «طبرانی در الأوسط آن­را روایت کرده و در میان راویان آن هيثم بن جماز وجود دارد که متروك است». می­گویم: طبرانی این روایت را در **الأوسط از انس و ابن عساکر در تاریخ دمشق از جابر روایت می­کند. نگا:** جلال الدين سيوطی، **الفتح الكبير في ضم الزيادة إلى الجامع الصغير**، احاديث ش: (5783) و(5785) و(5779). و البانی آن­را ضعیف می­داند: (2683 و2684)؛ درحالی­که سزاوار است گفته شود این روایت موضوع است چراکه در سند آن راوی متروک وجود دارد. و بلکه با کلام الهی مخالفت دارد که می­فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13] «و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست». و نیز با اینکه رسول خدا ص در حجة الوداع فرمودند: «أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ ... إِلَّا بِالتَّقْوَى»: «بدانید و آگاه باشید که عربی بر عجمی و عجمی بر عربی برتری ندارد ... مگر بر مبنای تقوا». أحمد در **الـمسند** از أَبِي نَضْرَةَ (5/411) و هيثمی در **مجمع الزوائد** (5622) می‌گوید: «احمد آن­را روایت کرده و راویان آن، راویان الصَّحِيح هستند». و طبرانی آن­را در **الْأَوْسَط** و بَزَّار مانند آن­را از ابوسعید روایت کرده­اند. و هيثمی در **مجمع الزوائد:** (13079) می­گوید: «و راویان بَزَّار، راویان الصَّحِيح می‌باشد». [↑](#footnote-ref-132)
133. - «و آنان که پس از ایشان آمدند می‌گویند: پروردگارا ما و برادران ما را بیامرز آنان که به ایمان از ما پیشی گرفتند و در دل ما برای اهل ایمان کینه قرار مده پروردگارا محققا توئی مهربان رحیم.» [الحشر: 10]. [↑](#footnote-ref-133)
134. - به نظر می­رسد منظور مولف سازمان سیاسی مخفی مخالف در ایران به نام «سازمان مجاهدین خلق» می­باشد. و روشن است که توصیف آنان به نفاق، نفاق سیاسی است نه نفاق دینی. [↑](#footnote-ref-134)
135. - «ملائکه قبض روحشان کرده بصورت‌های ایشان و پشت‌های ایشان می‌زنند.» [↑](#footnote-ref-135)
136. - «آنان بر ایشان درودها و رحمت است از پروردگارشان.» [↑](#footnote-ref-136)
137. - «اگر کسی عملی را در صخره­ای که هیچ منفذ و شکافی در آن نیست، انجام دهد، عمل وی به سوی مردم خارج می­شود هرکس که باشد». این روایت را امام أحمد در **مسندش** (3/28) با الفاظی بسیار نزدیک به این روایت کرده است. و ارنؤوط می­گوید: اسناد آن ضعيف است. و هيثمی در **مجمع الزوائد** (10/225) آن­را روایت کرده و آن­را به احمد در مسندش و ا**بويعلى در مسندش** نسبت داده و می­گوید: «اسناد این دو روایت حَسَن است». و ابن حبان در **صحيحش**: 12/491، ش: (5678)، و حاكم در **الـمستدرك**: 4/349، ش: (7877) و می­گوید: صحيح الإسناد؛ و ذهبی در التلخيص بر تصحيح آن موافقت کرده است. [↑](#footnote-ref-137)
138. - این دو مورد از تفسير **مفاتيح الغيب** فخر الدين رازی، ذيل تفسير این آيه اقتباس شده است. [↑](#footnote-ref-138)
139. - «پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر أمتی به گواهی و تو را بر اینان گواه آوریم.» [النساء: 41]. [↑](#footnote-ref-139)
140. - «و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست.» [الإسراء: 17]. [↑](#footnote-ref-140)
141. - «و عدۀ دیگری که اعتراف به گناهان خود نمودند.» [التوبة: 102]. [↑](#footnote-ref-141)
142. - فخر الدين رازی، **مفاتيح الغيب** (16/198-200) [↑](#footnote-ref-142)
143. - ابن هشام، **السيرة النبويّة** (4/133- 134) و بيهقی، **دلائل النبوة** (5/222- 223) [↑](#footnote-ref-143)
144. - «هرکه ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران آورد؛ و مال را به دوستی او به خویشان و یتیمان و مساکین و براه‌ماندگان و سؤال‌کنندگان و در آزادی بندگان بدهد، نماز را بپا دارد و زکات را بدهد و چون پیمان ببندند به عهد و پیمان خود وفا کنند و در سختی‌ها و فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند، ایشانند راستگویان.» [↑](#footnote-ref-144)
145. - «همانا مؤمنین آنانند که به خدا و رسول او ایمان بیاورند سپس شک ننمایند و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کنند آنان فقط راستگویانند.» [↑](#footnote-ref-145)
146. - «آنان فقط راستگویند.» [↑](#footnote-ref-146)
147. - «فراگیری علم بر هر مسلمانی فرض است.» ابن ماجه در **السنن**: 1/81، ش: (224). بوصيری می­گوید: إسناد این روایت ضعيف است. و بسیاری از محدثین آن­را روایت کرده­اند مانند بيهقی در **شعب الإيمان**: 2/253، ش: (1663)؛ و می­گوید: این حدیث مشهور و إسناد آن ضعيف است؛ و از طرق مختلف روایت شده که همگی ضعیف هستند. [↑](#footnote-ref-147)
148. - محمد بن محمد بن أشعث، **الجعفريات** (همچنین به او الأشعثيات گفته می­شود)، ص: 184. [↑](#footnote-ref-148)
149. - عرش در لغت بیش از یک معنا دارد. از جمله: تخت پادشاه یا صندلی بزرگ، سقف خانه، جزئی از چیزی، مالکیت و ... در مورد عرش خداوند رحمن، معنای مورد نظر از میان این معانی، تخت پادشاه می­باشد. چراکه نصوص قرآنی و احادیث نبوی بیانگر این معنا و نه معانی دیگر می­باشد. و عرش خداوند رحمن شبیه هیچ­یک از تخت­های مخلوقات نیست و جز کسی که آن­را خلق کرده است وسعت و عظمت و کُنه و ماهیت آن­را نمی­داند. و در مورد آن تنها به چیزی قائل هستیم که در قرآن کریم و احادیث صحیح رسول خدا ص وارد شده است و از حد و حدود آنچه در این مورد در نصوص وارد شده تجاوز نمی­کنیم. خالق متعال ویژگی­های زیادی را برای عرش بزرگ و بلند مرتبه­اش قرار داده که آن­را از مخلوقات دیگر متمایز نموده است. و این از آن جهت است که عرش از جایگاه والایی نزد خداوند متعال برخوردار است. عرش خداوند رحمن در بیست و یک جای قرآن ذکر شده است. و ذکر آن به این تعداد بیانگر مکانت و منزلت والای عرش نزد خداوند متعال می­باشد. این نصوص بیانگر موارد ذیل می­باشد:

     1- عرش موجودی مجازی یا تخیلی نیست بلکه در حقیقت مخلوقی است از مخلوقات خداوند متعال که آن­را خلق نموده و ایجاد کرده است و همانند تخت­های مخلوقات نیست بلکه تختی است شایسته و سزاوار خداوند متعال؛

     2- آفرینش عرش پیش از آسمان­ها و زمین بوده است. خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَكَانَ عَرۡشُهُۥ عَلَى ٱلۡمَآءِ﴾ [هود: 7] «و او کسی هست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود.»

     3- عرش بالای آسمان­ها و زمین است و از آن­ها بالاتر است و همانند سقف برای آن­ها می­باشد. بلکه سقف بهشت می‌باشد چنانکه در حدیث آمده است: «فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَی الْجَنَّةِ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» [صحيح بخاری] «پس هرگاه چيزی از خدا خواستيد، بهشت فردوس را طلب كنيد. زيرا كه آن، بهترين و بالاترين، بهشت است. عرش خدا بر روی آن قرار دارد و نهرهای بهشت از آن سرچشمه می­گيرند».

     4- استوای خداوند متعال بر عرش: استوا خداوند متعال بر عرش چنان است که شایسته و سزاوار او تعالی می‌باشد بدون اینکه به تشبیه و کیفیت برای آن قائل باشیم. چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: 5] «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت». و چنانکه در پنج جای دیگر می­فرماید: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ [الأعراف: 54] [الأعراف: 54، يونس: 3، الرعد: 2، الفرقان: 59، السجدة: 4، الحديد: 4] «سپس بر عرش مستقر شد».

     5- عرش بالاترین و والاترین و بزرگ­ترین و سنگین­ترین و وسیع­ترین مخلوقات است. عظمت و بزرگی آن­را جز خداوند متعال نمی­داند. خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ﴾ [التوبة: 129] «و او پروردگار عرش عظیم است». خداوند متعال در این آیه و آیات دیگر وسعت عرش را در میان مخلوقات بزرگ و عظیم توصیف می­کند.

     البته صفات و ویژگی­هایی دیگری نیز برای عرش خداوند متعال در قرآن کریم و سنت صحیح نبوی وارد شده است. کوتاه سخن اینکه عرش مخلوق بزرگی از مخلوقات حقیقی خداوند متعال است و مجاز نیست چنانکه مولف /به مجازی بودن آن اشاره دارد.

     اما تفسیر آیه چنان است که ابن کثیر / می­گوید: «یعنی خداوند متعال مالک و خالق هرچیزی است چراکه او پروردگار عرش عظیم است که سقف مخلوقات و تمام آفریدگان در آسمان­ها و زمین است. و آنچه ما تحت عرش است در احاطه قدرت الله متعال می­باشد.» تفسير ابن كثير (2/404) [مُصحح]. [↑](#footnote-ref-149)
150. - بلكه صحیح آن است که آیۀ کریمه فوق اینگونه ترجمه شود: «سپس بر عرش استوا کرد». یعنی: سپس بر عرش قرار گرفت.

     راجع به صفت استوای بلاکیف خداوند متعال بر عرش خویش -همانگونه که سزاوار او تعالی است-، نگا: تعلیق مُصحح در پاورقی تفسیر آیۀ 2 سورۀ رعد. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-150)
151. - بیان معنای عرش در تعلیق مصحح بر تفسیر آیات آخر سوره توبه گذشت. [↑](#footnote-ref-151)
152. - «رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است.» [↑](#footnote-ref-152)
153. - یعنی امر شده بودند که خانه­های­شان را مسجد نموده و در آن­ها نماز بخوانند. [↑](#footnote-ref-153)
154. - «پروردگارا ما بر خود ظلم کردیم و فرستاده تو را تکذیب نمودیم. اگر ما را شامل مغفرت و آمرزش خود قرار ندهی و به ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود. ای مهربان­ترین مهربانان به ما رحم کن.» [↑](#footnote-ref-154)
155. - این داستان را عیاشی در تفسیرش (2/129) روایت کرده است. و مجلسی از او در **بحار الأنوار** (14/392- 397) نقل می­کند. و سند موثقی برای آن نیست. [↑](#footnote-ref-155)
156. - «در آفریدگان اندیشه کنید و در (ذات) خالق نیندیشید». أبوالشيخ آن­را در **كتاب العظمة** از ابن عباس: 1/216، ش: (5) روایت کرده است. و مانند آن­را ابن النجار از أبوهريره و أبونعيم در **الحلية** از ابن عباس روایت کرده است. نگا: سيوطی، **الفتح الكبير** في ضم الزيادة إلى الجامع الصغير، احاديث: 5427 تا 5429. و البانی آن­را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-156)
157. - بیان و توضیح معنای عرش در تفسیر آیات پایانی سوره توبه گذشت. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-157)
158. - «و جز خدا سرپرستانی ندارند.» [هود: 20]. [↑](#footnote-ref-158)
159. - مولف در تفسیر این بخش از تفسیر **مفاتيح الغيب** فخر الدين رازی (18/20) استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-159)
160. - «همانا خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد.» [↑](#footnote-ref-160)
161. - مضمون این مجادله برگرفته از تفسير **مفاتيح الغيب** فخر رازی (18/29) می­باشد. [↑](#footnote-ref-161)
162. - «براستی که پروردگارت آنچه بخواهد بجا آورنده است.» [هود: 107]. [↑](#footnote-ref-162)
163. - «بهای بهشت توحید است». این روایت را با این الفاظ در هیچ­یک از کتب حدیث نیافتم. اما معنای آن صحیح است و در معنای آن احادیث صحیح زیادی وارد شده است از جمله: «مَن مَاتَ لا يشرك باللهِ شَيئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ» (متفق عليه): «هرکس درحالی بمیرد که به خداوند شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می­شود.» و «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنْ لَا إلَه إلَّا الله دَخَلَ الْجَنَّةَ». (مسلم در صحيحش و أحمد در مسند و ابن حبان در صحيحش و...): «هرکس درحالی بمیرد که می­داند معبود بر حقی جز الله نیست، وارد بهشت می­شود». و در مصادر شيعه اماميه نیز در این مفهوم روایاتی وارد شده است: ابن بابويه قُمّی (معروف به شيخ صدوق) در دو کتابش «**التوحيد**» و «**عيون أخبار الرضا**» با سندش از علی بن أبی طالب که می­گوید: از رسول خداَ ص شنیدم که فرمودند: «قَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: إِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي، وَمَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي حِصْنِي، وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»: «خداوند متعال فرمودند: من الله هستم، معبود بر حقی جز من نیست پس مرا عبادت کنید؛ و هرکس خالصانه با گواهی لااله الا الله نزد شما آمد، در قلعه من وارد شده است و هرکس وارد قلعه من شود از عذاب من در امان خواهد بود». **بحار الأنوار** (3/6) [↑](#footnote-ref-163)
164. - «سوره هود و خواهرانش مرا پیر کرد». ابن بابويه قمی (معروف به شيخ صدوق) آن­را در دو کتابش «الخصال» و«الأمالي» از ابن عباس روایت نموده که گفت: شخصی گفت: ای رسول خدا، پیری زودهنگام به سراغ شما آمده است؟ فرمودند: «شَيَّبَتْنِي هُودُ وَالْوَاقِعَةُ وَالْـمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»: «سوره­های هود و واقعه و مرسلات و عم یتساءلون مرا پیر کردند». نگا: مجلسی، **بحار الأنوار** (16/192). و در مصادر أهل سنت از ابن عباس روایت شده است: ترمذی در السنن: 5/402، ش: (3297) و می­گوید: این روایت حَسَن غريب است؛ و حاكم در **الـمستدرك**: 2/374، ش: (3314) و می­گوید: بر شرط بخاری صحیح است. و همچنین ابن أبى شيبة در **الـمصنَّف**: 6/152، ش: (30268) و... روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-164)
165. - روایت به این صورت در **إحياء علوم الدين** ابوحامدغزالی بدون سند موجود است. و در هر صورت حدیث نیست بلکه تنها حکایتی از یک خواب است و بس. [↑](#footnote-ref-165)
166. - این روایت را با این الفاظ نیافتم اما با این الفاظ روایت شده است: «الرُّؤيا الصَّالِحَةُ جُزءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ»: «خواب نیک بخشی از چهل و شش جزء نبوت است.» مسلم در صحيحش. و در روايات دیگر با این لفظ آمده است: «جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ»: «بخشی از هفتاد جزء نبوت است.» و در روایتی چنین آمده است: «جُزءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ»: «بخشی از بیست و پنج جزء نبوت است.» و طبرانی در الأوسط با این لفظ روایت کرده است: «الرُّؤْيا الصَّالِحَةَ حَظٌّ مِنَ النُّبُوَّةِ»: «خواب نیک بهره­ای از نبوت است.» [↑](#footnote-ref-166)
167. - «حسادت چنان اعمال را می­خورد (نابود می­کند) که آتش چوب را می­خورد (سوزانده و از بین می­برد).» أبوداود در **السنن** با این لفظ روایت می­کند: «إيَّاكمْ والحَسَدَ فإنّ الحَسَدَ يَأكُلُ الحَسَناتِ كما تَأكُلُ النارُ الحَطَبَ»: «از حسادت دوری کنید که حسادت چنان نیکی­ها را می­خورد که آتش چوب را از بین می­برد.» نگا: سنن أبي داود: 4/276، ش: (4903). و مانند آن­را ابن ماجه در **السنن** روایت می­کند. و همچنین عبد بن حميد، ص: 418، ش: (1430) و بيهقی در **شعب الإيمان**: 5/266، ش: (6608) و... روایت کرده­اند. و شيخ البانی در تعليقش بر سنن أبوداود آن­را ضعیف می­داند. و بخاری در **التاريخ الكبير:** (1/272) آن­را ذکر نموده و می­گوید: صحیح نیست. [↑](#footnote-ref-167)
168. - «بلکه هر مردی از ایشان می‌خواهد صحیفه‌‌های نشر شده به او داده شود.» [المدثر: 52]. [↑](#footnote-ref-168)
169. - «گفتند خدایا اگر این قرآن حق است از نزد تو پس بر ما سنگی از آسمان بباران و یا بیاور ما را عذابی دردناک.» [الأنفال: 32]. [↑](#footnote-ref-169)
170. - «شاید تو خود را تلف کنی که چرا آنان مؤمن نمی‌گردند.» [الشعراء: 3]. [↑](#footnote-ref-170)
171. - «اگر چه بر هدایت کردنشان حریصی، پس محققا خدا کسی را که به گمراهی محکوم کرده هدایت نمی‌کند.» [النحل: 37]. [↑](#footnote-ref-171)
172. - «هر امر نیکی صدقه است». بخشی از حديث مشهور و متفق عليه است که شيخان بخاری و مسلم آن­را روایت کرده­اند؛ و أبودواد و ترمذی و نسائی و أحمد در مسند و... آن­را روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-172)
173. - «و با سائل خشونت مکن.» [الضحی: 10]. [↑](#footnote-ref-173)
174. - «و در اموال­شان برای سائل و محروم حقی منظور می‌کردند.» [الذاریات: 19]. [↑](#footnote-ref-174)
175. - «گفته شده: سبب ابتلای یعقوب این بود که گاوی داشت که گوساله­ای داشت پس گوساله­اش را در برابر گاو ذبح نمود درحالی­که فریاد می­کشید اما یعقوب به آن رحم نکرد؛ پس با گم کردن عزیزترین فرزندانش نزد وی، مورد امتحان قرار گرفت. و گفته شده: گوسفندی را ذبح نمود و فقیری نزد وی رفته و چیزی از آن به وی نداد.» [↑](#footnote-ref-175)
176. - یادآوری این نکته ضروری است که مولف در تعلیقاتش بر داستان یوسف تفاصیل زیادی را ذکر می­کند که در مورد هیچ­یک از آن­ها نصی از کتاب الله و سنت رسول الله ص ثابت نشده است. بلکه این تفاصیل از امور غیبی است. و فهم آیه وابسته به این روایات- که همگی برگرفته از اسرائیلیات هستند- نمی­باشد هرچند اسناد برخی از این روایات تا بعضی از مفسران تابعین رحمهم­الله باشد. [↑](#footnote-ref-176)
177. - «شرابخوار به هنگام خوردن شراب و زناکار به هنگام ارتکاب زنا ایمان ندارد». متفق عليه. این حديث مستفيض است که تعدادی از صحابه آن­را از رسول الله ص روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-177)
178. - «ای فرزندم، این گرگ چه مهربان بوده که گوشت یوسف را خورده و لباسش را پاره نکرده است.» [↑](#footnote-ref-178)
179. - الفخر الرازی، مفاتیح الغیب، ج 18 / ص 430. «ابروهای یعقوب ÷ افتاد و با پارچه‌ای آنها را برمی‌داشت، به او گفته شد: این چیست؟ جواب داد: این نشانۀ کهنسالی و فراوانی غم و اندوه است. خداوند به او وحی کرد که آیا از من شکایت می‌کنی؟! یعقوب ÷ گفت: پروردگارا، اشتباهی از من سر زد، پس مرا ببخش». [↑](#footnote-ref-179)
180. - «و شاید چیزی را ناخوش دارید که برای شما خوب باشد.» [البقرة: 216]. [↑](#footnote-ref-180)
181. - «از جهاد اصغر بازگشتید، پس جهاد اکبر را بر خود لازم گیرید». حافظ عراقی در تخريج أحاديث **إحياء علوم الدين** (8/ 1351) می­گوید: «حديث «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر» را بيهقی در الزهد از طریق جابر روایت کرده است. و می­گوید: در اسناد این روایت ضعف وجود دارد». و عجلونی در **كشف الخفاء**   
     (1/ 424- 425) می­گوید: «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر قالوا: وما الجهاد الأكبر؟ قال: جهاد القلب» حافظ ابن حجر در **تسديد القوس** می­گوید: این سخن بر سر زبان­ها شهرت یافته و از سخنان إبراهيم بن عيلة می‌باشد. حدیث پیامبر اکرمص نیست. و خطيب در **تاريخش** آن­را از جابر با این لفظ روایت کرده است: «قدم النبي من غزاة فقال عليه الصلاة والسلام: «قدمتم خير مقدم وقدمتم من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر قالوا: وما الجهاد الأكبر؟ قال: مجاهدة العبد هواه»: «رسول خدا ج به استقبال مجاهدان آمده و فرمود: خوش آمدید، از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر آمدید. گفتند جهاد اکبر چیست؟ فرمود: مجاهده بنده با هوای نفسش».   
     شیخ الإسلام ابن تیمیه / در مورد آن می‌گوید: این قول، اصلی ندارد و هیچ یک از اهل علم و معرفت به اقوال و افعال رسول الله ج آن را روایت نکرده است. (الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان، ص56) و شیخ آلبانی آن­را در سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة منکر دانسته است. پس این حدیث صحیح نیست. [↑](#footnote-ref-181)
182. - «و یوسف قصدِ زلیخا کرد.» [یوسف: 24]. [↑](#footnote-ref-182)
183. - «این خانم مرا به خویش خوانده.» [يوسف: 26]. [↑](#footnote-ref-183)
184. - «پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چیزی که این زنان می‌خواهند.» [یوسف: 33]. [↑](#footnote-ref-184)
185. - «به خدا پناه می‌بریم ما بدی و سوءنظری در او ندانستیم.» [یوسف:51]. [↑](#footnote-ref-185)
186. - «و ای زلیخا از گناه خود استغفار کن.» [یوسف: 29]. [↑](#footnote-ref-186)
187. - «به یقین من به جهت کام از نفس او با او مراوده کردم او به عفت و عصمت چنگ زد.» [یوسف: 32]. [↑](#footnote-ref-187)
188. - «اکنون حق آشکار شد، من بودم که او را به خود دعوت نمودم (و از نفس او کام خواستم) و بی‌گمان او از راستگویان است.» [يوسف: 51]. [↑](#footnote-ref-188)
189. - «بدینگونه تا بدی وزشتی از او بگردانیم زیرا او از بندگان مخلص ما بود.» [يوسف: 24]. [↑](#footnote-ref-189)
190. - «وکید و مکرِ زنان را از او گردانید.» [یوسف: 34]. [↑](#footnote-ref-190)
191. - « شیطان گفت: قسم به عزتت که تمام ایشان را گمراه می‌کنم. مگر بندگان تو را که از جملة ایشانند بی‌آلایشان.» [ص:82-83]. [↑](#footnote-ref-191)
192. - «پاداش کسی که سوءقصد به خانوادة تو کرده چیست؟ جز زندانی شود و یا شکنجة سختی‌کشیدن؟.» [يوسف:25]. [↑](#footnote-ref-192)
193. - « پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چیزی که این زنان می‌خواهند.» [یوسف: 33]. [↑](#footnote-ref-193)
194. - «هركس به چيزى عشق ورزد چشم او را ناتوان و قلب و فكر او را بيمار مى­سازد؛ در نتيجه با چشمى معيوب (به همه چيز) مى­نگرد و با گوشى ناشنوا مى­شنود. شهوات و خواسته­هاى دل، عقلش را می­درد.» [↑](#footnote-ref-194)
195. - « پس به هدایت ایشان اقتدا کن.» [↑](#footnote-ref-195)
196. - «اینها شفیعان مایند نزد خدا.» [یونس: 18]. [↑](#footnote-ref-196)
197. - « حکمی نیست مگر برای خدائی که دستور داده.» [يوسف: 40]. [↑](#footnote-ref-197)
198. - « که دستور داده جز او را نپرستید.» [يوسف: 40]. [↑](#footnote-ref-198)
199. - «دین پابرجا و راست همین است.» [يوسف: 40]. [↑](#footnote-ref-199)
200. - با این الفاظ آن­را نیافتم. اما معنای آن با الفاظی مشابه در اکثر تفاسیر روایت شده است. نگا: طبری، **جامع البيان** (16/112) و قرطبی، **الجامع لأحكام القرآن** (9/195). ولفظ آن­ها چنین است: «رحم الله يوسف لولا الكلمة التي قال: ﴿ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ﴾ ما لبث في السجن بضع سنين»: «خداوند یوسف را رحمت کند اگر این کلمه را نمی­گفت: «مرا نزد سرپرست و سرورت یادآوری کن» چندین سال در زندان نمی­ماند». [↑](#footnote-ref-200)
201. - «و یکدیگر را یاری کنید بر نیکی و پرهیزگاری.» [المائدة: 2]. [↑](#footnote-ref-201)
202. - نگا: سيوطی، **الدر الـمنثور**؛ و می­گوید: و فريابی و ابن جرير و ابن أبي حاتم و طبرانی و ابن مردويه آن­را از طریق ابن عباس بروایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-202)
203. - « و برای رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم.» [↑](#footnote-ref-203)